



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

کتابخانه مرکزی
دانشگاه تهران



تکفیر

از دیدگاه علمای اسلام

تألیف: علی اصغر دهنوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تکفیر از دیدگاه علمای اسلام

نویسنده:

کنگره جهانی جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه
علمای اسلام

ناشر چاپی:

دار الاعلام لمدرسه اهل البيت عليهم السلام

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۳	تکفیر از دیدگاه علمای اسلام
۲۳	مشخصات کتاب
۲۳	اشاره
۲۷	مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دام ظلّه)
۲۹	مقدمه دبیر علمی حضرت آیت الله العظمی سبحانی (دام ظلّه)
۳۹	فهرست مطالب
۷۴	پیش گفتار
۸۵	فصل اول: دست مایه های تکفیر: اسلام، ایمان و کفر
۸۵	اسلام
۸۵	مفهوم لغوی اسلام
۸۶	مفهوم اصطلاحی اسلام
۸۸	ترتیب آثار و احکام اسلام بر اقرار لفظی
۸۹	الف) از روایات اهل سنت
۹۰	ب) روایات شیعه
۹۳	ایمان
۹۳	مفهوم لغوی ایمان
۹۸	جهت اول
۹۸	جهت دوم
۹۹	جهت سوم
۱۰۰	تأثیر تصدیق در حقیقت ایمان
۱۰۰	مفهوم تصدیق
۱۰۱	نقد ادله عدم دخالت تصدیق در ایمان
۱۰۱	دلیل اول

- ۱۰۲ ----- نقد
- ۱۰۲ ----- دلیل دوم
- ۱۰۳ ----- نقد
- ۱۰۳ ----- تأثیر عمل در مفهوم ایمان
- ۱۰۴ ----- نظریه رکن بودن عمل در ایمان
- ۱۰۵ ----- دلیل اول
- ۱۰۶ ----- نقد
- ۱۰۶ ----- دلیل دوم
- ۱۰۷ ----- نقد
- ۱۰۷ ----- دلیل سوم
- ۱۰۷ ----- نقد
- ۱۰۷ ----- دلیل چهارم
- ۱۰۸ ----- نقد
- ۱۰۸ ----- دلیل پنجم
- ۱۰۸ ----- نقد
- ۱۰۸ ----- دلیل ششم
- ۱۰۹ ----- نقد
- ۱۰۹ ----- دلیل هفتم
- ۱۰۹ ----- نقد
- ۱۰۹ ----- دلیل هشتم
- ۱۱۰ ----- نقد
- ۱۱۰ ----- دلیل نهم
- ۱۱۰ ----- نقد
- ۱۱۱ ----- دلیل دهم
- ۱۱۱ ----- نقد
- ۱۱۲ ----- دلیل یازدهم

۱۱۲	نقد
۱۱۲	دلیل دوازدهم
۱۱۲	نقد
۱۱۳	رکن نبودن عمل در ایمان
۱۱۵	دلیل اول
۱۱۵	دلیل دوم
۱۱۵	دلیل سوم
۱۱۵	دلیل چهارم
۱۱۷	دلیل چهارم
۱۱۷	لزوم التزام به مقتضای ایمان
۱۱۹	زیاده و نقصان در ایمان
۱۲۰	قول به تشکیکی نبودن ایمان
۱۲۰	توجیه اول
۱۲۱	نقد
۱۲۱	توجیه دوم
۱۲۱	نقد
۱۲۲	توجیه سوم
۱۲۲	نقد
۱۲۲	توجیه چهارم
۱۲۲	نقد
۱۲۳	لفظی بودن نزاع
۱۲۳	نقد
۱۲۵	قول تشکیکی بودن ایمان
۱۳۰	تشکیک در عمل ناشی از تصدیق
۱۳۰	نقد
۱۳۰	تأثیر اقرار به شهادتین در ترتب آثار اسلام و ایمان

۱۳۲	اجتماع نفی ایمان با اسلام
۱۳۲	الف) آیات
۱۳۲	ب) روایات
۱۳۳	ج) عبارات علما
۱۳۵	ارکان اسلام و ایمان
۱۳۵	تصدیق به توحید
۱۳۶	تصدیق به نبوت پیامبر اسلام ﷺ
۱۳۷	اقرار به معاد
۱۴۲	کفر
۱۴۲	مفهوم کفر
۱۴۶	مفهوم اصطلاحی کفر
۱۴۶	تعریف به عدم ایمان
۱۴۷	تعریف به تکذیب
۱۴۸	تعریف به انکار صدق نبی
۱۴۸	تعریف به جهل
۱۴۸	تعریف به شک
۱۴۹	تقابل کفر با ایمان
۱۵۰	استعمال کفر در مقابل ایمان در قرآن
۱۵۰	اقسام کفر
۱۵۰	الف) تقسیم کفر به اعتبار حکم آن
۱۵۰	روایات
۱۵۱	لغوبین
۱۵۱	صحابه و تابعین
۱۵۲	دیدگاه علما
۱۵۶	میزان در کفر اکبر
۱۵۷	میزان در کفر اصغر

- ۱۵۷ راه های تشخیص کفر اکبر از کفر اصغر
- ۱۵۷ تصریح بر نوع آن:
- ۱۵۸ دلالت نصوص دیگر:
- ۱۵۸ دلالت خود روایت:
- ۱۵۹ حکم کفر اصغر
- ۱۵۹ سبب اطلاق کفر بر عمل غیر مخرج از ملت اسلام
- ۱۶۲ (ب) تقسیم کفر به لحاظ اطلاق و تعیین
- ۱۶۲ کفر مطلق
- ۱۶۳ کفر معین
- ۱۶۴ میزان در کفر به مبدأ و معاد
- ۱۶۴ مخالفت حکم نقلی
- ۱۶۶ نقد
- ۱۶۷ مخالفت حکم عقلی و ضروری
- ۱۶۸ مخالفت حکم عقل بدیهی و ضروری منجر به انکار عقلی بدیهی
- ۱۶۸ شک در مبدأ و حکم ضروری
- ۱۶۹ نقد
- ۱۶۹ اختلاف در سببیت انکار ضروری برای کفر
- ۱۶۹ قول به سببیت مستقل
- ۱۷۰ دلیل اول
- ۱۷۰ نقد
- ۱۷۰ دلیل دوم
- ۱۷۱ نقد
- ۱۷۱ قول به عدم سببیت مستقل
- ۱۷۳ قول به تفصیل
- ۱۷۵ فصل دوم: تکفیر از دیدگاه قرآن، روایات، صحابه و اندیشمندان اسلامی
- ۱۷۵ تکفیر

- ۱۷۵ مفهوم تکفیر
- ۱۷۷ اصالت عدم تکفیر
- ۱۸۰ لزوم احتیاط در تکفیر
- ۱۸۱ علمای اسلام و دستور به احتیاط در تکفیر
- ۱۸۵ وجوب تفحص و عدم سرعت در تکفیر
- ۱۸۶ توسعه دایره اسلام
- ۱۸۷ کفایت ایمان اجمالی برای دخول در اسلام
- ۱۸۷ وجوب دعوت به سوی خدا نه به تکفیر
- ۱۸۷ تکفیر از دیدگاه قرآن و روایات
- ۱۸۹ تکفیر از دیدگاه روایات
- ۱۹۵ تکفیر از دیدگاه صحابه
- ۱۹۷ تکفیر از دیدگاه سلف
- ۱۹۸ ابن سیرین
- ۱۹۸ ابن ابی لیلی
- ۲۰۰ ابوحنیفه
- ۲۰۰ اوزاعی
- ۲۰۱ سفیان ثوری
- ۲۰۱ قاضی ابویوسف
- ۲۰۱ شافعی
- ۲۰۳ حافظ حمیدی
- ۲۰۵ احمد بن حنبل
- ۲۰۵ عبدالسلام بن قاسم
- ۲۰۷ اسماعیل بن یحیی مزنی
- ۲۰۷ داود بن علی
- ۲۰۹ عثمان بن سعید دارمی
- ۲۰۹ تکفیر از دیدگاه اندیشمندان اسلامی

- ٢٠٩ طحاوی
- ٢١١ ابوالحسن اشعری
- ٢١٢ قیروانی
- ٢١٢ عبیدالله بن محمد بن بطه عکبری
- ٢١٣ ابوسلیمان محمد بن محمد خطابی
- ٢١٤ ابومحمد عبدالوهاب بن علی بن نصر بغدادی
- ٢١٤ امام جوینی
- ٢١٤ ابن حزم
- ٢١٧ شیخ طوسی
- ٢١٨ ابن عبدالبر
- ٢١٨ ابواسحاق شیرازی
- ٢١٩ ابوالمحاسن رویانی
- ٢١٩ ابوحامد غزالی
- ٢٢٥ بغوی
- ٢٢٥ قاضی عیاض یحصبی اندلسی
- ٢٢٧ ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی
- ٢٢٨ ابن ابن عساکر دمشقی
- ٢٢٨ ابن ابن طفیل اندلسی (٥٨١ق)
- ٢٢٨ کاسانی
- ٢٢٩ جمال الدین احمد بن محمد غزنوی حنفی (متوفی ٥٩٣ق)
- ٢٢٩ ابن رشد اندلسی (متوفی ٥٩٥ق)
- ٢٢٩ محمد بن عمر فخر رازی (متوفی ٦٠٦ق)
- ٢٣١ ابن ابن قدامه حنبلی (متوفی ٦٢٠ق)
- ٢٣١ محیی الدین ابن عربی (متوفی ٦٣٨ق)
- ٢٣٣ ابوالعباس قرطبی (متوفی ٦٥٦ق)
- ٢٣٣ قرطبی (متوفی ٦٧١ق)

- ٢٣٥ محقق حلي؛ (متوفى ٧٦٦ق)
- ٢٣٧ نووي (متوفى ٦٧٦ق)
- ٢٤٠ ابن دقيق العيد (متوفى ٧٠٢ق)
- ٢٤١ خطيب شافعي (٧٣٩ق)
- ٢٤١ ذهبي (متوفى ٧٤٨ق)
- ٢٤٨ ابن قيم جوزيه (متوفى ٧٥١ق)
- ٢٤٩ شيخ ابومحمد طاهر بن احمد قزويني (متوفى ٧٥٦ق)
- ٢٥٠ قاضي ايجي (متوفى ٧٥٦ق)
- ٢٥١ تقى الدين سبكي (متوفى ٧٥٦ق)
- ٢٥٢ ابن تيميه (متوفى ٧٥٨ق)
- ٢٥٥ بايرتي (متوفى ٧٨٦ق)
- ٢٥٥ امام شاطبي (متوفى ٧٩٠ق)
- ٢٥٧ ابن ابي العز حنفي (متوفى ٧٩٣ق)
- ٢٥٨ تفتازاني (متوفى ٧٩٣ق)
- ٢٥٨ زين الدين عراقي (متوفى ٨٠٦ق)
- ٢٦٠ مير سيد شريف جرجاني (متوفى ٨١٢ق)
- ٢٦٢ تقى الدين ابوبكر بن محمد حسيني حنفي شافعي (٨٢٩ق)
- ٢٦٢ ابن الوزير (متوفى ٨٤٠ق)
- ٢٦٤ ابن حجر عسقلاني (متوفى ٨٥٢ق)
- ٢٦٦ بدرالدين عيني (متوفى ٨٥٥ق)
- ٢٦٧ ابن الهمام حنفي (متوفى ٨٦١ق)
- ٢٦٧ شيخ جلال الدين محلي (متوفى ٨٦٤ق)
- ٢٦٩ كمال الدين مقدسي (متوفى ٩٠٦ق)
- ٢٧٠ شهيد ثاني (متوفى ٩٦٥ق)
- ٢٧١ شهاب الدين قسطلاني (متوفى ٩٢٣ق)
- ٢٧١ ابن نجيم مصري (متوفى ٩٧٠ق)

- ۲۷۳ شعرانی حنفی (متوفی ۹۷۳ق)
- ۲۷۵ ابن حجر هیتمی (متوفی ۹۷۳ق)
- ۲۷۶ شربینی خطیب (متوفی ۹۷۷ق)
- ۲۷۷ ملا علی قاری (متوفی ۱۰۱۴ق)
- ۲۷۹ بوسنوی (متوفی ۱۰۲۴)
- ۲۸۰ محمد عبدالرؤف مناوی (متوفی ۱۰۳۱ق)
- ۲۸۰ فاضل هندی (متوفی ۱۱۳۷هـ)
- ۲۸۱ محمد بن احمد بن سالم سفارینی حنبلی (متوفی ۱۱۸۸ق)
- ۲۸۱ محمد بن سلیمان کردی (متوفی ۱۱۹۴ق)
- ۲۸۳ سلیمان بن عبدالوهاب (متوفی ۱۲۱۰ق)
- ۲۸۷ دسوقی ازهری (متوفی ۱۲۳۰ق)
- ۲۸۷ علوی بن احمد بن حسن حداد (متوفی ۱۲۳۲ق)
- ۲۸۸ شوکانی (متوفی ۱۲۵۰ق)
- ۲۹۰ ابن عابدین (متوفی ۱۲۵۲ق)
- ۲۹۱ صاحب جواهر (متوفی ۱۲۶۶ق)
- ۲۹۲ عثمان بن عبدالعزیز بن منصور ناصری (متوفی ۱۲۸۲ق)
- ۲۹۲ شیخ محمد بن عبدالله نجدی
- ۲۹۴ عبدالغنی غنیمی میدانی حنفی (متوفی ۱۲۹۸ق)
- ۲۹۵ احمد زینی دحلان (متوفی ۱۳۰۴ق)
- ۲۹۷ محمد صدیق قنوجی (متوفی ۱۳۰۷ق)
- ۲۹۷ نبهانی
- ۲۹۹ رشید رضا (متوفی ۱۳۵۴ق)
- ۲۹۹ دکتر محمد عبدالله دراز (متوفی ۱۳۷۷ق)
- ۳۰۰ سید اسماعیل بن مهدی بن حمید غربانی حسنی (متوفی ۱۴۰۰ق)
- ۳۰۲ اجماع متکلمان و فقها
- ۳۰۳ فصل سوم: راه های علاج تکفیر افراطی، خطرات و پی آمدهای تکفیر

- ۳۰۳ راه های علاج تکفیر افراطی
- ۳۰۶ حسن ظنّ به دیگری
- ۳۰۷ عدم حکم به لوازم اعتقادات
- ۳۰۸ حکم به ظاهر افراد
- ۳۰۸ قرآن و حکم به ظاهر افراد
- ۳۰۸ روایات اهل بیت (و حکم به ظاهر افراد
- ۳۰۹ روایات اهل سنت و حکم به ظاهر افراد
- ۳۱۳ علمای اهل سنت و حکم به ظاهر
- ۳۱۳ ابومسلم اصفهانی (متوفی ۳۲۲ق)
- ۳۱۴ ابن ابی حاتم رازی (متوفی ۳۲۷ق)
- ۳۱۵ ثعلبی (متوفی ۴۲۷ق)
- ۳۱۵ ابن حزم (متوفی ۴۵۶ق)
- ۳۱۶ قشیری نیشابوری (متوفی ۴۶۵)
- ۳۱۶ بغوی (متوفی ۵۱۰ق)
- ۳۱۶ ابوعلی طبرسی (متوفی ۵۴۸ق)
- ۳۱۸ ابن الصلاح (متوفی ۶۴۳ق)
- ۳۱۸ نووی (متوفی ۶۷۶ق)
- ۳۱۹ ابوحيان اندلسی (متوفی ۷۴۵ق)
- ۳۱۹ ذهبی (متوفی ۷۴۸ق)
- ۳۲۰ ابن تیمیه (متوفی ۷۵۸ق)
- ۳۲۰ امام شاطبی (متوفی ۷۹۰ق)
- ۳۲۱ ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ق)
- ۳۲۱ جلال الدین سیوطی (متوفی ۹۱۱ق)
- ۳۲۱ فیضی ناکوری (متوفی ۱۰۰۴ق)
- ۳۲۲ ابن عجیبه حسنی (متوفی ۱۲۲۴ق)
- ۳۲۳ شوکانی (ت ۱۲۵۰ق)

- ۳۲۴ آلوسی بغدادی (متوفی ۱۲۷۰ق)
- ۳۲۵ قنوجی بخاری (متوفی ۱۳۰۷ هـ)
- ۳۲۵ محمد جمال الدین قاسمی (متوفی ۱۳۳۲ق)
- ۳۲۶ رشید رضا (متوفی ۱۳۵۴ق)
- ۳۲۶ مصطفی خیری منصور (متوفی ۱۳۹۰ق)
- ۳۲۷ دکتر یوسف قرضاوی
- ۳۲۷ دوری از خطّ غلو
- ۳۳۰ پرهیز از کید دشمنان اسلامی
- ۳۳۱ پرهیز از کلمات حساسیت زا و نفرت انگیز به یکدیگر
- ۳۳۲ پرهیز از ناسزا گفتن به مقدسات طرف مقابل
- ۳۳۲ رعایت اخلاق اسلامی درباره یکدیگر
- ۳۳۳ ملاقات و گفت و گو
- ۳۳۴ علم درباره اصطلاحات یکدیگر
- ۳۳۴ یکی شدن اصطلاحات
- ۳۳۵ بازنگری تدوین تاریخ اسلامی
- ۳۳۶ پرداختن به مسائل مهم
- ۳۳۸ همکاری در مسائل انفاقی
- ۳۴۱ لحاظ مراتب اعمال
- ۳۴۲ ملاحظه ظرفیت های مردم
- ۳۴۳ رعایت تساهل و تسامح
- ۳۴۵ عدم تکفیر در مسائل اجتهادی
- ۳۴۶ دوری از هوای نفس
- ۳۴۶ عوامل تندروی در تکفیر
- ۳۴۶ تعصب در رأی
- ۳۴۷ محور قرار دادن اشخاص
- ۳۴۷ تقلید کورکورانه

- ۳۴۸ سوابق افکار
- ۳۴۸ سوء ظن به دیگران
- ۳۴۹ فهم ظاهری از دین
- ۳۵۰ پیروی از متشابهات
- ۳۵۱ عدم آگاهی از مبانی دیگران
- ۳۵۱ عدم شناخت حقایق تاریخی
- ۳۵۲ جهل
- ۳۵۴ اکتفا به دانش اندک و برداشت های شخصی
- ۳۵۴ عجب و خودبزرگ بینی
- ۳۵۵ خطرات و پی آمد های ناگوار تکفیر و افراط گری
- ۳۵۵ تضعیف اتحاد مسلمانان
- ۳۵۶ کشتن افراد به اسم دین
- ۳۵۷ طعن در امت اسلامی
- ۳۵۹ مخالفت تکفیر با روح تسامح و جهانی بودن دین
- ۳۶۰ تحجر فکری
- ۳۶۲ دیدگاه سلف درباره تکفیر اهل قبله
- ۳۶۴ موانع تکفیر
- ۳۶۴ الف) تقلید
- ۳۶۴ قول به عدم جواز
- ۳۶۵ قول به جواز
- ۳۶۶ ب) تأویل
- ۳۷۰ ج) اجتهاد
- ۳۷۱ اختلافات اجتهادی، دست آویز اختلافات میهنی
- ۳۷۱ انتقال اختلاف اجتهادی به اصول عقاید
- ۳۷۴ عذر بودن اجتهاد
- ۳۷۹ آثار ضعف بصیرت در دین

۳۷۹	تکفیر افراطی
۳۸۰	ظاهرگرایی در فهم دین
۳۸۰	اشتغال به موضوعات جانبی
۳۸۱	اسراف در تحریم
۳۸۱	مشتبه شدن مفاهیم
۳۸۱	پیروی از متشابهات و ترک محکّمات
۳۸۲	عدم جواز تکفیر به لازمهٔ مذهب
۳۸۶	نقد شبههٔ لزوم تکفیر کافر
۳۸۶	پاسخ
۳۸۹	تبرئهٔ شیعه از تکفیر مخالفان
۳۸۹	روایات
۳۹۱	دیدگاه بزرگان شیعه
۳۹۲	اعتقاد به اصل دین بودن امامت
۳۹۲	ضروری دین بودن امامت
۳۹۵	ادعای اجماع
۳۹۵	ناصبی بودن مخالف
۳۹۷	فصل چهارم: موارد اتفاق و اختلاف بر تکفیر در مذاهب اسلامی
۳۹۷	موارد اتفاق بر تکفیر
۳۹۹	منکر الوهیت خدا و توحید و رسول
۴۰۰	منکر ضروری دین
۴۰۱	غالی
۴۰۲	دشنام دهندهٔ پیامبر \$
۴۰۲	الف) فتاویٰ علمای شیعه
۴۰۵	ب) روایات اهل بیت:
۴۰۶	ج) روایات اهل سنت
۴۰۸	موارد اختلافی در تکفیر مسلمانان

۴۰۸	تکفیر معتقدان به خلق قرآن
۴۰۹	بررسی موضوع
۴۰۹	نقد
۴۱۰	تکفیر معتقدان به تحریف قرآن
۴۱۱	بررسی موضوع
۴۱۱	تکفیر مرتکب گناه کبیره
۴۱۱	اصول خوارج در تکفیر مرتکب گناه کبیره
۴۱۲	عدم تبعیض در ایمان
۴۱۲	نقد
۴۱۴	عدم امکان اجتماع بین ایمان و نفاق
۴۱۴	نقد
۴۱۵	ادله خوارج در تکفیر مرتکب کبیره
۴۱۵	دلیل اول
۴۱۶	نقد
۴۱۶	دلیل دوم
۴۱۷	نقد
۴۱۷	دلیل سوم
۴۱۷	نقد
۴۱۸	دلیل چهارم
۴۱۸	نقد
۴۱۹	دلیل پنجم
۴۱۹	نقد
۴۱۹	دلیل ششم
۴۲۰	نقد
۴۲۰	ادله اسلام مرتکب گناه کبیره
۴۲۰	الف) آیات

- ۴۲۱ (ب) روایات
- ۴۲۴ اصول عدم تکفیر مرتکب گناه کبیره
- ۴۲۴ اصل اول: تفاضل ایمان
- ۴۲۴ اصل دوم: اجتماع حسنه و سیئه در یک فرد
- ۴۲۵ اصل سوم: نفی ایمان از برخی افراد مسلم
- ۴۲۶ دیدگاه اهل سنت در باره مرتکب گناه کبیره
- ۴۲۸ بررسی موضوع
- ۴۲۸ الف) جزء مقوم مجموعی
- ۴۲۸ ب) جزء مقوم افرادی
- ۴۲۸ ج) جزئیت التزام
- ۴۲۹ د) عدم جزئیت و شرط کمال
- ۴۲۹ تکفیر مخالف اجماع
- ۴۲۹ نقد
- ۴۳۲ تکفیر منکر رؤیت باری تعالی در آخرت
- ۴۳۲ بررسی موضوع
- ۴۳۳ تکفیر متساهل در امر نماز
- ۴۳۳ نقد
- ۴۳۴ بررسی روایات شیعه
- ۴۳۵ توجیه روایات
- ۴۳۶ بررسی موضوع
- ۴۳۸ تکفیر، تشبیه به کفار
- ۴۳۸ نقد
- ۴۳۸ تکفیر فلاسفه
- ۴۳۹ نقد
- ۴۳۹ تناقض بین مبنا و بین آرا و فتاوی ابن تیمیه
- ۴۴۲ تکفیر کسانی که معتقد به ارتداد صحابه بعد از رسول خدایند

- نقد ۴۴۳
- عدم جواز تکفیر دشنام دهنده صحابه ۴۴۳
- الف. انواعی از آیات درباره صحابه ۴۴۳
- ب. وجود روایات مختلف درباره صحابه ۴۴۸
- ج. عدم جواز تکفیر مجتهد ۴۵۵
- د. عدم جواز تکفیر تأویل کننده ۴۵۵
- هـ. ذنب مغفور بودن سب صحابی نزد ابن تیمیه ۴۵۵
- و. اعتقاد صحابه به عدم کفر دشنام دهنده به خود ۴۵۶
- ز. سیره سلف در عدم تکفیر دشنام دهنده صحابی ۴۵۶
- ح. مخالفت تکفیر با سیره پیامبر \$ ۴۵۶
- ط. اجماع بر عدم کفر دشنام دهنده صحابه ۴۵۷
- ی. تکفیر نشدن دشنام دهنده برخی از صحابه، از سوی اهل سنت ۴۵۷
- ک. توثیق لعن کننده صحابی از سوی اهل سنت ۴۶۱
- عدم کفر لعن کننده صحابه، از نظر ابن تیمیه ۴۶۴
- دیدگاه ابن تیمیه درباره سب صحابه ۴۶۴
- بررسی موضوع ۴۶۵
- از تناقضات عملی ابن تیمیه ۴۶۵
- کفر نبودن سب مسلمان ۴۶۶
- عدم جواز قتل سب صحابی ۴۶۶
- اعتقاد شیعه درباره صحابه ۴۶۷
- عدم کفر انکار خلافت ابوبکر و عمر ۴۶۸
- اعتراف علمای اهل سنت به عدم کفر ۴۷۱
- عدم جواز تکفیر دشنام دهنده خلفا ۴۷۲
- الف) ابوبکر بن ابی قحافه ۴۷۲
- ب) عثمان بن عفان ۴۷۲
- ج) امیرمؤمنان ۷ ۴۷۲

- ۴۷۳ عدم جواز تکفیر دشنام دهنده خلفا از سوی علمای اهل سنت
- ۴۷۳ دشنام داده شدن حضرت علی ۷ از سوی معاویه
- ۴۷۵ سیره پیامبر \$ بر عدم تکفیر
- ۴۷۶ سیره سلف بر عدم تکفیر
- ۴۷۶ تکفیر استمدادکننده از ارواح اولیا بعد از مرگ (در برزخ)
- ۴۷۶ استغاثه به ارواح اولیا از دیدگاه اهل سنت
- ۴۷۶ الف) روایات
- ۴۷۸ ب) صحابه و استغاثه به روح پیامبر \$
- ۴۸۴ ج) مسلمانان و استغاثه به ارواح اولیا
- ۴۸۷ د) دیدگاه علمای اهل سنت درباره استغاثه به ارواح اولیا
- ۵۰۳ فصل پنجم: ترور، اغتیال و اعتدال
- ۵۰۳ مفهوم شناسی
- ۵۰۳ الف) مفهوم ارباب و ترور
- ۵۰۷ ب) مفهوم اغتیال
- ۵۰۸ ج) فتک
- ۵۰۹ الف) آیات قرآن
- ۵۱۰ ب) روایات اهل سنت
- ۵۲۴ ج) روایات اهل بیت:
- ۵۳۰ ارباب و خشونت از دیدگاه اندیشمندان اسلامی
- ۵۳۰ حسن بصری متوفی (۱۱۰ق)
- ۵۳۰ امام ابوبکر آجری (متوفی ۳۶۰ق)
- ۵۳۱ شهاب الدین خفاجی (متوفی ۰۶۹ق)
- ۵۳۲ ماوردی (متوفی ۴۵۰هـ-)
- ۵۳۲ شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰ق)
- ۵۳۴ ابوالفرج ابن جوزی (متوفی ۵۹۷ق)
- ۵۳۴ بیضاوی (متوفی ۶۹۱ق)

۵۳۵	زبلی (متوفی ۷۶۲ هـ) -
۵۳۵	ابن رجب حنبلی (متوفی ۷۹۵ ق)
۵۳۶	ابوحفص دمشقی (متوفی ۸۸۰ ق)
۵۳۶	ابن تمجید
۵۳۸	خطیب شربینی (متوفی ۹۷۷ ق)
۵۳۹	ابوالسعود (متوفی ۹۸۲ ق)
۵۳۹	ابن منده (متوفی ۳۹۵ ق)
۵۴۱	قونوی (متوفی ۱۱۹۵ ق)
۵۴۱	ابوبکر حداد
۵۴۲	کمال الدین بن الهمام حنفی
۵۴۲	قرطبی
۵۴۳	ابن حجر عسقلانی
۵۴۴	اعتدال
۵۴۴	اعتدال از دیدگاه قرآن کریم
۵۴۵	اعتدال از دیدگاه احادیث
۵۴۹	اعتدال اسلام، از منظر تاریخ
۵۵۴	اعتدال اسلام، از دیدگاه مستشرقان
۵۵۵	اعتدال دین اسلام از دیدگاه اندیشمندان اسلامی
۵۵۵	صدر الشریعه (متوفی ۷۴۷ هجری)
۵۵۶	ابن قیم جوزیه (متوفی ۷۵۱ ق)
۵۵۶	شاطبی (متوفی ۷۹۰ ق)
۵۵۷	بیضاوی (متوفی ۷۹۱ هجری)
۵۵۷	شوکانی (ت ۱۲۵۰ ق)
۵۵۹	فهرست منابع
۵۸۰	درباره مرکز

سرشناسه: رضوانی، علی اصغر، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور: تکفیر از دیدگاه علمای اسلام/ تالیف علی اصغر رضوانی؛ [به سفارش] کنگره جهانی «جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام».

مشخصات نشر: قم: موسسه دارالاعلام لمدرسه اهل البیت (ع)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۴۹۹ص.

شابک: ۲۵۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۸۴۵-۶-۰.

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Ali Asghar Rezvani. Takfir in the islamic scholars view.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۴۸۹] - ۴۹۹.

موضوع: تکفیر (فقه)

موضوع: تکفیر -- کشورهای اسلامی

موضوع: تکفیر -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: کنگره جهانی جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام { نخستین: ۱۳۹۳: قم }

شناسه افزوده: موسسه دارالاعلام لمدرسه اهل البیت علیهم السلام

رده بندی کنگره: ۳/۲۲۵/۳BP/ت۶۸۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۴

شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۴۸۳۸۲

ص: ۱

مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دام ظلّه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دام ظلّه)

ریاست عالی کنگره:

عصر ما روزگارِ حوادثِ دردناک و پیچیده و فتنه های خطرناک برای اسلام و مسلمین است و سرچشمه آن دو چیز است: توطئه دشمنان خارجی اسلام و همکاری منافقین داخلی.

یکی از خطرناک ترین آن ها فتنه تکفیری ها و افراطیون است که اخیراً به صورت گروهی به نام داعش و امثال آن درآمده اند.

فتنه تکفیر از کجا برخاسته؟ و به چه وسیله ای رشد کرده؟ و عوامل گسترش آن، چه بوده؟ و راه خاموش کردن آن چیست؟ هر کدام درخور بحث و دقت است، و به یقین برنامه های سیاسی و نظامی، به تنهایی برای دفع این فتنه ها کارساز نیست هر چند صادقانه باشد.

باید علمای بزرگ اسلام ریشه های این تفکر نادرست را با منطق صحیح قطع کنند و جوانان را از جذب شدن به سوی آن باز دارند.

بر این اساس، تصمیم گرفته شد به کمک جمعی از دانشمندان آگاه و دلسوز، کنگره جهانی به نام «جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای

اسلام» از تمام مذاهب تشکیل شود و در این زمینه به مطالعات دقیقی پردازند و نتیجه آن را در دسترس همگان بگذارند تا با آگاهی عموم مسلمین إن شاء الله این فتنه خاموش شود.

آنچه در این آثار مطالعه می فرمایید بخشی از این مطالعات است.

(رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ)

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

ذی الحجه ۱۴۳۵ قمری

مقدمه دبیر علمی حضرت آیت الله العظمی سبحانی (دام ظلّه)

ریشه های پدیده تکفیر و انگیزه تشکیل

کنگره جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام

ایمان و کفر دو مفهوم متضایند که از اندیشیدن یکی، دیگری نیز تداعی می شود؛ این نوع حالت را در فلسفه، «تضایف» می نامند.

واژه «ایمان» به معنای تصدیق و باور کردن، و لفظ «کفر» به معنای ستر و احیاناً به معنای انکار است و در اصطلاح متکلمان، مقصود از ایمان، تصدیق نبوت نبیّ زمان و رسالت او، و مقصود از «کفر» نادیده گرفتن دعوت چنین فردی و یا انکار اوست.

تاریخ دعوت آموزگاران آسمانی، حاکی است در هر زمانی که پیامبری مبعوث می شد و دعوت خود را با دلایلی مبرهن می ساخت، جامعه آن روز، به دو گروه مؤمن و کافر تقسیم می شدند، آن کس که

به دعوت پیامبری پاسخ مثبت می گفت مؤمن و آن کس که به ندای او پشت می کرد کافر خوانده می شد.

برنامه های تمام پیامبران در دعوت به اصول یکسان بوده و اختلافی در آن ها وجود نداشت و گروه مؤمن در تمام دعوت ها افرادی بودند که به خدای خالق و آفریننده، خدای مدبر و مدیر، ایمان آورده و جز او به معبودی نمی اندیشیدند و رسالت پیامبر زمان خود را از صمیم دل می پذیرفتند.

آن گاه که اراده الهی بر بعثت پیامبر خاتم تعلق گرفت، رسول خاتم، ایمان افراد را با دو کلمه که حاکی از باور باطنی آن ها بود؛ می پذیرفت؛ یعنی هر کس و یا گروهی که

«لا اله الا الله، محمد رسول الله» می گفت وارد خیمه اسلام می شد و از جرگه کفر فاصله می گرفت.

از سوی دیگر، اقرار به کلمه اخلاص - که در آن نفی الوهیت از هر موجودی جز خدا سلب شده - در بردارنده اقرار به سه نوع توحید است: ۱. توحید در خالقیت؛ ۲. توحید در تدبیر؛ ۳. توحید در عبادت. زیرا این سه نوع، از خصایص خدای جهان است نه مخلوق او.

افزون بر این، اساس هر دعوت الهی را ایمان به آخرت تشکیل می داد، طبعاً اقرار به حیات اخروی بسان توحید و رسالت، از عناصر سازنده ایمان می باشد و در کلمه اخلاص نهفته است.

در سیره نبوی فصلی به نام «عام الوفود» است؛ یعنی سالی که هزاران نفر از دور و نزدیک به صورت فردی و یا گروهی به مدینه رو آورده و به حضرتش ایمان آوردند و با گفتن دو جمله پیشین که حاکی از باور واقعی آنان بود، مسلمان خوانده شدند. در این مورد آیه های سوره «نصر» نازل شد؛ آن جا که می فرماید: {إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا} پذیرش اسلام این گروه ها فقط با اجرای این دو جمله انجام می گرفت و مسائل کلامی و یا فقهی مطرح نمی شد؛ مثلاً هرگز از آنان در مورد جایگاه خدا و یا رؤیت خدا در رستاخیز و یا حدوث و قدم قرآن و امثال این ها سؤال نمی شد. بلکه ایمان اجمالی به رسالت پیامبر خاتم، آنان را از طرح این مسائل بی نیاز می ساخت. هم چنین مسائلی مانند جواز توسل به انبیا و اولیا، و یا نماز در کنار قبورشان، یا زیارت قبور اولیاء الله برای آن ها، مطرح نمی شد.

آغاز فتنه تکفیر

در زمان معاصر، گروهی تندرو و ناآگاه از اصول و مبانی آیین محمدی، اسلام و ایمان را گویی برای خود احتکار کرده و از میان همه مسلمانان، فقط گروه اندکی را مؤمن می دانند و دیگران را کافر و مهدورالدم می شمرند. ریشه این نوع تکفیرها به

عصر

ص: ۸

ابن تیمیه {ت ۷۲۸ق.} و پس از وی به وهابیان تندرو برمی گردد و شدت عمل گروه دوم بیش از فرد نخستین است، زیرا ابن تیمیه غالباً از کلمه بدعت بهره می گیرد، ولی گروه اخیر به جای بدعت، واژه کفر را به کار می برد و ملاک تکفیر، ناهماهنگی با افکار آن ها در امثال مسائل پیشین است.

آن ها به شدت با حفظ قبور پیامبران و اولیای الهی مخالف هستند و زیارتگاه ها را مظهر بت پرستی قلمداد می کنند! در حالی که در طول تاریخ اسلام، قبور انبیای پیشین در فلسطین و اردن و شام و عراق پیوسته محفوظ بوده و مسلمانان گروه گروه به زیارت آن ها می رفتند و هیچ کس چنین کاری را بر خلاف توحید توصیف نمی کرد.

حتی روزی که بیت المقدس به وسیله عمر بن خطاب فتح شد، هرگز او به تخریب این مقامات فرمان

نداد، بلکه شیوه پیشینان را در حفظ و آرایش آن ها تأیید کرد.

در طول زمان، پس از رحلت پیامبر، تمام موحدان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم متوسل شده تا حاجت آنان با شفاعت او برآورده شود. اما این گروه این نوع توسل ها را با توسل مشرکان به بت ها یکسان می گیرند؛ در حالی که ماهیت این دو نوع توسل از هم جداست، و از زمین تا آسمان فاصله دارد.

تکفیرِ خشونت بار

تکفیر پیشینان این گروه، غالباً قلمی و لسانی بود، اما تکفیر از دوره وهابیان تندرو، رنگ خشونت به خود گرفت و پیروانشان پیوسته به قری و قصبات و آبادی های اطراف «نجد» حمله می بردند و آنچه می توانستند غارت می کردند و از این طریق بر قدرت مالی خود می افزودند.

برای آگاهی از جنایت های پایه گذار این مسلک و جانشینان او به دو تاریخ معتبر وهابیان مراجعه شود: یکی «تاریخ ابن غنام» و دیگری «تاریخ ابن بشر» که هر دو، مدت هاست چاپ شده و مورد توجه علما و دانشمندان است.

دامن سخن را در این مورد، کوتاه کرده و سخن خویش را با این بیت به پایان می‌رسانیم:

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر

پس از اشغال افغانستان به وسیله قوای سرخ شوروی سابق، تصمیم گرفته شد که برای طرد قدرت کفر، از این سرزمین، از روح جهادی جوانان مسلمان در منطقه استفاده شود تا دشمن را از سرزمین‌های اسلامی دور سازند، این طرح از یک نظر زیبا و خداپسندانه بود، اما بر اثر فقدان عالم وارسته و رهبری آگاه از موازین جهاد در میان این جمع، که آنان را به صورت صحیح رهبری کند، سرانجام، تلاش پیکارگران به گونه دیگر ادامه پیدا کرد و برخی از آنان با تأثیرپذیری از افکار وهابیان تندرو، بر تکفیر تمام دولت‌های اسلامی و ملت‌هایی که در آن زندگی می‌کنند، پرداختند. شوربختانه ابتدا این کار با حمله به کشورهای مقاوم و استوار در مقابل صهیونیست‌ها آغاز شد و به جای این که قدس را آزاد کنند به نابود کردن زیرساخت‌های کشورهای سوریه و عراق روی آوردند. خشونت آنان با کودکان و زنان و پیران و افتادگان و انسان‌های بی‌طرف به گونه‌ای شد که چهره اسلام را در جهان مشوه ساخت و دیگر کسی در غرب اظهار علاقه به اسلام نمی‌کرد. عمل زشت و وحشیانه این گروه کجا

و وحی الهی کجا! آن جا که می‌فرماید: {فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ} {آل عمران: ۱۵۹} و پیامبر رحمت در حدیثی می‌فرماید: «إِنَّ الرِّفْقَ لَا يَكُونُ فِي شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ، وَلَا يُنَزَعُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَأْنُهُ»؛ {صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۲} مهربانی و رفق با هر چیزی که در آمیزد آن را مزین می‌گرداند و چیزی که رفق و مدارا از آن گرفته شود تباہ می‌گردد.

انگیزه تشکیل کنگره

در این شرایط رقت‌بار، مرجعیت عالی مقام در حوزه علمیه قم تصمیم گرفت همایشی تحت عنوان «کنگره جهانی جریان‌های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام» برای معرفی این گروه و پیامدهای عمل آنان، تشکیل شود و در این مورد از علمای

اسلام و محققان خواسته شد که به ریشه یابی و تبیین ماهیت این تکفیر شوم و راه های برون رفت از آن بپردازند. دانشمندان از این دعوت استقبال کردند و در نتیجه، آثاری به دبیرخانه کنگره رسید که بخش مهمی از آن ها ارزشمند و از محتوای عالی برخوردارند؛ از این رو تصمیم گرفته شد این آثار چاپ و منتشر شود و در اختیار اهل نظر و مهمانان عزیز که از داخل و خارج دعوت شده اند قرار گیرد تا از این طریق گامی برای جلوگیری از انتشار این

غده سرطانی ویرانگر و ویروس مخوف برداشته شود.

در پایان از تلاش های شبانه روزی اعضای محترم دبیرخانه، سپاس گزاری نموده و زحمات توان فرسای آنان را ارج می نهیم و نیز از کلیه کسانی که این فضای روحانی و علمی را پدید آورده اند، تقدیر و تشکر می کنیم.

قم - جعفر سبحانی

۸/۶/۹۳

ص: ۱۱

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ} {بقره ۲۰۸}

در تاریخ اسلام، جنگ های بسیاری میان مسلمانان روی داده است، اما به جز خوارج و جریان های تکفیری در چند قرن اخیر، کمتر فرقه ای، سایر مسلمانان را تکفیر نموده و با استناد به آن، خون و مال و ناموس اهل قبله را مباح شمرده است. خوارج، طلایه داران تکفیر بودند، اما در سه قرن اخیر، وهابیان، خشن تر از آنان پرچم تکفیر را به دست گرفتند و به بهانه دعوت به توحید، بسیاری از مسلمانان را به خاک و خون کشیده و بناها و آثار اسلامی را که دارای قداست و هویت تمدنی مسلمانان بود نابود کرده اند.

با وجود تلاش های فراوان علمای بزرگ اسلام برای مقابله با تکفیر، متأسفانه در عصر حاضر، شاهد رشد و گسترش جریان های تکفیری در گوشه و کنار

جهان اسلام هستیم. گروه هایی که جنایت هایی را رقم می زنند که نمونه آن را در تاریخ اسلام، کمتر می توان دید. سربریدن، آتش زدن، مثله کردن، تجاوز به نوامیس، نابودی اموال و تخریب بناهای مقدس، گوشه هایی از جنایاتی است که آنان به نام اسلام مرتکب می شوند.

از سوی دیگر، ترور علمای بزرگ اسلام، تخریب اماکن مقدس و هویت ساز اسلامی، ارتکاب اعمال شنیع و محرم به نام اسلام مانند جهاد نکاح و ... ضربات جبران ناپذیری بر پیکر جهان اسلام وارد کرده است.

با نگاهی به جغرافیای کشورهای اسلامی، رد پای این گروه ها را کمابیش در تمامی مناطق اسلامی میبینیم. گروه هایی مانند جبهه النصره، داعش، القاعده، جندالعدل و

حزب التحریر در آسیا و گروه‌هایی همانند بوکو حرام، الشباب، انصار السنه و انصار الشریعه در آفریقا و گروه‌های متنوع دیگر، همه نشانگر وجود بحران در جهان اسلام است.

این که چنین وضعیتی معلول چه عواملی است، بحث‌های گسترده‌ای می‌طلبد که در مجموعه مقالات به تفصیل به آن‌ها اشاره شده است، اما به اجمال، سهم غرب در پروژه اسلام‌هراسی و در پی

آن، اسلام‌ستیزی را هرگز نمی‌توان نادیده گرفت. غرب که با رشد سریع اسلام در جهان روبه‌روست، امروز پروژه اسلام‌علیه اسلام را آغاز کرده است با حمایت از گروه‌های افراطی و دامن زدن به اختلافات مذهبی، قدرت و قوت مسلمین را تضعیف کند و از طرف دیگر، چهره‌ای مشوه از مسلمین در برابر جهانیان ترسیم نماید.

هم‌چنین با قرائت‌های انحرافی از مفاهیمی مانند توحید و شرک، ایمان و کفر، بدعت و نظایر آن مسلمانان را به گرداب تکفیر افکنده است.

با این حال به نظر می‌رسد که جنایت‌ها و تخریب‌های جریان‌های تکفیری آن‌چنان گسترده و بی‌محابا بوده که موجی از نفرت و مخالفت با عملکرد آنان را در جهان اسلام به وجود آورده است.

برای مقابله علمی و روشنگرانه با این جریان، لازم بود عالمان و اندیشوران به ریشه‌یابی و راه‌های خلاصی از آن بپردازند، از این رو کنگره جهانی «جریان‌های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام»، با اشراف و هدایت‌های ارزشمند مرجع جهان تشیع، حضرت آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی - ادام‌الله‌ظله - بر آن شد تا در حد

توان از ظرفیت‌های علمی جهان اسلام برای مقابله با تکفیر بهره‌برداری کند. برای این کار، چهار کمیته علمی با عناوین زیر شکل گرفت:

۱. تبارشناسی جریان‌های تکفیری؛

۲. ریشه‌یابی عقاید جریان‌های تکفیری؛

۳. جریان های تکفیری و سیاست؛

۴. راه های برون رفت و مقابله با جریان های تکفیری.

محور اول به تبارشناسی جریان های تکفیری می پردازد. خاستگاه، آبشخور و مصادیق تکفیر در طول تاریخ اسلام در این کمیته بررسی می شود.

محور دوم، انحرافات عقیدتی و قرائت های تکفیری از عقاید ناب اسلامی را ریشه یابی خواهد کرد. در این کمیته، اصول و مبانی اعتقادی این گروه ها و جریان ها، نقد و انحرافات آن ها از اندیشه اسلامی ریشه یابی می گردد.

محور سوم، عوامل سیاسی رشد و گسترش جریان های تکفیری، وابستگی ها و اهداف آن ها را بررسی می کند.

و محور چهارم، راهکارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی برای برون رفت از تکفیر، نشان داده خواهد شد.

مقاله هایی که در این مجموعه گرد آمده است، ماحصل آراء و نظریات اندیشمندان و علمای جهان اسلام، درباره محورها و موضوعات فوق است.

هم چنین جهت غنای علمی هرچه بیشتر کنگره، پژوهش های مستقلی توسط اندیشمندان انجام شده است که به اجمال عبارتند از:

۱. تکفیر از دیدگاه علمای اسلام: در این تحقیق، دیدگاه علمای بزرگ مذاهب و فرقه های اسلامی، درباره نفی تکفیر بیان شده و تلاش شده است که از سده های پیشین تا کنون، دیدگاه علما و اندیشمندان در مورد حرمت تکفیر اهل قبله آورده شود.

۲. تخریب زیارتگاه های اسلامی در کشورهای عربی: این اثر به کارنامه تاریک جریان های تکفیری در تخریب اماکن مقدس و تمدنی جهان اسلام می پردازد. این تحقیق همراه با تصاویری از زیارتگاهها، قبل و بعد از تخریب است.

۳. فتاوی جریان های تکفیری در جواز قتل مسلمانان: جریان های تکفیری به سبب کج فهمی، گاه فتاوی را صادر می کنند، که با هیچ یک از قواعد فقهی منطبق نیست و

کاملاً خارج از آموزه های اسلامی است. این مجموعه به جمع آوری فتاوی تکفیری این جریان ها پرداخته است.

۴. کتاب شناسی تکفیر: با مراجعه به آثار و کتابهایی که در حوزه تکفیر تألیف شده است، شاهد تعداد بسیاری از آثار علمی در این عرصه هستیم. این پژوهش به معرفی توصیفی آثاری می پردازد که در حوزه تکفیر و نفی تکفیر، انجام شده است.

۵. موسوعه نقد وهابیت افراطی: در اندیشه وهابیت، جریان هایی وجود دارند که مسلمین را کافر میدانند. موسوعه نقد وهابیت افراطی مجموعه ای از آثار علمای اسلام است که از زمان پیدایش این جریان، به نقد و بررسی مبانی اعتقادی آن پرداخته اند.

بی تردید آنچه موجب غنای هرچه بیشتر مجموعه مقالات و هم چنین پژوهش های مستقل کنگره جهانی جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام شده است، اشراف علمی حضرت آیت الله العظمی سبحانی - ادام الله ظلّه - است که با رهنمودهای راهگشا، کمیته های علمی کنگره را همواره یاری کرده اند.

هم چنین از حجت الاسلام والمسلمین دکتر فرمانیان - دبیر کمیته علمی - که در پی گیری و نظم و ترتیب مقالات زحمات بسیاری را متحمل شده اند و مدیران محترم کمیته های علمی حجج

اسلام: قزوینی، میراحمدی، فرمانیان و جناب آقای دکتر امینی تشکر می شود.

امید که در سایه تلاش های مجاهدانه مراجع عظام تقلید و علمای اسلام، شاهد تقریب و همگرایی جهان اسلام و ریشه کن کردن فتنه تکفیر در جهان اسلام باشیم.

رئیس ستاد و قائم مقام دبیر علمی

کنگره جهانی جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام

سید مهدی علیزاده موسوی

۲۲/۶/۱۳۹۳

ص: ۱۶

فهرست مطالب

پیشگفتار ۳۵

فصل اول: دست مایه های تکفیر: اسلام، ایمان و کفر

اسلام ۴۵

مفهوم لغوی اسلام ۴۵

مفهوم اصطلاحی اسلام ۴۶

ترتیب آثار و احکام اسلام بر اقرار لفظی ۴۸

الف } از روایات اهل سنت ۴۹

ب } روایات شیعه ۵۰

ایمان ۵۳

مفهوم لغوی ایمان ۵۳

مفهوم شرعی ایمان ۵۶

جهت اول ۵۷

جهت دوم ۵۷

جهت سوم ۵۸

تأثیر تصدیق در حقیقت ایمان ۵۹

مفهوم تصدیق ۵۹

نقد ادله عدم دخالت تصدیق در ایمان ۶۰

دلیل اول ۶۰

نقد ۶۱

دلیل دوم ۶۱

نقد ۶۲

تأثیر عمل در مفهوم ایمان ۶۲

۱. نظریه رکن بودن عمل در ایمان ۶۳

دلیل اول ۶۴

نقد ۶۵

ص: ۱۷

دليل دوم ٦٥

نقد ٦٦

دليل سوم ٦٦

نقد ٦٦

دليل چهارم ٦٦

نقد ٦٧

دليل پنجم ٦٧

نقد ٦٧

دليل ششم ٦٧

نقد ٦٨

دليل هفتم ٦٨

نقد ٦٨

دليل هشتم ٦٨

نقد ٦٩

دليل نهم ٦٩

نقد ٦٩

دليل دهم ٧٠

نقد ٧٠

دليل يازدهم ٧١

نقد ٧١

دلیل دوازدهم ۷۱

نقد ۷۱

۲. رکن نبودن عمل در ایمان ۷۲

دلیل اول ۷۴

دلیل دوم ۷۴

دلیل سوم ۷۴

دلیل چهارم ۷۴

دلیل چهارم ۷۵

لزوم التزام به مقتضای ایمان ۷۵

ص: ۱۸

زیاده و نقصان در ایمان ۷۷

۱. قول به تشکیکی نبودن ایمان ۷۸

توجیه اول ۷۸

نقد ۷۹

توجیه دوم ۷۹

نقد ۷۹

توجیه سوم ۸۰

نقد ۸۰

توجیه چهارم ۸۰

نقد ۸۰

۲. لفظی بودن نزاع ۸۱

نقد ۸۱

۳. قول تشکیکیبودن ایمان ۸۳

۴. تشکیک در عمل ناشی از تصدیق ۸۷

نقد ۸۷

تأثیر اقرار به شهادتین در ترتب آثار اسلام و ایمان ۸۷

اجتماع نفی ایمان با اسلام ۸۹

الف } آیات ۸۹

ب } روایات ۸۹

ج } عبارات علما ۹۰

ارکان اسلام و ایمان ۹۲

۱. تصدیق به توحید ۹۲

۲. تصدیق به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم ۹۳

۳. اقرار به معاد ۹۴

کفر ۹۹

مفهوم کفر ۹۹

مفهوم اصطلاحی کفر ۱۰۳

۱. تعریف به عدم ایمان ۱۰۳

۲. تعریف به تکذیب ۱۰۴

ص: ۱۹

۳. تعریف به انکار صدق نبی ۱۰۵

۴. تعریف به عدم تصدیق ۱۰۵

۵. تعریف به جهل ۱۰۵

۶. تعریف به شك ۱۰۵

تقابل کفر با ایمان ۱۰۶

استعمال کفر در مقابل ایمان در قرآن ۱۰۷

اقسام کفر ۱۰۷

الف } تقسیم کفر به اعتبار حکم آن ۱۰۷

۱. روایات ۱۰۷

۲. لغویین ۱۰۸

۳. صحابه و تابعین ۱۰۸

۴. دیدگاه علما ۱۰۹

میزان در کفر اکبر ۱۱۳

میزان در کفر اصغر ۱۱۴

راه های تشخیص کفر اکبر از کفر اصغر ۱۱۴

۱. تصریح بر نوع آن: ۱۱۴

۲. دلالت نصوص دیگر: ۱۱۵

۳. دلالت خود روایت: ۱۱۵

حکم کفر اصغر ۱۱۶

سبب اطلاق کفر بر عمل غیر مخرج از ملت اسلام ۱۱۶

ب } تقسیم کفر به لحاظ اطلاق و تعیین ۱۱۸

۱. کفر مطلق ۱۱۸

۲. کفر معین ۱۱۹

میزان در کفر به مبدأ و معاد ۱۲۰

۱. مخالفت حکم نقلی ۱۲۰

نقد ۱۲۲

۲. مخالفت حکم عقلی و ضروری ۱۲۳

۳. مخالفت حکم عقل بدیهی و ضروری منجر به انکار عقلی بدیهی ۱۲۴

۴. شک در مبدأ و حکم ضروری ۱۲۴

ص: ۲۰

نقد ۱۲۵

اختلاف در سببیت انکار ضروری برای کفر ۱۲۵

۱. قول به سببیت مستقل ۱۲۵

دلیل اول ۱۲۶

نقد ۱۲۶

دلیل دوم ۱۲۶

نقد ۱۲۷

۲. قول به عدم سببیت مستقل ۱۲۷

۳. قول به تفصیل ۱۲۹

فصل دوم:

تکفیر از دیدگاه قرآن، روایات، صحابه و اندیشمندان اسلامی

تکفیر ۱۳۳

مفهوم تکفیر ۱۳۳

اصالت عدم تکفیر ۱۳۳

لزوم احتیاط در تکفیر ۱۳۶

علمای اسلام و دستور به احتیاط در تکفیر ۱۳۷

وجوب تفحص و عدم سرعت در تکفیر ۱۴۱

توسعه دایره اسلام ۱۴۲

۱. آسان بودن ورود در اسلام ۱۴۲

۲. کفایت ایمان اجمالی برای دخول در اسلام ۱۴۳

۳. وجوب دعوت به سوی خدا نه به تکفیر ۱۴۳

تکفیر از دیدگاه قرآن و روایات ۱۴۳

تکفیر از دیدگاه روایات ۱۴۵

تکفیر از دیدگاه صحابه ۱۵۱

تکفیر از دیدگاه سلف ۱۵۳

ابن سیرین {متوفی ۱۱۰ق} ۱۵۴

ابن ابی لیلی {متوفی ۱۴۸ق} ۱۵۴

ابوحنیفه {متوفی ۱۵۰ق} ۱۵۵

ص: ۲۱

اوزاعی {متوفی ۱۵۷ق} ۱۵۵

سفیان ثوری {متوفی ۱۶۱ق} ۱۵۶

قاضی ابویوسف {متوفی ۱۸۲ق} ۱۵۶

محمد بن حسن شیبانی {متوفی ۱۸۹ق} ۱۵۶

شافعی {متوفی ۲۰۴ق} ۱۵۶

حافظ حمیدی {متوفی ۲۱۹ق} ۱۵۷

احمد بن حنبل {متوفی ۲۴۱ق} ۱۵۸

عبدالسلام بن قاسم {متوفی ۲۴۴ق} ۱۵۸

اسماعیل بن یحییٰ مزنی {متوفی ۲۶۴ق} ۱۵۹

داود بن علی {متوفی ۲۷۰ق} ۱۵۹

عثمان بن سعید دارمی {متوفی ۲۸۰ق} ۱۶۰

تکفیر از دیدگاه اندیشمندان اسلامی ۱۶۰

طحاوی {متوفی ۳۲۱ق} ۱۶۰

ابوالحسن اشعری {متوفی ۳۲۴ق} ۱۶۲

قیروانی {متوفی ۳۸۶ق} ۱۶۳

عبیدالله بن محمد بن بطه عکبری {متوفی ۳۸۷ق} ۱۶۳

ابوسلیمان محمد بن محمد خطابی {متوفی ۳۸۸ق} ۱۶۴

ابومحمد عبدالوهاب بن علی بن نصر بغدادی {متوفی ۴۲۴ق} ۱۶۵

امام جوینی {متوفی ۴۳۸ق} ۱۶۵

ابن حزم {متوفی ۴۵۶ق} ۱۶۵

شيخ طوسى {متوفى ٤٦٠ق } ١٦٧

ابن عبدالبر {متوفى ٤٦٣ق } ١٦٨

ابواسحاق شيرازى {متوفى ٤٧٦ق } ١٦٨

ابوالمحاسن رويانى {متوفى ٥٠٢ق } ١٦٩

ابوحامد غزالى {متوفى ٥٠٥ق } ١٦٩

بغوى {متوفى ٥١٦ق } ١٧٤

قاضى عياض يحيصبى اندلسى {متوفى ٥٤٤ق } ١٧٤

ابوالفتح محمد بن عبدالكريم شهرستانى {متوفى ٥٤٨ق } ١٧٥

ابن عساكر دمشقى {متوفى ٥٧١ق } ١٧٦

ابن طفيل اندلسى {٥٨١ق } ١٧٦

كاسانى {متوفى ٥٨٧هـ- } ١٧٦

جمال الدين احمد بن محمد غزنوى حنفى {متوفى ٥٩٣ق} ١٧٧

ابن رشد اندلسى {متوفى ٥٩٥ق} ١٧٧

محمد بن عمر فخر رازى {متوفى ٦٠٦ق} ١٧٧

ابن قدامه حنبلى {متوفى ٦٢٠ق} ١٧٨

محيى الدين ابن عربى {متوفى ٦٣٨ق} ١٧٨

ابوالعباس قرطبى {متوفى ٦٥٦ق} ١٧٩

قرطبى {متوفى ٦٧١ق} ١٧٩

محقق حلى; {متوفى ٦٧٦ق} ١٨٠

نووى {متوفى ٦٧٦ق} ١٨٢

ابن دقيق العيد {متوفى ٧٠٢ق} ١٨٥

خطيب شافعى {٧٣٩ق} ١٨٦

ذهبى {متوفى ٧٤٨ق} ١٨٦

ابن قيم جوزيه {متوفى ٧٥١ق} ١٩٣

شيخ ابو محمد طاهر بن احمد قزوينى {متوفى ٧٥٦ق} ١٩٤

قاضى ايجى {متوفى ٧٥٦ق} ١٩٥

تقى الدين سبكى {متوفى ٧٥٦ق} ١٩٦

ابن تيميه {متوفى ٧٥٨ق} ١٩٧

بابرتى {متوفى ٧٨٦ق} ٢٠٠

امام شاطبى {متوفى ٧٩٠ق} ٢٠٠

ابن ابى العز حنفى {متوفى ٧٩٣ق} ٢٠٢

تفتازانی {متوفى ٧٩٣ق} ٢٠٣

زين الدين عراقى {متوفى ٨٠٦ق} ٢٠٣

مير سيد شريف جرجانى {متوفى ٨١٢ق} ٢٠٤

تقى الدين ابوبكر بن محمد حسيني حصى شافعى {٨٢٩ق} ٢٠٦

ابن الوزير {متوفى ٨٤٠ق} ٢٠٦

ابن حجر عسقلانى {متوفى ٨٥٢ق} ٢٠٨

بدرالدين عىنى {متوفى ٨٥٥ق} ٢١٠

ص: ٢٣

ابن الهمام حنفی {متوفی ۸۶۱ق} ۲۱۱

شیخ جلال الدین محلی {متوفی ۸۶۴ق} ۲۱۱

کمال الدین مقدسی {متوفی ۹۰۶ق} ۲۱۲

محقق دوانی {متوفی ۹۰۸ق} ۲۱۳

شهید ثانی {متوفی ۹۶۵ق} ۲۱۳

شهاب الدین قسطلانی {متوفی ۹۲۳ق} ۲۱۴

ابن نجیم مصری {متوفی ۹۷۰ق} ۲۱۴

شعرانی حنفی {متوفی ۹۷۳ق} ۲۱۵

ابن حجر هیتمی {متوفی ۹۷۳ق} ۲۱۷

شربینی خطیب {متوفی ۹۷۷ق} ۲۱۸

ملا علی قاری {متوفی ۱۰۱۴ق} ۲۱۹

بوسنوی {متوفی ۱۰۲۴} ۲۲۱

محمد عبدالرؤف مناوی {متوفی ۱۰۳۱ق} ۲۲۲

فاضل هندی {متوفی ۱۱۳۷هـ-} ۲۲۲

احمد بن علی بصری {زنده در سال ۱۱۵۷ق} ۲۲۳

محمد بن احمد بن سالم سفارینی حنبلی {متوفی ۱۱۸۸ق} ۲۲۳

محمد بن سلیمان کردی {متوفی ۱۱۹۴ق} ۲۲۳

سلیمان بن عبدالوهاب {متوفی ۱۲۱۰ق} ۲۲۴

دسوقی ازهری {متوفی ۱۲۳۰ق} ۲۲۸

علوی بن احمد بن حسن حداد {متوفی ۱۲۳۲ق} ۲۲۸

شوكانى {متوفى ١٢٥٠ق} ٢٢٩

ابن عابدين {متوفى ١٢٥٢ق} ٢٣١

صاحب جواهر {متوفى ١٢٦٦ق} ٢٣٢

عثمان بن عبدالعزيز بن منصور ناصرى {متوفى ١٢٨٢ق} ٢٣٣

شيخ محمد بن عبدالله نجدى ٢٣٣

عبدالغنى غنىمى ميدانى حنفى {متوفى ١٢٩٨ق} ٢٣٥

احمد زينى دحلان {متوفى ١٣٠٤ق} ٢٣٦

محمد صديق قنوجى {متوفى ١٣٠٧ق} ٢٣٨

نبهانى {متوفى ١٣٥٠ق} ٢٣٨

ص: ٢٤

رشید رضا {متوفی ۱۳۵۴ق} {۲۳۹}

دکتر محمد عبدالله دراز {متوفی ۱۳۷۷ق} {۲۳۹}

سید اسماعیل بن مهدی بن حمید غربانی حسنی {متوفی ۱۴۰۰ق} {۲۴۰}

اجماع متکلمان و فقها ۲۴۲

فصل سوم:

راه های علاج تکفیر افراطی،

خطرات و پی آمدهای تکفیر

راه های علاج تکفیر افراطی ۲۴۵

۱. شناخت هر مذهب از منابع آن ۲۴۵

۲. حسن ظنّ به دیگری ۲۴۶

۳. عدم حکم به لوازم اعتقادات ۲۴۷

۴. حکم به ظاهر افراد ۲۴۸

قرآن و حکم به ظاهر افراد ۲۴۸

روایات اهل بیت { و حکم به ظاهر افراد ۲۴۸

روایات اهل سنت و حکم به ظاهر افراد ۲۴۹

علمای اهل سنت و حکم به ظاهر ۲۵۳

ابومسلم اصفهانی {متوفی ۳۲۲ق} {۲۵۳}

ابن ابی حاتم رازی {متوفی ۳۲۷ق} {۲۵۴}

طبرانی {متوفی ۳۶۰ق} {۲۵۴}

ثعلبی {متوفی ۴۲۷ق} {۲۵۵}

ابن حزم {متوفى ٤٥٦ق} ٢٥٥

قشیری نیشابوری {متوفى ٤٦٥} ٢٥٦

بغوی {متوفى ٥١٠ق} ٢٥٦

ابوعلی طبرسی {متوفى ٥٤٨ق} ٢٥٦

ابن الصلاح {متوفى ٦٤٣ق} ٢٥٧

نووی {متوفى ٦٧٦ق} ٢٥٧

ابوحیان اندلسی {متوفى ٧٤٥ق} ٢٥٨

ذهبی {متوفى ٧٤٨هـ-} ٢٥٨

ابن تیمیه {متوفى ٧٥٨ق} ٢٥٩

ص: ٢٥

- امام شاطبی {متوفی ۷۹۰ق} ۲۵۹
- ابن حجر عسقلانی {متوفی ۸۵۲ق} ۲۶۰
- جلال الدین سیوطی {متوفی ۹۱۱ق} ۲۶۰
- فیضی ناکوری {متوفی ۱۰۰۴ق} ۲۶۰
- ابن عجیبه حسنی {متوفی ۱۲۲۴ق} ۲۶۱
- شوکانی {ت ۱۲۵۰ق} ۲۶۲
- آلوسی بغدادی {متوفی ۱۲۷۰ق} ۲۶۳
- قنوجی بخاری {متوفی ۱۳۰۷ هـ-} ۲۶۴
- محمد جمال الدین قاسمی {متوفی ۱۳۳۲ق} ۲۶۴
- رشید رضا {متوفی ۱۳۵۴ق} ۲۶۵
- مصطفی خیری منصورى {متوفی ۱۳۹۰ق} ۲۶۵
۵. گفت و گو در مسائل اختلافی ۲۶۶
۶. دوری از خطّ غلو ۲۶۶
۷. پرهیز از کید دشمنان اسلامی ۲۶۹
۸. ضرورت یک صدایی به هنگام شدايد ۲۷۰
۹. پرهیز از کلمات حساسیت زا و نفرت انگیز به یکدیگر ۲۷۰
۱۰. پرهیز از ناسزا گفتن به مقدسات طرف مقابل ۲۷۱
۱۱. رعایت اخلاق اسلامی درباره یکدیگر ۲۷۱
۱۲. ملاقات و گفت و گو ۲۷۲
۱۳. علم درباره اصطلاحات یکدیگر ۲۷۳

۱۴. یکی شدن اصطلاحات ۲۷۳
۱۵. بازنگری تدوین تاریخ اسلامی ۲۷۴
۱۶. پرداختن به مسائل مهم ۲۷۵
۱۷. همکاری در مسائل اتفاقی ۲۷۷
۱۸. لحاظ مراتب اعمال ۲۸۰
۱۹. ملاحظه ظرفیت های مردم ۲۸۱
۲۰. رعایت تساهل و تسامح ۲۸۲
۲۱. عدم تکفیر در مسائل اجتهادی ۲۸۴
۲۲. دوری از هوای نفس ۲۸۵

عوامل تندروی در تکفیر ۲۸۵

۱. تعصب در رأی ۲۸۵

۲. محور قرار دادن اشخاص ۲۸۶

۳. تقلید کورکورانه ۲۸۶

۴. سوابق افکار ۲۸۷

۵. سوء ظن به دیگران ۲۸۷

۶. فهم ظاهری از دین ۲۸۸

۷. پیروی از متشابهات ۲۸۹

۸. عدم آگاهی از مبانی دیگران ۲۹۰

۹. عدم شناخت حقایق تاریخی ۲۹۰

۱۰. جهل ۲۹۱

۱۱. اکتفا به دانش اندک و برداشت های شخصی ۲۹۳

۱۲. عجب و خودبزرگ بینی ۲۹۳

خطرات و پی آمدهای ناگوار تکفیر و افراط گری ۲۹۴

۱. تضعیف اتحاد مسلمانان ۲۹۴

۲. کشتن افراد به اسم دین ۲۹۵

۳. طعن در امت اسلامی ۲۹۶

۴. مخالفت تکفیر با روح تسامح و جهانی بودن دین ۲۹۸

۵. تحجر فکری ۲۹۹

دیدگاه سلف درباره تکفیر اهل قبله ۳۰۱

موانع تکفیر ۳۰۳

الف } تقلید ۳۰۳

۱. قول به عدم جواز ۳۰۳

۲. قول به جواز ۳۰۴

عذر بودن تقلید نزد ابن تیمیه ۳۰۴

ب } تأویل ۳۰۵

ج } اجتهاد ۳۰۹

اختلافات اجتهادی، دست آویز اختلافات میهنی ۳۱۰

انتقال اختلاف اجتهادی به اصول عقاید ۳۱۰

ص: ۲۷

عذر بودن اجتهاد ۳۱۳

آثار ضعف بصیرت در دین ۳۱۷

۱. تکفیر افراطی ۳۱۷

۲. ظاهرگرایی در فهم دین ۳۱۸

۳. اشتغال به موضوعات جانبی ۳۱۸

۴. اسراف در تحریم ۳۱۹

۵. مشتبه شدن مفاهیم ۳۱۹

۶. پیروی از متشابهات و ترک محکمت ۳۱۹

عدم جواز تکفیر به لازمه مذهب ۳۲۰

نقد شبهه لزوم تکفیر کافر ۳۲۴

پاسخ ۳۲۴

تبرئه شیعه از تکفیر مخالفان ۳۲۷

۱. روایات ۳۲۷

۲. دیدگاه بزرگان شیعه ۳۲۹

۳. اعتقاد به اصل دین بودن امامت ۳۳۰

۴. ضروری دین بودن امامت ۳۳۰

۵. ادعای اجماع ۳۳۳

۶. ناصبی بودن مخالف ۳۳۳

فصل چهارم:

موارد اتفاق و اختلاف بر تکفیر در مذاهب اسلامی

موارد اتفاق بر تکفیر ۳۳۷

۱. منکر الوهیت خدا و توحید و رسول ۳۳۷

۲. منکر ضروری دین ۳۳۸

۳. غالی ۳۳۹

۴. دشنام دهنده پیامبر ۹ ۳۴۰

الف { فتاوی علمای شیعه ۳۴۰

ب { روایات اهل بیت: ۳۴۲

ج { روایات اهل سنت ۳۴۳

ص: ۲۸

موارد اختلافی در تکفیر مسلمانان ۳۴۵

۱. تکفیر معتقدان به خلق قرآن ۳۴۵

بررسی موضوع ۳۴۶

نقد ۳۴۶

۲. تکفیر معتقدان به تحریف قرآن ۳۴۷

بررسی موضوع ۳۴۸

۳. تکفیر مرتکب گناه کبیره ۳۴۸

اصول خوارج در تکفیر مرتکب گناه کبیره ۳۴۸

۱. عدم تبعیض در ایمان ۳۴۹

نقد ۳۴۹

۲. عدم امکان اجتماع بین ایمان و نفاق ۳۵۱

نقد ۳۵۱

ادله خوارج در تکفیر مرتکب کبیره ۳۵۲

دلیل اول ۳۵۲

نقد ۳۵۳

دلیل دوم ۳۵۳

نقد ۳۵۴

دلیل سوم ۳۵۴

نقد ۳۵۴

دلیل چهارم ۳۵۵

نقد ۳۵۵

دلیل پنجم ۳۵۶

نقد ۳۵۶

دلیل ششم ۳۵۶

نقد ۳۵۷

ادله اسلام مرتکب گناه کبیره ۳۵۷

الف { آیات ۳۵۷

ب { روایات ۳۵۸

اصول عدم تکفیر مرتکب گناه کبیره ۳۶۱

ص: ۲۹

اصل اول: تفاضل ایمان ۳۶۱

اصل دوم: اجتماع حسنه و سیئه در یک فرد ۳۶۱

اصل سوم: نفی ایمان از برخی افراد مسلم ۳۶۲

دیدگاه اهل سنت در باره مرتکب گناه کبیره ۳۶۳

بررسی موضوع ۳۶۵

الف } جزء مقوم مجموعی ۳۶۵

ب } جزء مقوم افرادی ۳۶۵

ج } جزئیت التزام ۳۶۵

د } عدم جزئیت و شرط کمال ۳۶۶

۴. تکفیر مخالف اجماع ۳۶۶

نقد ۳۶۶

۵. تکفیر منکر رؤیت باری تعالی در آخرت ۳۶۹

بررسی موضوع ۳۶۹

۶. تکفیر متساهل در امر نماز ۳۷۰

نقد ۳۷۰

بررسی روایات شیعه ۳۷۱

توجیه روایات ۳۷۲

بررسی موضوع ۳۷۳

۷. تکفیر، تشبه به کفار ۳۷۵

نقد ۳۷۵

۸. تکفیر فلاسفه ۳۷۵

نقد ۳۷۶

تناقض بین مبنا و بین آرا و فتاوی ابن تیمیه ۳۷۶

۹. تکفیر کسانی که معتقد به ارتداد صحابه بعد از رسول خدایند ۳۷۹

نقد ۳۸۰

عدم جواز تکفیر دشنام دهنده صحابه ۳۸۰

الف. انواعی از آیات درباره صحابه ۳۸۰

ب. وجود روایات مختلف درباره صحابه ۳۸۵

ج. عدم جواز تکفیر مجتهد ۳۹۲

ص: ۳۰

د. عدم جواز تکفیر تأویل کننده ۳۹۲

ه. ذنب مغفور بودن سب صحابی نزد ابن تیمیه ۳۹۲

و. اعتقاد صحابه به عدم کفر دشنام دهنده به خود ۳۹۳

ز. سیره سلف در عدم تکفیر دشنام دهنده صحابی ۳۹۳

ح. مخالفت تکفیر با سیره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ۳۹۳

ط. اجماع بر عدم کفر دشنام دهنده صحابه ۳۹۴

ی. تکفیر نشدن دشنام دهنده برخی از صحابه، از سوی اهل سنت ۳۹۴

ک. توثیق لعن کننده صحابی از سوی اهل سنت ۳۹۸

عدم کفر لعن کننده صحابه، از نظر ابن تیمیه ۴۰۱

دیدگاه ابن تیمیه درباره سب صحابه ۴۰۱

بررسی موضوع ۴۰۲

از تناقضات عملی ابن تیمیه ۴۰۲

کفر نبودن سب مسلمان ۴۰۳

پعدم جواز قتل سب صحابی ۴۰۳

اعتقاد شیعه درباره صحابه ۴۰۴

۱۰. عدم کفر انکار خلافت ابوبکر و عمر ۴۰۵

اعتراف علمای اهل سنت به عدم کفر ۴۰۷

۱۱. عدم جواز تکفیر دشنام دهنده خلفا ۴۰۸

۱۱-۱. تکفیر نشدن دشنام دهندگان از سوی خلفا ۴۰۸

الف { ابوبکر بن ابی قحافه ۴۰۸

ب } عثمان بن عفان ۴۰۸

ج } امیر مؤمنان ۴۰۸۷

۲-۱۱. عدم جواز تکفیر دشنام دهنده خلفا از سوی علمای اهل سنت ۴۰۹

۳-۱۱. دشنام داده شدن حضرت علی ۷ از سوی معاویه ۴۰۹

۴-۱۱. سیره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر عدم تکفیر ۴۱۱

۱۱-۵. سیره سلف بر عدم تکفیر ۴۱۲

۱۲. تکفیر استمدادکننده از ارواح اولیا بعد از مرگ { در برزخ } ۴۱۲

استغاثه به ارواح اولیا از دیدگاه اهل سنت ۴۱۲

الف } روایات ۴۱۲

ص: ۳۱

ب } صحابه و استغاثه به روح پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ۴۱۴

ج } مسلمانان و استغاثه به ارواح اولیا ۴۱۹

د } دیدگاه علمای اهل سنت درباره استغاثه به ارواح اولیا ۴۲۲

فصل پنجم:

ترور، اغتیال و اعتدال

مفهوم شناسی ۴۳۹

الف } مفهوم ارهاب و ترور ۴۳۹

ب } مفهوم اغتیال ۴۴۱

ج } فتک ۴۴۲

حکم ترور و آدمکشی از دیدگاه شرع ۴۴۳

الف } آیات قرآن ۴۴۳

ب } روایات اهل سنت ۴۴۴

ج } روایات اهل بیت: ۴۵۷

د } تاریخ ۴۵۹

ارهاب و خشونت از دیدگاه اندیشمندان اسلامی ۴۶۳

حسن بصری متوفی { ۱۱۰هـ - } ۴۶۳

امام ابوبکر آجری { متوفی { ۳۶۰هـ - } ۴۶۳

ابن منده { متوفی ۳۹۵ق { ۴۶۴

ماوردی { متوفی ۴۵۰هـ - } ۴۶۵

شیخ طوسی { متوفی ۴۶۰ق { ۴۶۶

ابوالفرج ابن جوزی {متوفی ۵۹۷ق } ۴۶۶

بیضاوی {متوفی ۶۹۱ق } ۴۶۷

زیلعی {متوفی ۷۶۲هـ- } ۴۶۸

ابن رجب حنبلی {متوفی ۷۹۵ق } ۴۶۸

ابوحفص دمشقی {متوفی ۸۸۰ق } ۴۶۹

ابن تمجید {متوفی ۸۸۶ق } ۴۶۹

جلال الدین سیوطی ۴۶۹

خطیب شریینی {متوفی ۹۷۷ق } ۴۷۰

ص: ۳۲

ابوالسعود {متوفی ۹۸۲ق} ۴۷۱

شهاب الدین خفاجی {متوفی ۱۰۶۹ق} ۴۷۱

قونوی {متوفی ۱۱۹۵ق} ۴۷۲

ابوبکر حدّاد ۴۷۲

کمال الدین بن الهمام حنفی ۴۷۳

قرطبی ۴۷۳

ابن حجر عسقلانی ۴۷۴

اعتدال ۴۷۵

اعتدال از دیدگاه قرآن کریم ۴۷۵

اعتدال از دیدگاه احادیث ۴۷۶

اعتدال اسلام، از منظر تاریخ ۴۷۹

اعتدال اسلام، از دیدگاه مستشرقان ۴۸۴

اعتدال دین اسلام از دیدگاه اندیشمندان اسلامی ۴۸۵

ابوحامد غزالی {متوفی ۵۰۵ه-} ۴۸۵

صدر الشریعه {متوفی ۷۴۷ هجری} ۴۸۵

ابن قیم جوزیه {متوفی ۷۵۱ق} ۴۸۶

شاطبی {متوفی ۷۹۰ق} ۴۸۶

بیضاوی {متوفی ۷۹۱ هجری} ۴۸۷

شوکانی {ت ۱۲۵۰ق} ۴۸۷

فهرست منابع ۴۸۹

بازگشت دوبارهٔ مسلمانان به آموزه‌های اسلام بر رویگردانی از فرهنگ‌های وارداتی شرق و غرب، یکی از پدیده‌های مبارک در صحنهٔ سیاسی معاصر جهان اسلام است، اما خطری که این پدیده را تهدید می‌کند، افراط و تکفیر و خشونت است که در ساحت عقیدتی و سیاسی، با استفاده از اختلافات مسلمانان در برخی از مسائل، در پی ایجاد تفرقه و تنش بین آنها و مانع از بازگشت عزت و اقتدار به دنیای اسلام است. صحنه‌گردانان این نوع از گرایش که به جریانهای تکفیری جهادی و وهابی شهره‌اند، شاخصهٔ اساسی و مشترکشان، تکفیر مسلمانان و جواز قتل آنها است. اینان که مدعی پیروی از سلف‌اند، با بهانه‌پردادن برخی از اختلاف‌نظرها، مسلمانان دیگر را تکفیر کرده و به جواز قتلشان فتوا می‌دهند درحالی‌که از حقیقت اسلام ناب و دین آسان و حقیقت آیات قرآن و روایات آگاهی

نداشته و فکر متحجرانهٔ خود را بر آن‌ها تحمیل می‌کنند. اینان وحدت و همدلی مسلمانان را در برابر دشمنان هدف قرار داده‌اند. همان چیزی که خداوند بدان فراخوانده است:

{مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...} (۱)

محمد صلی الله علیه و آله وسلم فرستاده خداست؛ و کسانی کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند.

ص: ۳۵

{وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ}. (۱)

و نزاع {و کشمکش} نکنید، تا سست نشوید، و قدرت {و شوکت} شما از میان نرود.

{وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا}. (۲)

و همگی به ریسمان خدا [=قرآن و اسلام، و هر گونه وسیله وحدت]، چنگ زیند، و پراکنده نشوید.

{إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ}. (۳)

این {پیامبران بزرگ و پیروانشان} همه امت واحدی بودند {و پیرو یک هدف}؛ و من پروردگار شما هستم، پس مرا پرستش کنید.

{وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ}. (۴)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز نقل شده، که فرمود:

مثل المؤمنین فی توادهم و تعاطفهم و تراحمهم مثل الجسد، اذا اشتكى منه شیء تداعى له سائر الجسد بالسهر و الحمى؛ (۵)

مثال مؤمنان در دوستی و عطوفت و ترحم به یکدیگر، همانند بدن است که اگر جزئی از آن مریض شود سایر اعضا با او در بیداری و تب همراهی خواهند کرد.

مسلمانان بر قبیله بنی المصطلق پیروز شدند و عده ای از آن قبیله، کشته و اسیر شد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درحالی که بر سرچشمه آن ها ایستاده بود ناگهان بین دو نفر از انصار و مهاجران نزاع شد، انصاری صدا زد: ای جماعت انصار! و مرد دیگر گفت: ای جماعت مهاجران. چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این گونه سخنان را شنید، فرمود: «این گونه کلمات را رها

- ١- . انفال، آيه ٤٤.
- ٢- . آل عمران، آيه ١٠٣.
- ٣- . الأنبياء، آيه ٩٢.
- ٤- . الأنبياء، آيه ١٠٧.
- ٥- . احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ٤، ص ٢٧٠.

کنید...، یعنی این گونه سخنان خبیث بوده و از ادعاهای جاهلیت است، درحالیکه خداوند مؤمنان را دارای یک حزب قرار داده و همه را برادر خطاب کرده است، از اینرو این رو باید همه صداها در هر مکان و زمان به جهت مصالح عمومی اسلام و مسلمانان باشد نه مصالح اقوامی خاص... (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به مدینه هجرت کرد و در آن دیار بین دو قبیله اوس و خزرج که از دیرباز

با یکدیگر نزاع و جنگ داشتند، الفت ایجاد کرد و همه را به دور خود جمع نمود، تا این که یکی از یهودیان معاند، به نام شاس بن قیس، بر عده ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از این دو قبیله گذر کرد و دید که آنها دور هم جمع شده و با هم سخن می گویند. او از این یگانگی به خشم آمد و جوانی از یهود که همراه شده بود را دستور داد تا با آن ها مجالست کند و از جنگ های که بینشان بوده سخن بگوید... او چندان گفت که عقده ها و کینه ها را از هر دو طرف برانگیخت و افرادی از دو قبیله شروع به پرخاش به یکدیگر کردند. خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسید، آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با جماعتی از اصحاب خود به نزد آنان آمد و فرمود:

یا معشر المسلمین! الله، الله، أبدعوی الجاهلیه و انا بین أظهرکم بعد ان هداکم الله بالاسلام و اکرمکم به و قطع به عنکم امر الجاهلیه و استنقدکم من الکفر و الف بین قلوبکم!؟

ای جماعت مسلمین! خدا را، خدا را در نظر بگیرید، آیا دعوی جاهلیت می کنید درحالیکه من در میان شما هستم، بعد از آن که خداوند شما را به اسلام هدایت و تکریمتان کرد و به واسطه آن امر، جاهلیت را از شما قطع کرد و از کفر نجاتتان داد و بین قلب های شما الفت داد!؟

ص: ۳۷

این سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همانند آبی بود که بر روی آتش ریخته باشند، زیرا فهمیدند که نزاعشان شیطانی بوده و کیدی از ناحیه دشمنانشان بوده است، سپس مردان قبیله اوس و خزرج برخاسته و یکدیگر را بوسیدند. (۱)

امام علی ۷ در این باره می فرماید:

... دَفَنَ اللهُ بِهِ الضَّغَائِنَ وَاطْفَأَ بِهِ النَّوْائِرَ، أَلْفَ بِهِ إِخْوَانَا وَفَرَّقَ بِهِ أَقْرَانَا، اعَزَّ بِهِ الذَّلَّةَ وَادَّلَّ بِهِ الْعِزَّةَ...؛ (۲)

خداوند به واسطه او کینه ها را دفن کرد و آتش ها را خاموش نمود، بیگانگی را پیوند برادری داد و خویشاوندی را گستراند، و عزت های ناروا را به ذلت و ذلت های نابه جا را به عزت تبدیل کرد.

و نیز درباره عملکرد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

فَصَدَعَ بِمَا أَمَرَ بِهِ وَبَلَّغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ فَلَمَّ اللهُ بِهِ الصَّدْعَ وَرَتَّقَ بِهِ الْفَتَقَ وَ أَلْفَ بِهِ الشَّمْلَ بَيْنَ ذَوِي الْأَرْحَامِ بَعْدَ الْعِدَاوَةِ الْوَاعِرَةِ فِي الصُّدُورِ وَ الضَّغَائِنِ الْقَادِحَةِ فِي الْقُلُوبِ؛ (۳)

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آنچه را که مأموریت داشت با صدای بلند گفت و رسالت های پروردگارش را ابلاغ کرد، و خداوند به وسیله او شکاف های ناشی از اختلاف را پر کرد و میان خویشاوندان همبستگی و الفت به وجود آورد آنهم در پی شعله های عداوتی که در سینه ها افروخته شده

بود و کینه های نهفته ای که هر آن در دل جرقه ای می زد.

توفیق پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در جهت ایجاد وحدت سیاسی در محدوده داخلی و تشکیل یک ملت واحد، امری است که از نظر پاره ای نویسندگان اروپایی دور نمانده است:

ص: ۳۸

۱- ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۵۵۵ - ۵۵۶.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۹۶.

۳- همان.

گوستاو لوبون فرانسوی در اینباره می نویسد:

معجزه بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این بود که توانست پیش از مرگ خود قافله پراکنده عرب را گرد هم آورد و از این کاروان سرگردان و پریشان، ملت واحدی تشکیل دهد، بدانسان که همه را در برابر یک دین خاضع کرده، فرمانبر و مطیع یک پیشوا گرداند. (۱)

او در جای دیگر می گوید:

هنگامیکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در سال ۶۳۲ میلادی از دنیا رفت، هنوز کاری را که دست بدان زده بود، پابرجا نشده و انواع و اقسام خطرها دین او را برای همیشه تهدید به زوال می کرد، و آن وحدت سیاسی سرزمین های عربی که به دست او انجام شد، نتیجه مساواتی که دین او در برداشت و این وحدت سیاسی زاییده آن وحدت دینی بود... (۲)

همیلتون گیب می نویسد:

حرکت اسلامی شکل جدیدی را به وجود آورد و از اجتماع پراکنده، جامعه واحدی را همراه با خط مشی سیاسی ایجاد کرد...

محمد پیامبر یکی از بزرگان تاریخ و قهرمان با اراده ای است که جامعه بزرگی را به وجود آورده و جمعیت پراکنده ای را انسجام بخشید و تحول عظیمی ایجاد کرد... (۳)

ویل دورانت می گوید:

بزرگ ترین مشکلی که در راه مصلحان است، یکی این که بتواند همبستگی میان مردم را به حالت مطبوع و جالب درآورد و دیگر این که حدود جامعه وحدت یافته را به دقت تعیین کنند... اخلاقی که محمد عرضه کرد از مرزهای قبیله ای که وی در آن زاده بود، گذشت، اما در میان جمعیت، دینی که پدید آورد باقی

ص: ۳۹

۱- گوستاو لوبون، تمدن اسلام و عرب، ص ۱۲۸.

۲- همان، ص ۱۵۷.

۳- همیلتون گیب، اسلام، بررسی تاریخی، ص ۴۵.

مانند... امتیازهای نژادی و طبقاتی را که در میان قبایل عربستان، بنیادی استوار داشتند، در پرتو اعتقاد دینی مشابه شان محدود کرد... (۱).

جان دیون پورت می نویسد:

... محمّد یک نفر از عرب و مردی ساده‌زیست، توانست قبایل پراکنده و کوچک و برهنه و گرسنه کشور خود را به یک جامعه متحد و مطیع و فرمان فرمان بردار مبدل سازد و در میان

ملت های روی زمین، آن ها را با صفات و اخلاق تازه ای معرفی نماید، او توانست در کمتر از سی سال، با این طرز و روش، امپراتور قسطنطنیه را مغلوب کرده و سلاطین ایران را از بین بردارد... (۲).

گورگیو می نویسد:

انقلابی که محمّد می خواست در آن موقع در عربستان به وجود آورد، با توجه به رسوم و شعائر عرب و نفوذ فوق العاده رؤسای قبایل و این که هر قبیله و طایفه یک واحد اجتماعی بزرگ را تشکیل می داد، از انقلاب فرانسه بزرگتر بود بزرگ تر بود، انقلاب فرانسه نتوانست میان فرانسوی ها مساوات به وجود آورد، ولی انقلاب محمّد میان مسلمانان مساوات به وجود آورد و هر نوع مزیت خانوادگی و طبقاتی و مادی را از بین برد. (۳).

درباره تکفیر مسلمان، از مذاهب گوناگون اسلامی، دیدگاه های مختلفی وجود دارد، که می توان آن ها را به سه دسته تقسیم کرد: افراطی، تفریطی و اعتدالی.

دسته اول از حد اعتدال خارج شده و بدون دلیل و جهت معقولی، مخالفان افکار خود را تکفیر کرده است و به این هم اکتفا نکرده، بلکه قوه اجرایی ایجاد و حکم به قتل مخالفان خود داده

است؛ و این درحالی است که مستفاد از آیات و روایات نبوی و اهل بیت پیامبر { با سخنان صحابه و اندیشمندان اسلامی و نیز عملکرد آنان بر خلاف این غلو و تندروی است؛ همان گونه که در این کتاب مشاهده خواهید کرد.

ص: ۴۰

۱- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۲۳۴.

۲- جان دیون پورت، عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن، ص ۵۷.

۳- گورگیو، محمّد صلی الله علیه و آله وسلم ۹ پیامبری که از نو باید شناخت، ص ۱۴۴.

دسته دوم کسانیاند که با تکفیر و خشونت بهطور کلی مخالف بوده و به تعبیری اهل تساهل در ایندو می باشند و شعار آزادی اندیشه و گفتار را تا به حدی پیش میبرند که به هر کس اجازه می دهند درباره دین و بزرگان آن هرچه می خواهند بر زبان جاری سازند و به هیچ کس اجازه حق تعرض به او به تکفیر یا اعمال خشونت به توهین کننده به خدا و پیامبر و اصول مسلمی اسلامی نمی دهند، و این گونه افراد، حکم ارتداد را زیر سؤال برده و با توجیهاات واهی آن را نمی پذیرند.

دسته سوم اهل اعتدال می باشند که نه به دسته اول تمایل داشته تا تکفیری افراطی شوند و نه به دسته دوم که اهل تساهل در تکفیرند؛ آنان تحت شرایط بسیار محدودی حکم به تکفیر و اعمال به خشونت کرده و در مواقع بسیار خاص آن را ضروری می دانند و آن را هرگز با آیه {لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ} مغایر ندانسته، بلکه در راستای اصول دموکراسی قرار می دهند.

ما در این کتاب با بررسی مفاهیم دستاویز تکفیریان همچون اسلام، ایمان و کفر از نگرگاه آیات و روایات و نیز از منظر اندیشوران اسلامی به ایضاح مفهومی این اصطلاحات پرداخته و معیارها و ضوابط هر یک را نشان داده و در پایان به راه کارهای علاج تکفیر پرداخته ایم. امید که اندیشه تکفیر و خشونت افراطی که اینک چند صباحی است با ظهور طالبان، القاعده و سپس گروه افراطیتر آنها یعنی «داعش»، سرزمینهای اسلامی به ویژه سوریه، عراق و لبنان را جولانگاه خود قرار داده و با حربه «تکفیر» مردم را قتل عام میکنند برکنده شود.

علی اصغر رضوانی

قم - ۱۳۹۳

ص: ۴۱

فصل اول:

دست مایه‌های تکفیر:

اسلام، ایمان و کفر

ص: ۴۳

مفهوم لغوی اسلام

ابن ابن فارس میگوید:

سلم: معظم بابه من الصحه والعافیه... ومن الباب ایضا الاسلام وهو الانقیاد لأنه یسلم من الابیاء والامتناع. (۱)

بیشترین موارد استعمال سلم به معنای صحت و عافیت است... و نیز از این باب است اسلام، به معنای اطاعت کردن، زیرا انسان را از دوری و امتناع سالم نگه میدارد.

راغب اصفهانی «اسلام» را به معنای دخول در سلم گرفته است. (۲)

علامه مصطفوی می نویسد:

انّ الاصل الواحد فی هذه المادة هو ما یقابل الخصومه و هو الموافقه الشدیدة فی الظاهر و الباطن بحيث لا یتقی خلاف فی البین. و من لوازم هذا المعنی مفاهیم الانقیاد و الصلح و الرضا.

و لئما كان اصل المادة لازما فیکون مفهومه حصول الوفاق و رفع الخلاف و الخصومه فی نفس الشیء، سواء یلاحظ فی نفسه او بالنسبه الی غیره. و اذا

لوحظ فی نفسه من حیث هو یلازمه الاعتدال و العاهه و الآفه، و هذا معنی السلامه و الصحه فی نفس الشیء و فی اجزائه، لفقدان الخلاف فیما بین الأجزاء و الاعضاء و

ص: ۴۵

۱- ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ماده سلم.

۲- راغب اصفهانی، مفردات، ماده سلم.

حصول الوفاق الكامل و النظم و الاعتدال فيها، فالصحة تكون من مصاديق الاصل بهذا المعنى. (۱)

اصل اولی در این ماده، مفهوم مقابل خصومت است و به معنای موافقت شدید در ظاهر و باطن می باشد به گونه‌های که خلافی در بین باقی نماند، و از لوازم این معنا، مفاهیمی همچون انقیاد، صلح و رضاست.

اصل ماده لازم است، مفهوم آن حصول وفاق و رفعخلاف و دشمنی در خود شیء است؛ خواه در خود آن چیز ملاحظه شود یا نسبت به غیر آن، و چون درباره خودش ملاحظه شود، از حیث اینکه ملازم با اعتدال و نظم و محفوظ بودن از عیب و آفت است، این همان معنای سلامت و صحت در یک شیء و در اجزای آن می باشد؛ به جهت نبود اختلاف در بین اجزاء و اعضا و حصول وفاق کامل و نظم و اعتدال در آن. از این رو صحت از مصادیق اصل، به این معناست.

او در ادامه می نویسد:

فظهر انّ الاسلام عبارة عن جعل شیء سلما ای موافقا متلائما لایبقی خلاف و لاتری جهة و منافره؛ (۲)

پس ظاهر شد که اسلام عبارت است: از قرار گرفتن چیزی موافق و ملایم، به نحوی که

خلافی باقی نمانده و هیچ مغایرت و نفرتی مشاهده نشود.

مفهوم اصطلاحی اسلام

امام باقر ۷ فرمودند:

و الاسلام ما ظهر من قول او فعل، و هو الذی علیه جماعه من الناس من الفرق کلّها و به حقنت الدماء و علیه جرت الموارث و جاز النکاح و اجتمعوا علی الصلاة و الزکاه و الصوم و الحج، فخرجوا بذلك عن الکفر و اضیفوا الی الایمان؛ (۳)

ص: ۴۶

۱- . مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۱۸۸.

۲- . همان، ص ۱۹۱.

۳- . همان.

اسلام عبارت است از آنچه از قول یا فعل ظاهر می گردد، و تمام فرقه های مسلمانان بر آن اتفاق دارند و به واسطه آن خون ها حفظ شده ارث ها جاری و نکاح جایز است و مردم بر نماز و زکات و روزه و حج اجتماع می کنند، و با آن مردم از کفر بیرون آمده و در ایمان سخت گرفته به ایمان ملحق شدند. می شوند.

از امام صادق^۷ نقل شده، که فرمودند:

الاسلام هو الظاهر الذی علیه الناس؛ شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و اقامه الصلاه و ایتاء الزکاه و حج البیت و صیام شهر رمضان؛(۱)

اسلام همان ظاهری است که مردم بر آن می باشند؛ یعنی گواهی به وحدانیت خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله وسلم ، و نماز خواندن و پرداخت زکات و به جای آوردن حج و روزه ماه رمضان.

و نیز فرمودند:

الاسلام شهادة ان لا اله الا الله و التصدیق برسول الله و به حُقِنَت الدماء و علیه جرت المناکح و الموارث و علی ظاهره جماعه الناس؛(۲)

اسلام عبارت است از گواهی دادن به توحید و تصدیق به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که به واسطه آن خون ها حفظ شده و نکاح ها جاری و ارث ها برقرار می شود و بر ظاهر آن است جماعت مردم.

علامه طباطبائی^ز می فرماید:

انّ الاسلام علی ما تداول بیننا من لفظه و یتبادر الی اذهاننا من معناه اول مراتب العبودیه و به یمتاز المنتحل من غیره و هو الأخذ بظاهر الاعتقادات و الاعمال الدینیة، اعم من الايمان و النفاق؛(۳)

همانا اسلام آنگونه که نزد ما از لفظش متداول است و از معنایش به ذهن متبادر میشود عبارت است از: اول مراتب عبودیت و به واسطه آن انسان

ص: ۴۷

۱- . کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰.

۲- . همان.

۳- . طباطبائی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۶.

مسلمان از غیرش شناخته می شود و آن عبارت است از اخذ به ظاهر اعتقادات و اعمال دینی، اعم از ایمان و نفاق.

ابن تیمیه می گوید:

قد فرّق النبی فی حدیث جبریل علیه السلام بین مسمی الاسلام و مسمی الاحسان فقال: {الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و تقیم الصلاه و تؤتی الزکاه و تصوم رمضان و تحج البيت ان استطعت الیه سبیلاً} و قال: الایمان ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و تؤمن بالقدر خیره و شرّه. (۱)

پیامبر ۹ در حدیث جبرئیل ۷ بین مفهوم اسلام و ایمان و احسان فرق گذاشته و فرموده‌اند: اسلام آن است که شهادت به وحدانیت خداوند و فرستاده شدن محمد ۹ از جانب خداوند متعال دهی و نماز به جای آورده و زکات پردازی و روزه ماه رمضان را بگیری و حج به جای آوری در صورتیکه استطاعت بر رفتن داشته باشی.

ترتیب آثار و احکام اسلام بر اقرار لفظی

در مفهوم اسلام و ایمان اختلاف است، ولی قدر مشترک بین تمام اقوال، قبول آن با اقرار زبانی موضوع آثار و احکام شرعی از آن جمله: حفظ جان و مال است؛ خواه اقرار شرط باشد یا جزء، ولی در عین حال اقرار، تنها راه شرعی نزد مردم، برای ترتیب آثار شرعی بر اسلام و ایمان می باشد. از جمله کسانی که اقرار را شرط ترتیب آثار شرعی می دانند، ابن ابن سعید است. (۲)

ابوبکر کاشانی می گوید:

منهم من جعل الأحکام مبنیه علی الإقرار بظاهر اللسان لا- علی ما فی القلب، اذ هو امر باطن لا- یوقف علیه، و منهم من جعل احکام الایمان مبنیه علی الایمان و الکفر الراجعین الی التصدیق و التکذیب و انما الاقرار دلیل علیهما؛ (۳)

ص: ۴۸

۱- . مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، حدیث ۹۸ و ۹۹؛ محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، ح ۵۰؛ ابن تیمیه، مختصر الایمان الکبیر، ص ۲۷.

۲- . غزنوی، اصول الدین، ج ۱، ص ۲۵۱.

۳- . کاشانی، بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۱۳۴.

برخی احکام را مبنی بر اقرار به ظاهر زبان کرده اند، نه بر آنچه در قلب است،

زیرا آن امر باطنی است و احکام بر آن متوقف نمی باشد، و برخی نیز احکام ایمان را، مبتنی بر ایمان و کفر کرده اند، که راجع به تصدیق و تکذیب است و اقرار دلیل بر آن دو می باشد.

همچنین این رأی حصفکی در الدر المختار(۱)

و ابن عابدین در حاشیه ردّ المختار(۲) و ابن نجیم مصری در البحر الرائق(۳)

و دیگران است.

میر سید شریف جرجانی ادعای عدم خلاف کرده، بر اینکه احکام شرعی بر اقرار زبانی مترتب می گردد و در شرح آن چنین تعلیل آورده که: شرع امور ظاهری منضبط را مناط احکام قرار داده و تصدیق قلبی امر مخفی است و از آن اطلاعی نمی باشد، به خلاف اقرار زبانی که مکشوف و بدون پرده است و از این رو احکام دنیوی منوط به آن است.(۴)

کسانیکه در اعتبار عمل در تحقق ایمان مناقشه دارند به اعتبار ترتب آثار اخروی بر آن است نه آثار دنیوی، مگر در صورتیکه مخالفت عملی با اقرار به شهادتین منافات داشته باشد.

به همین سبب در روایات شیعه و اهل سنت آثار دنیوی بر اقرار لفظی متفرع شده است، که همان اقرار به شهادتین باشد که در ادامه به برخی از آن ها اشاره می شود..

الف) از روایات اهل سنت

انس بن مالک از رسول خدا ۹ صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

ص: ۴۹

۱- . حصفکی، الدر المختار، ج ۴، ص ۴۰۵.

۲- . ابن عابدین، حاشیه ردّ المختار، ج ۴، ص ۴۰۶.

۳- . ابن نجیم مصری، البحر الرائق، ج ۵، ص ۲۰۲.

۴- . سید شریف جرجانی، شرح مواقف، ص ۳۲۵.

امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا- إله إلا- الله، فإذا قالوها و صلّوا صلاتنا و استقبلوا قبلتنا و اكلوا ذبيحتنا فقد حرمت علينا دماؤهم و اموالهم إلا بحقها و حسابهم على الله؛(۱)

من مأمورم که با مردم بجنگم تا معتقد به توحید شوند، و چون چنین اعتقادی پیدا کردند من مأمور شدم که با مردم بجنگم تا اینکه کلمه لا اله الا الله را بر زبان جاری کنند و زمانی که چنین کردند و نماز ما را به جای آورده و رو به قبله ما نماز گذارند و از ذبیحه ما استفاده کنند، بر ماست که از خون ها و اموالشان، به جز در موارد حقّ محافظت کنیم و حساب آنها با خداست.

(ب) روایات شیعه

۱. محمد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق ۸ نقل کرده که فرمود:

الایمان اقرار و عمل، و الاسلام اقرار بلاعمل؛(۲)

ایمان عبارت است: از اقرار و عمل و اسلام عبارت است از اقرار بدون عمل.

۲. سماعه می گوید:

قلت لابی عبدالله علیه السلام: اخبرنی عن الاسلام و الایمان أهما مختلفان؟ فقال: انّ الایمان یشارک الاسلام و الایمان لا یشارک الاسلام. فقلت: فصفهما لی. فقال: الاسلام شهادة ان لا اله الا الله و التصدیق برسول الله صلی الله علیه و آله وسلم، به حققت الدماء و علیه جرت المناکح و الموارث و علی ظاهره جماعه الناس. و الایمان: الهدی و ما یثبت فی القلوب من صفة الاسلام و ما ظهر من العمل به. و الایمان ارفع من الاسلام بدرجه، انّ الایمان یشارک الاسلام فی الظاهر و الاسلام لا یشارک الایمان فی الباطن و ان اجتماعا فی القول و الصفة؛(۳)

به امام صادق ۷ عرض کردم: خبر بده مرا از اسلام و ایمان، آیا ایندو با هم اختلاف دارند؟ حضرت فرمود: همانا ایمان با اسلام مشارکت دارد، ولی اسلام با ایمان مشارکت ندارد. عرض کردم: برایم توصیف کن. حضرت فرمود: اسلام عبارت است از: گواهی به وحدانیت خدا و تصدیق به رسالت رسولش که

ص: ۵۰

۱- . مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹.

۲- . کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۴.

۳- . همان، ص ۲۵.

بهوسیله به وسیله آن خون‌ها حفظ شده و نکاح‌ها و ارث‌ها جریان می‌یابد، و جماعت مردم بر ظاهر آن می‌باشند؛ و ایمان عبارت است از: هدایت و آنچه از صفت اسلام و اعمال ظاهری در قلب‌ها ثابت می‌گردد و ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است، همانا ایمان در ظاهر با اسلام مشارکت دارد، ولی اسلام با ایمان در باطن مشارکت ندارد، گرچه در قول و صفت با هم اجتماع دارند.

۳. حمران بن اعین از امام باقر^۷ نقل کرده که فرمود:

الایمان ما استقر بالقلب و افضی به الی الله عزوجل و صدقه العمل بالطاعه لله، و التسليم لأمره. و الاسلام ما ظهر من قول او فعل، و هو الذی علیه جماعه الناس من الفرق کلها، و به حقنت الدماء و علیه جرت الموارث و جاز النکاح و اجتمعوا علی الصلاه و الزکاه و الصوم و الحج، فخرجوا بذلك من الکفر؛ (۱)

ایمان چیزی است که در قلب استقرار یافته و او را به خدای عزوجل می‌رساند و عمل به طاعت الهی و تسلیم در برابر دستوره‌های خدا، آن را تصدیق می‌کند. اسلام همان امر ظاهری قولی یا فعلی است، که تمام فرقه‌های اسلامی بر آن اجتماع دارند. و به واسطه اسلام است که خون‌ها حفظ شده و ارث‌ها جاری گشته و نکاح جایز می‌شود، و اسلام است که مردم را بر نماز و زکات و روزه و حج جمع کرده و به واسطه آن‌ها از کفر خارج می‌شوند.

۴. عبدالله بن مسکان از برخی از اصحابش از امام صادق^۷ نقل کرده که درباره اسلام فرمود:

دین الله اسمه الاسلام، و هو دین الله قبل ان تکونوا حیث کنتم و بعد ان تکونوا، فمن اقرّ بدین الله فهو مسلم و من عمل بما امرالله عزوجل فهو مؤمن؛ (۲)

نام دین خدا، اسلام است و آن دین خدا بوده، قبل از آمدن به دنیا هر جا که بودید و بعد از رحلت از این دنیا هر کجا می‌روید. پس هر کس که اقرار به دین خدا کند؛ مسلمان است و هر کس به دستورات خداوند عزوجل عمل نماید، مؤمن است.

ص: ۵۱

۱- همان.

۲- همان، ص ۳۸.

ازهری می نویسد:

اتفق اهل العلم من اللغویین و غیرهم: انّ الایمان معناه: التصدیق، قال تعالی حکایه عن اخوه یوسف ۷: {وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا} (۱) لم یختلف اهل التفسیر انّ معناه: و ما انت بمصدّق لنا؛ (۲)

اهل علم از لغوی ها و دیگران اتفاق دارند بر این که معنای ایمان تصدیق است. خداوند متعال از برادران یوسف ۷ چنین حکایت کرده است: {تو به ما ایمان نداری}. اهل تفسیر اتفاق دارند بر اینکه معنای این جمله این است: و تو ما را تصدیق نکرده ای.

جوهری در معنای کلمه «امن» می نویسد:

الایمان: التصدیق و الله تعالی المؤمن؛ لانه آمن عباده من انیظلمهم؛ (۳)

ایمان به معنای تصدیق است و خداوند متعال مؤمن است، زیرا بندگانش را از ظلم واردشدن به آنان باز می دارد. ایمان به معنای تصدیق است و خداوند تعالی ایمنی دهنده است، زیرا بندگانش را فهم ایمنی داده است. {یعنی بندگان از عصمت خداوند مطمئن هستند.}

ص: ۵۳

۱- . یوسف، آیه ۱۷.

۲- . ازهری، تهذیب اللغه، ج ۱۵، ص ۵۱۳

۳- . جوهری، صحاح اللغه، ج ۵، ص ۲۰۷۱.

آمن اُنْما یقال علی وجهین: احدهما: متعدیا بنفسه، یقال: آمنته ای جعلت له الأمان، و منه قیل لله: مؤمن. الثانی: غیر متعدّ و معناه: صار ذا أمن. قال تعالی: ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ﴾ قیل: معناه بمصدق لنا، الا انّ الايمان هو التصديق الذی معه أمن؛(۱)

فعل {آمن} به دو وجه استعمال می شود: متعدی به نفسه، گفته می شود: {آمنت} یعنی برای او امنیت قرار دادم و از همین معناست آن جا که به خداوند مؤمن اطلاق می شود. استعمال دوم: غیرمتعدی به نفسه است و معنای آن در این صورت به معنای دارا شدن امنیت است. خداوند متعال فرمود: «و تو به ما ایمان نداری گرچه ما راستگو باشیم» گفته شده، یعنی تو ما را تصدیق نمی کنی. جز آنکه ایمان به معنای تصدیقی است که همراه با امنیت باشد.

فیروزآبادی می نویسد: «آمن به ایمانا: صدقه، و الايمان: الثقة و اظهار الخضوع، و قبول الشریعه»؛(۲) جمله {آمن به ایمانا} به معنای تصدیق است و ایمان، به معنای اعتماد و اظهار خضوع و پذیرش شریعت است.

از کلام شهید ثانی در کتاب حقائق الايمان استفاده می شود «ایمان» در لغت از ماده «امن»،

به معنای تصدیق، آرامش و اطمینان نفس به جهت عدم وجود خوف برای آن است. و جمله «آمن به»، به معنای سکون و اطمینان نفس به اوست به جهت پذیرش گفتار و امثال دستورات او، از اینرو «باء» در اینجا به معنای سببیت است و محتمل است که به معنای ایمن شدن از تکذیب و مخالفت باشد، همانگونه که برخی افراد گفته‌اند.

ص: ۵۴

۱- . راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۶.

۲- . فیروزآبادی، قاموس المحيط، ص ۱۵۱۸.

این در ادامه بیان می‌دارد که این فعل گاهی با لام متعدی می‌شود مثل قول خداوند متعال: {وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا}؛ (۱)

تو به ما ایمان نداری. و مثل قول او: {فَآمَنَ

لَهُ لُوطٌ} (۲) و لوط به او ایمان آورد.

و گاهی نیز با «باء» متعدی می‌شود، مثل: {آمَنَّا بِمَا...}؛ (۳)

ایمان آوردیم به آنچه... -

سپس در صدد بیان مفهوم «تصدیق» و تفسیر آن برآمده و می‌گوید: برخی، آن را به معنای قبول و اذعان به قلب گرفته‌اند، ولی ممکن است گفته شود: معنای آن، قبول خیر است، اعم از آنکه به قلب باشد یا به زبان، و برای گفت‌هاش به آیاتی استدلال کرده است:

۱. از جمله آیات آیه {قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا} (۴) است که در اینجا فقط اقرار به لسان است؛ زیرا در ادامه

آیه «ایمان» از آنان نفی می‌شود آنجا که می‌فرماید: {قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا} و اسلام را برای آنان اثبات می‌کند: {وَلَكِنْ

قُولُوا أَشْلَمْنَا} و این جمله دلالت دارد بر این که اسلام همان اقرار به شهادتین است و اگر در صدر این آیه عبارت «آمَنَّا» آمده، از زبان آنان بوده و آنچه که نفی شده، به لحاظ معنای شرعی ایمان می‌باشد.

۲. او به اطلاق کلمه «ایمان» در آیه {آمَنَّا

بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ}؛ (۵)

و با زبان می‌گویند: ایمان آوردیم و قلب آن‌ها ایمان نیاورده و آیه: {وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ}؛ (۶) گروهی از مردم کسانی هستند که می‌گویند: به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم. ، در حالی که ایمان ندارند. استدلال کرده و در وجه استدلال به آندو می‌گوید: ایمان در لغت به معنای تصدیق است و در این آیات اشاره شده که آنان

ص: ۵۵

۱- . یوسف، آیه ۱۷.

۲- . عنکبوت، آیه ۲۶.

۳- . آل عمران، آیه ۵۳.

۴- . حجرات، آیه ۱۴.

۵- . مائده، آیه ۴۱.

۶- . بقره، آیه ۸.

ایمان نیاورده اند و از این آیات استفاده می شود که اطلاق «ایمان» بر اقرار به زبان جایز است، گرچه با قلب او موافقت نداشته باشد و برای جمع بین صحت نفی و اثبات در این آیات، باید جمله منفی را حمل بر ایمان شرعی کرد.

سپس خواسته تا ثابت کند معنای لغوی «ایمان» مفهوم دارای مراتب است و کمترین آن، ایمان به زبان و بالاترین مرتبه اش ایمان قلبی به نحو اشتراک معنوی است نه لفظی، و متبادر موجود در این زمان ها از لفظ، ایمان تصدیق قلبی ناشی از بودن معنای حقیقی بالفعل است، ولی تبادر نمی تواند حقیقت لغوی یا عرفی شرعی را محدود کند، زیرا معنای لغوی ایمان بعد از کثرت استعمال تحولی در عرف متشرعه پیدا کرده است و معنای مطلق لفظ که شامل تصدیق به زبان باشد بر حال خود باقی نمانده، بلکه اختصاص به تصدیق به خدا و صفات و عدل و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و تعالیم ضروری او پیدا کرده و این معنا، اخص از معنای لغوی به طور مطلق است.

آنگاه برای مدعایشش به این آیه تمسک کرده است: {يَأْتِيهَا

الَّذِينَ آمَنُوا آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ}؛ (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و پیامبرش. خداوند متعال خبر از ایمان آنها داده پس باید مفهوم ایمان در جمله انشائی، با ایمان در جمله اول متفاوت باشد و گرنه تحصیل حاصل است و با این فرض

مأمور در این آیه همان معنای شرعی می باشد که برای آنان حاصل نبوده است. (۲)

مفهوم شرعی ایمان

درباره مفهوم شرعی ایمان بین علما اختلاف است و هنگامیکه اقوال مختلف بررسی می شود، پی می بریم منشأ آن ها سه وجه دارد، که اقوال مختلف، از این جهات پدید آمده است.

ص: ۵۶

۱- . نساء، آیه ۳۶.

۲- . شهید ثانی، حقائق الایمان، ص ۵۰ به بعد.

ایمان فقط از افعال قلبی است و نطق به آن، شرط و یا جزء در تحققش نمی باشد.

کسانیکه این مبنا را دنبال کرده اند در تفسیر ایمان اختلاف کرده اند:

۱. برخی ایمان را به معنای تصدیق نفسانی و عقد قلبی بر تعالیم شرع گرفته اند. بنابراین تفسیر ایمان بین انسان و خدا بدون اقرار تحقق می یابد و اقرار فقط شرط در ترتیب آثار اسلام بر آن، در دنیا است. این قول به اشاعره و جمعی از قدما و متأخرین امامیه از آن جمله محقق طوسی نسبت داده شده است. (۱)

۲. ایمان به معنای علم و معرفت به خداوند متعال و تعلیمات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به نحو اجمال است. این قول را جرجانی در مواقف از برخی فقها (۲)

و تفتازانی از قدریه (۳)

نقل کرده اند.

۳. مقصود ایمان علم و معرفت به خصوص خداوند متعال است و این قول منسوب به جهمیه می باشد، همانگونه که از آنان قول اول نیز رسیده است.

جهت دوم

ایمان فقط از افعال جوارحی است و تصدیق در مفهوم آن دخالت ندارد نه به نحو شرطیت و نه به نحو جزئیت. آنها که این مبنا را انتخاب کرده اند با یکدیگر اختلاف دارند.

۱. برخی ایمان را به معنای اقرار لفظی و نطق به شهادتین گرفته اند، و این رأی کرامیه است. (۴)

بنابراین نظر، لفظ ایمان از معنای لغوی به معنای مغایرش نقل پیدا کرده است، بدون آنکه بین آنها و به لحاظ شکلی تناسبی باشد.

ص: ۵۷

۱- همان، ص ۵۴.

۲- جرجانی، شرح المواقف، ص ۳۲۳.

۳- شهید ثانی، همان، ص ۷۷.

۴- ایجی، مواقف، ص ۳۲۳.

۲. عده ای دیگر، ایمان را بر اساس این مبنا، عمل به طاعات الهی اعم از واجب و مستحب

گرفته اند و این، قول خوارج و قدمای معتزله و علاف و قاضی عبدالجبار است. (۱)

۳. ایمان عبارت است از انجام واجبات و ترک محرمات، و فعل مستحب و ترک مکروه در مفهوم آن داخل نیست، و این قول، از ابوعلی جبایی و فرزندش ابوهاشم و بیشتر معتزله بصره است. (۲)

جهت سوم

ایمان مرکب از اعمال جوارحی و جوانحی است و کسانی که این مبنا را انتخاب کرده اند، به دو دسته تقسیم شده اند:

۱. ایمان عبارت است از تصدیق به قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان، و این قول برخی از علمای امامیه از آن جمله: خواجه نصیرالدین طوسی در تجرید الاعتقاد و نیز به ابوحنیفه نسبت داده شده است. (۳)

جرجانی آن را به سلف و اصحاب اثر، یعنی محدثین از آن جمله: میر شریف نسبت داده (۴)

و نیز منسوب به احمد بن حنبل (۵)

و جمعی از علمای حنبلی است. (۶)

۲. ایمان عبارت است از تصدیق قلبی و اقرار زبانی و عمل به ارکانی که نه شرط آن است و نه جزء آن؛ این قول به ابوحنیفه نسبت داده شده است. (۷)

ابن نجیم مصری این

ص: ۵۸

۱- همان، ص ۳۲۳.

۲- همان، ص ۳۲۳.

۳- شهید ثانی، حقائق الایمان، ص ۵۴.

۴- ایجی، همان، ص ۳۲۳.

۵- اعتقاد الامام المبجل ابن حنبل، ج ۱، ص ۳۰۱.

۶- رساله القيروانی، ج ۱، ص ۸.

۷- الشرح المیسر، ص ۵۵.

قول را به اکثر نسبت داده، ولی می گوید: محققین آنان، معتقدند به اینکه ایمان به معنای اصل تصدیق است و اقرار تنها شرط برای ترتب آثار دنیوی است. (۱)

تأثیر تصدیق در حقیقت ایمان

مشهور بین علمای مذاهب اسلامی، آن است که تصدیق، مقوم ایمان می باشد و این که برخی از معتزله «ایمان» را عمل گرفته اند قصدشان اخراج تصدیق از ایمان نیست، زیرا بیشتر اعمال انسان تعبدی بوده که ناشی از تصدیق است. پس می توان ادعا کرد مراد کسانی که پافشاری بر عمل دارند آن است که نباید به تصدیق اکتفا کرده و از عمل غافل شد، و بر فرض اخراج تصدیق از حقیقت ایمان، نمی توان آن را از عنوان شرطیت برای ایمان خارج کرد.

شاهد بر اینکه معتزله در صدد اخراج دخالت تصدیق در ایمان نیستند، بلکه در صدد تشویق مؤمنان به انجام اعمال صالح می باشند، سخن

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه است که اصرار دارد که عمل، شامل اعتقاد و اقرار می شود، همانگونه که شامل طاعات می گردد. نتیجه اینکه برخی از اعمال جوانحی و برخی زبانی و برخی به واسطه دیگر جوارح انسان حاصل می شود.

مفهوم تصدیق

برخی تصدیق را به معنای یقین جازم و ثابت معنا کرده اند و گمان کافی نیست، زیرا شک و تردید در آن وجود دارد. خداوند متعال می فرماید: {إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا}؛ (۲)

مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز تردیدی به خود راه نداده اند.

ص: ۵۹

۱- ابن نجیم حنفی، البحر الرائق، ج ۵، ص ۲۰۱.

۲- حجرات، آیه ۱۵.

مناقشه شده به اینکه لازم می آید گمانکننده در یکی از اصول عقاید متصف به کفر شود، گرچه در بقیه اصول عالم باشد، و نیز لازم می آید افراد مستضعف از مسلمانان، بلکه بسیاری از عوام مردم، به جهت عدم جزم و ثبات در عقایدشان، کافر به حساب آیند، درحالیکه شارع آنها را مسلمان دانسته و احکام آن را بر آنان جاری کرده است.

در جواب می توان گفت: در ایمان، یقین و ناشی از برهان قوی فلسفی لازم نیست، بلکه حصول این امور از هر طریق ممکن کافی می باشد، و بدین جهت تنازل از یقین به ظن لازم نیست، زیرا گمان، «ایمان» نمی باشد، مگر آنکه منظور از گمان مرتبه قوی آن باشد، که از آن، به اطمینان تعبیر می شود و در مرتبه علم است.

بدین دلیل است که تقلید در اصول دین کافی نیست، گرچه باعث آرامش خاطر شود، زیرا مطلق سکون نفس، ایمان به حساب نمی آید، بلکه ایمان، خصوص تصدیق جازم است که موجب سکون نفس می شود. بنابراین با تقلید در اصول، دین نمی توان کسی را مؤمن نامید، گرچه این بدان معنا نیست که او کافر است؛ زیرا کفر مقابل اسلام است که به واسطه آن خون افراد حفظ می شود و مقلدی که گمان غیرجازم داشته یا شاک در اصول عقایدش می باشد کافر به حساب نمی آید، مگر در صورتیکه آن ها را انکار کند.

نقد ادله عدم دخالت تصدیق در ایمان

کسانی که معتقدند در تحقق ایمان، تصدیق قلبی دخالت ندارد به ادله ای استدلال کرده اند:

دلیل اول

برخی بر عدم دخالت تصدیق در ایمان، به این آیه استدلال کرده اند: {وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ}؛ (۱) و بیشتر کسانی که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرکند.

ص: ۶۰

در تقریب استدلال به این آیه گفته شده: آیه دلالت بر اجتماع ایمان با شرک دارد و حال آنکه تصدیق به تمام دستوره‌های پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با شرک جمع نمی‌شود، زیرا توحید از جمله دستوره‌های آن حضرت است، در نتیجه، ایمان به معنای تصدیق قلبی نیست، بلکه یا تصدیق زبانی است که با شرک قابل جمع است یا مقصود از ایمان عمل است که با شرک قابل جمع می‌باشد.

نقد

شرک مراتبی دارد، برخی از آن‌ها خفی و برخی جلی است و تمام این مراتب با توحید منافات دارد، ولی با تصدیق در تنافی نیست. مثلاً: شرک خفی منافات با تصدیق ندارد، زیرا دارنده آن، از داشتنش غافل شده یا از منافات داشتنش غافل است، همانند ریا و توجه به دیگران هنگام درخواست کمک به نحو استقلال از خداوند متعال، و نگاه استقلالی داشتن به واسطه‌های قرار گرفته

شده از سوی خدا، بنابراین، تصدیق قابل جمع با برخی از مراتب شرک است و آن آیه دلالت ندارد بر مغایرت ایمان با تصدیق.

از امام صادق^۷ نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: «یطیع الشیطان من حیث لایعلم فیش-رک»؛^(۱) او شیطان را از راهی که نمی‌داند اطاعت می‌کند و به همین سبب در شرک می‌افتد.

نیز از آن حضرت درباره این آیه چنین رسیده که فرمود: «شرک طاعه و لیس شرک عباده»؛^(۲) مقصود شرک طاعت است نه شرک پرستش.

دلیل دوم

گفته شده اگر ایمان تصدیق است، لازمه اش این است که در صورت عدم تصدیق مثل: خواب بودن و حالت غفلت، وصف ایمان صادق نباشد و این خلاف اجماع است.

ص: ۶۱

۱- . کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۹۷.

۲- . همان.

تصدیق صفتی است برای نفس انسان، که حتی در حالت خواب و غفلت لحظه ای او نیز ثابت می باشد و خواب و غفلت باعث استحضار تفصیلی تصدیق است درحالیکه مقصود به تصدیق اینگونه نیست و گرنه کسیکه مشغول به کارهای روزمره می باشد به جهت

غفلت تفصیلی از تصدیق باید متصف به ایمان نشود، چون ملتفت به تصدیق خود نیست، از این رو تصدیق مورد بحث، اعم از حضور تفصیلی و ارتکازی آن در نفس انسان است و حضور ارتکازی با خواب یا غفلت در تنافی نمی باشد.

در نتیجه دلیلی بر نفی تصدیق در ایمان وجود ندارد.

تأثیر عمل در مفهوم ایمان

تاکنون به این نتیجه رسیدیم که اقرار، رکن مقوم در ایمان نیست، گرچه در ترتیب آثار آن دخالت دارد، همانگونه که تصدیق در تحقق مفهوم ایمان دخیل است، و مسئله این است که آیا عمل صالح، رکن در ایمان است یا اینکه رکن ایمان فقط تصدیق می باشد؟

کسانیکه معتقدند عمل در ماهیت ایمان دخیل می باشد، برخی همچون جماعتی از معتزله، عمل را تمام ماهیت ایمان دانسته اند و بعضی همچون حنابله و برخی از امامیه جزء ماهیت ایمان می دانند. بین کسانی که عمل را جزء ایمان گرفته اند، اختلاف است؛ برخی تمام طاعات را به صورت اجتماعی، رکن ایمان به حساب آورده اند؛ کسی که برخی از طاعات را ترک کند مؤمن نیست، گرچه حکم به کفر او نمی شود و منزلتی بین کفر

و ایمان دارد، و این قول معتزله است. برخی نیز می گویند: انسان باید برخی از اعمال صالح را انجام دهد تا مؤمن شود، گرچه انجام تمام طاعات در اطلاق صفت ایمان لازم نیست و هرچه طاعات بیشتر شود ایمان نیز ازدیاد می یابد، این رأی احمد بن حنبل و برخی از اصحاب اوست. برخی نیز در صدق ایمان، اجتناب از تمام گناهان

کبیره را شرط کرده اند و به همین سبب در نظر آنها، ارتکاب یکی از گناهان موجب کفر است و این رأی خوارج می باشد.

نظریه رکن بودن عمل در ایمان

برخی از اندیشمندان اسلامی معتقد به رکن بودن عمل در مفهوم ایمان و تحقق خارجی آن می باشند. به عبارات برخی از آنان اشاره می کنیم:

محمد بن ادریس شافعی می گوید: «و كان الاجماع من الصحابه و التابعين من بعدهم و من ادركناهم يقولون: الايمان قول و عمل و نيه، لايجزى ء واحد من الثلاثه الا بالآخر»؛^(۱) همه صحابه و تابعین بعد از آنان و کسانی که ما درکشان کردیم، می گویند: ایمان، قول و عمل و نیت است و هیچیک از آنسه مجزی نیست، مگر به دیگری.

از مزنی نقل شده «الايمان قول و عمل مع اعتقاده بالجنان، و قول باللسان و عمل بالجوارح و الاركان، و هما سيان و نظامان و قرينان، لانفرق بينهما، لا

ايمان الا بعمل و لا عمل الا بايمان...»؛^(۲) ایمان قول و عمل است همراه با اعتقاد قلبی، و قول به زبان و عمل به جوارح، و ایندو یکسانند، دو نظام داشته و نزدیک یکدیگرند، بین آندو فرق نمی گذاریم، نیست ایمان مگر به عمل و نیست عمل مگر به ایمان.

آجُزَى می گوید:

ان الذي عليه علماء المسلمين، ان الايمان واجب على جميع الخلق و هو تصديق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالجوارح. ثم اعلموا انه لا تجزى المعرفة بالقلب و التصديق الا ان يكون معه الايمان باللسان نطقا و لا تجزى ء معرفه بالقلب و نطق اللسان حتى يكون عمل بالجوارح، فاذا كملت فيه هذه الخصال الثلاث كان مومنا، دل على ذلك القرآن و السنه و قول علماء المسلمين؛^(۳)

ص: ۶۳

۱- . لالكائي، شرح اصول اعتقاد اهل السنه و الجماعه، ج ۵، ص ۸۸۷.

۲- . بغوی، شرح السنه، ص ۷۷ - ۷۸.

۳- . آجری، الشریعه، ج ۲، ص ۲۱۱.

اجماع علمای اسلام بر آن است که ایمان بر تمام مردم واجب است و آن عبارت از تصدیق به قلب و اقرار به زبان و عمل به جوارح می باشد. معرفت قلبی و تصدیق مجزی نیست مگر در صورتیکه همراه آن، ایمان به زبان باشد و معرفت به قلب، نطق به زبان مجزی نیست مگر در صورتیکه عمل به جوارح باشد، و وقتی این سه خصلت کامل شود، انسان مؤمن است. دلیل بر آن قرآن و سنت و قول علمای مسلمانان است.

ابن بطه می گوید: «باب بیان الایمان و فرضه و آنه: تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالجوارح و الحركات، لایکون العبد مؤمناً الاً بهذه الثلاث»؛ (۱) باب بیان ایمان و وجوب آن و اینکه ایمان عبارت است از تصدیق به قلب و اقرار به زبان و عمل به جوارح و حرکات و هیچ بنده ای مؤمن نمی شود مگر با این سه خصلت.

ابن تیمیه می گوید:

کل من تأمل ما تقوله الخوارج و المرجئه فی معنی الایمان علم بالاضطرار انه مخالف للرسول و یعلم بالاضطرار ان طاعه الله و رسوله من تمام الایمان...؛ (۲)

هرکس در سخنان خوارج و مرجئه در معنای ایمان تأمل کند، بهطور بدیهی خواهد دانست که آن ها مخالف با فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است، و نیز بهطور ضروری می داند که طاعت خدا و رسولش متمم ایمان است....

کسانیکه معتقدند اعمال و طاعات مقوم در ایمان است به برخی از ادله نقلی تمسک کرده اند.

دلیل اول

از معتزله به این آیه تمسک کرده اند:

{وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ}؛ (۳)

ص: ۶۴

۱- ابن بطه، الإبانة الكبرى، ج ۲، ص ۷۶۰-۷۶۱.

۲- ابن تیمیه، مجموع فتاوی، ج ۷، ص ۲۸۷.

۳- بیئنه، آیه ۵.

و به آن ها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را بپرستند درحالیکه دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند، و این است آیین مستقیم و پایدار.

در تقریب استدلال به این آیه گفته شده است: مشارالیه «ذلک» مستثنی در این آیه است و مقصود از «دین» اسلام می باشد، آنجا که خداوند متعال می فرماید: {إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ}؛ (۱)

دین در نزد خدا، اسلام و تسلیم بودن در برابر حق است.

نقد

اولاً: ممکن است مشارالیه در «ذلک» اخلاص باشد، نه اعمال ذکر شده در مستثنی.

ثانیا: در صورتی دین به معنای اسلام است که مقصود از آن مجموع دستورات فرستاده شده از جانب خداوند متعال باشد، ولی اگر مقصود حالت خاص انسان و التزام خاص وی باشد، در این صورت دین اخص از اسلام است، زیرا اسلام اقرار به

شهادتین و عدم اظهار امور منافی با آن می باشد.

ثالثا: اسلام همان ایمان نیست، بلکه نسبت بین آن دو، عموم و خصوص مطلق است، زیرا هر ایمانی اسلام است، ولی هر اسلامی ایمان نیست.

دلیل دوم

معتزله در اثبات مدعایشان، بر رکنیت عمل در ایمان، به این آیه نیز تمسک کرده اند: {وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ}؛ (۲) و خدا هرگز ایمان [= نماز] شما را ضایع نمی گرداند؛ زیرا ایمان را در این آیه به معنای نماز به طرف بیت المقدس معنا کرده اند.

ص: ۶۵

۱- آل عمران، آیه ۱۹.

۲- بقره، آیه ۱۴۳.

اولاً: گفته شده مقصود از ایمان در این آیه تصدیق به وجوب نمازها به طرف بیت المقدس است و نباید لفظ را از معنای اصلی آن منصرف کرد.

ثانیاً: مقصود از ایمان در این آیه، نماز به طرف بیت المقدس یا ایمان به وجوب آن نیست، گرچه شأن نزول آن تحویل قبله است، بلکه ظاهر آیه دلالت دارد بر اینکه مراد از ایمان؛ تصدیق به خداوند متعال و رسولان و دستورات آنهاست است و این ایمان با تغییر قبله و نسخ حکمی از احکام زایل نمی شود و همین ایمان ملاک در ثواب است.

دلیل سوم

برخی نیز به این آیه تمسک کرده اند: {إِنَّمَا

يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ}؛ (۱)

خدا، تنها از پرهیزگاران می پذیرد.

به این تقریب، که تصدیق، بدون تقوا، مقبول درگاه الهی نیست.

نقد

اولاً: پذیرش و عدم پذیرش، مربوط به ثواب و عقاب است، نه صدق مفهوم ایمان.

ثانیاً: لازمه این استدلال آن است که هر کس صفت تقوا را کسب نکرده، مؤمن نیست و داخل دوزخ می شود. آری، تقوا، صفتی زاید بر ایمان، لازم است، نه آنکه در مفهوم و حقیقت آن داخل باشد.

دلیل چهارم

خداوند متعال می فرماید: {رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ}؛ (۲)

پروردگارا! هر که را تو به سبب اعمالش، به آتش افکنی، او را خوار و رسوا ساخته ای. در حالیکه مطابق برخی آیات دیگر، مؤمن در روز قیامت خوار نمی شود، آنجا که می فرماید: {لَا يُخْزِي اللَّهُ

ص: ۶۶

۱- . مائده، آیه ۲۷.

۲- . آل عمران، آیه ۱۹۲.

النَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ؛^(۱) در آن روزی که خداوند پیامبر و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار نمی کند. در نتیجه گناهکاران مؤمن نیستند؛ زیرا در مفهوم ایمان، عمل صالح اخذ شده است.

نقد

اولاً: ممکن است مقصود از {وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ} برخی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باشند.

ثانیاً: ممکن است جمله {وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ} منفصل از جمله ماقبل باشد، که خبر آن، جمله {تُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ} است، و از اینرو نفی خزی در آیه ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است.

دلیل پنجم

و نیز استدلال شده به این آیه {وَمَنْ

لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُو لَيْكُ هُمُ الْكٰفِرُونَ}؛^(۲) و آن ها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی کنند، کافرند.

نقد

معلوم نیست منظور از کفر در این آیه، کفر منافی با اسلام و ایمان باشد و ممکن است مقصود از آن، نوعی از کفر است که با ایمان و اسلام در تنافی نیست.

دلیل ششم

از جمله روایاتی که معتزله بر مدعای خود به آن تمسک کرده اند قول پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است که فرمود: «لا یزنی الزانی و هو مؤمن»؛^(۳) مؤمن در حال ایمان زنا نمی کند.

و نیز از ایشان نقل شده که فرمود: «لا ایمان لمن الامانه له»؛^(۴) کسی که اهل امانت نیست، ایمان ندارد.

ص: ۶۷

۱- . تحریم، آیه ۸.

۲- . مائده، آیه ۴۴.

۳- . مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۴؛ حرّ عاملی، الفصول المهمه، ص ۴۳۳.

۴- . احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۳۵؛ میرزا نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۱.

اولاً: ممکن است مقصود از نفی ایمان در این موارد آن است که اینگونه کارها از قبیل زنا و خیانت در امانت، در شأن مؤمن نیست، و با ایمان جمع نمی شود.

ثانیاً: ممکن است مقصود از نفی ایمان در این روایات، نفی ایمان کامل باشد.

ثالثاً: ممکن است مقصود از این جملات، خبر در مقام انشا باشد، نه آنکه ایمان مقتضی ترک این اعمال است و نه آنکه عمل، رکن در ایمان باشد تا بدون آن، وصف ایمان نیز منتفی گردد.

دلیل هفتم

از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که فرمود: «الایمان بضع و سبعون شعبه؛ افضلها قول لا اله الا الله و ادناها اماطه الأذی عن الطریق»؛ (۱) ایمان

هفتاد و چند شعبه دارد؛ برتر آن ها اقرار به توحید و کمترین درجه آن ها، دور کردن آزار از راه است.

اولاً: مقصود از شعب ایمان، فروع آن است، نه اصول آن.

ثانیاً: از برخی روایات استفاده می شود هرکس اقرار به شهادتین از روی صداقت کند، داخل بهشت می شود و این احادیث با احادیث استشهاد شده به آن ها در تعارض می باشد، و جمع بین آن ها به این است که عمل، از شروط دخول به بهشت است، نه از مقومات آن.

دلیل هشتم

از امیر مؤمنان ۷ نقل شده، که فرمود:

ص: ۶۸

لأنسبَ الاسلام نسبه لم ينسبها احد قبلي، الاسلام هو التسليم و التسليم هو اليقين و اليقين هو التصديق و التصديق هو الإقرار و الإقرار هو الأداء و الأداء هو العمل؛(١)

اسلام را بهگونه ای تعریف می کنم که هیچکس قبل از من تعریف نکرده است، اسلام همان تسلیم و تسلیم همان یقین و یقین همان تصدیق و تصدیق همان اقرار و اقرار همان اداء و اداء همان عمل است.

نقد

اولاً: امام علی ۷ در این جا در مقام بیان ملازمات است که هر کدام از لازمی به لازم دیگر منتقل می شود، نه آنکه هر کدام از آن ها با یکدیگر اتحاد مفهومی داشته باشند.

ثانیاً: این لوازم اشاره به کمالات دارد و امام علی ۷ در حقیقت سخن از اسلام مخصوصی به میان آورده و آن اسلام تام و ایمان کامل است که محل بحث ما نیست.

دلیل نهم

کلینی از امام صادق ۷ نقل کرده که فرمود: «... سألت - رحمك الله - عن الايمان، و هو اقرار باللسان و عقد في القلب و عمل بالأركان...»؛(٢) خداوند تو را رحمت کند از ایمان سؤال کردی؟ ایمان اقرار به زبان و پیمانی در قلب و عمل به جوارح است... .

نقد

اولاً: عبدالرحیم قصیر در سند آن است که مجهول می باشد.

ثانیاً: این مکاتبه است و مکاتبه، نزد برخی از علما صلاحیت برای استدلال ندارد، زیرا احتمال تقیه در آن وجود دارد.

ص: ۶۹

۱- . نهج البلاغه، حکمت ۱۲۵.

۲- . کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۷.

کلینی نیز به سندش از عجلان بن ابی صالح نقل کرده که گفت: به امام صادق ۷ عرض کردم مرا از حدود ایمان آگاه کن. حضرت فرمود:

شهاده ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و الاقرار بما جاء من عند الله و صلاه الخمس و اداء الزکاه و صوم شهر رمضان و حج البيت و ولايه ولينا و عداوه عدونا و الدخول مع الصادقين؛^(۱)

گواهی به وحدانیت خدا و رسالت محمد از جانب او و اقرار به آنچه از جانب خداوند آمده و به جای آوردن پنج وعده نماز و پرداخت زکات و به جای آوردن روزه و حج و ولایت ولی ما و دشمنی با دشمن ما و همراهی با صادقان.

نقد

شهید ثانی در پاسخ به استدلال این روایت، می گوید:

فان کون المذکورات حدود الایمان لا یقتضی کونها نفس حقیقه؛ اذ حدّ الشیء نهایته و مالایجوز تجاوزه، فان تجاوزه خرج عنه، و نحن نقول بموجب ذلك، فان من تجاوز هذه المذکورات بان ترکها جاحدا لاریب فی خروجه عن الایمان، لکن لعل ذلك لکونها شروطا للایمان لا لکونها نفسه؛^(۲)

مطالبی که ذکر شد حدود ایمان است، و دلالت نمی کند بر اینکه آن ها اصل حقیقت ایمان باشند، زیرا حدّ یکچیز، نهایت آن و چیزی است که تجاوز از آن جایز نمی باشد و اگر

از آن تجاوز کند، از آن خارج شده، و ما قائل به موجب آن می باشیم، زیرا هرکس از آنچه ذکر شد تجاوز کرده و با انکار آن را رها کند، شکی در خروج او از ایمان نیست، ولی شاید این به جهت آن است که آن ها شروط ایمان هستند، نه خود ایمان.

ص: ۷۰

۱- همان، ص ۱۸.

۲- شهید ثانی، حقایق الایمان، ص ۳۸.

دلیل یازدهم

کلینی به سندش از امام صادق ۷ نقل کرده که درباره ایمان فرمود:

شهادة ان لا اله الا الله و الاقرار بما جاء به من عند الله و ما استقرّ في القلوب من التصديق بذلك. قال: قلت: اليست الشهادة عملاً؟ قال: بلى. قلت: العمل من الايمان؟ قال: نعم، لا يكون الايمان الا بعمل و العمل منه و لا يثبت الايمان الا بعمل؛^(۱)

گواهی به وحدانیت خداوند و اقرار به آنچه از جانب او آمده و آنچه در قلب ها از تصدیق به آن ها استقرار یافته. گفتم: آیا گواهی، همان عمل نیست؟ فرمود: آری. گفتم: آیا عمل از ایمان است؟ فرمود: آری، نیست ایمان مگر به عمل و عمل از جمله آن است و ایمان جز با عمل ثابت نمی یابد.

نقد

اولاً: این روایت به جهت ارسال ضعیف است.

ثانیاً: «علاء» موجود در سند آن مشترک بین مقبول و مجهول است.

دلیل دوازدهم

کلینی از محمد بن مسلم نقل کرده که امام باقر یا امام صادق ۸ فرموده اند: «الايمان اقرار و عمل و الاسلام اقرار بلاعمل»؛^(۲) ایمان عبارت است از اقرار و عمل و اسلام عبارت است از اقرار بدون عمل.

نقد

اولاً: در مقابل این روایت و روایات دیگر، روایاتی است که به صراحت دلالت دارد بر اینکه عمل، خارج از مفهوم ایمان، بلکه از لوازم آن است، از این رو هر کس که اهل

ص: ۷۱

۱- . کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۸.

۲- . همان، ص ۲۴.

عمل نباشد، ایمانش ناقص است، نه آنکه مؤمن نباشد. بدین جهت می توان روایات قبل را در ردّ مرجئه دانست که به ایمان اکتفا می کرده اند.

به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

کلینی به سندش از امام باقر^۷ نقل کرده که فرمود: «الایمان ما استقر فی القلب و افضی به الی الله عزوجلّ و صدقه العمل بالطاعه لله والتسلیم لأمره...»؛^(۱) ایمان آن چیزی است که در قلب استقرار یافته و دل را به سوی خداوند عزوجل می کشاند و عمل به طاعت و تسلیم در برابر دستورات الهی آن را تصدیق می کند....

از امام صادق^۷ نقل شده که فرمود: «...انّ الایمان ما وقر فی القلوب و الاسلام ما علیه المناکح و الموارث و حقن الدماء»؛^(۲) همانا ایمان آن چیزی است که در قلب جای گرفته و اسلام آن چیزی است که نکاح ها و ارث ها و حفظ جان ها بر آن استوار می باشد.

شیخ صدوق به سندش از امام کاظم^۷ و او از پدرش امام صادق^۷ نقل کرده که رسول خدا^{۹۱} فرمود:

من اسبغ وضوءه و احسن صلاته و ادى زکاه ماله و کفّ غضبه و سجن لسانه و استغفر لذنبه و ادى النصیحه لأهل بیت نبیه فقد استکمل حقائق الایمان و ابواب الجنه مفتحه له؛^(۳)

هر کس که وضوی کامل گرفته و نمازش را به خوبی به جای آورده و زکات مالش را پرداخته و غضبش را فرونشانده و زبانش را حبس کرده و از گناهانش استغفار کرده و خیرخواه اهل بیت پیامبرش باشد، حقایق ایمان را کامل کرده و درهای بهشت برای او باز است.

رکن نبودن عمل در ایمان

برخی معتقدند اعمال در مفهوم ایمان دخالت ندارند. تفتازانی می نویسد:

ص: ۷۲

۱- . همان، ص ۲۶.

۲- . همان، ص ۲۶.

۳- . حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۸۷.

انّ الأعمال غير داخله في الايمان؛ لما مرّ من انّ حقيقه الايمان هو التصديق. و لانه قد ورد في الكتاب و السنه عطف الاعمال على الايمان، كقوله تعالى

{إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ}، (١) مع القطع بانّ العطف يقتضـى المغايره و عدم دخول المعطوف عليه. و ورد ايضا جعل الايمان شرطاً لصحة الأعمال، كما في قوله تعالى: {وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى}، (٢) مع القطع بان المشـروط لا يدخل في الشرط لامتناع اشتراط الشئ ء لنفسه، و ورد ايضا اثبات الايمان عن ترك بعض الاعمال كما في قوله تعالى: {وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا} (٣) على ما مرّ، مع القطع بانّه لا تحقق للشئ ء بدون ركنه؛ (٤)

اعمال در ايمان داخل نيستند؛ به جهت آنچه گذشت از اينکه حقيقت ايمان همان تصديق است. و به سبب آنچه در قرآن و سنت آمده که اعمال بر ايمان عطف شده است، مثل قول خداوند متعال: همانا آنان که ايمان آورده و عمل صالح انجام داده اند؛ و با قطع به اينکه عطف دلالت بر مغايرت و عدم دخول معطوف در معطوف عليه دارد، هم چنين وارد شده که ايمان شرط صحت اعمال است، آنجا که خداوند متعال مي فرمايد: «و هر کس از مرد و زن عمل صالح انجام دهد» با قطع به اينکه مشروط داخل در شرط نيست، به جهت امتناع شرط شدن چيزي به خودش. و نيز وارد شده: اثبات ايمان با وجود ترک برخی از اعمال همانند فرموده خداوند متعال: «و اگر دو طايفه از مؤمنان به نبرد پرداختند» آنگونه که گذشت، با قطع به اينکه چيزي بدون رکنش تحقق نمی يابد.

گرچه با نقد ادله استدلال شده بر دخالت عمل در ايمان، خلاف اين قول اثبات مي شود، ولي قائلين به عدم دخالت عمل در ايمان، به عنوان نفس يا جزء آن به ادله اي نقلی تمسک کرده اند:

ص: ٧٣

١- . بقره، آيه ٢٧٧.

٢- . نساء، آيه ١٢٤.

٣- . حجرات، آيه ٩.

٤- . تفتازاني، شرح العقائد النسفيه، ص ٢٩٥-٢٩٦.

دلیل اول

خداوند متعال می فرماید: {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ}؛ (۱)

کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند.

از عطف عمل صالح بر ایمان استفاده می شود، عمل صالح جزء مفهوم ایمان نیست.

شبهه این آیه در اثبات این ادعا، قول خداوند متعال است: {وَمَنْ

يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ}؛ (۲)

{أَمَّا} آن کس که کارهای شایسته انجام دهد، درحالیکه مؤمن باشد.

دلیل دوم

خداوند متعال می فرماید: {وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا}؛ (۳)

و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آن ها را آشتی دهید.

خداوند، ایمان را بر مرتکب برخی از معاصی، که از آن جمله: جنگ با یکدیگر باشد، ثابت کرده است.

دلیل سوم

خداوند متعال می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ}؛ (۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از {مخالفت فرمان} خدا بپرهیزید، و با صادقان باشید.

خداوند در این آیه مؤمنان را به داشتن تقوا توصیه کرده، که با انجام طاعات و ترک محرمات صورت می گیرد، در نتیجه اعمال، همان ایمان یا جزء آن نیست.

دلیل چهارم

خداوند می فرماید: {أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ}؛ (۵)

آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل هایشان نوشته.

- ۱- . بقره، آیه ۲۷۷.
- ۲- . طه، آیه ۱۱۲.
- ۳- . حجرات، آیه ۹.
- ۴- . توبه، آیه ۱۱۹.
- ۵- . مجادله، آیه ۲۲.

و: ﴿وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾؛ (۱) در حالیکه قلبشان آرام و با ایمان است.

و نیز می فرماید: ﴿وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾؛ (۲) «اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است!»

از این آیات استفاده می شود محل ایمان قلب است و اگر غیر از تصدیق در تحقق ایمان لازم بود، باید محل ایمان اوسع از قلب می بود.

دلیل چهارم

قبلاً به برخی از روایات در این زمینه اشاره کردیم.

لزوم التزام به مقتضای ایمان

از عبارت برخی از دانشمندان اسلامی استفاده می شود، در تحقق مفهوم ایمان، التزام به مقتضا و لوازم آن لازم است.

علامه طباطبایی می فرماید:

الایمان بالشئى ء لیس مجرد العلم الحاصل به کما یستفاد من امثال قوله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ﴾ (۳) و قوله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاصْبَوْا وَعَن سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ﴾ (۴) و قوله ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾ (۵) و قوله ﴿وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾ (۶) فالآيات - كماترى - تثبت الارتداد والكفر والجحود والضلال مع العلم

فمجرد العلم بالشئى ء و الجزم بكونه حقاً لا يكفى فى حصول الايمان و اتصاف من حصل له به، بل لابد من الالتزام بمقتضاه و عقد القلب على مؤاده بحيث يترتب عليه آثاره العمليه و لو فى الجملة فالذى حصل له العلم بان الله تعالى اله لا اله

ص: ۷۵

۱- . نمل، آیه ۱۰۶.

۲- . حجرات، آیه ۱۴.

۳- . محمد، آیه ۲۵.

۴- . محمد، آیه ۳۲.

۵- . نمل، آیه ۱۴.

۶- . جاثیه، آیه ۲۳.

غیره، فالترزم بمقتضاه و هو عبوديته و عبادته وحده كان مؤمنا و لو علم به و لميلتزم فلم يأت بشي ء من الأعمال المظهره للعبوديه
كان عالما و ليس بمؤمن.

و من هنا يظهر بطلان ما قيل: انّ الايمان هو مجرد العلم و التصديق و ذلك لما مرّ انّ العلم ربّما يجامع الكفر.

و من هنا يظهر ايضا بطلان ما قيل: انّ الايمان هو العمل؛ و ذلك لانّ العمل يجامع النفاق، فالمنافق له عمل و ربّما كان ممّا ظهر
له الحق ظهورا علميا و لا ايمان له على اى حال؛(۱)

ايمان به چیزی به معنای مجرد علم حاصل به آن نیست، آنگونه که از امثال قول خداوند استفاده می شود: «در حقیقت
کسانیکه بعد از روشنشدن هدایت برای آنان با عقب گردشان باز گشتند»، و قول خداوند متعال: «در حقیقت کسانی
که کفر ورزیدند و {مردم را} از راه خدا باز داشتند و بعد از روشن شدن هدایت برای آنان با فرستاده {خدا} مخالفت
ورزیدند» و قول او: «و آن ها را به دلیل ستم و برتری طلبی انکار کردند درحالیکه دلهایشان بدان یقین داشت». و قول او: «و
خداوند او را از روی دانش در گمراهی وانهاد»، پس آیات را آنگونه که مشاهده می کنی، در صدد اثبات ارتداد و کفر و
گمراهی همراه با علم است.

پس مجرد علم به چیزی و جزم به حقانیت آن در حصول ايمان و اتصاف کسی که ايمان به آن ، بر او حاصل شده، کفایت
نمی کند، بلکه باید به مقتضای آن التزام داشته باشد، به نحوی که آثار عملی، هر چند فی الجمله بر آن مترتب شود. پس
کسی که برایش علم به وحدانیت خداوند متعال حاصل شده و به مقتضای آن التزام داده که همان انحصار در عبودیت و
پرستش اوست مؤمن می باشد، اما

اگر به آن علم پیدا کرده، ولی ملتزم به مقتضای آن نباشد و اعمالی را که اظهارکننده عبودیت است، را انجام ندهد، او عالم
است نه مؤمن. از اینجا این جا ظاهر می شود بطلان آنچه گفته شده که ايمان مجرد علم و تصديق است و این به سبب سخن
گذشته است که علم گاهی با کفر جمع می شود.

ص: ۷۶

هم چنین از این بیان ظاهر می شود بطلان آنچه گفته شده: ایمان همان عمل است، زیرا عمل با نفاق قابل جمع می باشد، پس منافق دارای عمل است و چه بسا حق برای او ظهور علمی دارد، ولی در هر صورت ایمان ندارد.

زیاده و نقصان در ایمان

بحث دیگری که در ایمان مطرح است اینکه آیا ایمان از مقوله بالتشکیک است و قابل زیاده و نقصان می باشد، یا اینکه یک حقیقت است و اختلاف در اثر آن، یعنی اعمال صالح ناشی از ایمان می باشد.

ظاهر این است که این اختلاف ناشی از تعریف ایمان می باشد، زیرا:

۱. کسانی که ایمان را به معنای اقرار به شهادتین گرفته اند، این معنا قابل زیاده و نقصان نیست.

۲. اگر ایمان به معنای اقرار و تصدیق و عمل باشد، قابل زیاده و نقصان است. هم چنین در

صورتیکه ایمان تصدیق و عمل باشد، به شرط آنکه مقصود به عمل مجموع ترکیبی آن نباشد، اینگونه است.

۳. در صورتی که مقصود به ایمان خصوص تصدیق باشد مشهور آن است که قابل زیاده و نقصان نیست، از این رو هر کس که قائل به تشکیکی بودن مفهوم و مفاد ایمان است عمل را در مفهوم آن دخیل دانسته است.

دلیل این مطلب اینکه واجب در تصدیق، رسیدن به یقین است و یقین دارای مراتب نیست، نه به لحاظ ذاتی؛ زیرا تفاوت به جهت احتمال نقیض است و نقیض آن با یقین در تنافی است و هر قدر که احتمال خلاف ضعیف باشد، باز با یقین قابل جمع نیست، و نه به لحاظ متعلق آن؛ زیرا متعلق یقین تعالیم ضروری است که پیامبر ۹ صلی الله علیه و آله وسلم از آن ها خبر داده و مجموعه آن ها، هر چند اجمالاً قابل تصور تعدد در آن ها نیست.

تفتازانی می نویسد: «انّ حقیقه الایمان لاتزید و لاتنقص»؛^(۱) همانا حقیقت ایمان قابل زیاد و کم شدن نیست.

او نیز در ذکر دلیل، بر تشکیکی نبودن ایمان می نویسد:

... لما مرّ من أنّها التصدیق القلبی الذی بلغ حدّ الجزم و الاذعان و هذا لایتصور فیه زیاده و لانقصان حتی انّ من حصل حقیقه التصدیق فسواء اتی بالطاعات او ارتكب المعاصی فتصدیقه باق علی حاله لاتغیر فیه اصلاً؛^(۲)

...به جهت آنچه گذشت که ایمان عبارت است از تصدیق قلبی به حدّی که به جزم و اذعان برسد و در این معنا زیاد و کم شدن تصور نمی شود، حتی کسیکه برایش حقیقت تصدیق حاصل شده، خواه طاعات را انجام دهد یا مرتکب معاصی گردد، تصدیقش بر حال خود باقی است و هیچگونه تغییری در آن وجود ندارد.

کسانیکه منکر تشکیکیبودن ایمان هستند آیاتی را که دلالت بر زیاده و نقصان ایمان دارد، به روشهای مختلف تأویل کرده اند.

توجیه اول

ایمان عَرَض است و به شخصه باقی نمی ماند، بلکه بقای آن به تجدد نمونه های آن است، از این رو ایمان به حسب انطباق آن بر زمان با نمونه های جدید، پذیرش زیاده و نقصان پیدا می کند، همانند وقوع ایمان برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به نحو پیاپی و بدون فاصله، درحالیکه ایمان دیگران با فاصله اندک یا زیاد است. پس مقصود به زیادتی

ایمان توالی و پیاپی بودن اجزای آن بدون فاصله یا با فاصله اندک است.

ص: ۷۸

۱- . تفتازانی، شرح العقائد النسفیة، ص ۲۹۷.

۲- . همان، ص ۲۹۷ - ۲۹۸.

اولاً: مشاهده می‌کنیم برخی افراد، ایمانی دارند که هیچ شبهه و مشکلی نمی‌تواند با آن مبارزه کند و در مقابل ایمانی است که با کم‌ترین مشکل و شبهه زایل می‌گردد و این امر بدیهی را نمی‌توان با تجدد امثال و نمونه‌ها و قلت لحظات و کثرت آن‌ها توجیه کرد، بلکه باید آن را به قوت و ضعف ایمان نسبت داد، چه قائل به تجدد امثال بشویم یا نشویم.

ثانیاً: نظریه تجدد امثال در ایمان و نحو آن، در جای خود باطل شده است.

توجیه دوم

شرایع دین از آنجا که به صورت تدریجی بوده، از این رو ایمان افراد نیز به صورت تدریجی اضافه و زیاد می‌شود.

علامه طباطبایی^۱ در ردّ این توجیه می‌گوید:

و ثانی التّأویلین یفید أنّ الزیاده فی الایمان و کثرته انما هی بکثره ما تعلق به و هو الاحکام و الشرائع المنزله من عندالله، فهی صفة للایمان بحال متعلقه. والسبب فی اتصافه بها هو متعلقه، و لو کان هذه الزیاده هی المراده من قوله: {لِيَزِدْكُمْ اِيْمَانًا مَّعَ اِيْمَانِهِمْ} کان الانسب ان تجعل زیاده الایمان فی

الآیه غایه لتشریح الأحکام الکثیره و انزالها لا لانزال السکینه فی قلوب المؤمنین؛^(۱)

تأویل دوم دلالت دارد بر این که زیاده در ایمان و کثرت آن به کثرت اموری است که ایمان به آن تعلق می‌گیرد و آن شرایعی است که از جانب خداوند نازل شده و کثرت صفتی است برای ایمان به حال متعلقش، و سبب در اتصاف ایمان به کثرت، همان متعلقش می‌باشد، و اگر این زیادتی مراد از آیه {لِيَزِدْكُمْ اِيْمَانًا مَّعَ اِيْمَانِهِمْ} بود، باید زیاده ایمان در آیه غایت برای تشریح احکام بسیار و انزال آن‌ها می‌شد، نه برای انزال آرامش در قلوب مؤمنان.

ص: ۷۹

۱- . طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۲۶۱.

مقصود از زیاد شدن ایمان در این آیه، زیاد شدن اثر آن است که همان نور مُشرق از آن، بر قلب است.

نقد

علامه طباطبایی^۱ در پاسخ این توجیه می گوید:

انّ زیاده الأثر و قوّته فرع زیاده المؤثر و قوّته، فلا معنی لاختصاص احد الأمرین المتساویین من جمیع الجهات بأثر یزید علی اثر الآخر؛^(۱)

همانا زیادی اثر و قوّت آن، فرع زیادی مؤثر و قوت آن می باشد، در نتیجه معنایی برای اختصاص یکی از دو امر متساوی از تمام جهات، به اثری که زاید بر اثر دیگر است وجود ندارد.

توجیه چهارم

برخی گفته اند: مقصود از ایمان اولی، ایمان فطری و مقصود از ایمان دومی، ایمان استدلالی است و معنای آیه اینگونه می شود: «تا ایمان استدلالی بر ایمان فطری آنان اضافه شود».

نقد

علامه طباطبایی^۲ در ردّ این توجیه می فرماید:

و فیه أنّه دعوی من غیر دلیل یدلّ علیه. علی أنّ الایمان الفطری ایضا استدلالی، فمتعلق العلم و الایمان علی ایّ حال امر نظری لابدیهی؛^(۲)

و در آن ادعایی است بدون دلیلی که بر آن دلالت کند. علاوه بر اینکه ایمان فطری نیز استدلالی است و از این رو متعلق علم و ایمان در هر حال امری فطری است نه بدیهی».

ص: ۸۰

۱- همان.

۲- طباطبایی، المیزان، ج ۸، ص ۲۶۱.

فخر رازی می گوید:

نزاع درباره امکان و عدم امکان تشکیکی بودن ایمان لفظی است، زیرا مراد منکران، عدم پذیرش اصل ایمان است که همان تصدیق باشد و مراد مثبتین، پذیرش تشکیک در اموری است که باعث کمال ایمان می باشد و آن اعمال است و هر دو مورد بر حق است.

نقد

علامه طباطبایی^۱ در ردّ این نظریه می گوید:

و فيه أولاً: أنّ فيه خلطاً بين التصديق و الايمان، فالایمان تصديق مع الالتزام و ليس مجرد التصديق فقط كما تقدم بيانه.

و ثانياً: أنّ نسبه نفی الزیاده فی اصل الايمان الى المثبتين غير صحيحه، فهم أنّما یثبتون الزیاده فی اصل الايمان و یرون أنّ کلاً من العلم و الالتزام المؤلف منهما الايمان یقبل القوه و الضعف.

و ثالثاً: أنّ ادخال الأعمال فی محل النزاع غير صحيح؛ لأنّ النزاع فی شیء غیر النزاع فی اثره الذی به کماله، و لانزاع لأحد فی أنّ الأعمال و الطاعات تقبل العدّ و تقلّ و تكثر بحسب تکرر الواحد؛^(۱)

اشکالی که در آن است اینکه اولاً: در این ادعا بین تصدیق و ادعا خلط شده، زیرا ایمان تصدیق همراه با التزام است و مجرد تصدیق نیست آنگونه که بیانش گذشت.

و ثانياً: نسبت زیاده در اصل ایمان به مثبتین صحیح نیست، زیرا آنها زیادی را در اصل ایمان می پذیرند و معتقدند هر کدام از علم و التزامی که از آندو به دست آمده، ایمانی است که قابل قوت و ضعف می باشد.

و ثالثاً: داخل کردن اعمال در محل نزاع، صحیح نیست، زیرا نزاع، در چیزی غیر از

نزاع، در اثر آن است که باعث کمالش می شود، و کسی نزاع ندارد در

ص: ۸۱

اینکه اعمال و طاعات پذیرش شمارش و قلت و کثرت به حسب تکرر واحد دارند.

او نیز در جایی دیگر می گوید:

و الايمان هو الاذعان و التصديق بشىء بالالتزام بلوازمه، فالایمان بالله فى عرف القرآن التصديق بوحدانیتة و رسله و اليوم الآخر و بما جاءت به رسله مع الاتباع فى الجملة. و لذا نجد القرآن كلما ذكر المؤمنین بوصف جمیل او اجر جزیل شفّع الايمان بالعمل الصالح كقوله: {مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنشَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً}؛ (۱) و قوله: {الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ} (۲) الى غير ذلك من الآيات و هى كثيره جدا.

و ليس مجرد الاعتقاد بشىء ایمانا به حتى مع عدم الالتزام بلوازمه و آثاره، فإن الايمان علم بالشىء مع السكون و الاطمئنان اليه، و لا ينفك السكون الى الشىء من الالتزام بلوازمه لكن العلم ربّما ينفك من السكون و الالتزام ككثير من المعتادين بالاعمال الشنيعة او المضرة، فإنهم يعترفون بشناعه عملهم او ضرره لكنهم لا يتركونها معتذرين بالاعتیاد، و قد قال تعالى: {وَجَاهِدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ} (۳)

و الايمان و ان جاز ان يجتمع مع العصيان عن بعض لوازمه فى الجملة لصارف من الصوارف النفسانية يصرف عنه لكنّه لا يتخلف عن لوازمه بالجملة؛ (۴)

ایمان تصدیق به چیزی است همراه با التزام به لوازمش، پس ایمان به خدا، در عرف قرآن عبارت است از تصدیق به وحدانیت او و

رسولانیش و روز قیامت و به آنچه رسولش آورده، همراه با پیروی فى الجملة. از این رو مشاهده می کنیم قرآن هر جا که مؤمنان را با وصف جمیل یا پاداش فراوان ذکر می کند، ایمان را همراه با عمل صالح می آورد همانند قول خداوند متعال: «هر کس از مرد و زن {کار} شایسته ای انجام دهد درحالیکه او مؤمن است، پس قطعاً او را به زندگی پاکیزه ای زنده می داریم» و قول خداوند: «کسانیکه ایمان آورده و

ص: ۸۲

۱- . نحل، آیه ۹۷.

۲- . رعد، آیه ۲۹.

۳- . نمل، آیه ۱۴.

۴- . طباطبایی، المیزان، ج ۱۵، ص ۶.

کارهای شایسته انجام دهند، پاکیزه ترین زندگی و بازگشت نیکو برای ایشان است» و دیگر آیات که بسیار است.

مجرد اعتقاد به چیزی، ایمان به آن به حساب نمی آید، حتی در صورت عدم التزام به لوازم و آثارش، زیرا ایمان عبارت است از علم به چیزی همراه با اطمینان به آن، و سکون به چیزی، از التزام به لوازمش منفک نمی شود، ولی علم گاهی از سکون و التزام منفک می شود، همانند بسیاری از کسانی که با اعمال پست یا ضرر آور عادت کرده اند، زیرا ایشان به پستی علمشان یا مضر بودن آن اعتراف دارند، ولی دست از آن بر نمی دارند و بهانهشان عادت داشتن است و خداوند متعال می فرماید: «آنان آن ها را انکار کرده درحالی که دلهایشان به آن ها یقین دارند».

ایمان گرچه جایز است با نافرمانی از برخی لوازمش، فی الجمله به سبب مانعی از موانع بازدارنده نفسانی جمع شود، ولی از تمام لوازمش جدا نمی گردد.

قول تشکیکی بودن ایمان

علامه طباطبایی^۱ در ذیل آیه شریفه {هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ...} می گوید:

المراد بزيادة الايمان اشتداده، فإنّ الايمان بشي ء هو العلم به مع الالتزام بحيث يترتب عليه آثاره العملية، و من المعلوم أنّ كلاً من العلم و الالتزام المذكورين ممّا يشتمل و يضعف، فالإيمان الذي هو العلم المتلبس بالالتزام يشتمل و يضعف.

فمعنى الآية: الله الذي اوجد الثبات و الاطمئنان الذي هو لازم مرتبه من مراتب الروح في قلوب المؤمنين ليشتمل به الايمان الذي كان لهم قبل نزول السكينة فيصير اكمل مما كان قبله؛^(۱)

مقصود از زیاد شدن ایمان، شدتگرفتن آن است، زیرا ایمان به چیزی به معنای علم به آن همراه با التزام است، به نحوی که آثار عملی بر آن مترتب گردد، و معلوم است که هر کدام از علم و التزام که ذکر شد از اموری است که

ص: ۸۳

قابل شدت و ضعف می باشند. پس ایمانی که متلبس به التزام است، قابل شدت و ضعف می باشد.

پس معنای آیه این است: خدا ثبات و اطمینان که لازمه مرتبه ای از مراتب روح است را در قلب های مؤمنان ایجاد می کند، تا ایمانی که قبل از نزول سکینه داشته اند، به واسطه آن شدت یابد و کامل تر از آنچه قبلاً بوده، گردد.

ایشان در جای دیگر می گوید:

و اذا كان الايمان هو العلم بالشئ مع التزام به بحيث يترتب عليه آثاره العمليه و كل من العلم و الالتزام مما يزداد و ينقص و يشتد و يضعف كان الايمان المؤلف منهما قابلاً للزيادة و النقصه و الشده و الضعف، فاختلاف المراتب و تفاوت الدرجات من الضروريات التي لا يشك فيها قط.

هذا ما ذهب اليه الأَكثَر و هو الحق. و يدل عليه من النقل قوله تعالى: {لِيُزِدَاؤُوا إِيمَانًا مَّعَ إِيمَانِهِمْ} و غيره من الآيات و ما ورد من احاديث ائمه اهل البيت {الداله على ان الايمان ذو مراتب}؛(۱)

و چون ایمان عبارت شد از علم به چیزی همراه با التزام به نحو که آثار عملی بر آن مترتب شود و هر کدام از علم و التزام قابل زیاده و نقصان و شدت و ضعف است، پس ایمانی که از آن دو تألیف یافته، قابل زیاده و نقصان و شدت و ضعف می باشد، پس اختلاف مراتب و تفاوت درجات، از ضروریاتی است که هرگز در آن شک نمی شود.

این، آن چیزی است که اکثر قبول کرده و حق هم همین است. دلیل نقلی آن، قول خداوند است که فرمود: «تا همراه با ایمانی که دارند به ایمانشان اضافه شود» و غیر آن از آیات، و آنچه وارد شده از احادیث امامان اهل بیت علیهم السلام و دلالت دارد بر اینکه ایمان دارای مراتب است.

ابن تیمیه می نویسد:

و المأثور عن الصحابه و ائمه التابعين و جمهور السلف و هو مذهب اهل الحديث المنسوب الى اهل السنه: ان الايمان قول و عمل يزيد بالطاعه و ينقص بالمعصيه؛(۲)

ص: ۸۴

۱- همان، ص ۲۵۹ - ۲۶۰.

۲- ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۷، ص ۵۰۵.

آنچه از صحابه و امامان از تابعین و جمهور سلف رسیده - که مذهب اهل حدیث منسوب به اهل سنت است - این است که ایمان، قول و عمل است و قابل زیاده و نقصان می باشد، با اطاعت زیاد شده و با معصیت نقص پیدا می کند.

برخی از کسانی که ایمان را تصدیق گرفته اند معتقد به تشکیکی بودن و قابل زیاده و نقصان بودن آن می باشند. ایشان در این ادعا به ادله ای تمسک کرده اند:

۱. آیاتی که اشاره به زیاد شدن ایمان دارد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِذَا تَلَّيْتُمْ عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾؛ (۱)

هنگامی هنگامی که آیات او بر آن ها خوانده می شود، ایمانشان فزون تر می شود.

و نیز می فرماید: ﴿لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾؛ (۲)

تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند.

و نیز می فرماید: ﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا مِنْ سُورَةٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾؛ (۳)

و هنگامیکه

سوره ای نازل می شود، بعضی از آنان {به دیگران} می گویند: این سوره، ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت؟! {به آن ها بگو:} اما کسانی که ایمان آورده اند، بر ایمانشان افزوده؛ و آن ها {به فضل و رحمت الهی} خوشحالند.

و نیز می فرماید: ﴿وَيَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا﴾؛ (۴)

و بر ایمان مؤمنان بیفزاید.

۲. خداوند متعال از حضرت ابراهیم ۷ نقل کرده که به او عرضه داشت: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِكَ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبُكَ﴾؛ (۵)

خدایا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی؟» فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟! عرض کرد: «آری، ولی می خواهم قلبم آرامش یابد.

ص: ۸۵

۱- انفال، آیه ۲.

۲- فتح، آیه ۴.

۳- توبه، آیه ۱۲۴.

۴- .مدثر، آیه ۳۱.

۵- .بقره، آیه ۲۶۰.

۳. در صورتیکه ایمان به معنای تصدیق باشد، می توان آن را ذومراتب دانست. غزالی در توجیه آن می گوید: «تصدیق دارای مراتبی است، زیرا یک مرتبه قلبی بسیط دارد که اولین درجه عکسالعمل نفس با معرفت ذهنی است و نیز دارای مرتبه عمیقی است که همان مرتبه علم حضوری باشد و مابین آن دو، مراتب بسیاری است که تمام آن ها تصدیقات است، ولی برخی از دیگری شدیدتر

می باشد. «زیادی» در اینجا به معنای زیادی کمی در تصدیق نیست، بلکه زیادی نوعی است که از آن به اشتداد تعبیر می شود، همانند: «زیادی در نور»^(۱).

۴. شکی نیست که ایمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ایمان دیگران یکسان نیست و اختلاف در آن ها، تنها به اختلاف در عمل یا امور خارج از ایمان نمی باشد، بلکه در خود ایمان و درجه آن است، نه به آن معنا که در حقیقت ایمان اختلاف باشد، و اشتداد ایمان، اسباب گوناگونی دارد که برخی از آن ها به نوع معرفت و علم باز می گردد و برخی دیگر مربوط به عمل صالح است، زیرا این نیز در زیادشدن ایمان تأثیر دارد، همانگونه که عمل ناشایست در تضعیف ایمان تأثیرگذار است، هم چنین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که فرمود: «اکمل المؤمنین ایمانا احسنهم خلقا»؛^(۲) کامل ترین افراد در ایمان افرادی هستند که حسن خلق بهتری دارند.

خلاصه اینکه، امکان تصور زیاد شدن ایمان وجود دارد، چه به لحاظ اذعان نفس، زیرا آن دارای یک مرتبه نیست و هر قدر که اذعان نفس قوی شود، ایمان انسان نیز شدت می یابد، یا به لحاظ

خود تصدیق، زیرا آن نیز دارای مراتب است، زیرا تصدیق در اصطلاح علم منطق گرچه مخصوص به علوم تحصیلی کسبی ذهنی است و مقصود از آن در تفسیر، ایمان اعم از علوم تحصیلی و حضوری است و از این رو اگر انسان از

ص: ۸۶

۱- . غزالی، قواعد العقائد، ج ۱، ص ۲۶۰.

۲- . بیهقی، سنن، ج ۱۰، ص ۱۹۲؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۳.

مرحله علم حصولی به مرحله علم حضوری منتقل شود، به این معنا، ایمان او قوت می یابد.

تشکیک در عمل ناشی از تصدیق

طحاوی می گوید: «و الایمان واحد و اهلہ فی اصلہ سواء و التفاضل بینہم بالخشیہ و التقی و مخالفہ الهوی و ملازمہ الاولی»؛^(۱) و ایمان یک حقیقت دارد و اهلش در اصل آن یکسانند و تفاضل بین ایشان، به خشیت و تقوا و مخالفت با هوای نفس و ملازمت با اموری است که اولویت دارد.

نقد

اختلاف خشیت و تقوا و مخالفت با هوای نفس از سوی افراد بی جهت نیست و منشأ آن اختلاف در ایمان است.

تأثیر اقرار به شهادتین در ترتب آثار اسلام و ایمان

ابن ابن حجر ابتدا این حدیث را می آورد: «امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله» سپس می گوید:

و فیہ منع القتل عمّن قال لا اله الا الله و لو لم یزد علیها و هو كذلك، لکن هل یصیر بمجرد ذلك مسلماً؟ الراجح لا، بل یجب الکفّ عن قتله حتی یختبر، فان شهد بالرساله و التزم احکام الاسلام حکم باسلامه، و الی ذلك الاشارة بالاستثناء بقوله: {الا بحق الاسلام}...؛^(۲)

مأمور شده ام با مردم نبرد کنم تا گواهی به وحدانیت خدا بدهند تا کلمه لا اله الا الله را بر زبان جاری کنند. «از این جمله استفاده می شود کشتن کسی که کلمه توحید را بر زبان جاری می سازد، جایز نیست. و چیزی بر آن اضافه نکرده، و حق همین است. ولی آیا به مجرد گفتن این کلمه، مسلمان می شود؟ بهتر آن است که بگوییم: هرگز، بلکه باید

ص: ۸۷

۱- ابن ابی العز، شرح العقیده الطحاوی، ص ۴۵۹.

۲- عسقلانی، فتح الباری، ج ۲۶، ص ۱۱۲.

دست از کشتن او برداشت، تا امتحان شود، و اگر به رسالت گواهی داد و ملتزم به احکام اسلام شد حکم به اسلام او میشود و به همین اشاره دارد استثنا آن جا که می فرماید: {مگر به حق اسلام}...

سپس در شرح آن می نویسد:

أما بالنظر الى ما عندنا - ای من هو المؤمن عندنا - فالایمان هو الاقرار، فمن اقرّ اجريت عليه الأحكام في الدنيا و لم يحكم عليه بكفر الا ان اقترن به فعل يدل على كفره كالسجود لصنم، فان كان الفعل لا يدل على الكفر كالفسق، فمن أطلق عليه الايمان ای من السلف فبالنظر الى اقراره، و من نفى عنه الايمان

فبالنظر الى كماله، و من اطلق عليه الكفر فبالنظر الى انه فعل فعل الكافر و من نفاه عنه فبالنظر الى حقيقته؛(۱)

اما نظر به آنچه نزد ماست. - یعنی کسی که نزد ما مؤمن به حساب می آید- ایمان همان اقرار است؛ از این رو هر کس اقرار کند احکام دنیوی بر او جاری شده، و حکم به کفر او نمی شود، مگر همراه با فعلی باشد که دلالت بر کفر او کند، همانند: سجده کردن بر بت، و اگر فعل دلالت بر کفر نکند، همچون: فسق، هر کس از سلف بر آن کلمه ایمان را اطلاق کرده، نظر به اقرار اوست و کسی که ایمان را از او نفی کرده، نظر به کمال اوست، و هر کس کلمه کفر را بر او اطلاق کرده، نظر به این است که او فعل کافران را انجام داده و هر کس از او کفر را نفی کرده، نظر به حقیقت اوست.

از این تیمیه نقل شده که گفته:

و قد علم بالاضطرار من دين الرسول صلى الله عليه و آله وسلم و اتفقت عليه الامّة ان اصل الاسلام و اول ما يؤمر به الخلق شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله، فبذلك يصير الكافر مسلما و العدو وليا و المباح دمه و ماله معصوم الدم و المال، ثم ان كان ذلك من قبله فقد دخل الايمان و ان كان بلسانه دون قلبه فهو ظاهر الاسلام دون باطن الايمان؛(۲)

به طور بدیهی از دین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دانسته شده و امت نیز اتفاق دارد بر این که اصل اسلام و اولین دستوری که به خلق داده شده گواهی

به وحدانیت خدا و

ص: ۸۸

۱- همان، ج ۱، ص ۹۴.

۲- عبدالرحمن بن حسن آل الشیخ، فتح المجید، باب الدعاء الى شهادة ان لا اله الا الله، ص ۷۰.

رسالت محمد است، و در این صورت است که کافر مسلمان و دشمن دوست و کسی که خون و مالش مباح شده محفوظ می گردد، حال اگر این امر از قلب او ناشی شده باشد، ایمان در آن داخل شده و اگر فقط زبانی باشد در ظاهر، مسلمان است و در باطن مؤمن نیست.

اجتماع نفی ایمان با اسلام

از آیات و روایات استفاده می شود، نفی ایمان از شخصی، مساوی با کفر حقیقی اش نیست و با اسلام وی قابل جمع می باشد. به تعبیر دیگر ممکن است شخصی مؤمن واقعی نباشد، ولی مسلمان ظاهری باشد.

الف) آیات

خداوند متعال می فرماید: {قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْأَيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ}؛ (۱)

عرب های صحرانشین گفتند: ایمان آوردیم، بگو: اسلام آوردیم و حال آن آن که هنوز ایمان وارد دل های آنان نشده است..

و نیز می فرماید: {فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ...}؛ (۲)

به پروردگارت سوگند که آن ها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند...

ب) روایات

ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

لا يزني الزاني حين يزني و هو مؤمن و لا يسرق السارق حين يسرق و هو مؤمن، و لا يشرب الخمر حين يشربها و هو مؤمن؛ (۳)

زانی هنگامی که زنا می کند مؤمن نیست و دزد هنگامی که دزدی می کند، مؤمن نیست، و شراب خوار هنگام شراب خوردن مؤمن نیست.

ص: ۸۹

۱- . حجرات، آیه ۱۴.

۲- . نساء، آیه ۶۵.

۳- . بخاری، صحیح بخاری، حدیث ۲۴۷۵؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، رقم ۵۷/۱۰۰.

ابن شریح از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود: «والله لا يؤمن، والله لا يؤمن، والله لا يؤمن». قیل: و من یا رسول الله! قال: الذی لا یأمن جارّه بوائقه؛^(۱) به خدا سوگند ایمان ندارد، به خدا سوگند ایمان ندارد، به خدا سوگند ایمان ندارد. گفته شد: چه کسی ای رسول خدا! فرمود: کسی که همسایه اش از شرورش در امان نباشد.

انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود: «لا ایمان لمن لا امانه له»؛^(۲) ایمان ندارد کسی که امانت دار نیست.

ج) عبارات علما

ابوعبید قاسم بن سلام می گوید:

فان قال قائل: کیف یجوز ان یقال: لیس بمومن و اسم الایمان غیر زائل عنه؟

قیل: هذا کلام العرب المستفیض عندنا، غیر المستنکر فی ازاله العمل عن عامله اذا کان عمله غیر حقیقه. ألاتری أنّهم یقولون للصانع اذا کان لیس بمحکم لعمله ما صنعت شیئا و لا عملت عملاً. و انما وقع معناهم هاهنا علی

نفی التجوید لا۔ علی الصنعه الصنعه نفسها، فهو عندهم عامل بالاسم و غیر عامل فی الإیقان. حتی تکلموا به فیما هو اکثر من هذا، و ذلك کرجل یعقّ اباه و یبلغ منه الأذى فیقال: ما هو بولد، و هم یعلمون أنّه ابن صلبه. ثم یقال مثله فی الأخ و الزوجه و المملوک...؛^(۳)

اگر کسی بگوید: چگونه جایز است گفته شود: او مؤمن نیست؟ در پاسخ گفته شده: این کلام عرب است که نزد ما به طور گسترده است و هیچ گونه انکاری در آن نیست، در این که اگر عمل غیر حقیقی باشد از عاملش سلب می شود. آیا مشاهده نمی کنی در صورتی که صنعت گری کارش را درست انجام نداده، به او می گویند: تو کاری و عملی انجام نداده ای، و مقصودشان در این جا آن است که او کارش را درست انجام نداده، نه آن که اصلاً کاری نکرده است، پس او نزد مردم کار کرده، ولی کارش استحکام نداشته است. حتی بیش از این را نیز می گویند، مثل کسی که از سوی پدرش عاق شده و به پدرش آزار می رساند،

ص: ۹۰

۱- بخاری، همان، حدیث ۶۰۱۶.

۲- ابن ابی شیبّه، الایمان، رقم ۷؛ احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۳، ص ۱۳۵.

۳- ابن ابی شیبّه، همان، ص ۴۱.

گفته می شود: او فرزند نیست، و حال آن که مردم می دانند که او فرزند صلبی پدرش می باشد و مثل آن در باره برادر و همسر و مملوک گفته می شود....

او نیز می گوید:

و كذلك الأحاديث التي فيها البرائة... لانرى شيئا منها يكون معناه التبرؤ من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و لا من ملته. انما مذهبه عندنا انه ليس من المطيعين لنا و لا من المقتدين بنا و لا من المحافظين على شرائعنا؛(۱)

و هم چنین است احادیثی که در آن ها براءت آمده.... در آن ها هیچ گونه معنای تبری از رسول خدا ۹۱ و از ملت او یافت نمی شود، و همانا مذهب او، نزد ما این است که وی از افراد مطیع پیروان ما و محافظان بر شرایع ما نبوده است.

ابن تیمیه می گوید: «الشارع ينفي اسم الايمان عن الشخص؛ لانتفاء كماله الواجب و ان كان معه بعض اجزائه»؛(۲)

شارع اسم ایمان را از شخصی سلب می کند، به جهت انتفای کمال ایمان که واجب است، گرچه همراه او برخی از اجزای ایمان وجود دارد.

او نیز در تفسیر آیه {قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا} می گوید:

فهذا الاسلام الذي نفى الله عن اهله دخول الايمان في قلوبهم هل هو اسلام يثابون عليه؟ ام هو من جنس اسلام المنافقين؟ فيه قولان مشهوران للسلف و الخلف:

احدهما: انه اسلام يثابون عليه و يخرجهم من الكفر و النفاق...

و القول الثاني: ان هذا الاسلام هو الاستسلام خوف السبى و القتل مثل اسلام المنافقين.... لكن لا يطلق عليهم اسم الايمان؛ لأن الايمان المطلق هو الذى يستحق صاحبه الثواب و دخول الجنة و هؤلاء ليسوا من اهله. و هم يدخلون فى الخطاب بالايمان؛ لأن الخطاب بذلك هو لمن دخل فى الايمان و ان لم يستكمله، فانه انما خوطب ليفعل تمام الايمان فكيف يكون قد اتمه قبل الخطاب؟!....

و التحقيق ان يقال: انه مؤمن ناقص الايمان؛(۳)

ص: ۹۱

۱- . همان، ص ۴۳.

۲- . ابن تیمیه، شرح حدیث جبریل، ص ۴۰۶.

۳- . ابن تیمیه، الايمان، ص ۱۸۸-۱۹۰.

این ایمانی که خداوند از اهلش نفی کرده، دخول ایمان در دل هایشان است، و آیا آن اسلام، اسلامی است که با آن به ثواب می رسند؟ یا آن که از جنس اسلام منافقان است؟ در آن، دو قول مشهور برای سلف و متأخران است:

قول اول: این که اسلامشان، اسلامی است که با آن به ثواب رسیده و باعث خروج آنان از کفر و نفاق است.

قول دوم: اسلامشان، همان تسلیم شدن به دلیل خوف اسیر شدن و به قتل رسیدن است، مثل اسلام منافقان... ولی اسم ایمان بر آن اطلاق نمی شود، زیرا ایمان مطلق، همان چیزی است که صاحبش مستحق ثواب و داخل شدن بهشت می باشد، در حالی که آنان اهلش نیستند، و داخل در خطاب به ایمانند، زیرا خطاب به ایمان، برای کسی است که داخل در ایمان شده، گرچه آن را کامل نکرده است، زیرا او مورد خطاب قرار گرفته تا تمام ایمان را انجام دهد، در حالی که قبل از خطاب، آن را کامل کرده است؟...

تحقیق آن است که گفته شود: او مؤمن ناقص الایمان می باشد.

ارکان اسلام و ایمان

اسلام و ایمان دارای ارکانی است:

تصدیق به توحید

جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله، فاذا قالوا لا اله الا الله عصموا منی دماؤهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم علی الله.

ثم قرأ: {فَدَكِّرْهُ إِنَّمَا أَنْتَ مُدَكِّرٌ! لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ}؛ (۱)

من مأمورم با مردم نبرد کنم تا به توحید گواهی دهند تا کلمه لا اله الا الله را بر زبان جاری کنند و چون چنین کردند از جانب من خون ها و اموالشان جز در مورد حق حفظ خواهد شد و حساب آنان با خداست، آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: «همانا

تذکر دهنده ای و بر آنان سیطره نداری.» (۲)

ص: ۹۲

۱- . مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹.

۲- . مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹.

ابی مالک از پدرش نقل کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود: «من قال لا اله الا الله و کفر بما یعبد من دون الله حرم ماله و دمه و حسابہ علی الله»؛ (۱) هر کس به توحید گواهی دهد و به آنچه از غیر خداست کفر ورزد، مال و خونس حرمت پیدا کرده و حساب او بر خداست.

اسامه بن زید می گوید:

بعثنا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی سربہ... فادرکت رجلاً فقال: لا اله الا الله، فطعنته فوقع فی نفسی من ذلک فذکرته للنبی صلی الله علیه و آله وسلم، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم! أقال لا اله الا الله و قتلته؟ قلت: یا رسول الله! انما قالها خوفا من السلاح. قال: افلا شققت عن قلبه حتی تعلم أقالها ام لا؟ و مازال یکررها علیّ حتی تمنیت انی اسلمت یومئذ»؛ (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ما را در نبردی فرستاد... با مردی روبه رو شدم، او کلمه لا اله الا الله را بر زبان جاری نمود به توحید گواهی داد، ولی من با نیزه او را

از پای در آوردم. از این کارم ناراحت بودم، تا این که به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بازگو کردم. حضرت فرمود: آیا او به توحید گواهی داد و او را به قتل رساندی؟ گفتم: ای رسول خدا! او به سبب ترس از اسلحه کلمه توحید را بر زبان جاری ساخت. حضرت فرمود: آیا قلبش را شکافتی که فهمیدی بدین جهت بوده است؟ حضرت این جمله را هم چنان بر من تکرار می کرد، به حدی که آرزو داشتم آن روز دوباره اسلام را برمی گزیدم.

تصدیق به نبوت پیامبر اسلام \$

بخاری به سندش از عبدالله بن عمر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله و انّ محمدا رسول الله و یقیموا الصلاه و یؤتوا الزکاه، فاذا فعلوا ذلک عصموا منی دماؤهم و اموالهم الا بحق الاسلام و حسابهم علی الله؛ (۳)

ص: ۹۳

۱- همان، ص ۴۰.

۲- همان، ص ۶۷.

۳- بخاری، صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۲؛ مسلم نیشابوری، همان، ج ۱، ص ۳۹.

به من دستور داده شده، که با مردم نبرد کنم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت من دهند و نماز به پا داشته و زکات بپردازند و چون چنین کردند، جان ها و اموالشان از سوی من، به جز به حق اسلام، محفوظ خواهد ماند و حساب آنان بر خداوند است.

اقرار به معاد

مسلم به سندش از ابوهریره نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله و يؤمنوا بی و بما جئت به، فاذا فعلوا ذلك عصموا منی دماؤهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم علی الله؛ (۱)

به من دستور داده شده با مردم نبرد کنم تا به توحید گواهی داده و تا کلمه لا اله الا الله را بر زبان جاری نماید بر من ایمان آورده و آنچه را آوردم، تصدیق کنند، و چون چنین کردند از سوی من جان ها و اموالشان جز به حق محفوظ خواهد ماند و حساب آنان بر خداست.

یکی از خبرهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آورده و در قرآن و روایات او موجود است، خبر از معاد می باشد.

نقل شده مردی از انصار همراه با کنیزش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت:

یا رسول الله! علی رقبه مؤمنه أفأعتق هذه؟ فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: أتشهدین ان لا اله الا الله؟ قالت: نعم، قال: اتشهدین انّ محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم؟ قالت: نعم، قال: اتؤمنین بالبعث بعد الموت؟ قالت: نعم. قال: اعتقها؛ (۲)

ای رسول خدا! بر عهده من است که بنده مؤمنی را آزاد نمایم آیا می توانم این کار را انجام دهم بنده را آزاد کنم؟ حضرت به آن کار بنده فرمود: آیا گواهی به وحدانیت خداوند می دهی؟ گفت: آری. فرمود: آیا گواهی به رسالت محمد صلی الله علیه و آله وسلم می دهی؟ گفت: آری. فرمود: آیا به برانگیخته شدن بعد از مرگ ایمان داری؟ گفت: آری. حضرت فرمود: او را آزاد کن.

ص: ۹۴

۱- . مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹.

۲- . احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۴۵۲؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۷، ص ۳۸۸.

آیت الله العظمی خویی ^ر می فرماید: «و لا - مناص معها من اعتبار الاقرار بالمعاد علی وجه الموضوعیه فی تحقق الاسلام»؛ (۱) چاره ای نیست با آن از اعتبار اقرار به معاد به نحو موضوعیت در تحقق اسلام.

شهید ثانی می گوید:

ان المعاد البدنی من ضروریات الدین، یجب علی کل مکلف التصدیق و الایمان و الا لخرج عن ربه الایمان و ضلّ فی تیه الکفر و الطغیان، نعوذ بالله منه؛ (۲)

همانا معاد جسمانی از ضروریات دین است و بر هر مکلفی واجب است به آن تصدیق و ایمان داشته باشد و گرنه از ریسمان ایمان خارج شده و در حالت کفر و طغیان گمراه خواهد شد. پناه می بریم از آن به خدا.

از عبارت میرزای قمی نیز استفاده می شود بازگشت انکار معاد، به انکار توحید و نبوت است، زیرا موجب انکار بدیهی از دین اسلام، بلکه تمام ادیان الهی است و هر منکر بدیهی، کافر است. (۳)

آیت الله خویی ^ر می فرماید:

و منها الاعتراف بالمعاد و ان اهمله فقهاؤنا قدس سرهم الا انا لانرى لاهمال اعتباره وجهها، کیف و قد قرن الایمان به بالایمان بالله سبحانه فی غیر واحد من الموارد - علی ما بالله - كما فی قوله عز من قائل: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا} (۴)

و قوله: {وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِن كُنَّ يُؤْمِنْنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبِعَوْلَتِهِنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ} (۵)

ص: ۹۵

۱- ابوالقاسم خویی، التنقیح، ج ۲، ص ۵۹.

۲- میرزای قمی، حقایق الایمان، ص ۱۶۴.

۳- غنائم الایام، ج ۱، ص ۴۱۴.

۴- نساء، آیه ۵۹.

۵- بقره، آیه ۲۲۸.

و قوله: {وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَا تَعْضُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ} (۱)

و قوله: {لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُواوُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ} (۲) الى غير ذلك من الآيات، و لا مناص معها من اعتبار الاقرار بالمعاد على وجه الموضوعيه في تحقق الاسلام: (۳)

از آن جمله اعتراف به معاد است، گرچه فقهای ما «- قدس سرهم -» آن را رها کرده اند، ولی من وجهی بر رها کردن آن نمی بینم؛ چگونه رها شود در حالی که ایمان به آن در بسیاری از موارد، آن گونه که در خاطر دارم با ایمان به خداوند سبحان مقرون شده است. همانند قول خداوندی که عزیزترین گوینده است: «ای کسانی که ایمان

آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [= اوصیای پیامبر] را! و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید} و از آن ها داوری بطلبید} اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این {کار} برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است». و قول او: زنان مطلقه، باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن {و پاک شدن} انتظار بکشند! [= عده نگه دارند] و اگر به خدا و روز رستاخیز، ایمان دارند، برای آن ها حلال نیست، که آنچه را خدا در رحم هایشان آفریده، کتمان کنند. و همسرانشان، برای بازگرداندن آن ها {و از سرگرفتن زندگی زناشویی} در این مدت، {از دیگران} سزاوارترند؛ در صورتی که {به راستی} خواهان اصلاح باشند. و برای آنان، همانند وظایفی که بر دوش آن هاست، حقوق شایسته ای قرار داده شده؛ و مردان بر آنان برتری دارند؛ و خداوند توانا و حکیم است. {و قول او: و هنگامی هنگامی که زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رساندند، مانع آن ها

ص: ۹۶

۱- . بقره، آیه ۲۳۲.

۲- . بقره، آیه ۱۷۷.

۳- . ابوالقاسم خویی، التقیح، ج ۲، ص ۵۹.

نشوید که با همسران { سابق } خویش، ازدواج کنند! اگر در میان آنان، به طرز پسندیده ای تراضی برقرار گردد. این دستوری است که تنها افرادی از شما، که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، از آن، پند می گیرند { و به آن، عمل می کنند } . این { دستور }، برای رشد { خانواده های } شما

مؤمنتر، و برای شستن آلودگی ها مفیدتر است؛ و خدا می داند و شما نمی دانید. و قول او نیکی، { تنها } این نیست که { به هنگام نماز، } روی خود را به سوی مشرق و { یا } مغرب کنید؛ { و تمام گفت و گوی شما، در باره قبله و تغییر آن باشد؛ و همه وقت خود را مصروف آن سازید؛ } بلکه نیکی { و نیکوکار } کسی است که به خدا، و روز رستاخیز، و فرشتگان، و کتاب { آسمانی }، و پیامبران، ایمان آورده؛ و مال { خود } را، با همه علاقه ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان، انفاق می کند؛ نماز را برپا می دارد و زکات را می پردازد؛ و { هم چنین } کسانی که به عهد خود - - به هنگامی که عهد بستند - - وفا می کنند؛ و در برابر محرومیت ها و بیماری ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می دهند؛ این ها کسانی هستند که راست می گویند؛ و { گفتارشان با اعتقادشان هماهنگ است؛ } و این ها هستند پرهیزکاران! و دیگر آیات، و با وجود این آیات، چاره ای نیست جز اعتبار اقرار به معاد، به نحو موضوعیت در تحقق اسلام.

از کتاب های لغت استفاده می شود برای ماده «کفر» دو معناست؛ یکی جحد و انکار و دیگری ستر و پوشاندن.

فیومی می گوید:

کفر بالله یکفر کُفراً و کُفراناً و کفر النعمه و بالنعمه ایضاً: جحدها، و کفر بكذا: تبرأ منه و کفرته: سترته. و يقال: للفلاح کافر؛ لأنه یکفر البذر ای یستر...؟(۱)

کفر ورزید به خدا کفر ورزیدنی و کفران نعمت کرد، یعنی آن را انکار کرد. و کفر ورزید به فلان چیز، یعنی از آن تبری جست و به آن کفر ورزیدم، یعنی پوشاندم. و به کشاورز کافر می گویند، زیرا بذر را مستور کند....

از کلام فیومی اشتراک لفظی بین این دو معنا استفاده می شود.

ابن فارس می نویسد:

کفر: اصل صحیح یدل علی معنی واحد فهو الستر و التغطية، يقال لمن غطى درعه بثوب: قد کفر درعه.... و الکفر ضدّ الايمان سمي به لأنه تغطية الحق، و كذلك کفران النعمه: جحودها و سترها؛(۲)

ص: ۹۹

۱- . مصباح المنیر، ماده کفر.

۲- . معجم مقاییس اللغه، ماده کفر.

کفر اصل صحیحی است که دلالت بر یک معنا دارد و آن ستر و پوشاندن است. گفته می شود به کسی که زره خود را زیر لباسش پوشانده {کفر درعه}... و کفر ضد ایمان است و به آن نامیده شده، زیرا حق را می پوشاند. هم چنین کفران نعمت به معنای انکار و پوشاندن آن است.

از ظاهر کلام ابن فارس استفاده می شود لفظ کفر یک معنا بیشتر ندارد و معانی دیگر برای آن مجازی است، و نیز از ظاهر کلام برخی از لغویین استفاده می شود معنای حقیقی کفر، ستر و پوشاندن است و معانی دیگر به آن باز می گردد.

جوهری در می نویسد: «و کَلَّ شَيْءٌ غَطَّى شَيْئًا فَقَدْ كَفَرَهُ، قال ابن السكيت: و منه سَمِيَ الْكَافِرُ؛ لَأَنَّهُ يَسْتُرُ نِعْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ»؛ (۱)

هر چیزی که چیز دیگر را بپوشاند آن را کفر می گویند. ابن سکیت گفته: بدین سبب عنوان کافر را بر شخصی اطلاق می کنند، زیرا نعمت های الهی را که خداوند به او داده، می پوشاند.

راغب اصفهانی می گوید:

الكفر في اللغة ستر الشيء، و وصف الليل بالكافر لستره الأشخاص، و الزارع لستره البذر في الأرض، الكافر اسم اكمام الثمره التي تكفرها، و كفر النعمه و كفرانها سترها بترك اداء شكرها: قال تعالى {فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ}؛ (۲)

کفر در لغت به معنای پوشاندن چیزی است و توصیف شب به کافر به این دلیل است که اشخاص را می پوشاند و نیز توصیف زارع به کافر به جهت پوشاندن بذر در زمین است، و کافر اسم است برای پوسته های ثمره که آن را می پوشانند، و کفر نعمت و کفران آن، به معنای پوشاندن آن به ترک ادای شکر نعمت است، خداوند متعال می فرماید: «تلاش او بدون پاسخ گذاشته نمی شود».

اشکال این که کفر به معنای ستر و پوشش به فتح «کاف» است نه به ضم کاف که در اصطلاح دینی به کار می رود.

ص: ۱۰۰

۱- صحاح اللغة، ج ۲، ص ۸۰۸.

۲- راغب اصفهانی، مفردات، ص ۴۳۳.

از این رو جواهری در می نویسد: «و الکفر بالفتح: التغطية»؛^(۱)

کفر به فتح به معنای پوشاندن است. ابن منظور در لسان العرب به همین مطلب تصریح کرده است. و احتمالاً بدین سبب است که جوهری نظر ارجاع معنای «کُفر» به ضم کاف به معنای ستر و پوشش را به ابن سکیت نسبت داده، ولی خودش آن را انتخاب نکرده است، و گویا نظر خلیل بن احمد

را برگزیده است به این معنا که کفر ضد ایمان یا شکر، به کفر به معنای ستر و پوشاندن باز نمی گردد.

وانگهی کفر به معنای ستر و پوشاندن با حرف جر متعدی نمی شود و در صورت تعدی به حرف جرّ با «علی» متعدی می گردد، در حالی که کفر به معنای دینی که ضد ایمان است، در صورت اضافه به مفعولش، با حرف «با» متعدی می شود.

همان گونه که در صورت ارجاع معنای کفر ضد ایمان به معنای ستر، در متعلق آن اختلاف است که آیا مقصود از آن پوشاندن نعمت است یا پوشاندن حقایق ظلمت معنوی؟

علامه مصطفوی می نویسد:

انّ الاصل الواحد فی الماده: هو الردّ و عدم الاعتناء بشیء، و من آثاره: التبری، المحو، التغطية و من مصاديقه: الردّ و عدم الاعتناء بالإنعام و الإحسان، الردّ و عدم الاعتناء و التوجه الی الحق فی ای مرتبه کان، و الارض البعیده عن التوجه و الاعتناء الیها، و هكذا الکافور. و الفلاح لا یعتنی بالماء و البذر و ما یلزم فی الزراعه و یردّها برجاء المحصول، و الکفاره تردّ ما فی الذمه من واجب و مغیب الشمس یردّها الی الغیبه و الستر، و الماء الكثير فی النهر یردّ بعضه بعضا.

و هذا المعنی له مراتب و درجات بلحاظ نفس الردّ شدّه و ضعفا، و من جهة خصوصیات المردود و اختلاف مراتبه...؛^(۲)

همانا اصل واحد در این ماده، همان ردّ و عدم اعتنا به چیزی است و از آثار آن

تبری، محو، پوشاندن، و از مصادیق آن ردّ و عدم اعتنا به انعام و احسان و عدم

ص: ۱۰۱

۱- صحاح اللغه، ج ۲، ص ۸۰۷.

۲- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۰، ص ۷۹ - ۸۰.

اعتنا و توجه به حق در هر مرتبه، و سرزمین دور از توجه و اعتنا به آن است. هم چنین کافور. کشاورز به آب و بذر و آنچه در زراعت لازم است، بی اعتنایی کرده و به امید محصول، آن را رها کرده و کفاره آنچه در ذمه از واجبات است را ردّ می کند. غایب شدن خورشید، او را به غیبت و مستور شدن می کشاند، و آب بسیار در نهر، عامل ردّ شدن برخی از آن به واسطه برخی دیگر است. برای این معنا مراتب و درجاتی به لحاظ نفس ردّ از جهت شدت و ضعف و از جهت خصوصیات مردود و اختلاف مراتب آن است.

ابن ابن منظور می گوید:

الكفر نقیض الايمان، آمنّا بالله و كفرنا بالطاغوت، كفر بالله يكفر كفرا و كفورا و كفرانا. و يقال لأهل دار الحرب: قد كفروا ای عصوا و امتنعوا. و الكفر: كفر النعمه، و هو ضد الشكر و قوله تعالى: {إِنَّا بِكُلِّ كَفْرٍ نَّ} ای جاحدون، و كَفَر نعمة الله يكفرها كفورا و كفرانا و كفرها جحدها و ستر و كافر حَقَّه: جحده... (۱)

كفر نقیض ایمان است، ایمان آوردیم به خدا، به طاغوت كفر ورزیدیم، كفر ورزید به خدا، كفر ورزیدنی. به اهل دار الحرب گفته می شود: آنان کافر شدند، یعنی عصیان و نافرمانی کرده اند. كفر، به معنای كفر نعمت نیز آمده، که ضدّ شکر است. قول

خداوند متعال «ما به هر چیزی کافریم»، یعنی منکریم. كفران ورزید به نعمت خدا، كفران می ورزد، كفران ورزیدنی، یعنی آن را انکار کرده و پوشانده است. حق او را کافر شد، یعنی منکر شد...».

از کلام علامه مصطفوی استفاده می شود بازگشت معنای كفر به ستر و پوشاندن نیست و شاهد این که خداوند متعال فرمود: {يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ}؛ (۲) روز قیامت برخی از شما به برخی دیگر كفر می ورزند.

معنای كفر در این آیه تبری است که از مراتب انکار و جحود است و نمی توان معنای آن را به ستر و پوشاندن باز گردانید.

ص: ۱۰۲

۱- . لسان العرب، ج ۵، ص ۱۴۴ - ۱۴۶.

۲- . عنكبوت، آیه ۲۵.

برای کفر در اصطلاح معانی گوناگونی شده است:

تعریف به عدم ایمان

در صورتی که کفر مورد بحث، کفر حقیقی مقابل ایمان باشد. شهید ثانی می نویسد:

عَرَفَهُ جَمَاعَةٌ بِأَنَّهُ عَدَمُ الْإِيمَانِ عَمَّا مِنْ شَأْنِهِ أَنْ يَكُونَ مُؤْمِنًا، سِوَاءَ أَكَانَ ذَلِكَ الْعَدَمُ بَعْضًا أَوْ بِلَاضِدِّ. فَبِالضِدِّ كَأَنْ يَعْتَقِدَ عَدَمَ الْأَصُولِ الَّتِي بِمَعْرِفَتِهَا يَتَحَقَّقُ الْإِيمَانُ أَوْ عَدَمُ شَيْءٍ مِنْهَا، وَبِغَيْرِ الضِدِّ كَالْخَالِي مِنَ الْعَقَائِدِ، أَيْ: اعْتِقَادَ مَا بِهِ يَتَحَقَّقُ الْإِيمَانُ وَاعْتِقَادَ عَدَمِهِ وَذَلِكَ كَالشَّكِّ أَوْ الْخَالِي بِالْكَلِيَّةِ، كَالَّذِي لَمْ

يَقْرَعُ سَمْعَهُ شَيْءًا مِنَ الْأُمُورِ الَّتِي يَتَحَقَّقُ الْإِيمَانُ بِهِ. وَيُمْكِنُ ادْخَالُ الشَّكِّ فِي الْقِسْمِ الْأَوَّلِ؛ إِذَا الضِدُّ يَخْطُرُ بِيَالِهِ وَالْأَلَّا لَمَّا صَارَ شَاكًا؛^(۱)

جماعتی آن را به عدم ایمان تعریف کرده اند از کسی که شأنیت مؤمن بودن را دارد، چه تحقق آن عدم، همراه با ضد باشد یا نباشد و به ضد، به آن است که شخصی معتقد به عدم اصولی باشد، که با معرفت به آن ها، ایمان تحقق می یابد یا عدم هیچ یک از اصول. با غیر ضد، مثل کسی که خالی از اعتقادی است که به واسطه آن ایمان تحقق می یابد و با اعتقاد به عدم آن، و آن همانند شک کننده، یا خالی از عقیده به طور کلی است. ممکن است داخل کردن شک کننده در قسم اول، زیرا ضد به فکر او خطور می کند و گرنه شک به حساب نمی آید.

ابن تیمیه می گوید:

الكفر عدم الإيمان بالله ورسله، سواء كان معه تكذيب أو لم يكن معه تكذيب بل شك وريب أو اعراض عن هذا كله حسدا أو كبرا أو اتباعا لبعض الأهواء الصارفة عن اتباع الرسالة؛^(۲)

کفر به معنای عدم ایمان به خدا و رسولان است، خواه همراه آن تکذیب باشد یا نباشد، بلکه تردید یا اعراض از آن، به طور کلی از روی حسد یا کبر، یا پیروی برخی هواهای نفسانی است که بازدارنده از پیروی رسالت است.

ص: ۱۰۳

۱- . حقائق الايمان، ص ۱۰۶.

۲- . ابن تیمیه، مجموع فتاوی، ج ۱۲، ص ۳۳۵.

ابن تیمیه می گوید:

و اعلم ان اصل الکفر هو التکذیب المتعمد لشیء من کتب الله تعالی المعلومه او لأحد من رسله علیهم السلام او لشیء مما جاؤا به اذا کان ذلك الأمر المكذب به معلوما بالضرورة من الدین و الاخلاق ان هذا الامر کفر، و من صدر عنه فهو کافر ان کان مکلفا مختارا غیر مختل العقل و لامکره؛^(۱)

بدان که اصل کفر همان تکذیب عمدی آیات معلوم کتاب های خداوند یا یکی از رسولان او یا چیزی از تعلیماتی است که ایشان آورده اند، در صورتی که امر تکذیب شده، از جمله اموری باشد که ضروری بودنش از دین و اخلاق معلوم و کفرش ثابت باشد، از این رو هر کس آن امر از او صادر شود، کافر است، در صورتی که مکلف مختار و صحیح العقل و غیر مکره باشد.

او نیز می گوید: «التکفیر حکم شرعی، سببه جحد الربوبیه او الوجدانیه او الرساله او قول او فعل حکم الشارع بآنه کفر و ان لم یکن جحدا»؛^(۲) تکفیر حکم شرعی است و سبب آن انکار ربوبیت یا وحدانیت {خدا} یا رسالت یا قول یا فعلی است که شارع، حکم به کفر آن کرده، گرچه انکار به حساب نیاید.

شیخ عبدالرحمن سعدی می گوید:

و حدّ الکفر الجامع لجميع اجناسه و انواعه و افراده هو جحد ما جاء به الرسول او جحد بعضه کما انّ الايمان اعتقاده

ما جاء به الرسول و التزامه جمله و تفصیلاً، فالایمان و الکفر ضدّان متی ثبت احدهما ثبوتاً کاملاً انتفی الآخر؛^(۳)

حدّ کفری که جامع انواع و افراد آن است عبارت است از انکار آنچه پیامبر آورده یا برخی از آن ها را انکار کند، همان گونه که ایمان به معنای اعتقاد به تعلیمات پیامبر و التزام اجمالی و تفصیلی به آن هاست. پس ایمان و کفر ضدّ یکدیگرند که اگر یکی از آن دو، به طور کامل، ثابت شود دیگری منتفی می گردد.

ص: ۱۰۴

۱- ابن وزیر، ايثار الحق على الخلق، ص ۳۷۶ - ۳۷۷.

۲- سبکی، فتاوی السبکی، ج ۲، ص ۵۸۶.

۳- الارشاد الى معرفه الاحکام، ص ۲۰۳ - ۲۰۴.

غزالی نیز کفر را به معنای تکذیب عقیده ای گرفته، که تصدیق به آن ایمان است. (۱)

بنابراین تعریف تقابل بین کفر و ایمان از نوع تقابل ضدین می باشد، زیرا تکذیب به مجرد عدم تصدیق تحقق نمی یابد، بدین جهت شک کفر نیست، چه رسد به جهل بسیط و غفلت.

تعریف به انکار صدق نبی

ابن میثم بحرانی کفر را به معنای انکار صدق پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و نیز انکار اموری دانسته که ضروری بودن آن ها معلوم است. (۲)

حصفکی، از علمای احناف، کفر را در لغت به معنای ستر گرفته و شرعا به معنای تکذیب اموری دانسته که از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به عنوان ضروری دین معرفی شده است. (۳)

۴. تعریف به عدم تصدیق

جرجانی می نویسد: «الكفر مقابل الايمان و هو عدم تصديق الرسول في بعض ما علم مجيئه ضروره»؛ (۴) کفر مقابل ایمان است و ایمان به معنای تصدیق نکردن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در برخی از اموری است که علم ضروری به آمدنش، از جانب اوست.

تعریف به جهل

باقلانی کفر را به معنای جهل به خداوند سبحان، معنا کرده است. (۵)

تعریف به شک

احمد بن حنبل شک در وجود خداوند متعال را باعث کفر می داند. (۶)

ص: ۱۰۵

۱- . حقائق الايمان، ص ۱۰۸، به نقل از او.

۲- . قواعد المرام، ص ۱۷۱.

۳- . الدر المختار، ج ۴، ص ۴۰۵.

۴- . جرجانی، شرح المواقف، ص ۳۳۲.

۵- . باقلانی، التمهید، ص ۳۹۴.

۶- . احمد بن حنبل، حیات و عصره، ص ۱۲۵.

برخی اسلام و ایمان را دو لفظ مترادف در مفهوم و حکم می دانند و برخی نیز بین آن دو، به

لحاظ مفهوم یا مصداق یا حکم فرق می گذارند. معروف بین دسته دوم آن است که کفر در مقابل ایمان است.

در صورت تقابل بین کفر و ایمان و این که اسلام اعم از ایمان است، لازم می آید مسلمان گاهی کافر باشد، در حالی که شهادتین می گوید، و در عین حال کسی از این دسته به آن معتقد نیست.

در جواب این اشکال همان گونه که اسلام به ظاهری و واقعی تقسیم می شود و اسلام واقعی همان ایمان واقعی است، ممکن است کفر نیز گاهی واقعی باشد، خواه مخفی یا ظاهر، و گاهی نیز ظاهری است؛ از این رو کفری که مقابل ایمان است، کفر واقعی است، چه آثار اسلام بر آن مترتب شود یا نشود، اما کفر، مقابل اسلام ظاهری است که مانع از ترتیب آثار اسلام می باشد، و به همین سبب ممکن است مسلمانی، مؤمن نباشد، یعنی باطن کافر است و روز قیامت حساب کفار از او کشیده می شود، گرچه در دنیا در ظاهر حکم اسلام بر او بار شده است.

در نتیجه توان گفت: کفر مقابل ایمان مناط آثار کفر در دنیا نمی شود، مگر در صورتی که آن کفر ظاهر باشد، همان گونه که ایمان واقعی مناط

ترتیب آثار اسلام نیست، مادامی که انسان، اسلام را اظهار کرده است.

شهید ثانی این اشکال را جواب داده و می گوید:

مقصود به حکم اسلام او در ظاهر، صحت ترتب بسیاری از احکام شرعی بر آن است، زیرا شرع اقرار به شهادتین را، نشانه صحت اجرای بیشتر احکام شرعی بر اقرار کننده قرار داده است، مانند: حلال بودن نکاح و حفظ خون و

مال و امور دیگر. حکمت آن این که گویا با این ترتیب اثر، مشکلات از مؤمنان تخفیف می یابد، زیرا آن ها به معاشرت با مسلمانان ظاهری نیازمند می باشند. (۱)

ولی با ملاحظه عبارات متکلمان و فقها فهمیده می شود مقصود متکلمان از «کفر» کفر واقعی است که مقابل ایمان باشد و مقصود فقها از «کفر» کفری است که آثارش بر آن مترتب می گردد و آن کفر مقابل اسلام ظاهری است.

استعمال کفر در مقابل ایمان در قرآن

با مراجعه به آیات به دست می آید تقابل بین کفر و ایمان است.

خداوند متعال می فرماید: {وَمَنْ يَتَّبِدِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ}؛ (۲)

کسی که کفر را به جای ایمان بپذیرد، از راه مستقیم {عقل و فطرت} گمراه شده است.

و: {هُمُ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ}؛ (۳)

آن ها در آن هنگام، به کفر نزدیک تر بودند تا به ایمان.

اقسام کفر

کفر را به لحاظ ها و اعتبارات مختلف تقسیم کرده اند:

الف) تقسیم کفر به اعتبار حکم آن

علما به این لحاظ کفر را به کفر اکبر و کفر اصغر تقسیم کرده و این تقسیم را از مفاد روایات و لغویین و صحابه و علما استفاده کرده اند.

روایات

از جمله روایاتی که دلالت بر این تقسیم دارد، حدیثی است که بخاری و مسلم از ابن عباس نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

ص: ۱۰۷

۱- حقائق الایمان، ص ۱۳۲.

۲- بقره، آیه ۱۰۸.

۳- آل عمران، آیه ۱۶۷.

أریت النارَ فاذا اکثر أهلها النساء یکفرن. قيل: ایکفرن بالله؟ قال: یکفرن العشیر و یکفرن الاحسان، لو احسنت الی احداهنّ الدهر ثم رأیت منک شیئا قالت: ما رأیت منک خیرا قط؛^(۱)

به من آتش دوزخ نشان داده شد، ناگهان مشاهده کردم بیشتر اهالی آن زنانی هستند که کفر می ورزند. گفته شد: آیا به خدا کفر می ورزند؟ فرمود: کفر به زندگی و کفر به احسان می ورزند، اگر تو به یکی از آنان در طول زندگی احسان کنی، ولی از تو چیزی مشاهده کند، می گوید: هرگز از تو خیری ندیده ام.

ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود: «لاترغبوا عن آبائکم، فمن رغب عن ابیه فهو کفر»؛^(۲) از پدرانتان اعراض نکنید، زیرا هرکس از پدرش اعراض کند، کافر است.

لغویین

ازهری در بیان دو نوع کفر می گوید: «احدهما: یکفر بنعمه الله و الآخر: التکذیب با الله»؛^(۳) یکی از آن دو نوع این که به نعمت الهی کفر ورزد، و دیگری تکذیب به خداست.

ابن اثیر می نویسد: «و الکفر صنفان: احدهما: الکفر باصل الایمان و هو ضدّه و الآخر الکفر بفرع من فروع الایمان، فلا یرجح به من اصل الایمان»؛^(۴) کفر بر دو نوع است، یکی کفر به اصل ایمان و آن ضد ایمان است و دیگری کفر به فروعی از فروع ایمان، که این نوع، انسان را از اصل ایمان خارج نمی کند.

صحابه و تابعین

طبری و دیگران در ذیل آیه: {وَمَنْ لَّمْ یَحْکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْکَافِرُونَ}؛^(۵) از ابن عباس نقل کرده اند که گفته است:

ص: ۱۰۸

۱- . عسقلانی، فتح الباری، ج ۱، ص ۸۳، ح ۲۹؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶.

۲- . صحیح بخاری با شرح فتح الباری، ح ۶۷۶۸؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ح ۶۲.

۳- . ازهری، تهذیب اللغة، ج ۴، ص ۳۱۶۱.

۴- . ابن اثیر، النهایه، ص ۸۰۶.

۵- . مائده، آیه ۴۴.

هی به کفر و لیس کفرا بالله و ملائکته و کتبه و رسله. و قال طاووس: لیس بالكفر الذی ینقل عن المله. و قال عطاء: کفر دون کفر و ظلم دون ظلم و فسق دون فسق؛(۱)

او با این کار کافر می شود، ولی کفر به خدا و فرشتگان و کتاب های آسمانی و رسولان نیست. طاووس گفته: این کار باعث کفری که او را از ملت {اسلام} خارج سازد کند، عطا گفته: درجه پایینی از کفر و ظلم و فسق است.

دیدگاه علما

طبری در ذیل آیه: {وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ} (۲) می گوید:

و من کفر نعمه الله عليه الى نفسه اساء؛ لان الله معاقبه على كفرانه اياه؛(۳)

هر کس از نعمتی که خداوند به او داده، کفر ورزد، به خودش بد کرده، زیرا خداوند به سبب کفرانش او را عقوبت خواهد کرد.

شوکانی می نویسد: «ای من جعل کفر النعم مکان شکرها فان الله غنی عن شکره»؛(۴) هر کس کفران نعمت را به جای شکر نعمت

قرار دهد، یقیناً همانا خداوند از تشکر او بی نیاز است.

ابن عبدالبرّ ذیل باب «کفران العشیر و کفر دون کفر» که در صحیح بخاری آمده، می نویسد: «فاطلق علیهن اسم الکفر لکفرهنّ العشیر و الاحسان و قد یسمی کافر النعمه کافرا»؛(۵) بر آنان نام کفر اطلاق شده، زیرا به زندگی و احسان، کفران می ورزند و گاهی کافر به نعمت را، کافر می گویند.

ابن حجر عسقلانی در شرح حدیث «لا ترغبوا عن آبائکم فمن رغب عن ایبه فهو کفر» از برخی از علما در شرح این حدیث نقل کرده: «و لیس المراد بالکفر حقیقه الکفر التي یخلد

ص: ۱۰۹

۱- تفسیر طبری، ج ۴، ص ۵۹۶؛ تفسیر ابن کثیر.

۲- لقمان، آیه ۱۲.

۳- تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۲۰۹.

۴- شوکانی، فتح القدر، ص ۱۳۳۷.

۵- التمهید، ج ۲۳، ص ۲۹۵.

صاحبها فی النار»؛^(۱) «مراد به کفر، حقیقت آن که موجب خلود صاحبش در دوزخ شود نیست».

ابن رجب حنبلی می گوید: «قد ورد اطلاق الکفر علی بعض المحرمات و اطلاق النفاق ایضا»؛^(۲) «گاهی عنوان کفر و نفاق بر برخی از محرمات اطلاق می شود».

ابن حجر در شرح حدیث «یکفرن العشیر» می نویسد: «فیه جواز اطلاق الکفر علی الذنوب التي لا تخرج عن المله تغلیظا علی فاعلها»؛^(۳) از این تعبیر استفاده می شود اطلاق کفر بر گناهانی که

موجب خروج از ملت نیست جایز می باشد؛ و این تعبیر به دلیل سخت گرفتن بر فاعل آن است.

ابن تیمیه می گوید:

و اذا كان من قول السلف: انّ الانسان يكون فيه ايمان و نفاق، فكذلك في قولهم: انه يكون فيه ايمان و كفر، ليس هو الکفر الذي ينقل عن المله، كما قال ابن عباس و اصحابه في قوله تعالى: {وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُو لِّئِكَ هُمُ الْكٰفِرُونَ} قالوا: كفروا كفرا لا ينقل عن المله، و قد اتبعهم علی ذلك احمد بن حنبل و غيره من ائمه السنه؛^(۴)

از سخنان سلف این است که اگر در انسانی ایمان و نفاق جمع می شود، مقصود از کفر، کفری نیست که موجب خروج از ملت {اسلام} می شود، آن گونه که ابن عباس و اصحاب او در تفسیر آیه {وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُو لِّئِكَ هُمُ الْكٰفِرُونَ} گفته اند: آنان کفری دارند که باعث خروج از ملت نمی شود، و احمد بن حنبل و دیگران از اهل سنت، از ایشان پیروی کرده اند.

او نیز در ذیل این آیه می گوید: «کفر دون کفر و ظلم دون ظلم و فسق دون فسق، و قد ذکر ذلك احمد و البخاری و غیرهما»؛^(۵) مقصود کفری است پایین تر از درجه عالی کفر و ظلمی

ص: ۱۱۰

۱- . عسقلانی، فتح الباری، ج ۱۲، ص ۵۵.

۲- . ابن رجب حنبلی، جامع العلوم و الحکم، ج ۱، ص ۶۳.

۳- . عسقلانی، فتح الباری، ج ۱، ص ۴۰۶.

۴- . ابن تیمیه، مجموع فتاوی، ج ۷، ص ۳۱۲.

۵- . ابن تیمیه، شرح حدیث جبریل، ص ۴۰۲.

است پایین تر از بالاترین درجه کفر و فسقی است پایین تر از بالاترین درجه فسق، این تفسیر را احمد و بخاری و دیگران نیز بیان کرده اند.

ابن قیم جوزیه می گوید: «فاما الکفر فنوعان: کفر اکبر و کفر اصغر، فالکفر الأکبر هو الموجب للخلود فی النار و الأصغر موجب لاستحقاق الوعيد دون الخلود»؛^(۱) کفر دو نوع است: کفر اکبر و کفر اصغر؛ کفر اکبر، کفری است که موجب دخول در آتش است و کفر اصغر باعث استحقاق عذاب می شود، نه خلود در دوزخ.

محمد بن عبدالوهاب می گوید: «الکفر کفران: کفر یخرج عن المله... و کفر اصغر لا یخرج عن المله، و هو کفر النعمه»؛^(۲) کفر بر دو نوع است؛ کفری که موجب خروج از ملت {اسلام} است... و کفر اصغر که موجب خروج از ملت نیست و آن کفران نعمت است.

صالح بن فوزان در شرح کلام بر بهاری «من خالف اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی شیء من امر الدین فقد کفر» می گوید: «یَحْتَمِلُ الْکُفْرَ الْاِکْبَرُ وَ یَحْتَمِلُ الْکُفْرَ الْاِصْغَرَ بِحَسَبِ الْمَخَالَفَةِ، فَقَوْلُهُ: {فَقَدْ کَفَرَ} لَیْسَ مَعْنَاهُ اَنْهُ کَفَرَ الْکُفْرَ الْمَخْرُجَ مِنَ الْمَلَّةِ مَطْلَقًا، قَدْ یَكُونُ الْکُفْرُ الْاِصْغَرُ»؛^(۳) احتمال کفر اکبر و نیز احتمال کفر اصغر داده می شود به حسب نوع مخالفت. پس قول او {به طور حتم کافر است} معنایش این نیست، که او به طور مطلق کفری پیدا کرده که از ملت اسلام خارج شده است، زیرا گاهی کفر اصغر است.»

محمد ناصرالدین البانی می گوید:

لا بدّ من معرفه ان الکفر - کالفسق و الظلم - ینقسم الی قسمین: کفر و فسق و ظلم یخرج من المله و کل ذلك یعود الی الاستحلال العملی. فکل المعاصی - و بخاصه ما فشا فی هذا الزمان من استحلال عملی للربا و الزنی و شرب الخمر و غیرها - هی من الکفر العملی، فلا یجوز ان نکفر العصاه المتلبسین بشیء من المعاصی لمجرد ارتکابهم لها و استحلالهم اياها عملیا الا اذا ظهر - یقینا - لنا منهم - یقینا - ما یکشف

ص: ۱۱۱

۱- ابن قیم، مدارج السالکین، ج ۳، ص ۳۳۷.

۲- محمد بن عبدالوهاب علماء نجد، الدرر السنیة، ج ۲، ص ۷۰-۷۱.

۳- اتحاف القاری، ج ۱، ص ۸۹.

لنا عمّا فى قراره نفوسهم أنّهم لا يحزّون ما حرّم الله ورسوله اعتقاداً، فاذا عرفنا انهم وقعوا فى هذه المخالفه القليه حكمنا حينئذ بانّهم كفروا كفر رده. اما اذا لم نعلم ذلك فلا سبيل لنا الى الحكم بكفرهم؛ لأننا نخشى ان نقع تحت وعيد قوله عليه الصلاه و السلام: {اذا قال الرجل لأخيه: يا كافر فقد باء بها احدهما}.

والاحاديث الوارده فى هذا المعنى كثيره جدا اذكر منها حديثا ذا دلالة كبيره و هو فى قصه ذلك الصحابى الذى قاتل احد المشركين، فلمّا رأى هذا المشرك انه صار تحت ضربه سيف المسلم الصحابى قال. اشهد ان لا اله الا الله، فما بالاها الصحابى فقتله. فلمّا بلغ خبره النبى انكر عليه ذلك اشدّ الانكار فاعتذر الصحابى بان المشرك ما قالها الا خوفا من القتل و كان جوابه: {هلا شقت عن قلبه؟!}

اذا الكفر الاعتقادى ليس له علاقه اساسيه بمجرد العمل، انما علاقه الكبرى بالقلب، و نحن لانستطيع ان نعلم ما فى قلب الفاسق و الفاجر و السارق و الزانى و المرابى.... و من شابههم الا اذا عبّر عما فى قلبه بلسانه، اما عمله فينبىء انه خالف الشرع مخالفه عمليه.

فنحن نقول: انك خالفت و انك فسقت و انك فجرت، لكن لانقول: انك كفرت و ارتددت عن دينك حتى يظهر منه شىء يكون لنا عذر عند الله عزوجل فى الحكم برّدته، ثم يأتى الحكم المعروف فى الاسلام عليه، ألا و هو قوله عليه الصلاه و السلام: {من بدل دينه فاقتلوه}...؛(۱)

بايد دانسته شود كه كفر همانند فسق و ظلم به دو نوع، تقسيم مى شود: يك نوع باعث خروج از ملت {اسلام} است، و تمام اين ها به

حلال شمردن قلبى باز مى گردد، و ديگرى باعث خروج از ملت {اسلام} نيست و بازگشت اين صورت به حلال شمردن قلبى است.

پس تمام معصيت ها - به ويژه آنچه در اين زمان شايع شده از حلال شمردن ربا و زنا و شرب خمر و گناهان ديگر - همه از كفر عملى است، از اين رو جايز نيست گناه كارانى كه يكي از معاصى را انجام مى دهند، به مجرد ارتكاب و حلال شمردن آن ها، به لحاظ عملى تكفير كنيم، مگر در صورتى كه به طور يقين براى ما ثابت شود از آنچه در دل خود دارند، اين كه حرام خدا و رسولش را از روى اعتقاد حرام نمى دارند، در اين صورت حكم مى كنيم، كافر و مرتد

ص: ۱۱۲

شده اند، ولی اگر از این امر آگاه نشدیم نمی توانیم آن ها را تکفیر کنیم، زیرا می ترسیم مصداق وعده عذاب پیامبر شویم که فرمود: «چون شخصی به برادرش گفت: ای کافر، به یکی از آن دو باز می گردد».

احادیث مربوط به این معنا بسیار است. یک حدیث را ذکر می کنم که دلالت زیادی دارد و آن قصه آن صحابی است که یکی از مشرکان را به قتل رساند و چون آن مشرک، خود را زیر شمشیر مسلمان صحابی دید، گفت: شهادت به وحدانیت خدا می دهم، ولی آن صحابی به گواهی او توجهی نکرد و او را کشت. چون خبر آن به پیامبر رسید بسیار بر او سخت گرفت، ولی آن صحابی عذر آورد که او مشرک بوده و این گواهی را فقط به سبب ترس از کشته شدن داده است. پاسخ پیامبر بود که: «آیا تو دلش را شکافتی؟!».

در این هنگام کفر اعتقادی، ارتباط اساسی به مجرد عمل ندارد، بلکه ارتباط مهم به قلب دارد، و نمی توانیم بفهمیم که در قلب فاسق، فاجر، سارق، زناکار و رباخوار.... و امثال آن ها چیست، مگر آنچه در دل دارد را به زبان آورد، ولی عملش، فقط خبر از مخالفت عملی با شرع می دهد.

می گوئیم: تو مخالفت کردی و فاسق و فاجر شدی، ولی نمی گوئیم تو کافر شده و از دین باز گشتی، مگر این که از ناحیه وی چیزی ظاهر شود که برای ما عذری در حکم به ارتدادش باشد، آن گاه حکم معروف در اسلام بر او بار می شود و آن فرموده رسول خدا است که فرمود: «هر کس دینش را تبدیل کرد، بکشید...».

میزان در کفر اکبر

میزان کفر اکبر آن است که انسان مؤمن را به طور کلی از اسلام و ایمان خارج می کند و آن کفر اعتقادی منافی با تصدیق قلبی است.

دکتر محمد عبدالحکیم حامد می گوید:

اما الکفر الأكبر فهو الجحود بالقلب او اللسان لشیء مّا افترض الله تعالی الایمان به فی کتابه او علی لسان رسوله صلی الله علیه و آله وسلم بعد قیام الحججه و بلوغ الحق. و هو صادر عن تکذیب او اعراض او استکبار او حسد یمنع الانقیاد؛(۱)

ص: ۱۱۳

کفر اکبر انکار چیزی است به قلب با زبان، از اموری که خداوند متعال در کتابش یا بر زبان رسولش ایمان به آن‌ها را واجب کرده، بعد از قیام حجت و رسیدن حق، و چنین کفری از تکذیب یا اعراض یا استکبار یا حسدی که مانع از انقیاد است، صادر می‌گردد.

میزان در کفر اصغر

میزان در کفر اصغر آن است که با کمال ایمان تنافی دارد، نه با مطلق ایمان و آن کفر عملی است که با تصدیق قلبی در تنافی نیست.

دکتر محمد عبدالحکیم حامد می‌نویسد:

الكفر الاصغر و هو الكفر العملي المحض الذي لم يستلزم الاعتقاد و لم يناقض تصديق القلب و اذعانه، و هو صادر عن غلبه هوى و شهوة و غير ذلك دون اعتقاد القلب؛^(۱)

کفر اصغر، کفر عملی محض است که مستلزم اعتقاد نیست و با تصدیق قلبی تنافی ندارد و ناشی از غلبه هوای نفس و شهوت و دیگر امور است، بدون اعتقاد قلبی.

راه‌های تشخیص کفر اکبر از کفر اصغر

تصریح بر نوع آن:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که فرمود: «انّ اخوف ما اخاف عليكم الشرك الأصغر. قالوا: يا رسول الله و ما الشرك الأصغر؟ قال: الرياء»؛^(۲) شرک

اصغر ترسناک‌ترین کاری است که بر شما از آن می‌ترسم. گفتند: ای رسول خدا! شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریا.

ص: ۱۱۴

۱- همان، ص ۴۳.

۲- احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۴۲۸.

دلالت نصوص دیگر:

در روایتی تصریح به کفر عملی شده یا فاعل آن کافر به حساب آمده، ولی در روایاتی دیگر انجام دهنده آن متصف به ایمان شده، در نتیجه با جمع بین این دو دسته، استفاده می شود مقصود از کفر در آن روایت، کفر اصغر است.

از باب مثال در حدیثی آمده: «سباب المسلم فسوق و قتاله کفر»؛^(۱) دشنام دادن مسلمان فسق و جنگ با او کفر است.

در سوره حجرات آمده است: {وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا...}؛^(۲)

و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آن ها را آشتی دهید.

از جمع بین این دو دلیل، استفاده می شود مقصود از کفر در آن حدیث، کفر اصغر است.

دلالت خود روایت:

از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که فرمود: «من قال لأخيه یا کافر فقد باء بها أحدهما»؛^(۳) هرکس برادرش را کافر خطاب کند، به او یا به مخاطب باز می گردد.

ابن تیمیه در شرح این حدیث می گوید: «فقد سَمَّاهُ إِخَاهَ حِينَ الْقَوْلِ، وَ قَدْ أَخْبَرَ أَنَّ أَحَدَهُمَا بَاءَ بِهَا، فَلَوْ خَرَجَ عَنِ الْإِسْلَامِ بِالْكَلْبِيَّةِ لَمْ يَكُنْ إِخَاهَ»؛^(۴) حضرت در آن هنگام او را برادر خطاب کرده و خبر داده که کفر به یکی از آن دو باز می گردد و اگر کفر باعث خروج از اسلام به طور کلی است، برادر او نباید به حساب آید.

ص: ۱۱۵

-
- ۱- . بخاری، صحیح بخاری، حدیث ۴۸.
 - ۲- . حجرات، آیات ۹- ۱۰.
 - ۳- . بخاری، همان، کتاب الأدب، باب من اکفر أخاه بغير تأويل فهو كما قال، ح ۶۱۰۴؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب بیان من قال لأخيه المسلم یا کافر، ح ۱۱، ج ۱، ص ۷۹.
 - ۴- . ابن تیمیه، مجموع فتاوی، کتاب الایمان، ج ۷، ص ۳۵۵.

ابوعبید می گوید: «و اما الآثار المرویات بذکر الکفر و الشریک و وجوبهما بالمعاصی، فانّ معناها عندنا لیست تُثبت علی اهلها کفرا و لا شرکایزیلان الایمان عن صاحبه»؛^(۱) آثاری که در آن سخن از کفر و شرک و ثابت شدن آن دو، به واسطه معاصی به میان آمده، نزد ما مقصود از آن ها کفر و شرکی نیست که باعث زایل شدن ایمان از صاحبش شود.

طحاوی در شرح حدیث «سباب المسلم فسوق و قتاله کفر» می گوید: «لیس علی الکفر بالله تعالی حتی یکون به مرتدا»؛^(۲) مقصود از آن، کفر به خداوند متعال نیست، تا به واسطه آن مرتد گردد.

نووی نیز در شرح آن می گوید: «و اما قتاله بغير حق فلا یکفر به عند اهل الحق کفرا یخرج به من المله»؛^(۳) «قتال مسلمان بدون حق نزد اهل حق، موجب خروج از ملت {اسلام} به واسطه آن نیست.

سبب اطلاق کفر بر عمل غیر مخرج از ملت اسلام

ابن عبدالبر درباره اطلاق «کفر» در روایات و عبارات علما بر عمل غیر مخرج از ملت اسلام می گوید: «و لیس علی ظاهرها عند اهل الحق و العلم؛ لأصول تدفعها اقوی منها من الکتاب و السنه المجمع علیها»؛^(۴) نزد اهل حق و علم، حمل بر ظاهر آن نمی شود، به جهت اصولی قوی تر از قرآن و سنت که مورد اجماع بوده و ظاهر آن ها را دفع می کند.

ابوعبید می گوید: «انما وجهها أنّها من الأخلاق و السنن التي علیها الکفّار و المشرکون»؛^(۵) توجیه کرده اند که مقصود از آن ها، اخلاق و سنت سنت هایی است که کفار و مشرکان بر آن بوده اند.

ص: ۱۱۶

۱- . همان، ص ۴۳.

۲- . مشکل الآثار، ج ۲، ص ۳۱۴.

۳- . نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۳.

۴- . التمهید، ج ۱۶، ص ۳۱۲.

۵- . الایمان، ص ۴۳.

طحاوی می گوید: «و لکنه علی تغطیته به ایاه و استهلاک به ایاه؛ لانّ الکفر هو التغطیه الّتی تستهلک»؛ (۱) ولی به جهت پوشیده شدن به واسطه آن و هلاک شدن به آن است، زیرا کفر به معنای

پوشاندن چیزی است، پوشاندنی که باعث هلاکت می شود.

نووی در توجیه این اطلاق می گوید:

قیل فی معناه سبعة اقوال: احدها: انّ ذلک کفر فی حقّ المستحلّ بغير حق.

و الثانی: المراد کفر النعمه و حق الاسلام.

و الثالث: انه یقرّب من الکفر و یؤدّی الیه.

و الرابع: انه فعل کفعل الکفار.

و الخامس: المراد حقیقه الکفر و معناه: لا تکفروا بل دوموا مسلمین.

و السادس:.... المتکفرون بالسلاح، یقال: تکفّر الرجل بسلاحه اذا لبسه.

و السابع:.... لا یکفّر بعضکم بعضا، فتسحّلوا قتال بعضکم بعضا.

و اظهر الأقوال: الرابع؛ (۲)

درباره آن هفت قول رسیده است:

اول: این عمل در حق مستحلّ بدون حق کفر است.

دوم: مراد، کفر نعمت و حق اسلام است.

سوم: مقصود آن است که به کفر نزدیک شده و انسان را به سوی آن می کشاند.

چهارم: این کار همانند کارهای کفار است.

پنجم: مراد حقیقت کفر است و معنای آن این که، کفر نورزید و بر اسلام خود ادامه دهید.

ششم: ... به کسانی است که به اسلحه کفر ورزیده اند، گفته می شود: تکفّر الرجل بسلاحه، هنگامی که اسلحه را بر تن کند.

و هفتم: ... یکدیگر را تکفیر نکنید که این امر موجب کشتن یکدیگر می شود، و برترین اقوال قول چهارم است.

۱- . مشکل الآثار، ج ۲، ص ۳۱۴ - ۳۱۵.

۲- . نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۵.

ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود: «اثنتان فی الناس هما بهم کفر: الطعن فی النسب و النیاحه علی المیت»؛^(۱) دو عمل در مردم است که باعث کفر آنان می باشد: یکی طعن در نسب و دیگری نوحه گری بر مرده.

نووی در شرح آن می گوید: «و فیہ اقوال: اصحها انّ معناه: هما من اعمال الکفار و اخلاق الجاهلیه»؛^(۲) و در آن چند قول است: صحیح ترین آن، این که آن دو عمل از اعمال کفار و اخلاق جاهلیت است.

(ب) تقسیم کفر به لحاظ اطلاق و تعیین

کفر به لحاظ اطلاق و تعیین نیز بر دو قسم تقسیم شده است:

کفر مطلق

کفر مطلق عبارت است از معلق کردن کفر بر وصف عام، بدون اختصاص دادن آن به فرد معین و آن دو مرتبه دارد:^(۳)

الف { تعلیق کفر بر وصف اعم، از قول یا فعل یا اعتقاد، مثل آن که گفته شود: هرکس فلان کار را انجام دهد یا فلان حرف را بزند یا فلان اعتقاد را داشته باشد، کافر است.

خداوند متعال می فرماید: {لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ}؛^(۴)

آن ها که گفتند: خدا، همان مسیح بن مریم است.

و نیز می فرماید: {إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا* أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا}؛^(۵) کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می کنند، و می خواهند میان خدا و پیامبرانش تبعیض قائل

ص: ۱۱۸

۱- . مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، رقم ۶۷/۱۲۱.

۲- . نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۶.

۳- . ر. ک: غزالی، احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۲۳.

۴- . مائده، آیات ۱۷ و ۷۲.

۵- . نساء، آیات ۱۵۰ - ۱۵۱.

شوند، و می گویند: «به بعضی ایمان می آوریم، و بعضی را انکار می کنیم» و می خواهند در میان این دو، راهی برای خود انتخاب کنند... آن ها کافران حقیقی اند.

ب { تعلیق کفر بر وصف اخص، مثل طایفه یا فرقه یا جماعت مخصوص، مثلاً گفته شود: یهود و نصارا کافرند.

خداوند متعال می فرماید: {وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا}؛ (۱)

سلیمان هرگز { دست به سحر نیالود؛ و { کافر نشد، ولی شیاطین کفر ورزیدند.

و نیز می فرماید: {ف-آمَنْتَ ط-آئِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتَ طَّائِفَةٌ}؛ (۲)

در این هنگام گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند.

و نیز می فرماید: {أَلَا إِنَّ تَمُودًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ}؛ (۳)

بدانید قوم تمود، پروردگارش را انکار کردند! دور باد قوم تمود { از رحمت پروردگار {.

کفر معین

مقصود از آن کفر شخص معینی است، خداوند متعال می فرماید: {وَأِذْ

قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ}؛ (۴)

همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، { و به خاطر نافرمانی و تکبرش { از کافران شد.

و نیز می فرماید: {ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ}؛ (۵)

خداوند برای کسانی که کافر شده اند به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است.

ص: ۱۱۹

۱- . بقره، آیه ۱۰۲.

۲- . صف، آیه ۱۴.

۳- . هود، آیه ۶۸.

۴- . بقره، آیه ۳۴.

۵- . تحریم، آیه ۱۰.

از عبارت های متکلمان و فقها استفاده می شود، میزان در کفر به مبدأ و معاد مختلف است:

مخالفت حکم نقلی

از برخی عبارت های دانشمندان اسلامی استفاده می شود میزان در کفر، مخالفت با حکم نقلی و شرعی است، نه عقلی.

قاضی عیاض می گوید:

فصل فی بیان ما هو من المقالات کفر و ما يتوقف او یختلف فیه و ما لیس بکفر. اعلم انّ تحقیق هذا الفصل و کشف اللبس فیه مورده الشرع و لامجال للعقل فیه؛^(۱)

فصلی در بیان آنچه از مقالات کفر است و آنچه در آن ها توقف می شود یا مورد اختلاف می باشد و چه چیز هایی کفر به حساب نمی آید. تحقیق این فصل و کشف شبهه در آن موردش، شرع است و مجالی برای عقل در آن نیست.

ابن تیمیه می گوید:

انّ الکفر و الفسق احکام شرعیه لیس ذلک من الاحکام التي یستقل بها العقل، فالکافر من جعله الله و رسوله کافرا و الفاسق من جعله الله و رسوله فاسقا کما انّ المؤمن و المسلم من جعله الله و رسوله مؤمنا و مسلما؛^(۲)

کفر و فسق احکام شرعی هستند و از احکامی نیستند که عقل در آن ها استقلال دارد، پس کافر و فاسق کسی است که خدا و رسولش او را کافر و فاسق به حساب آورده همان گونه که مؤمن و مسلمان کسی است که خدا و رسولش او را مؤمن و مسلمان به حساب آورده است.

ابن وزیر می گوید:

انّ التکفیر سمعی محض لا مدخل للعقل فیه و ذلک من وجهین:

الوجه الاول: انه لا یکفر بمخالفة الادله العقلیه و ان کانت ضروریه...

ص: ۱۲۰

۱- قاضی عیاض، الشفا، ج ۲، ص ۱۰۶۰.

۲- ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۵، ص ۹۲.

الوجه الثاني: انّ الدليل على الكفر و الفسق لا يكون الاّ سمعياً قطعياً و لانزاع في ذلك؛(١)

همانا تکفیر سمعی محض است و عقل دخالتی در آن ندارد، این مطلب دو جهت دارد:

جهت اول: کسی به جهت مخالفت ادله عقلی تکفیر نمی شود، گرچه ضروری باشد؛

جهت دوم: این این که دلیل بر کفر و فسق، فقط سمعی قطعی است و نزاعی در آن نمی باشد.

ابن تیمیه می گوید:

والکفر هو من الأحكام الش-رعیه، و لیس کل من خالف شیئا علم بنظر العقل یكون کافرا، و لو قدر أنه جحد بعض صرائح

العقول لم یُحکم بکفره حتی یكون قوله کفرا فی الش-ریعه، و اما من خالف ما علم انّ الرسول جاء به فهو کافر بلا نزاع؛(٢)

کفر از احکام شرعی است، و این طور نیست که هر کس با حکمی که با نظر عقل معلوم شده، مخالفت کند، کافر باشد، و برفرض که برخی از احکام عقلی صریح را انکار کرده، ولی حکم به کفر او نمی شود، مگر آن که قول او در شریعت کفر به حساب آید، ولی کسی که با آنچه به طور قطع از رسول رسیده، مخالفت کند، او بدون نزاع کافر است.

او نیز می گوید:

و اذا كان كذلك فكون الرجل مؤمنا و کافرا و عدلاً و فاسقا هو من المسائل العقلیه، فکیف یكون من خالف ما جاء به الرسول لیس کافرا، و من خالف ما ادعی غیره أنه معلوم بعقله کافرا؟ و هل یکفر أحد بالخطأ فی مسائل الحساب و الطب و دقیق

الکلام؛(٣)

ص: ۱۲۱

۱- ابن وزیر، العواصم و القواصم، ج ۴، ص ۱۷۸.

۲- ابن تیمیه، مجموع فتاوی، ج ۱۲، ص ۵۲۵.

۳- همو، منهاج السنه، ج ۵، ص ۹۳.

در این صورت شخصی حکم به مؤمن یا کافر یا عادل یا فاسق شود، این از مسائل شرعی است نه از مسائل عقلی، چگونه کسی که با دستورات رسول مخالفت کرده، کافر نباشد، ولی مخالف ادعاهایی غیر او که به عقلش معلوم گشته، کافر به حساب آید؟ آیا می توان کسی را که در مسائل حساب و طبّ و دقایق کلام، خطا کرده، تکفیر کرد؟.

ابن تیمیه می گوید:

الكفر حکم شرعی متلقى عن صاحب الشریعه، و العقل قد یعلم به صواب القول و خطؤه. و لیس کل ما کان خطأ فی العقل یکون کفراً فی الشریع(۱)؛

کفر حکم شرعی است و از صاحب شریعت تلقی می شود و عقل گاهی به صواب و خطای گفته ای پی می برد، ولی هرچه نزد عقل خطا به حساب می آید، در شرع کفر نیست.

او نیز می گوید: «فالكافر ما جعله الله و رسوله کافراً»؛(۲) کافر کسی است که خدا و رسولش او را کافر به حساب آورده است.

ابن قیم جوزیه می گوید: «التکفیر حکم شرعی؛ فالكافر من کفره الله و رسوله»؛(۳) تکفیر حکم شرعی است، از این رو کافر کسی است که خدا و رسولش او را تکفیر کرده است.

نقد

این میزان را نمی توان برای تشخیص کفر و ایمان عقاید و افعال قرار داد، زیرا هرکس ادعا می کند عقیده من مطابق با قرآن و سنت است و عقیده دیگران که مخالف با اوست، مخالف با قرآن و سنت بوده و در نتیجه دیگران کافر و فقط او مسلمان است.

ص: ۱۲۲

۱- . همو، درء تعارض العقل و النقل، ج ۱، ص ۲۴۲.

۲- . همو، منهاج السنه، ج ۵، ص ۹۲.

۳- . مختصر الصواعق المرسله، ج ۴، ص ۱۵۸۹.

از ظاهر عبارات معتزله استفاده می شود میزان در کفر، مخالفت حکم عقلی و ضروری است.

دکتر عادل عوا می نویسد:

الاعتزال فی رأینا نشاط کلامی توخى الدفاع عن الدین بتحریر العقل الانسانی من السلطان الخارجی و افساح المجال امامه لیحوّل حریه التفكير فی الاسلام الی فکر حرّ جهد المستطاع؛^(۱)

اعتزال در رأی ما نشاط کلامی است که به دنبال دفاع از دین با آزاد گذاشتن عقل انسان از سلطه خارجی و باز گذاشتن مجال در برابر آن، به جهت متحول کردن آزاد اندیشی در اسلام به اندیشه آزاد در حدّ استطاعت است.

قاضی عبدالجبار معتزلی می گوید:

اما من خالف فی التوحید و نفی عن الله تعالی ما يجب اثباته و اثبت ما يجب نفيه فأنه یكون كافرا. و اما من خالف فی العدل و اضاف الی الله تعالی القبائح كلها من الظلم و الكذب و اظهار المعجزات علی الكذابين و تعذیب اطفال المشركين بذنوب آبائهم و الاخلاص بالواجب فأنه یكفر ایضا. و اما من خالف فی الوعد و الوعيد و قال: انه تعالی ما وعد المطيعین بالثواب و لا توعده العاصین بالعقاب البته، فأنه یكون كافرا؛ لانه ردّ ما هو معلوم ضروره من دین النبی. و المراد لما هذا حاله یكون كافرا. و کذا لو قال: انه تعالی وعد و توعده و لكن لا یجوز ان یخلف فی وعیده؛ لانّ الخلف فی الوعد کرم، فان قال: ان الله وعد و توعده و لا یجوز ان یخلف فی وعده و وعیده و لكن یجوز ان یكون فی عمومیات الوعد شرط او استثناء لم یبینه الله تعالی فانه یكون مخطئا. اما من خالف فی المنزل بین المنزلین فقال: ان حکم الکبیره حکم عبده الاوثان و المجوس و غیرهم فانه یكون كافرا؛ لانا نعلم خلافه من دین النبی و الأمه ضروره...؛^(۲)

ص: ۱۲۳

۱- . عادل عوال، المعتزله و الفكر الحرّ، ص ۶۵.

۲- . قاضی عبدالجبار، شرح الاصول الخمسه، ص ۱۲۵.

اما کسی که مخالف توحید بوده و از خداوند متعال چیزی را نفی کرده که اثباتش واجب و چیزی را اثبات کرده که نفی آن واجب است او کافر به حساب می آید، اما کسی که با عدل به مخالفت پرداخته و تمام کارهای قبیح را به خداوند متعال نسبت داده از قبیل: ظلم و دروغ و اظهار معجزات بر دروغ گویان و عذاب شدن اطفال مشرکان به گناهان پدرانشان و اخلال به واجب، او نیز کافر به حساب می آید، و کسی که وعد و وعید

را مخالفت کرده و گفته: خداوند متعال به افراد مطیع وعده به ثواب و به افراد معصیت کار وعده به عقاب نداده، او نیز کافر است، زیرا حکمی را رد کرده که معلوم ضروری از دین پیامبر می باشد، و هرکس که حالش این گونه است کافر به حساب می آید.

هم چنین اگر بگویید: خداوند متعال وعده و وعیده داده، ولی جایز نیست در وعیدش تخلف کند، زیرا خلف در وعید کرم است، از این رو او به جهت اضافه کار قبیح به خداوند متعال کافر به حساب می آید. اگر بگویید: خداوند وعده و وعید داده و خلف وعده و وعید جایز نیست، ولی شرط یا استثنای تبیین نشده از سوی خدا در عمومیت های وعید جایز است، او خطاکار به حساب می آید، اما کسی که حکم منزلت بین دو منزلت را مخالفت کرده و گفته: حکم مرتکب گناهان کبیره حکم بت پرستان و مجوس و دیگران است او نیز کافر به حساب می آید، زیرا ما خلاف آن را در دین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امت ضرورت می دانیم...

مخالفت حکم عقل بدیهی و ضروری منجر به انکار عقلی بدیهی

موضوعات عقلی و اعتقادی که از استنباطات عقل است در صورتی که از احکام عقل بدیهی و ضروری بوده و مورد اتفاق همگان می باشد، انکارش موجب کفر و ارتداد می باشد و نیز انکار مسایل و موضوعات ضروری سبب کفر است.

شک در مبدأ و حکم ضروری

از احمد بن حنبل نقل شده که می گفت:

ص: ۱۲۴

يخرج الرجل من الايمان الى الاسلام فان تاب رجع الى الايمان ولا يخرج من الاسلام الا الشك بالله العظيم او برد فریضه من فرائض الله جاحدا لها، فان تركها تهاونا بها وكسلاً كان في مشيئته ان شاء عذبه و ان شاء عفا عنه؛(۱)

گاهی انسانی از ایمان به اسلام منتقل می شود و در صورتی که توبه کرد به ایمان باز می گردد، و عامل خروج او از اسلام شک به خداوند عظیم یا رد فریضه ای از فرائض خداوند همراه با انکار آن است، و اگر آن را از روی سستی ترک کند، به اختیار خداست که او را عذاب کرده و عفو کند.

نقد

شک مادامی که در نفس انسان رسوخ نکرده و به حالت ثابت در نیامده، عامل کفر فرد شک نمی شود، زیرا گاهی شک مقدس است و آن شکی است که معبر برای رسیدن به یقین باشد.

اختلاف در سبب انکار ضروری برای کفر

در این که آیا انکار ضروری دین سبب مستقلی برای حکم به کفر است، گرچه این منکر تصدیق کننده خدا و رسول و معاد باشد؟ یا این که سبب مستقلی نیست؟ بلکه کاشف از عدم تحقق تصدیق

قلبی به اصول دین می باشد و این انکار اظهار عدم تصدیق می باشد.

قول به سبب مستقل

از عبارت برخی علما استفاده می شود انکار ضروری، سبب مستقل برای کفر است و صاحب مفتاح الکرامه آن را به ظاهر علمای امامیه نسبت داده است.(۲)

ایشان برای اثبات مدعای خود دو دلیل آورده اند:

ص: ۱۲۵

۱- احمد بن حنبل، حیات و عصره، ص ۱۲۵ - ۱۲۶.

۲- سید محسن حکیم، متمسک العروه الوثقی، ج ۱، ص ۳۷۸.

دلیل اول

اسلام به لحاظ عرف و شرع عبارت است از تدین به این دین خاص که مقصود از آن، مجموع حدود شرعی منجز شده بر بندگان است و هرکس از این حدّ خارج شود، کافر غیر مسلمان می باشد.

نقد

اولاً: علم تفصیلی به تمام احکام ضرورت ندارد و علم اجمالی به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از جانب خداوند متعال آورده، کافی است.

ثانیاً: لازمه این قول حکم به کفر کسی است که از روی جهالت، متدین به برخی از احکام شریعت نشده، گرچه از امور غیر ضروری است، و این حکم قطعاً باطل است.

دلیل دوم

روایاتی از اهل بیت که دلالت دارد بر این که منکر ضروری کافر است و از آن جمله روایت ابوالصباح کنانی می باشد.

او از امام باقر ۷ نقل کرده که فرمود:

قیل لامیر المؤمنین ۷: من شهد ان لا اله الا الله و انّ محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کان مؤمناً؟ قال: فاین فرائض الله؟

قال: و سمعته یقول: کان علیّ یقول: لو کان الایمان کلاماً لم ینزل فیه صوم و لاصلاه و لا حلال و لا حرام.

قال: و قلت لابی جعفر ۷: انّ عندنا قوما یقولون اذا شهد ان لا اله الا الله و انّ محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فهو مؤمن. قال: فلم یضربون الحدّ و لم تقطع ایدیهم؟ و ما خلق الله عزوجل خلقاً اکرم علی الله عزوجل من مؤمن؛ لآنّ الملائکه خدام المؤمنین و انّ جوائز الله للمؤمنین و انّ الجنة للمؤمنین و انّ الحور العین للمؤمنین. ثم قال: فما بال من جحد الفرائض کان کافراً؟ (۱)

ص: ۱۲۶

به امیرمؤمنان ۷ گفته شد: آیا کسی که گواهی به وحدانیت خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله وسلم داده، مؤمن است؟ گفت: واجبات الهی جایگاهش کجاست؟ گفت: شنیده ام که علی ۷ می فرمود: اگر ایمان کلام بود، در آن روزه و نماز و حلال و حرام نبود.

راوی می گوید: به امام باقر ۷ گفتم: قومی نزد ما هستند که می گویند: هرگاه انسان به وحدانیت خدا و رسالت رسول او گواهی دهد، مؤمن است؟

حضرت فرمود: پس چرا حدود بر آن ها جاری شده و دستشان قطع می گردد؟ در حالی که خداوند خلقی را کریم تر بر خداوند از مؤمن نیافریده است، زیرا فرشتگان خادمان مؤمنانند و همانند جوایز الهی و بهشت و حورالعین برای ایشان هستند. آن گاه فرمود: چرا منکر فرائض، کافر نباشد.

نقد

اولاً: این روایت اعم از مدعاست و لازمه التزام و استدلال به آن، تکفیر هر منکر احکام است، ضروری باشد یا غیر ضروری.

ثانیاً: لازمه این استدلال، آن است که هر فقیهی مخالف خود را تکفیر کند، که این قطعاً باطل می باشد.

ثالثاً: مقصود از ایمان در صحیح ابوالصباح کنانی ایمان کامل است که با ترک واجبات و فعل محرمات در تنافی می باشد، زیرا مؤمنی که فرشتگان خدام اوست و در جوار الهی سکونت دارد، همان مؤمن کامل است و اگر در آخر روایت تصریح شده بر این که انکار فرائض موجب است، به

قرینه صدر آن حمل می شود بر این که انکار فرائض موجب کفر مقابل ایمان است نه کفر مقابل اسلام.

قول به عدم سبب مستقل

از کلام بسیاری از علمای شیعه و سنی فهمیده می شود که انکار ضروری سبب مستقلاً برای کفر نیست، بلکه در صورتی منجر به کفر می شود که کاشف از عدم تحقق تصدیق به ارکان ایمان باشد به عبارت دیگر: در صورتی که انکار حکم عملی ضروری دین موجب انکار حکم اعتقادی ضروری در دین شود موجب کفر است. از این رو اگر

کسی منکر ضروری عملی دین است، ولی معتقد به خدا و رسول و دستوره‌های آن دو و معاد باشد و فقط حکم ضروری بودن حکم عملی را انکار می‌کند و آن را ابداع علما می‌داند و یا مطابق آن عمل نمی‌کند، نمی‌توان او را کافر به حساب آورد.

امام خمینی^۱ در جمع بین روایات می‌فرماید:

و اما بحمل الطائفه الاولى المتقدمه على الثانيه و حمل الطائفه الثانيه على ما اذا جحد حکما علم أنه من الدين، لكن لالكونه موجبا للكفر بنفسه، بل لكونه مستلزما لانكار الألوهيه او النبوه و تكذيب النبي صلى الله عليه و آله وسلم بدعوى عدم ملاءمه تصديق النبوه مع انكار ما علم أنه جاء به منتسبا الى الله من غير فرق بين الضرورى منها و غيره و هذا اقرب الى حفظ ظواهرها؛^(۱)

حمل طایفه اول بر طایفه دوم و حمل طایفه دوم به موردی که انسان حکمی را انکار کند

که می‌داند جزو دین است، ولی نه از آن جهت که این کار موجب کفر است، بلکه از آن جهت که مستلزم انکار الوهیت یا نبوت و تکذیب می‌باشد، به بیان این که تناسب نیست بین تصدیق نبوت با انکار احکامی که انتساب آن‌ها به خداوند معلوم است و در این باره فرقی بین احکام ضروری و غیر ضروری نیست، و این توجیه به حفظ ظواهر روایات نزدیک تر است.

محقق اردبیلی^۲ می‌گوید:

الضروری یکفر منکره الذی ثبت عنده یقینا کونه من الدین و لو بالبرهان و لو لم یکن مجمعا علیه، اذ الظاهر انّ دلیل کفره هو انکار الش-ریعه و انکار صدق النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی ذلک...؛^(۲)

...منکر ضروری کافر است، و آن حکمی است که به طور یقین جزء دین است گرچه با برهان و بدون اجماع ثابت می‌باشد، زیرا ظاهر آن است که دلیل کفر او، انکار شریعت و انکار صدق پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در آن است.

ص: ۱۲۸

۱- کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۳۳۰.

۲- سید محسن حکیم، مستمسک العروه الوثقی، ج ۱، ص ۳۷۹ به نقل از او.

از شیخ انصاری قول به تفصیل در حکم به ارتداد منکر ضروری بین مقصر و غیر مقصر نقل شده، به این نحو که: منکر ضروری در صورتی که مقصر باشد مرتد است به دلیل اطلاق فتاوی و نصوص، به خلاف غیر مقصر، زیرا دلیلی بر سببیت انکار او برای ارتداد نیست و عمل او مبعوض و حرام در حق او نمی باشد، و مادامی که عملی در شریعت مبعوض نیست، بعید است که موجب ارتداد و کفر فاعل آن شود. (۱)

ص: ۱۲۹

۱- ابوالقاسم خویی، التنقیح، ج ۲، ص ۶۰.

فصل دوم: تکفیر از دیدگاه قرآن، روایات، صحابه و اندیشمندان اسلامی

تکفیر

مفهوم تکفیر

ص: ۱۳۱

«تکفیر» مصدر «کَفَرَ» از باب تفعیل، به معنای نسبت دادن اندیشه یا شخصی به کفر است.

عبدالغنی ابوالعزم، از لغویان معاصر، میگوید:

كَفَّرَ الرَّجُلَ: نَسَبَهُ إِلَى الْكُفْرِ، عَدَّهُ كَافِرًا؛(۱)

تکفیر کرد کسی را: نسبت دادن شخصی به کفر و او را کافر به حساب آوردن است.

او نیز می گوید:

حَكَمَ بِتَكْفِيرِهِ: الْحُكْمُ عَلَيْهِ بِالْإِلْحَادِ، أَيْ إِبْعَادُهُ وَإِخْرَاجُهُ عَنِ مَبَادِي دِينِ الْجَمَاعَةِ؛(۲)

حکم کرد به تکفیر او: حکم کرد بر شخصی به الحاد، به معنای دور کردن و خارج کردن او از مبادی دین جماعت {اسلامی}.

اصالت عدم تکفیر

ابن عبد البر می گوید: «الواجب في النظر ان لا يُكْفَرُ الاّ من اتفق الجميع على تكفيره او قام على تكفيره دليل لا مدفع له من كتاب او سنه»؛(۳) واجب در نظر آن است که تکفیر نشود کسی،

ص: ۱۳۳

۱- . معجم الغنی، ماده «کفر».

۲- . همان.

۳- . التمهید، ج ۱۶، ص ۳۱۵ - ۳۲۶.

مگر تمام {علما} بر تکفیرش اتفاق کرده یا بر تکفیر او دلیلی قائم شود که مخالفتی از کتاب یا سنت بر او نیست.

ابن تیمیه می گوید: «و من ثبت ایمانه بیقین لم یزل ذلك عنه بالشك»؛ (۱) هر کس به طور یقین ایمانش ثابت شود با شک از او زایل نمی گردد.

هم چنین می گوید: «و مهما حصل تردّد فالتوقف عن التكفير أولى و المبادره الى التكفير انما تغلب على طباع من يغلب عليهم الجهل»؛ (۲)

هر قدر تردید حاصل شود، توقف از تکفیر سزاوارتر است و مبادرت ورزیدن به تکفیر کسانی انجام می دهند که جهل بر ایشان غالب است.

شوکانی می گوید:

اعلم انّ الحكم على الرجل المسلم بخروجه من دين الاسلام و دخوله في الكفر لا ينبغي لمسلم يؤمن بالله و اليوم الآخر ان يُقدم عليه الا ببرهان اوضح من شمس النهار؛ (۳)

حکم بر فرد مسلمان به خروجش از دین اسلام و داخل شدنش در کفر، از شخص مسلمانی که

به خدا و روز قیامت ایمان دارد سزاوار نیست و نباید بر آن اقدام کند، مگر با برهانی که از خورشید روز روشن تر است.

ابن ابی العز می نویسد:

و اعلم - رحمك الله و ايانا - انّ باب التكفير و عدم التكفير باب عظمت الفتنه و المحنه فيه و كثر فيه الافتراق و تشتت فيه الأهواء و الآراء و تعارضت فيه دلائلهم، فالناس فيه من جنس تكفير اهل المقالات و العقائد الفاسده المخالفه للحق الذي بعث الله به رسوله في نفس الامر او المخالفه لذلك في اعتقادهم على طرفين و وسط، من جنس الاختلاف في تكفير اهل الكبائر العمليه؛ (۴)

ص: ۱۳۴

۱- ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۱۲، ص ۵۰۱.

۲- همو، بغیة المرتاد، ص ۳۴۵.

۳- شوکانی، السیل الجرار، ج ۳، ص ۷۸۳.

۴- ابن ابی العز، شرح العقیده الطحاویه، ص ۳۵۵.

تکفیر و عدم تکفیر بابی است که فتنه و مصیبت بزرگی در آن پدید آمده و باعث جدایی بسیار شده و آرا در آن تشتت یافته و دلایل هر کدام در این باره متعارض است. مردم در این مسئله از جنس تکفیر اهل گفته ها و عقاید فاسد مخالف با حقی که خداوند رسولش را بر آن مبعوث کرده در واقع یا مخالفت با آن در اعتقادشان بر طریق افراط و تفریط و حدّ وسط می باشند، همانند اختلاف در تکفیر اهل عقاید عملی.

ابن تیمیه درباره تفرقه کشتار، تکفیر و دشمنی با یکدیگر می گوید: «هذا الباب اصله المحرّم، فیه من البغی؛ فانّ الانسان ظلوم جهول...»؛^(۱) اصل این باب حرام است و در آن

ظلم هایی است، زیرا انسان ظالم و جاهل می باشد... .

او نیز می گوید:

... و اما تکفیر شخص علم ایمانه بمجرد الغلط فی ذلك فعظیم. فقد ثبت فی الصحیح عن ثابت بن الضحاک عن النبی قال: «لعن المؤمن کتله و من رمی مؤمنا بالكفر فهو کتله».

و ثبت فی الصحیح ان من قال لأخیه: یا کافر فقد باء به احدهما و اذا کان تکفیر المعین علی سبیل الشتم کتله فكیف یکون تکفیره علی سبیل الاعتقاد؟ فان ذلك اعظم من قتله؛ اذ کل کافر یباح قتله و لیس کل من ابیح قتله یکون کافرا...؛^(۲)

تکفیر شخصی که علم به ایمان اوست به مجرد اشتباه در آن، کاری سنگین است. در خبر صحیح از ثابت بن ضحاک از پیامبر نقل شده که فرمود: «نفرین مؤمن همانند کشتن اوست و هر کس مؤمنی را به کفر نسبت دهد، همانند آن است که او را به قتل رسانده است».

در خبر صحیح آمده است که هر کس به برادر دینی دینی اش بگوید: ای کافر! کفر به یکی از آن دو، باز می گردد. اگر تکفیر شخص معینی به نحو دشنام باشد همانند کشتن اوست تا چه رسد به این که تکفیر او از روی اعتقاد باشد؟ که این عمل از کشتن او بزرگ تر است، زیرا هر کافری قتلش مباح است، ولی هر کس که قتلش مباح است کافر به حساب نمی آید... .

ص: ۱۳۵

۱- ابن تیمیه، الاستقامه، ج ۱، ص ۲۴ - ۲۶.

۲- همان، ص ۱۶۴-۱۶۵.

شیخ عبدالعزیز بن عبداللہ بن باز می گوید: «الاصل عدم تکفیر المسلم الذی استقبل قبلتنا و شهد شهادتنا و وُحِدَ اللہ و اتبع الرسول، فالاصل عدم التکفیر...»؛ (۱) اصل عدم تکفیر مسلمانی است که رو به قبله ایستاده و همانند ما گواهی می دهد و توحید خدا را اقرار و از رسول پیروی کرد، پس اصل، عدم تکفیر است....

لزوم احتیاط در تکفیر

شارع مقدس شدیداً مسلمانان را به احتیاط در تکفیر مسلمانان دعوت کرده، و بدین سبب به طور عام از جرأت در فتوا دادن در هر بابی بر حذر داشته است. رسول خدا می فرماید:

أَجْرُكُمْ عَلَى الْفُتْيَا أَجْرُكُمْ عَلَى النَّارِ؛ (۲)

هر کس که جرأت بیشتری بر فتوا داشته باشد، جرأتش بر آتش دوزخ بیشتر است.

پیامبر اسلام درباره کسانی که بدون اهلیت، جرأت بر فتوا داشته و فتوای شان در باب طهارت، موجب مرگ کسی شده، فرمود:

قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ، أَوْ لَمْ يَكُنْ شِفَاءَ الْعِيِّ السُّؤَالَ؛ (۳)

او را به قتل رساندند خداوند آنان را بکشد، آیا شفای جهل و نادانی سؤال نیست؟

بخاری به سندش از ابوذر نقل کرده که گفت: از رسول خدا {ص} شنیدم که می فرمود:

لَا يَزِمِي رَجُلٌ رَجُلًا بِالْكَفْرِ وَلَا يَزِمِيهِ بِالْفُسُوقِ إِلَّا أَرْتَدَّتْ عَلَيْهِ، إِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبُهُ كَذَلِكَ؛ (۴)

ص: ۱۳۶

۱- . التعلیقات البازیه علی شرح الطحاویه، ج ۲، ص ۶۹۷.

۲- . سنن دارمی، ج ۱، ص ۶۹.

۳- . سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۸۹.

۴- . بخاری، صحیح بخاری، ج ۱۰، ص ۴۶۵.

کسی دیگری را نسبت به کفر و فسق نمی دهد، جز آن که بر خودش باز می گردد، اگر صاحبش چنین نباشد.

و نیز از ابن عمر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم {ص} فرمود:

أَيُّمَا رَجُلٍ قَالَ لِأَخِيهِ: يَا كَافِرٍ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدَهُمَا؛ (۱)

هر کس که به برادر [دینی اش] بگوید: ای کافر، {این سخن} به یکی از آن دو، باز خواهد گشت.

و نیز از ثابت بن ضحاک نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

مَنْ قَذَفَ مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَقَتْلِهِ. (۲)

هر کس مؤمنی را به کفر نسبت دهد، همانند آن است که او را به قتل رسانده است.

علمای اسلام و دستور به احتیاط در تکفیر

چون علمای اسلام پی به خطر تکفیر مسلمانان برده اند، از این رو شدیداً دستور به احتیاط در این باره داده اند.

ابوحامد غزالی می گوید:

والذی ینبغی ان یمیل المحصل الیه الاحترار من التکفیر ما وجد الیه سیبلاً؛ فَإِنَّ اسْتِبَاحَةَ الدَّمَاءِ وَالْأَمْوَالِ مِنَ الْمَصْلُوحِينَ إِلَى الْقَبْلَةِ، الْمَصْرُوحِينَ بِقَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٍ رَسُولَ اللَّهِ خَطَأً، وَالْخَطَأُ فِي تَرْكِ الْكَافِرِ فِي الْحَيَاةِ أَهْوَنُ مِنَ الْخَطَأِ فِي سَفْكِ مَحْجَمِهِ مِنْ دَمِ مُسْلِمٍ؛ (۳)

آنچه سزاوار است محصل به آن میل پیدا کند که به آن نتیجه برسیم دوری از تکفیر است، تا آن جا که امکان دارد، زیرا مباح کردن خون ها و اموال نماز گزاران که تصریح به وحدانیت خداوند و رسالت محمد دارند اشتباه است، و اشتباه در ترک هزار کافر در زندگی آسان تر است از ریختن کمی از خون مسلمان.

ص: ۱۳۷

۱- . همان، ج ۵، ص ۳۶۲۲.

۲- . همان، ج ۱۰، ص ۴۶۵.

۳- . ابوحامد غزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۱۵۷.

ابن حجر هیتمی می گوید:

ینبغی للمفتی ان یحتاط فی التکفیر ما امکانه، لعظیم خطره و غلبه عدم قصده، سیما من العوام. و ما زال ائمتنا علی ذلک قدیماً و حدیثاً. (۱)

برای فتوادهنده سزاوار است تا حدّ امکان در تکفیر احتیاط کند؛ به جهت خطر بزرگ آن و غلبه عدم قصد آن، به به ویژه از عوام امامان ما چه قدیم و چه جدید، بر این عقیده بوده اند.

طحاوی می گوید:

فمن عیوب اهل البدع تکفیر بعضهم بعضاً، و من ممدوح اهل العلم أنّهم یخطئون و لایکفرون؛ (۲)

از عیوب اهل بدعت ها، تکفیر یکدیگر است، و از کارهای خوب اهل علم این است که نسبت به خطا می دهند، ولی تکفیر نمی کنند.

ابوالعباس قرطبی {ت ۶۵۶ق} می گوید: «باب التکفیر خطیر اقدم علیه کثیر من الناس فسقطوا و توقف فیہ الفحول فسلموا و لانعدل بالسلامه شیئاً»؛ (۳) باب تکفیر خطرناک است، و بسیاری از مردم بر آن اقدام کرده و سقوط کرده اند، ولی بزرگ مردان در آن توقف نموده و از {شرّ آن} سالم مانده اند و ما سلامت را با هیچ چیزی معاوضه نمی کنیم.

ابن دقیق العید می گوید:

و هذا وعد عظیم لمن اکفر احدا من المسلمین و لیس كذلك و هی ورطه عظیمه وقع فیها خلق کثیر من المتکلمین و المنسوبین الی السنه و اهل الحدیث، لما اختلفوا فی العقائد فغلطوا علی مخالفیهم و حکموا بکفرهم؛ (۴)

این وعده بزرگی است برای کسی که یکی از مسلمانان را تکفیر کرده، در حالی که کافر نیست، و این لغزش بزرگی است که بسیاری از متکلمان و منسوبین به سنت و اهل حدیث در آن گرفتار شده اند، هنگامی که در عقاید

ص: ۱۳۸

۱- ابن حجر هیتمی، تحفه المحتاج، ج ۴، ص ۸۴.

۲- شرح العقیده الطحاویه، ص ۳۵۹.

۳- قرطبی، المفهم، ج ۳، ص ۱۱۱.

۴- ابن دقیق العید، إحکام الأحکام، ج ۴، ص ۲۸۴.

اختلاف کرده و مخالفان خود را به غلط نسبت داده و به کفر آنان حکم کرده اند.

ابن تیمیه در ذیل حدیث «و من قذف مؤمنا بکفر فهو قتله»؛^(۱) هر کس مؤمنی را با لقب کفر دشنام دهد همانند

آن است که او را کشته باشد»، می گوید: «و اذا كان تكفير المعين على سبيل الشتم كقتله، فكيف يكون تكفيره على سبيل الاعتقاد؟ فان ذلك اعظم من قتله؛ اذ كل كافر يباح قتله و ليس كل من ابیح قتله يكون كافرا»؛^(۲) اگر تکفیر معین به نحو دشنام دادن باشد همانند کشتن اوست، چه رسد به این که تکفیر او از روی اعتقاد باشد؟ زیرا این، از کشتنش مهم تر است، چون هر کافری قتلش مباح است ولی هر کس که قتلش مباح است، کافر به حساب نمی آید.

شوکانی می گوید: «ففي هذه الأحاديث و ما ورد موردها اعظم زاجر و اكبر واعظ عن التسرع في التكفير»؛^(۳)

این احادیث و آنچه نظیر آن ها وارد شده، بزرگ ترین مانع و واعظی است برای دست برداشتن از تسریع در تکفیر.

احمد بن حنبل به سندش از عبدالله بن عمر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

إذا قال الرجل لصاحبه: يا كافر فانها تجب على احدهما، فان كان الذي قيل له كافرا فهو كافر و الا رجع اليه ما قال؛^(۴)

هرگاه کسی به همراهش بگوید: ای کافر یکی از آن دو، کافرند، اگر فردی که این عنوان بر او اطلاق شده، کافر باشد، کافر است و گرنه، این عنوان، به گوینده باز می گردد.

بنابر این حدیث، اسناد بی جهت کفر، بر مسلمانان باعث کفر، اسناد دهنده می شود، از این رو باید در این اسناد بسیار احتیاط کرد.

ص: ۱۳۹

۱- بخاری، صحیح بخاری، حدیث ۶۰۴۷؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، رقم ۱۱۰/۱۷۶.

۲- ابن تیمیه، الاستقامه، ج ۱، ص ۱۶۵-۱۶۶.

۳- شوکانی، السیل الجزار، ج ۳، ص ۷۸۴.

۴- احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴، ۴۷، ۶۰، ۱۰۵، رقم ۲۰۳۵، ۵۰۷۷، ۵۲۵۹، ۵۸۲۴.

ابوذر می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود: «لا یرمی رجل رجلاً بفسوق و لا یرمیہ بالكفر الا ارتدت علیه ان لم یکن صاحبه کذلک»؛ (۱) کسی نباید دیگری را نسبت به ناسزا و با کفر دهد، زیرا در صورتی که او کافر نباشد، کفر به خود او باز می گردد.

حسن بن فرحان مالکی می نویسد:

لا یجوز تکفیر المسلم الذی یشهد الا- الہ الا الله و انّ محمدا رسول الله و لم ینکر شرائع الاسلام الظاهره المعلومه من الدین بالضروره کالصلاه و الصوم و الزکاه و الحج و لم ینکر تحريم المحرمات المعلومه من الدین بالضروره کالكذب و الخیانه و الظلم و الزنا و السرقة، كما لا یجوز تبديعه و لاشتمه و لا لعنه.

و قد یرتکب المسلم مکفرا لکن لا یکفر المرتکب حتی یسأل عن سبب ارتکابه ذلک و یتّم التّحاور معه و المناظره و تقدیم البراهین و الادله لتقوم علیه الحجّه و يفهم الحجّه و تؤخذ منه حجّته ان کان عنده حجّه او دلیل و یصبر علیه و یلتمس له العذر ما امکننا الی ذلک سیلاً و تتم دعوته للحق برحمه ولین. و قد جاء النهی عن التکفیر { تکفیر المسلمین } فی نصوص کثیره....

و کانت سیره الرسول خیر مثال لتطبیق ذلک؛ فقد اجرى احکام الاسلام علی المنافقین و هم اصحاب الدرك الأسفل من النار مادام أنّهم یتسمون باسم الاسلام رغم عدم ایمانهم بنبوه النبی و رغم معرفته بکثیر من اعیانهم معرفه یقینیه؛ (۲)

تکفیر مسلمانی که شهادت به وحدانیت خداوند و رسالت محمد می دهد و شرایع ظاهر اسلام همچون: نماز، روزه، زکات و حج را انکار نمی کند و نیز تحریم محرمات معلوم و ضروری دین، همچون: دروغ، خیانت، ظلم، زنا سرقت را انکار نمی نماید، جایز نیست، همان گونه که نسبت بدعت گزار بودن به او و دشنام دادن و نفرین شد، نیز جایز نمی باشد.

گاهی مسلمانی مرتکب عمل کفرآمیزی می شود، ولی نمی توان وی را تکفیر کرد، تا از سبب ارتکاب آن سؤال کرد و با گفت و گو و عرضه براهین و ادله حجت را بر او تمام کرد و باید از او دلایلش را درخواست کنی، اگر نزدش حجت دلیل است، بر آن صبر کرده و درخواست عذر کند تا هر اندازه که

ص: ۱۴۰

۱- بخاری، صحیح بخاری، رقم حدیث ۶۰۴۵.

۲- حسن بن فرحان مالکی، قرائه فی کتب العقائد، ص ۱۰۵-۱۰۶.

امکان دسترسی برای ما وجود دارد، و باید دعوت او به حق را، با رحمت و آرامی تمام کنی، زیرا نهی از تکفیر {تکفیر مسلمان} در نصوص بسیاری وارد شده است... .

و روش پیامبر بهترین مثال برای تطبیق آن است، زیرا حضرت احکام اسلام را بر منافقان که جایگاهشان در پایین ترین طبقه از جهنم است جاری کرده، تا زمانی که نام اسلام بر ایشان منطبق است، با وجود ایمان نداشتن آنان به نبوت پیامبر و شناخته شدن بسیاری از شخصیت های آن ها به طور یقینی.

وجوب تفحص و عدم سرعت در تکفیر

خداوند متعال می فرماید:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَصَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا }؛ (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که در راه خدا گام بر می دارید {و به سفری برای جهاد می روید}، تحقیق کنید! و برای این که سرمایه ناپایدار دنیا {و غنایمی} به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند، نگویید: «مسلمان نیستی»، زیرا غنیمت های فراوانی {برای شما} نزد خداست. شما قبلاً چنین بودید، و خداوند بر شما منت نهاد {و هدایت شدید}. {پس،} به شکرانه این نعمت بزرگ، {تحقیق کنید!} خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است.

درباره شأن نزول این آیه از ابن عباس نقل شده که گفت:

مَرَّ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَلِيمٍ بَنَفَرَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ يَرْعَى غَنَمًا لَهُ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ. فَقَالُوا: لَا يَسْلَمُ عَلَيْنَا إِلَّا لِيَتَعَوَّذَ مِنَّا. فَعَمَدُوا إِلَيْهِ فَقَتَلُوهُ، وَآتَوْهُ بَغْنَمَهُ رَسُولَ اللَّهِ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ. (۲)

مردی از بنی سلیم به فردی از اصحاب رسول خدا گذر کرد که گوسفندش را می چرانید، بر آنان سلام کرد. گفتند: او سلام نمی کند، مگر به سبب آن که جان

ص: ۱۴۱

۱- . نساء، آیه ۹۴.

۲- . اسباب النزول، نیشابوری، ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، ج ۲، صص ۵۳۸ و ۵۳۹.

خودش را از ما نجات دهد.

بر او حمله کرده و او را به قتل رسانده و گوسفندش را نزد رسول خدا آوردند. در آن هنگام این آیه نازل شد.

سید قطب در تفسیر آیه فوق می گوید:

يَأْمُرُ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا خَرَجُوا غَزَاهُ أَنْ لَا يُبَدِّئُوا بِقِتَالِ أَحَدٍ أَوْ قَتْلِهِ حَتَّى يَتَّبِعُوا وَان يَكْتَفُوا بِظَاهِرِ الْإِسْلَامِ فِي كَلِمَةِ اللِّسَانِ، إِذْ لَا دَلِيلَ هُنَا يَنَاقِضُ كَلِمَةَ اللِّسَانِ، وَ مِنْ ثَمَّ نَزَلَتِ الْآيَةُ...؛(۱)

خداوند به مؤمنان دستور داده: هنگامی که برای جنگ بیرون رفتند، ابتدا شروع به جنگ و یا کشتن کسی نکنند، تا تحقیق کنند، و به ظاهر اسلام در سخن زبان اکتفا نمایند، زیرا دلیلی در اینجا نیست که با گفتار زبان تناقض داشته باشد. و بدین دلیل است که آیه نازل شد... .

مشاهده می کنیم که چگونه خداوند دستور به احتیاط و ترک عجله در تکفیر داده، از این رو دوبار جمله {فَتَّبِعُوا} را تکرار کرده است.

توسعه دایره اسلام

با نگاهی گذرا به تعلیمات شریعت اسلامی می توان به این نتیجه رسید که دین اسلام اصرار زیادی بر توسعه دایره خود و تضییق دایره تکفیر دارد، و این مطلب را می توان اثبات کرد:

۱. آسان بودن ورود در اسلام

از مجموعه ادله استفاده می شود برای دخول در اسلام نطق به شهادتین کافی است از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که می فرمود: «لَمْ أَوْمَرْ أَنْ أَنْقِبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ»؛(۲) من مأمور نیستم که آنچه را در قلوب مردم است، بیرون کشم، این در حالی است که برای خروج از اسلام باید تصریح به کفر شود و از نیت فرد سؤال کرد و شرایط آن تحقق یابد.

ص: ۱۴۲

۱- سید قطب، تفسیر فی ضلال القرآن، ج ۲، ص ۷۳۷.

۲- نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۴۹.

از رحمت خداوند متعال بر بندگانش این است که ایمان اجمالی را برای دخول در اسلام کافی دانسته، ولی برای خروج از اسلام دلالت اجمالی کافی نیست، بلکه تحقیق برای رسیدن به دلالت قطعی بر اراده کفر لازم است.

وجوب دعوت به سوی خدا نه به تکفیر

از جمله شواهد بر توسیع دایره اسلام و تضییق دایره کفر، دستور اکید اسلام به دعوت مردم به دین است. خداوند متعال می فرماید: {وَلْتَكُنْ

مِّنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ}؛ (۱)

باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی کند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که خطاب به حضرت علی ۷ فرمود: «لَإِنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَّكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حِمْرُ النَّمْلِ»؛ (۲) اگر به واسطه تو یک نفر هدایت یابد، از شترهای قرمز برای بهتر است.

ولی در کمتر دلیل شرعی دعوت به حکم کردن به کفر مسلمان شده، بلکه مردم را از تکفیر بی بی مورد و خطرات آن برحذر داشته است.

تکفیر از دیدگاه قرآن و روایات

در آیات بسیاری از تکفیر افراطی نهی شده است. به برخی از آن ها اشاره میکنیم:

۱. خداوند متعال می فرماید: {وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ كَسْتُمْ مُؤْمِنًا}؛ به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند نگویند: مسلمان نیستی. (۳)

در این آیه، خداوند، مسلمانان را از نسبت دادن کفر به دیگران به بهانه های مختلف، نهی کرده است.

ص: ۱۴۳

۱- آل عمران، آیه ۱۰۴.

۲- بخاری، صحیح بخاری، کتاب الجهاد، باب فضل من اسلم علی یدیه رجل، ج ۶، ص ۱۴۴، حدیث ۳۰۰۹؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن ابی طالب، ج ۴، ص ۱۸۷۲، رقم ۲۴۰۶.

۳- نساء، آیه ۹۴.

۲. خداوند متعال می فرماید: {وَلَكِنْ

مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا}؛ (۱) آن ها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده اند.

شوکانی در ذیل این آیه می نویسد:

فلا بد من شرح الصدر بالكفر وطمأنينه القلب به و سکون النفس اليه، فلا اعتبار بما يقع من طوارق عقائد الشر، لاسيما مع الجهل بمخالفاتها لطريقه الاسلام، و لا اعتبار بصدور فعل كفري لم يُرد به فاعله الخروج عن الاسلام الى مله الكفر، و لا اعتبار بلفظ تلفظ به المسلم يدل على الكفر و هو لا يعتقد معناه؛ (۲)

در حکم به کفر، شرح صدر و اطمینان قلب لازم است، از این رو اعتباری به عارض شدن عقاید شر نیست، به ویژه با جهل به مخالفت آن با راه اسلام. هم هم چنین اعتباری به صدور فعل کفر آمیزی که فاعل آن قصد خروج از اسلام به ملت کفر ندارد، نمی باشد و نیز اعتباری به لفظی که مسلمانی تلفظ کرده و دلالت بر کفر دارد، ولی معنای آن را معتقد نیست، نمی باشد.

۳. خداوند متعال می فرماید: {هُم

لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ}؛ (۳)

آن ها در آن هنگام، به کفر نزدیک تر بودند تا به ایمان.

شیخ محمد عبده در ذیل این آیه می گوید:

والله تعالى قال: انهم اقرب الى الكفر و لم يقل: انهم كفار مع علمه بحالهم، تأديبا لهم و منعا من التهجم على التكفير بغير حق؛ (۴)

خداوند متعال فرمود: آن ها به کفر نزدیک ترند و نفرمود: ایشان کفارند، در

عین این که آگاه به حال ایشان است و این به جهت تأدیب و جلوگیری آنان از تکفیر به ناحق است.

شیخ محمد رشید رضا ذیل این آیه می نویسد:

ص: ۱۴۴

۱- . نحل، آیه ۱۰۶.

۲- . شوکانی، السيل الجرار، ج ۴، ص ۵۷۸.

۳- . آل عمران، آیه ۱۶۷.

۴- . رشید رضا، تفسیر المنار، ج ۴، ص ۲۲۸.

فليعتبر بهذا متفقه زماننا، الذين يسارعون في تكفير من يخالف شيئا من تقاليدهم و عاداتهم، و ان كان من اهل البصيره في دينه و ايمانه و التقوى في عمله و لم يكونوا على شىء من ذلك؛(۱)

مدعيان فقاهاست در زمان ما بايد از اين آيه درس عبرت بگيرند، آن ها كه در تكفير مخالفان خود در يكي از تقاليد و عاداتشان عجله مي كنند، گرچه اهل بصيرت در دين و تقواي در عمل باشند، ولي هيچ يك از تقاليد و عادات آنان را ندارند.

۴. خداوند متعال مي فرمايد: {وَلَا

تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّغَبِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ}؛(۲)

و يكديگر را مورد طعن و عيب جويي قرار ندهيد و با القاب ناپسند يكديگر را ياد نكنيد، بسيار بد است كه بر كسي پس از ايمان نام كفرآميز بگذاريد.

گروهی از مفسران درباره مصداق این آیه گفته اند: «هو قول الرجل لأخيه: يا كافر، يا فاسق»؛ آن عبارت است از این كه انسان به برادر ديني اش بگويد: اي كافر، اي فاسق.

این تفسیر از عكرمه و حسن و قتاده و مجاهد است.(۳)

تكفير از دیدگاه روایات

از مجموعه روایات استفاده می شود كه برای ورود در اسلام كه موجب حفظ جان، مال و ناموس افراد می شود، اقرار به شهادتین كافی است و بر ما وظیفه نیست كه درباره نیت افراد تجسس كنیم و با توجیهاات واهی آن ها را تكفیر کرده و خونشان را بریزیم، به به ویژه آن كه، همه سخن از اسلام و ايمان و توحيد دارند و اعمالی را كه انجام می دهند، خلاف توحيد و ايمان نمی دانند.

۱. ابن ابن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ۹ نقل کرده كه فرمود:

أَيُّهَا امْرِئُ قَالَ لِأَخِيهِ يَا كَافِرٌ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا، إِنْ كَانَ كَمَا قَالَ وَ إِلَّا رَجَعْتَ عَلَيْهِ؛(۴)

ص: ۱۴۵

۱- . همان، ص ۲۲۹.

۲- . حجرات، آیه ۱۱.

۳- . ابن عبدالبر، الاستذكار، ج ۲۷، ص ۳۰۱.

۴- . مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، کتاب الايمان، رقم ۷۱.

هر گاه کسی به برادرش بگوید: ای کافر! یکی از این دو حالت بر اوست، اگر نسبت درست باشد که هیچ و گرنه به خودش باز می گردد.

۲. ابن ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

ما من مسلمین إلاّ و بینهما ستر من الله فإذا قال أحدهما لصاحبه کلمه هجر خرق ستر الله، و إذا قال یا کافر فقد کفر أحدهما؛(۱)

هیچ دو مسلمانی نیست مگر آن که بینشان ستری از جانب خداوند است و چون یکی از آن دو، به رفیقش کلمه زشتی بگوید، ستر الهی را پاره کرده است و چون بگوید: ای کافر! یکی از آن دو کافرند.

۳. عمران بن حصین از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

إذا قال الرجل لأخيه یا کافر فهو کقتله؛(۲)

هر گاه کسی به برادر دینی خود بگوید: ای کافر! مثل آن است که او را به قتل رسانده باشد.

۴. از انس نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

من صلّی صلاتنا و استقبل قبلتنا و اکل ذبیحتنا فذلک المسلم الذی له ذمه الله و ذمه رسوله، فلا تُخفروا الله فی ذمته. (۳)؛(۴)

هر کس که نماز ما را به جای آورد و رو به قبله ما نماز گذارد و از ذبیحه ما استفاده کند، او مسلمانی است که در ذمه خدا و رسولش بوده، از این رو نباید درباره کسی که در ذمه خداست حيله کرد.

۵. هم چنین نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

امرت ان اقاتل الناس حتّی یقولوا لا- إله إلاّ الله، فإذا قالوها و صلّوا صلاتنا و استقبلوا قبلتنا و اکلوا ذبیحتنا فقد حرمت علينا دماؤهم و اموالهم إلاّ بحقها و حسابهم علی الله؛(۵)

ص: ۱۴۶

۱- . مجمع الزوائد، ج ۱۲، ص ۷۶.

۲- . همان، ج ۸، ص ۷۶.

۳- . بخاری، صحیح بخاری، کتاب الصلاه؛ باب فضل استقبال القبلة، رقم ۳۹۱.

۴- . بخاری، صحیح بخاری، کتاب الصلاه، باب فضل استقبال القبلة، رقم ۳۹۱.

۵- . همان، رقم ۳۹۲.

من مأورم که با مردم بجنم تا معتقد به توحید شوند کلمه لا اله الا الله را بر زبان جاری کنند و هنگامی چنین اعتقادی پیدا کردند و نماز ما را به جای آورده و رو به قبله ما نماز گذارند و از ذبیحه ما استفاده کنند، بر ماست که از خون ها و اموالشان به جز در موارد حق محافظت نماییم و حساب آن ها با خداست.

۶. هم چنین حمید نقل کرده که گفت: میمون بن سیاه از انس بن مالک سؤال کرد:

یا أباحمزه! ما یحرم دم العبد و ماله؟ قال: من شهد أن لا إله إلا الله و استقبل قبلتنا و صلّى صلاتنا و اكل ذبیحتنا فهو المسلم، له ما للمسلم و علیه ما علی المسلم؛(۱)

ای ابوحمزه! چه چیز باعث حرمت خون بنده و مالش می شود؟ گفت: هر کس که شهادت به وحدانیت خدا داده و رو به قبله ما بایستد و نماز ما را بخواند و از ذبیحه ما استفاده کند، او مسلمان است و احکام مسلمانان بر او بار می شود.

ابن حجر در تعلیقه خود بر حدیث اول از انس می گوید:

من صلّى صلاتنا... الحدیث: و فیه أنّ امور الناس محموله علی الظاهر، فمن اظهر شعار الدین أُجْرِیَتْ علیه احکام اهله ما لم یظهر منه خلاف ذلك. (۲)؛(۳)

امور مردم حمل بر ظاهر می شود. از این رو هر کس شعار دین را اظهار کند، احکام اهل دین

بر او جاری می گردد، مادامی که خلاف آن، از او ظاهر نگردد.

۷. از عمر بن خطاب نقل شده که جبرئیل ۷ از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره اسلام سؤال کرد. حضرت فرمود:

الإسلام ان تشهد ان لا إله إلا الله و أنّ محمداً رسول الله و تقیم الصلاة و تؤتی الزکاه و تصوم رمضان و تحج البيت ان استطعت إلیه سبیلاً. قال: صدقت. قال: فعجبنا له یسأله و یصدقه.

قال: فاخبرنی عن الإیمان؟ قال: ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و تؤمن بالقدر خیره و شرّه. قال: صدقت.

ص: ۱۴۷

۱- . همان، رقم ۳۹۳.

۲- . عسقلانی، فتح الباری، ج ۱، ص ۴۹۷.

۳- . عسقلانی، فتح الباری، ج ۱، ص ۴۹۷.

قال: فاخبرني عن الإحسان؟ قال: ان تعبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فأنه يراك...؛(۱)

اسلام آن است که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد از جانب خدا دهی و نماز را برپا داشته و زکات پرداز و روزه ماه رمضان را به جای آورده و حج خانه خدا را انجام دهی، اگر راه برای تو هموار بود. جبرئیل گفت: راست گفتی. او گفت: ما تعجب کردیم از این که جبرئیل از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می پرسید و سپس ایشان تصدیق می کرد. جبرئیل گفت: خبر بده مرا از ایمان؟ گفت: اینکه به خدا و فرشتگان و کتاب ها و رسولان خدا و روز قیامت ایمان آوری و به قدر خیر و شرش ایمان داشته باشی. جبرئیل گفت: خبر بده مرا از احسان؟ گفت: این که خدا را عبادت کنی گویا تو را می بیند و اگر تو او را

مشاهده نمی کنی [بدانی] که او تو را می بیند... .

۸. بخاری نیز مثل این روایت را از ابوهریره در کتاب الایمان باب «سؤال جبریل النبی عن الایمان و الاسلام و الاحسان» نقل کرده است. (۲)

۹. بخاری به سندش از ابن عباس نقل کرده که گفت:

انّ وفد عبد القیس لما اتوا النبی قال: من القوم؟ أو من الوفد؟ قالوا: ربیعه. قال: مرحباً بالقوم أو بالوفد غیر خزایا ولا ندامی. قالوا: یا رسول الله! انّا لانستطیع ان نأتیک إلا فی الشهر الحرام و بیننا و بینک هذا الحی من کفار مضر، فمّرنا بامر فصل نُخبر به من ورائنا و ندخل به الجنة... امرهم بالایمان بالله وحده. قال: اتدرون ما الایمان بالله وحده؟ قالوا: الله و رسوله اعلم. قال: شهادة أن لا إله إلا الله و أنّ محمداً رسول الله، و أقام الصلاة و ایتاء الزکاه و صیام شهر رمضان و ان تعطوا من المغنم الخمس...؛(۳)

جماعت عبد القیس هنگامی که خدمت پیامبر رسیدند حضرت فرمود: این قوم چه کسانی هستند؟ یا فرمود: این قافله کیست؟ عرض کردند: قوم ربیعه. حضرت فرمود: مرحبا به این قوم یا گروه، خوار و پشیمان نباشید. عرض

ص: ۱۴۸

۱- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۴۱۲.

۲- بخاری، صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۸.

۳- همان، ص ، ص ۱۹؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۵.

کردند: ای رسول خدا! ما نمی توانیم جز در ماه حرام نزد شما بیاییم و بین ما و شما، این قبیله از کفار مضر است، ما را به امری دستور ده که فاصله [بین حق و باطل] باشد تا به دیگران که پشت سر ما هستند [و خدمت شما نرسیده اند] خبر دهیم و

با آن وارد بهشت گردیم... حضرت ایشان را به ایمان به خدای یگانه دستور داد و فرمود: آیا می دانید که ایمان به خدای یگانه چیست؟ گفتند: خدا و رسولش دانایتر است. فرمود: گواهی به وحدانیت خدا و این که محمد رسول خداست و برپایی نماز و پرداخت زکات و روزه ماه رمضان و این که از غنایم خمس بردارید...

۱۰. از ابن عباس نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به معاذ بن جبل هنگام فرستادن او به سوی یمن فرمود:

انک ستأتی قوماً اهل کتاب، فإذا جئتم فادعهم إلى أن يشهدوا أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله، فإن هم اطاعوا لك بذلك فأخبرهم أن الله قد فرض عليهم خمس صلوات في كل يوم و ليلة، فإن هم اطاعوا لك بذلك فأخبرهم أن الله قد فرض عليهم صدقه تؤخذ من اغنيائهم فترد على فقرائهم...؛(۱)

تو به زودی به سوی قومی از اهل کتاب روانه می شوی، چون نزدشان رفتی، دعوت کن آن ها را به گواهی به وحدانیت خدا و این که محمد فرستاده اوست اگر تو را در این دعوت اطاعت کردند خبر بده به اینکه خداوند بر آنان پنج وعده نماز در شبانه روز واجب کرده است و چون تو را در این امر اطاعت کردند خبر بده آنان را به اینکه خداوند صدقه ای بر ایشان واجب کرده که از

ثروتمندان گرفته و به فقیران داده می شود....

۱۱. عبیدالله بن عدی بن خیار می گوید:

ان رجلا من الأنصار حدثه أنه أتى النبي في مجلس فسارّه يستأذنه في قتل رجل من المنافقين. فجهر رسول الله فقال: أليس يشهد أن لا إله إلا الله؟ فقال الأنصاري: بلى يا رسول الله، ولا شهادة له. فقال: أليس يشهد أن محمداً رسول

ص: ۱۴۹

۱- . بخاری، همان، ج ۱، ص ۱۲۰ و ۱۲۱؛ مسلم نیشابوری، همان، ج ۱، ص ۳۸.

الله؟ قال: بلی، ولا شهاده. قال: أو ليس یصلی؟ قال: بلی، ولا صلاه له. قال: أولئک الذین نهی الله عن قتلهم. (۱)؛ (۲)

مردی از انصار: به خدمت پیامبر در مجلسی رسیده و مخفیانه از ایشان درباره کشتن مردی از منافقان اذن خواست. حضرت آشکارا فرمود: آیا او گواهی به وحدانیت خدا نمی دهد؟ مرد انصاری گفت: آری ای رسول خدا، ولی گواهی او بی فایده است. حضرت فرمود: آیا او گواهی به رسالت محمد از جانب خدا نمی دهد؟ عرض کرد: آری، ولی گواهی او بی فایده است. حضرت فرمود: آیا او نماز نمی گذارد؟ عرض کرد: آری، ولی نماز او بی فایده است. حضرت فرمود: او و امثالش کسانی هستند که خداوند از کشتن آن ها نهی کرده است.

۱۲. بخاری به سندش از انس نقل کرده که گفت:

كان رسول الله إذا غزا قوماً لم يُغزِ حتى يُصبح، فإذا سمع اذاناً أمسك، و ان لم يسمع اذاناً اغار بعد ما يصبح. فنزلنا خيبر ليلاً؛ (۳)

رسول خدا چون با قومی می خواست بجنگد، جنگ را شروع نمی کرد تا صبح شود و چون صدای اذان را می شنید دست از جنگ برمی داشت و اگر صدای اذان را نمی شنید، بعد از صبح حمله را شروع می کرد و ما شبانه وارد خیبر شدیم.

از این روایت استفاده می شود، چون اذان نشانه اسلام و مسلمانی بوده و با مسلمان نباید جنگید، از این رو پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به مجرد شنیدن صدای اذان از بین مردم محل، دست از جنگ می کشید.

۱۳. مسلم نیز از انس نقل کرده که گفت:

كان رسول الله يُغیر إذا طلع الفجر، و كان يستمع الأذان، فان سمع اذاناً أمسك و إلا اغار. فسمع رجلاً يقول: الله اكبر الله اكبر، فقال رسول الله على الفطره. ثم قال:

ص: ۱۵۰

۱- . مسند شافعی، ج ۱، ص ۱۳؛ احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۵، ص ۴۳۲.

۲- . مسند شافعی، ج ۱، ص ۱۳؛ احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۵، ص ۴۳۲.

۳- . بخاری، صحیح بخاری، ج ۴، ص ۵.

أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن لا إله إلا الله. فقال رسول الله: خرجت من النار. فنظروا فإذا هو راعى معزى؛(۱)

رسول خدا هرگاه فجر طلوع می کرد حمله را شروع می کرد و به اذان گوش فرا می داد و چون صدای آن را می شنید دست می کشید و گرنه حمله می کرد. از مردی شنید که می گوید: الله اكبر الله اكبر. رسول خدا فرمود: مطابق فطرت. آنگاه گفت: اشهد ان لا اله الا الله،

اشهد ان لا اله الا الله. رسول خدا فرمود: از آتش [دوزخ] خارج شدی. نگاه کردند، دیدند چوپان بزهاست.

۱۴. از انس بن مالک نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

ثلاث من اصل الإيمان: الكف عمّن قال: لا إله إلا الله لانكفّره بذنب ولانخرجه من الإسلام بعمل...؛(۲)

سه عمل از اصل ایمان است: دست کشیدن از کسی که شهادت به وحدانیت خدا داده است، او را به سبب گناه تکفیر نمی کنیم و به جهت هیچ کاری از اسلام خارج نمی کنیم...

۱۵. ثابت بن ضحاک از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود: «من حلف بمله غير الاسلام كاذبا فهو كما قال، و من قتل نفسه بشيء عذب به في نار جهنم و لعن المؤمن كقتله، و من رمى مؤمنا بكفر فهو كقتله»؛(۳) هر کس به دروغ به ملت غیر اسلام قسم یاد کند، او همان گونه است که گفته، و هر کس خود را با چیزی به قتل برساند، با همان چیز در آتش دوزخ عذاب خواهد شد، و نفرین لعن مؤمن همانند کشتن اوست. هر کس مؤمنی را به کفر نسبت دهد، مانند آن است که او را به قتل رسانده باشد.

تکفیر از دیدگاه صحابه

۱. ابویعلی در مسند و طبرانی در معجم کبیر نقل کرده اند:

ص: ۱۵۱

۱- مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۴.

۲- سنن ابوداود، ج ۳، ص ۸.

۳- بخاری، صحیح بخاری، کتاب الادب، باب من الکفر اخاه بغیر تأویل، هو كما قال، ج ۵، ص ۲۲۶۴، رقم ۵۷۵۴.

ان رجلا سأل جابراً: هل كنتم تدعون احداً من اهل القبلة مشركاً؟ قال معاذ الله. ففرع لذلك. قال: هل كنتم تدعون احداً منهم كافرين؟ قال: لا. (۱)؛ (۲)

شخصی از جابر سؤال کرد: آیا شما فردی را که رو به قبله نماز می خواند، مشرک می خوانید؟ جابر گفت: پناه بر خدا، او از این مطلب تعجب کرد. دوباره پرسید: آیا شما یکی از اهل قبله را کافر می نامید؟ گفت: هرگز.

۲. ابویعلی از یزید رقاشی نقل کرده که به انس بن مالک گفت:

یا اباحمزه! ان ناساً یشهدون علينا بالكفر و الشـرك؟ قال: أولئك شرّ الخلق و الخلیقه. (۳)؛ (۴)

ای ابوحمزه! برخی از مردم بر ما گواهی به کفر و شرک می دهند؟ او گفت: آن ها بدترین مردم هستند.

۳. سیره امام علی بن ابی طالب ۷ با خوارج بهترین درس برای ما ست. حضرت علی ۷ ابتدا با آن ها مناظره و گفت و گو کرد و سپس ابن عباس را برای مناظره فرستاد. حضرت شبها ایشان را گوش

داد و با برهان آن ها را پاسخ داد. سپس تعداد بسیاری که بنا بر نقلی دو هزار نفر بودند به راه راست برگشته و از افکار غلو و افراطی گری دست برداشتند.

حضرت علی ۷ به آنان فرمود:

ان لكم علينا ثلاثاً: ألا نمنعكم فيئاً مادامت ایدیکم معنا. و ألا نمنعکم مساجد الله، و ألا نبداکم بالقتال حتی تبدؤنا؛ (۵)

برای شما بر عهده ما سه چیز است: شما را از سهم بیت المال دور نکنیم، مادامی که دستهای شما با ماست؛ شما را از مساجد خدا منع نکنیم؛ با شما شروع به جنگ نکنیم، تا شما شروع کننده به جنگ باشید.

ص: ۱۵۲

۱- . مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۰۷.

۲- . مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۰۷.

۳- . همان، ص ۱۰۷.

۴- . همان، ص ۱۰۷.

۵- . البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۸۲ و ۲۸۵.

هنگامی که خوارج از حدود فکر تجاوز کرده و دست به اقدامات عملی زدند و خون ریخته و هتک حرمت محارم کرده و در زمین فساد کردند، حضرت علی ۷ برای جلوگیری از تجاوزهای ایشان، به مقابله پرداخت.

تکفیر از دیدگاه سلف

اجماع علمای سلف از اهل سنت بر این است که تکفیر هیچ یک از افرادی که رو به قبله نماز می خوانند، جایز نیست، مگر در صورت انکار امری قطعی از روی علم و اصرار، که ضروری بودنش در دین معلوم است.

عبدالکریم بکار می گوید:

و قد انبني على هذا الموقف مرونة عجيبه من السلف تجاه بعضهم في القضايا الخلاف، فهم لا يكفرون ولا يفتنون ولا يؤثمون مادام الخلاف في غير المسائل الواضحه المعلومه من الدين بالضروره. (۱)؛ (۲)

به این موقف، انفعال عجیبی از سلف در برابر برخی در قضایای اختلافی بنا نهاده شده، زیرا آن ها تکفیر نکرده و نسبت فسق و گناه به کسی نمی دهند، تا وقتی وقتی که خلاف در مسائل واضح و معلوم از ضروری دین نباشد.

ابن تیمیه می گوید:

وما زال السلف يتنازعون في كثير من هذه المسائل ولم يشهد أحد منهم على أحد لا بكفر ولا بفسق ولا معصيه...؛ (۳)

همیشه سلف نزاع می کردند در بسیاری از این مسائل و هیچ یک از ایشان بر ضد کسی گواهی به کفر یا فسق یا معصیت نمی داد...

از محمد بن ادریس شافعی نقل شده که می گفت:

... أحدهم إذا خالفه صاحبه قال: كَفَرْتُ. وَالْعِلْمُ إِنَّمَا يُقَالُ فِيهِ: أَخْطَأْتُ. (۴)؛ (۵)

ص: ۱۵۳

۱- عبدالکریم بکار، فصول فی التفکیر الموضوعی، ص ۱۶۴.

۲- عبدالکریم بکار، فصول فی التفکیر الموضوعی، ص ۱۶۴.

۳- ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۲۲۹.

۴- عبدالله رحیلی، دعوه إلى السنه، ص ۶.

۵- عبدالله رحیلی، دعوه إلى السنه، ص ۶.

... یکی از آن‌ها چون همراهش با او مخالفت می‌کرد، می‌گفت: کافر شدی، در حالی که علم درباره او می‌گوید: خطا کردی.

ذهبی در تعلیقه خود بر کلام ابن خزیمه می‌نویسد:

وقد تأول فی ذلک حدیث الصوره فلیعذر من تأول بعض الصفات. وأما السلف، فما خاضوا فی التأویل، بل آمنوا وكفوا، وفوضوا علم ذلک إلى الله ورسوله، ولو أن كل من أخطأ فی اجتهاده مع صحه إيمانه، وتوخيه لاتباع الحق أهدرناه، وبدعناه، لقل من یسلم من الاثمه معنا. (۱)؛ (۲)

ابن خزیمه حدیث صورت را تأویل کرده، پس باید کسانی که برخی از صفات را تأویل می‌کنند، معذور باشند اما سلف در تأویل وارد نشده، بلکه ایمان آورده و از آن دست کشیدند و علم آن را به خدا و رسول واگذار کردند و اگر هر کس که در اجتهادش به خطا رفته با صحت ایمان و التزام به پیروی از حق، خونس را به هدر دهیم و او را بدعت گزار بدانیم، کمتر کسانی از امامان همراهان، باقی خواهند ماند.

عباراتی از علمای سلف که در سه قرن نخستین اسلام میزیسته و با تکفیر مسلمانان مخالف بوده‌اند، بیان می‌کنیم:

ابن سیرین

(۳) {متوفی ۱۱۰ق}

او می‌گوید: «اهل القبله کلهم ناجون»؛ (۴) اهل قبله همگی اهل نجاتند.»

ابن ابی لیلی

(۵) {متوفی ۱۴۸ق}

ابن حزم می‌نویسد:

و ذهب طائفه الی انه لایکفر ولا یفسق مسلم بقوله قاله فی اعتقاد او فتیا، و ان کل من اجتهد فی شیء من ذلک فدان بما رأی انه الحق فانه مأجور علی کل حال، ان

ص: ۱۵۴

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۳۷۳.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۳۷۳.

۳- او محمد بن سیرین بصری انصاری است که وفاتش در بصره در سال ۱۱۰ هجری اتفاق افتاده است. او اهل فقه و نقل حدیث بوده و شهرت به تعبیر رؤیا داشته و در ابتدا بزاز بوده است. {ابن قتیبه، الاعلام، زرکلی، المعارف، ابن قتیبه، ص ۴۴۲}.

۴- . الفصول المهمه في تأليف الأئمه، ص ۷۰، به نقل از او.

۵- . او محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی یسار، متوفی ۱۴۸ هـ- است که متولی قضاوت از سوی بنی بنی امیه و بنی بنی العباس بود. او فقیه فتوا دهنده به رأی به حساب می آمد {ابن قتیبه، المعارف، ص ۴۹۴}.

اصاب فاجران و ان اخطأ فأجر واحد، قال: و هذا قول ابن ابي لیلی؛^(۱)

گروهی معتقدند هیچ مسلمانی را به سبب اعتقاد یا فتوایی نمی توان تکفیر و تفسیق کرد، و این که هر کس در مسئله ای تلاش کرد و به آنچه تشخیص حق بودنش داده، متدین شد، در هر حال مأجور است، اگر به واقع رسیده دو پاداش دارد و در صورت خطا کردن یک پاداش. او گفته: این نظر ابن ابي لیلی است.

ابوحنیفه

{^(۲) متوفی ۱۵۰ق}

ابن حزم می نویسد:

و ذهب طائفة الى انه لا يكفر ولا يفسق مسلم بقوله قاله في اعتقاد او فتيا، و ان كل من اجتهد في شيء من ذلك فدان بما رأى انه الحق فانه مأجور على كل حال، ان اصاب فاجران و ان اخطأ فأجر واحد. قال: و هذا قول ابن ابي لیلی و ابي حنيفة؛^(۳)

... و این نظر ابن ابي لیلی و ابوحنیفه است.

میر سید شریف رجانی از ابوحنیفه نقل کرده که او احدی از اهل قبله را تکفیر نکرده است.^(۴)

اوزاعی

{^(۵) متوفی ۱۵۷ق}

از او نقل شده که فرمود: «والله لو نشرت لاقول بتكفير احد من اهل الشهادتين»؛^(۶) «به خدا سوگند! اگر قطعه قطعه شوم احدی از اهل شهادت به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر را تکفیر نمی کنم.»

ص: ۱۵۵

۱- ابن حزم، الفصل فی الأهواء و الملل و النحل، ج ۳، ص ۲۹۱.

۲- او نعمان بن ثابت بن زوطی، صاحب رأی و قیاس و امام حنفی حنفی هاست که در سال ۱۵۰ هجری وفات یافت و مذهب مرجئه را داشت {ابن قتیبه، المعارف، ص ۴۹۵ و ۵۷۷ و ۶۲۵}.

۳- ابن جزمابن حزم، همان، ج ۲، ص ۲۹۱.

۴- جرجانی، شرح المواقف، ج ۲، ص ۱۹۲.

۵- او عبدالرحمن بن عمرو بن محمد اوزاعی، متوفی ۱۵۷ هجری است که فقیه اهل شام بوده و کتابی تألیف کرده به نام کتاب السنن فی الفقه و المسائل {زرکلی، الاعلام، ج ۳، ص ۳۲۰}.

۶- شرف الدین، الفصول المهمة فی تألیف الأمة، ص ۷۰، رابطه الثقافه و العلاقات الاسلامیه، ایران، سال ۱۴۱۷ هـ-.

(۱) {متوفی ۱۶۱ق}

ابن حزم می نویسد:

و ذهب طائفه الی انه لایکفر و لایفسق مسلم بقوله قاله فی اعتقاد او فتیا، و ان کل من اجتهد فی شیء من ذلك فدان بما رأی انه الحق فانه مأجور علی کل حال، ان اصاب فاجران و ان اخطأ فأجر واحد. قال: و هذا قول ابن ابی لیلی و ابی حنیفه و الشافعی و سفیان الثوری؛(۲)

...و این نظر ابن ابی لیلی و ابوحنیفه و شافعی و سفیان ثوری است.

قاضی ابویوسف

(۳) {متوفی ۱۸۲ق}

از او نقل شده که فتوا به حرمت خون هر کسی داده که نطق به شهادتین کرده، زیرا انسان به این دو گواهی مسلمان است.(۴)

محمد بن حسن شیبانی(۵) {متوفی ۱۸۹ق}

او هم رأی قاضی ابویوسف بوده و فتوا به حرمت خون کسی داده که نطق به شهادتین می کند، زیرا او با این گواهی مسلمان خواهد بود.(۶)

شافعی

(۷) {متوفی ۲۰۴ق}

ابن حزم می نویسد:

ص: ۱۵۶

۱- او سفیان بن سعید بن مسروق ثوری ملقب به امیرالمؤمنین در حدیث است که در سال ۱۶۱ هجری در بصره در حالی که از سلطان فرار کرده و در اختفا به سر می برد وفات کرد {ابن ابن قتیبه، المعارف، ص ۴۹۷}.

۲- ابن حزم، الفصل، ج ۳، ص ۲۹۱.

۳- او یعقوب بن ابراهیم معروف به ابویوسف است که از مهم ترین شاگردان ابوحنیفه به حساب می آمده و در سال ۱۸۲ هجری وفات یافته است.

۴- طحاوی، شرح معانی الآثار، ج ۳، ص ۲۱۵، به نقل از او.

۵- . او نیز همانند ابویوسف از مهم ترین شاگردان ابوحنیفه به حساب می آید که در سال ۱۸۹ هجری وفات یافت.

۶- . طحاوی، همان، ج ۳، ص ۲۱۵.

۷- . او ابو عبدالله محمد بن ادريس شافعی قرشی است که در شهر غزه سال ۱۵۰ هجری متولد شد و دو ساله بود که به مکه برده شد و سفری به بغداد و سپس به مدینه منوره و سپس به یمن نمود و دوباره به مکه بازگشت و در سال ۱۹۸ هجری وارد مصر شد، و تا سال ۲۰۴ هجری در آن دیار اقامت داشت و در آن سال از دنیا رحلت نمود. از معروف ترین کتاب های او «الأم» و «مسند شافعی» است. {شافعی، الأم، مقدمه }.

و ذهبت طائفه الى انه لا يكفر ولا يفسق مسلم بقول قاله في اعتقاد او فتيا، و ان كل من اجتهد في شىء من ذلك فدان بما رأى انه الحق فانه مأجور على كل حال، ان اصاب فاجران و ان اخطأ فاجر واحد. قال: و هذا قول ابن ابي ليلى و ابي حنيفه و الشافعى؛(١)

...و این نظر ابن ابی لیلی و ابوحنیفه و شافعی است.

شعرانی از شیخ الاسلام مخزومی چنین نقل می کند:

و قد نصّ الامام الشافعى على عدم تكفير اهل الأهواء فى رسالته، فقال: «لا اكفر اهل الأهواء بذنوب». قال: و فى روايه عنه: «و لا اكفر احدا من اهل القبلة بذنوب». قال: و فى روايه اخرى عنه: «و لا اكفر اهل التأويل المخالف للظاهر بذنوب»؛(٢)

امام شافعی تصریح بر عدم تکفیر اهل هواهای نفسانی را در رساله اش کرده و گفته است: من اهل هواهای نفسانی را به سبب گناه تکفیر نمی کنم. در روایتی از او رسیده: من احدی از اهل قبله را به هیچ گناهی تکفیر نمی کنم، گفته: در روایتی دیگر از او نقل شده: من اهل تأویل مخالف با ظاهر را با هیچ گناهی تکفیر نمی کنم.

از محمد بن ادریس شافعی نقل شده که می گفت:

... أحدهم إذا خالفه صاحبه قال: كَفَرْتُ. والعِلْمُ إنما يقال فيه: أخطأت. (٣)؛(٤)

... یکی از آنان وقتی همراهش با او مخالفت می کرد، می گفت: کافر شدی در حالی که علم درباره او می گوید: خطا کردی.

حافظ حمیدی

(٥) {متوفی ٢١٩ق}

او می گوید:

و لا نکفر بشىء من الذنوب، انما الکفر فى ترک الخمس الذى قال رسول الله: بنى الاسلام على خمس: شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله، و اقامه الصلاه و ايتاء الزكاه و صوم رمضان و حج البيت؛(٦)

ص: ١٥٧

١- . ابن حزم، الفصل، ج ٣، ص ٢٩١.

٢- . شعرانی، اليواقیت و الجواهر، ج ٢، مبحث ٥٨، ص ١٢٦.

٣- . عبدالله رحیلی، دعوه إلى السنه، ص ٦.

٤- . عبدالله رحیلی، دعوه إلى السنه، ص ٦.

۵- . او معروف به شیخ حرم و از شیوخ بخاری است که در سال ۲۱۹ هجری وفات یافته است.

۶- . حمیدی، اصول السنه، ص ، ص ۵۷-۵۸.

ما با هیچ یک از گناهان، کسی را تکفیر نمی کنیم، بلکه کفر فقط در ترک کردن پنج امری است که رسول خدا فرموده: گواهی بر وحدانیت خدا و رسالت محمد از سوی او و برپایی نماز و پرداخت زکات و روزه گرفتن در ماه رمضان و حج خانه خدا را به جای آوردن.

احمد بن حنبل

(۱) {متوفی ۲۴۱ق}

او می گوید: «و لانشهد علی احد من اهل القبله انه فی النار لذنب عمله و لا لکبیره اتاها الا ان یكون فی ذلک حدیث»؛ (۲) بر احدی از اهل قبله به جهنمی بودن او به جهت گناهی که انجام داده یا گناه کبیره ای که به جای آورده، گواهی نمی دهیم، مگر این که حدیثی بر آن دلالت کند.

وی خطاب به علمای فرقه جهمی می گوید: «آنچه که شما به آن عقیده دارید، اگر من پذیرم،

کافر می شوم، ولی من شما را تکفیر نمی کنم، زیرا شما از نظر من جاهل هستید.» (۳)

عبدالسلام بن قاسم

(۴) {متوفی ۲۴۴ق}

او می گوید:

و اما الآثار المرویات بذکر الکفر و الشرك و وجودهما بالمعاصی فانّ معناها عندنا لیست تثبت علی اهلها کفرا و لا شرکا یزیلان الایمان عن صاحبه، انما وجوهها أنّها

ص: ۱۵۸

- ۱- او احمد بن محمد بن حنبل شیبانی است که اصل او از بصره بوده و جدش حنبل از یاوران دولت عباسی به حساب می آمده است. از پانزده سالگی همت خود را به طلب حدیث گماشت و همیشه در مسیر بین کوفه و بصره بود تا از شیوخ خود حدیث کتابت کند. او در سال ۱۹۹ هجری سفری به یمن همراه رفیقش یحیی بن معین داشت تا از عبدالرزاق بن همام ضنعانی متوفی ۲۱۱ق صاحب المصنف سماع حدیث کند بعد از بازگشت به بغداد در ۳۶ سالگی شروع به تصنیف المسند کرد. در سال ۲۰۰ق سفری به بصره داشت و در آن دیار از سلیمان بن داوود طیالسی {متوفی ۲۰۳ق} سماع حدیث کرد و تا سال ۲۱۸ق در مصدر فتوا و نقل حدیث بود. از آن زمان تا هنگام وفاتش به جهت اعتقاد به غیر مخلوق بودن قرآن و پافشاری بر آن مورد اذیت و آزار بسیاری قرار گرفت تا در سال ۲۴۱ق وفات یافت. {احمد بن حنبل، مسند، مقدمه}
- ۲- احمد بن حنبل، رساله السنه، ص ۷۰.

۳- . مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۳۶.

۴- . او امام ابو عبید قاسم بن سلام هروی است که در بغداد ساکن بوده و از امامان اهل سنت و جماعت به حساب می آمده و در سال ۲۲۴ هجری در مکه وفات یافته است. {زرکلی، الاعلام، ج ۵، ص ۱۷۶}.

من الاخلاق و السنن التي عليها الكفار و المشركون؛(۱)

آثار روایت شده به ذکر کفر و شرک و وجود آن دو به معاصی، معنای آن نزد ما، دلیل اثبات کفر و شرک که باعث ازاله ایمان از صاحبش شود، نمی گردد، بلکه وجوه آن این است که از اخلاق و سنت هایی است که کفار و مشرکان بر آن می باشند.

مقصود او از این کلام آن است که روایات دالّ بر کفر و شرک به حساب آمدن برخی از گناهان، دلالت دارد بر این که این گونه معاصی از افعال کفار و مشرکان است، نه آن که موجب شرک و کفر شود.

اسماعیل بن یحییٰ مزنی،

(۲) {متوفی ۲۶۴ق}

شعرانی حنفی درباره او می گوید:

سئل عن مسأله فی علم العقائد فقال: حتی انظر و اثبت؛ فأنه دین الله. و کان ینکر علی من یبادر الی تکفیر اهل الأهواء و البدع؛(۳)

از مسئله ای درباره علم عقاید از او سؤال شد؟ گفت: صبر کنید تا نظر کرده و به ثبات رأی برسیم، که این کار دین خداست، و او بر کسانی کسانی که به تکفیر اهل هواها و بدعت ها مبادرت می ورزیدند، انکار می کرد.

داود بن علی

(۴) {متوفی ۲۷۰ق}

ابن حزم می نویسد:

ص: ۱۵۹

۱- . قاسم بن سلام، کتاب الایمان، ص ۴۳.

۲- . او اسماعیل بن یحییٰ بن عمرو بن مسلم مزنی، مصری، شافعی، مکنی به ابوابراهیم، فقیه مجتهد و از اصحاب شافعی است که از او حدیث کرده و در سال ۱۷۵ متولد و در سال ۲۶۴ هجری در مصر وفات یافت. او دارای کتاب کتاب هایی در فقه شافعی است از قبیل: الجامع الكبير، الجامع الصغير، مختصر الترغیب فی العلم، کتاب الدقائق؛ {معجم المؤلفین، ج ۲، ص ۲۹۹-۳۰۰}.

۳- . شعرانی، الیواقیت و الجواهر، ج ۲، ص ۱۲۵.

۴- . او داود بن علی بن خلف اصبهانی است که مذهب ظاهری به او منسوب می باشد، و وجه تسمیه ظاهری این که او به

ظاهر کتاب و سنت اخذ نموده و از تأویل و رأی و قیاس دوری می جست. او در سال ۲۷۰ هجری در بغداد وفات یافت.
{زرکلی، الاعلام، ج ۲، ص ۳۳۳.}

و ذهبت طائفه الى انه لا يكفر ولا يفسق مسلم بقول قاله في اعتقاد او فتيا، و ان كل من اجتهد في شيء من ذلك فدان بما رأى انه الحق فانه مأجور على كل حال، ان اصاب فاجران و ان اخطأ فاجر واحد. قال: و هذا قول ابن ابي ليلى و ابي حنيفة و الشافعي و سفیان الثوری و داود بن علی؛(۱)

...و این نظر ابن ابي ليلى و ابوحنيفه و شافعي و سفیان ثوری و داود بن علی است.

عثمان بن سعید دارمی

{(۲) متوفی ۲۸۰ق}

او که مورد تعظیم خاص ابن تیمیه بوده و سفارش به خواندن کتابهایش می کرد، می گوید:

و تفسیر التوحید عند الأئمة و صوابه قول: لا اله الا الله وحده لا شريك له، التي قال رسول الله: من جاء بها مخلصا دخل الجنة و امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا: لا اله الا الله، فمن قالها فقد وحّد الله؛(۳)

و تفسیر توحید نزد امت و صحیح آن گفتن «لا اله الا الله وحده لا شريك له» است؛ همان جمله ای که رسول خدا فرمود: هر کس آن را از روی اخلاص بیاورد داخل بهشت خواهد شد. و نیز فرمود: مأمور شده ام تا با مردم نبرد کنم تا بگویند: لا اله الا الله، و هر کس آن را بگوید به طور حتم به توحید الهی رسیده است.

تکفیر از دیدگاه اندیشمندان اسلامی

طحاوی

{(۴) متوفی ۳۲۱ق}

او می گوید:

ص: ۱۶۰

- ۱- ابن حزم، الفصل، ج ۳، ص ۲۹۱.
- ۲- او عثمان بن سعید بن خالد بن سعید تیمی سجستانی، دارمی شافعی، مکنی به ابوسعید که محدث و حافظ و متکلم بوده است. ولادت او قبل از سال ۲۰۰ هجری و وفات او در ماه ذی حجه سال ۲۸۰ هجری بوده و از جمله تصنیفات او المسند الکبیر و الردّ علی الجهمیه می باشد. {عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۶، ص ۲۵۴}.
- ۳- دارمی، النقص علی بشر المریسی، ج ۱، ص ۱۵۲-۱۵۳.
- ۴- او امام ابو جعفر احمد بن محمد بن سلامه طحاوی است که در شهر صعید مصر متولد شد و در قاهره در سال ۳۲۱ هجری وفات یافت. او دارای تألیفات بسیاری بوده است. {زرکلی، الاعلام، ج ۱، ص ۲۰۶}.

فمن عيوب اهل البدع تكفير بعضهم بعضا و من ممدوح اهل العلم انهم يخطئون و لا يكفرون؛(۱)

از عیب های اهل بدعت، تکفیر یکدیگر است و از کارهای نیک اهل علم، آن است که یکدیگر را تخطئه می کنند، ولی تکفیر نمی نمایند.

او می گوید:

و نسّمی اهل قبلتنا مسلمین مؤمنین ما داموا بما جاء به النبی معترفین. قال رسول الله: من صلّى صلاتنا و استقبل قبلتنا و اكل ذبیحتنا فهو المسلم و ان المسلم لا یرج من الاسلام بارتکاب الذنب ما لم یرتکبه؛(۲)

ما اهل قبله خود را مسلمان و مؤمن می دانیم، تا زمانی که به دستورات پیامبر اعتراف کنند. رسول خدا فرمود: هر کس نماز ما را به جای آورده و به طرف قبله ما بایستد و از ذبیحه ما بخورد، او مسلمان است، و مسلمان با ارتکاب گناه از اسلام خارج نمی شود، مگر در صورتی که آن را حلال شمارد.

طحاوی می گوید:

هم أهل القبلة ولا نشهد عليهم بكفر ولا بشرک ولا بنفاق ما لم يظهر منهم شیء من ذلك، و نذر سرائرهم إلى الله تعالى؛ و ذلك لأننا قد أمرنا بالحکم الظاهر و نهينا عن الظنّ و اتباع ما ليس لنا به من علم.(۳)

آن ها اهل قبله هستند و ما بر ضدّشان شهادت به کفر و شرک و نفاق نمی دهیم، مادامی که از ایشان چیزی از این امور ظاهر نگردد، و اعتقاد قلبی آنان با خدای متعال است،

زیرا ما مأمور به حکم ظاهریم و از گمان و پیروی غیر علم نهی شده ایم.

او نیز بعد از ذکر حدیث انس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله و انّ محمدا رسول الله» می گوید:

ص: ۱۶۱

۱- . العقیده الطحاویة، ص ۳۵۶.

۲- . همان، ص ۳۱۳.

۳- . همان، ص ۴۲۷.

فدلّ ما ذكر في هذا الحديث على المعنى الذي يحرم به دماء الكفار و يصيرون به مسلمين؛ لأنّ ذلك هو ترك ملل الكفر كلّها و جحدها.... و هذا قول ابي حنيفه و ابي يوسف و محمد يعنى بن الحسن الشيباني رحمه الله عليهم اجمعين؛(١)

آنچه در این حدیث ذکر شده دلالت می کند بر معنایی که با آن، خون های کفار حرام شده و با آن مسلمان می گردند، زیرا این همان ترک تمام ملت های کفر و انکار آن هاست... و این گفته ابوحنیفه و ابویوسف و محمد، یعنی فرزند حسن شیبانی رحمه الله عليهم اجمعين است.

ابوالحسن اشعری

(٢) {متوفی ٣٢٤ق}

او در کتاب مقالات الاسلامیین می گوید:

اختلف المسلمون بعد نبیهم فی اشیاء ضلل بعضهم بعضا و تبرأ بعضهم عن بعض، فصاروا فرقا متباينين الا انّ الاسلام يجمعهم و يعمهم، فهذا مذهبه و عليه اكثر اصحابنا؛(٣)

مسلمانان بعد از پیامبر، در اموری اختلاف کرده و یکدیگر را گمراه به حساب آورده و از یکدیگر تبری جستند، از این رو به فرقه های جدای از هم تقسیم شدند، ولی اسلام جمع کننده آن ها بوده و همه را شامل می گردد، و این مذهب اوست و بیشتر اصحاب ما بر این عقیده اند.

زاهر سرخسی

(٤) می گوید: «هنگام فرا رسیدن مرگ ابوالحسن اشعری در بغداد، او مرا فرا خواند، نزد او رفتم، سپس گفت: «اشهد علیّ ائی لا اکفر احدا من اهل القبلة؛ لأنّ الكل يشيرون الی

ص: ١٦٢

-
- ١- شرح معانی الاخبار، ج ٣، ص ٢١٥.
 - ٢- ابوالحسن اشعری همان علی بن اسماعیل امام اشاعره در اصول است که ابتدا معتزلی بوده و بعد از مناظره با شیخش جبایی به اهل حدیث روی آورده است از جمله کتاب های او مقالات الاسلامیین و الابانه می باشد. او در سال ٣٢٤ هجری وفات یافت. {وفیات الاعیان، ج ١، ص ٣٢٦}.
 - ٣- ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ١-٢.
 - ٤- زاهر بن احمد سرخسی فقیه شافعی متوفی ٣٨٩ است که نود و شش سال عمر کرده و ترجمه او در کتاب تاریخ الاسلام، ص ١٨٠-٢٨١ حوادث سال ٣٨١-٤٠٠ چاپ دارالکتاب العربی و کتاب شذرات الذهب، ج ٣، ص ١٣١، چاپ دارالکتب العلمیه آمده است.

معبود واحد، و انما هذا كله اختلاف العبارات»؛^(۱) بر من گواهی بده که احدی از اهل قبله را تکفیر نمی کنم، زیرا همه به یک معبود اشاره دارند، و تمام این ها اختلاف تعبیر است.

ابوالحسن اشعری نیز امت اسلامی را به دسته هایی تقسیم کرده و همه را داخل در اسلام کرده است:

اختلف المسلمون عشرة اصناف: الشيعة و الخوارج و المرجئه و المعتزله و الجهميه و الضراريه و الحسينيه و البكريه و العامه و اصحاب الحديث و الكلابيه اصحاب عبدالله بن كلاب القطان؛^(۲)

مسلمانان به ده صنف مختلف درآمدند: شیعه، خوارج، مرجئه، معتزله، جهمیه، ضراریه، حسینییه، بکریه، عامه، اصحاب حدیث، و کلابیه اصحاب عبدالله بن کلاب قطان.

قیروانی

(۳) { متوفی ۳۸۶ ق }

او در کتاب خود به نام الجامع فی السنن و الآداب می نویسد: «و أنه لا يكفر احد من اهل القبلة بذنوب و ان كان كبيرا»؛^(۴) «احدی از اهل قبله با هیچ گناهی تکفیر نمی شود، گرچه آن گناه، کبیره باشد.

عبدالله بن محمد بن بطه عکبری

(۵) { متوفی ۳۸۷ ق }

او در کتاب الابانه الصغری می نویسد:

ص: ۱۶۳

۱- . سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۵۴۲.

۲- . اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۵.

۳- . او ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمن ابوزید قیروانی، منسوب به قیروان از شهرهای تونس است که در سال ۳۱۰ هجری متولد و در سال ۳۸۶ هجری وفات یافت. از خود کتاب های بسیاری بر جای گذاشته از آن: جمله کتاب النوادر و الزیادات و الجامع فی السنن و الآداب است.

۴- . قیروانی، الجامع فی السنن و الآداب، ص ۱۱۱.

۵- . او ابو عبدالله عبدالله بن محمد بن بطه عکبری حنبلی است که در سال ۳۰۴ هجری در شهرک عکبرا از توابع بغداد متولد و در سال ۳۸۷ هجری وفات یافت. از جمله کتاب های مطبوع او الشرح و الابانه علی اصول السنه و الدیانه است. {عکبری، الشرح و الابانه، ج ۱، ص ۲۵-۲۷}

و قد اجمعت العلماء لا- خلاف بينهم أنه لا يكفر احد من اهل القبلة بذنوب و لانخرجه من الاسلام بمعصيه، نرجو للمحسن و نخاف على المسىء؛(۱)

علما اجماع قطعی دارند بر این که نباید احدی از اهل قبله را با هیچ گناهی تکفیر کرده و از اسلام خارج کرد، بلکه ما برای نیکوکار، امید {نجات} داشته و بر گناهکار {از عذاب الهی} می هراسیم.

ابوسلیمان محمد بن محمد خطابی

{(۲)} متوفی ۳۸۸ق

او می گوید:

و حجه من قال بعدم تكفير المتأولين أنه قد ثبت عصمه دماؤهم و اموالهم بقولهم: لا اله الا الله، محمد رسول الله، و لم يثبت لنا انّ الخطأ في التأويل كفر، و الا- فلا بد من دليل على ذلك من نصّ او اجماع او قياس صحيح من نص او اجماع و لم نجد من ذلك شيئا، فبقى القوم على الاسلام. فان اتفق في زمان وجود مجتهد تكاملت فيه شروط الاجتهاد كالأئمة الاربعه و بان له دليل قاطع انّ الخطأ في التأويل موجب للكفر كفرناهم بقوله، و هيات ان يوجد مثل ذلك في مثل هذه الأزمان؛(۳)

دلیل معتقدان به عدم تکفیر اهل تأویل این است که ثابت شده خون ها و اموال گویندگان «لا اله الا الله، محمد رسول الله» ثابت شده، و برای ما ثابت نشده که خطای در تأویل، کفر باشد و گرنه باید دلیلی بر آن، از نص یا اجماع یا قیاس صحیح از نص یا اجماع وجود می داشت، در حالی که هیچ یک از این ادله را نیافتیم، پس قوم بر اسلام خود باقی است. اگر در زمانی مجتهدی یافت شد که شروط اجتهاد در او به کمال رسیده بود همانند چهار امام و برای او دلیل قاطعی کشف شد که خطای در تأویل موجب کفر است، به فتوای

او، آن ها را تکفیر می کنیم ولی هیات که چنین دلیلی در مثل این زمان ها یافت شود.

ص: ۱۶۴

۱- . عکبری، الابانه الصغری، ص ۱۶۲.

۲- . او احمد بن محمد بن ابراهیم بن الخطاب خطابی بستی از اولاد زید بن خطاب، برادر عمر بن خطاب، مکنی به ابوسلیمان، محدث، لغوی، فقیه و ادیب است که در سال ۳۱۹ هجری در رباط متولد شد و در سال ۳۸۸ هجری در همان جا وفات یافت. از جمله تألیفات او معالم السنن فی شرح کتاب السنن لابی داود و غریب الحدیث و شرح بخاری و اعلام الحدیث است. {عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۲، ص ۶۱}.

۳- . شعرانی، الیواقیت و الجواهر، ج ۲، ص ۱۲۵ به نقل از او.

(۱) {متوفی ۴۲۴ق}

او در شرح خود بر کلام امام ابن ابی زید قیروانی: «و لایکفر احد بذنب من اهل» می نویسد:

و هذا كما قال، فالمذنبون من اهل الملة مؤمنون مذنبون و لایخرجون بذنوبهم من الاسلام و لا عن الايمان و لاتحبط ذنوبهم ايمانهم، هذا قول ائمه السنه و سلف الأمة؛(۲)

این همانند سخنی است که گفته: گناه کاران از اهل ملت {اسلام} مؤمن و گناه کارند و با گناهانشان از اسلام و ایمان خارج نمی شوند و گناهانشان، ایمان آن ها را حبط نمی کند. این گفته امامان سنت و سلف امت است.

امام جوینی

(۳) {متوفی ۴۳۸ق}

او می گوید: «ان ادخال الکافر فی الملة امر عظیم و اخراج مسلم عنها امر عظیم»؛(۴)

داخل کردن کافر در ملت اسلام کاری

خطرناک و اخراج مسلمان از آن نیز اقدامی خطرناک است.

ابن حزم

(۵) {متوفی ۴۵۶ق}

ابن حزم میگوید:

ص: ۱۶۵

۱- . او عبدالوهاب بن علی بن نصر بن احمد بن حسین بن هارون بن مالک بن طوق ثعلبی بغدادی، مالکی، مکنی به ابومحمد، فقیه، ادیب و شاعر است که در سال ۳۶۲ هجری در بغداد متولد شد و در آنجا اقامت کرد و سپس به دمشق و مصر هجرت کرد و در ماه صفر سال ۴۲۴ هجری در مصر وفات یافت. از جمله کتاب های او التلقین فی فروع الفقه المالکی، الادله فی مسائل الخلاف، المعونه فی شرح الرساله و عیون المسائل و شرح المدونه می باشد. {عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۶، ص ۲۲۶ - ۲۲۷.}

۲- . ابومحمد عبدالوهاب، شرح عقیده الامام مالک الصغیر، ص ۱۰۷.

۳- . او عبدالملک بن عبدالله بن یوسف بن محمد جوینی، مکنی به ابوالمعالی و ملقب به امام الحرمین است. بنابر قول سبکی

در سال ۴۳۸ هجری وفات یافت. {طبقات الشافعیه الکبری، ج ۳، ص ۲۰۸-۲۰۹}.

۴- . قاضی عیاض، الشفا، ج ۲، ص ۲۷۷ به نقل از او.

۵- . او ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم است که در سال ۳۸۴ هجری در شهر قرطبه اندلس متولد شده و سال

۴۵۶ هجری در ۷۱ سالگی وفات یافت. {ابن حزم، المحلی، مبحث مقدمه}.

أترى هؤلاء كفروا؟ بل والله من كفرهم فهو أحقّ بالتكفير. ولقد يحق على المرء المسلم أن يزعم لسانه ويعلم أنه مجزي بما تكلم،
مسئول عنه غداً...؟(۱)

آیا آنان را مشاهده میکنی که کافر شده‌اند؟ به خدا سوگند هر کس ایشان را تکفیر کند، او به تکفیر سزاوارتر است و به طور
حتم بر انسان مسلمان است تا بر زبانش لجام زده و بداند به آنچه سخن میگوید پاداش داده و فردای قیامت درباره آن مسئول
است.

وی میگوید:

وأما من كفر النَّاس بما تؤول إليه أقوالهم فخطأ لأنه كذب على الخصم وتقويل له ما لم يقل به وإن لزمه...؟(۲)

و اما کسی که مردم را به لازمه اقوالشان تکفیر کند، خطا کار است، زیرا دروغی است بر مخالف و نسبتی است به او به چیزی
که معتقد به آن نیست، گرچه لازمه کلامش میباشد... .

ابن حزم می گوید:

و ذهبت طائفه الى أنه لا يكفر ولا يفسق مسلم بقول قاله في اعتقاد او فتيا، و أنّ كل من اجتهد في شيء من ذلك فدان بما رأى
أنه الحقّ فأنه مأجور على كلّ حال، ان أصاب فأجران و ان اخطأ فأجر واحد. قال: و هذا قول ابن ابي لیلی، و ابي حنيفة و
الشافعی و سفیان الثوری و داود بن علی، و هو قول كل من عرفنا له قولاً في هذه المسألة من الصحابه لانعلم منهم خلافا في
ذلك اصلاً؟(۳)

طایفه ای معتقدند که نباید مسلمانی را نسبت به کفر و یا فسق داد، به دلیل گفتاری که در باب اعتقاد یا فتوا داده است، و این
که هر مجتهدی در این مسائل به آنچه اعتقاد پیدا کرده که حقّ است به هر حال مأجور می باشد، اگر به واقع رسیده دو اجر
دارد و اگر به خطا رفته یک ثواب دارد. آن گاه می گوید: این قول ابن ابي لیلی و ابوحنیفه و شافعی و سفیان ثوری و داود بن
علی است، و نیز قول هر صحابی که

ص: ۱۶۶

۱- . الاجماع، ص ۱۷۸؛ ابن وزیر، الروض الباسم، ص ۵۲؛ دکتر زمل العطيف، التكفير، ج ۱، ص ۳۷۳.

۲- . الفصل، ج ۳ ص ۲۵۰.

۳- . ابن حزم، الفصل في الأهواء و الملل و النحل، ج ۳، ص ۲۹۱.

گفتار او را در این مسئله شناخته ایم و از آن ها خلافتی در این موضوع هرگز سراغ نداریم.

شیخ طوسی

(۱) {متوفی ۴۶۰ق}

ایشان در ذیل آیه ۹۴ از سوره نساء می گوید:

خاطب الله تعالى بهذه الآيه المؤمنين الذين اذا ضربوا في الارض بمعنى ساروا فيها للجهاد و ان يتأنوا في قتال من لا يعلمون كفره و لا- ايمانه، و عن قتل من يظهر الايمان و ان ظنّ به الكفر باطنا. و لا يعجلوا حتى يبين لهم امرهم، فانهم ان بادروا ربما اقدموا على قتل مؤمن، و لا يقتلوا من استسلم

لهم و كف عن قتالهم و اظهر انه اسلم و الا يقولوا لمن هذه صورته: لست مؤمنا...؛(۲)

خداوند متعال در این آیه مؤمنانی را خطاب قرار داده که چون در روی زمین برای جهاد حرکت می کنند در کشتن کسانی که از کفر و ایمانشان اطلاعی ندارند و نیز از کشتن کسانی که اظهار ایمان می کنند، گرچه در باطن گمان کفر به آنان است، درنگ کرده و عجله نمی کنند، تا برای آنان امرشان آشکار گردد، زیرا اگر دست به کار شوند، چه بسا اقدام به کشتن مؤمن کنند، و کسانی که تسلیم می شوند را به قتل نرسانده و دست از نبرد با آنان برمی دارند و اظهار می کنند که مسلمانند، و به افرادی که چنین وضعیتی دارند نمی گویند: تو مسلمان نیستی....

ص: ۱۶۷

۱- . او شیخ الطایفه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی است که در ماه رمضان سال ۳۵۸ هجری متولد شد. او در سال ۴۰۸ هجری درحالی که بیست و سه ساله بود وارد بغداد شد و از زعیم مذهب جعفری در آن دیار، یعنی شیخ مفید، بهره جست و پس از انتقال زعامت شیعه به سید مرتضی رحمه الله او را نیز ملازمت کرده و از او بهره برد و در سال ۴۳۶ هجری به منصب زعامت شیعه رسید. وی پس از حدوث فتنه بین شیعه و سنی در بغداد در سال ۴۴۷ هجری به نجف اشرف هجرت کرد و در سال ۴۶۰ هجری در نجف وفات یافت. از او آثاری به یادگار مانده که از آن جمله التبیان فی تفسیر القرآن، الخلاف، المبسوط، النهایه و دیگر کتب می باشد. {مقدمه تفسیر التبیان}.

۲- . شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۹۷.

(۱) {متوفی ۴۶۳ق}

او در شرح «فقد باء بها احدهما» می گوید:

و هذا غايه في التحذير من هذا القول و النهي عن ان يقال لاحد من اهل القبلة: يا كافر؛(۲)

این دلالت بر شدت برحذر داشتن مردم از این گفتار و نهی از آن است که به یکی از اهل قبله گفته شود: ای کافر.

ابواسحاق شیرازی

(۳) {متوفی ۴۷۶ق}

او امام ابواسحاق ابراهیم بن علی شیرازی فیروزآبادی است و کتابی در فقه به نام المهدب فی فقه الامام الشافعی دارد. وی در بخشی از این کتاب می نویسد:

انّ النبی کفّ عن المنافقین لما اظهروا من الاسلام مع ما كانوا یبطنون من خلافه، فوجب ان یکفّ عن المعطلّ و الزندیق لما یظهرونه من الاسلام. فان کان المرتد ممن لا تأویل له فی کفره فاتی بالشهادتین حکم باسلامه لحديث انس رض؛(۴)

پیامبر هنگامی که منافقان اسلام خود را اظهار کردند، دست از آن ها برداشت، با وجود آن که در باطن خلاف آن را معتقد بودند. از این رو اگر مرتد در کفرش تأویلی نیست و اقرار به شهادتین می کند، به دلیل حدیث انس - رض - حکم به اسلام او می شود.

ص: ۱۶۸

۱- . او امام اهل سنت مالکی ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر قرطبی است که از جمله تألیفاتش کتاب التمهید لما فی الموطأ من السنن و المسانید است. او در سال ۴۶۳ هجری وفات یافت. {التمهید، ج ۱، مقدمه.}

۲- . التمهید، ج ۱۷، ص ۲۲.

۳- . او ابراهیم بن علی بن یوسف فیروزآبادی شیرازی، مکنی به ابوسحاق و ملقب به جمال الدین، فقیه، صوفی است که در سال ۳۹۳ هجری در فیروزآباد متولد و سپس وارد بصره و بغداد شد و در سال ۴۷۶ هجری وفات یافت. از جمله تألیفات او المهدب فی الفقه، النکت فی الخلاف، الملع و شرحه، التبصره فی اصول الفقه، المعونه فی الجدل، طبقات الفقهاء است. {عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۶۸-۶۹.}

۴- . ابواسحاق شیرازی، المهدب فی فقه الامام الشافعی، ج ۲، ص ۲۲۲-۲۲۳.

(۱) {متوفی ۵۰۲ق}

شعرانی در مبحث ۵۸ از الیواقیت و الجواهر از ابوالمحسن رویانی و دیگران از علمای بغداد نقل کرده که می گویند:

لا یتکفر احد من المذاهب الاسلامیه، لانّ رسول الله قال: من صلّى صلاتنا و استقبل قبلتنا و اكل ذبیحتنا فله ما لنا و علیه ما علینا؛ (۲)

احدی از افراد مذاهب اسلامی را نباید تکفیر کرد، زیرا رسول خدا فرمود: هر کس نماز ما را خوانده و رو به قبله ما بایستد و از ذبیحه ما بخورد، احکام ما بر او جاری می شود.

ابوحامد غزالی

(۳) {متوفی ۵۰۵ق}

او می گوید: «لا یتلزم كفر المؤمنین ما داموا یتلزمون قانون التّأویل»؛ (۴) مادامی که تأویل کنندگان ملازمت با قانون تأویل دارند، نمی توان آن ها را تکفیر کرد.

هم چنین می گوید: «لم یثبت عندنا أنّ الخطأ فی التّأویل موجب للتکفیر»؛ (۵) نزد ما ثابت نشده که خطای در تأویل موجب تکفیر است.

ابوحامد غزالی می گوید:

ص: ۱۶۹

۱- . او عبدالواحد بن اسماعیل بن احمد بن محمد رویانی، طبری، شافعی، مکنی به ابوالمحسن و ملقب به فخر الاسلام، فقیه و اصولی است که در سال ۴۱۵ هجری در بخارا متولد شده و فقه را در آنجا فرا گرفت و سپس به مناطق دیگر رفت تا به ماوراء النهر رسید و به علوم از جمله احادیث بسیار دست یافت و در طبرستان متولی قضاوت شد و ملاحظه در آمل در ۱۱ محرم سال ۵۰۲ هجری او را به قتل رساندند. از جمله کتاب های او بحر المذهب، الکافی، حلیه المؤمن است که همگی در فقه شافعی می باشد. {عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۶، ص ۲۰۶}.

۲- . شعرانی، الیواقیت و الجواهر، ص ۱۲۵.

۳- . او محمد بن احمد بن احمد ابوحامد طوسی معروف به غزالی و حجه الاسلام است که اصولی، فقیه، فیلسوف و صوفی بوده در سال ۴۵۰ هجری در طوس متولد شد و در سال ۵۰۵ هجری نیز در طوس وفات یافت. غزالی، احیاء علوم الدین، مقدمه کتاب، دارالهادی، بیروت، سال ۱۴۱۲ هجری. {زرکلی، الاعلام، ج ۷، ص ۲۲}.

۴- . ابوحامد غزالی، فیصل التفرقه بین الاسلام و الزندقه، ص ۶۳.

و الذى ينبغى ان يميل المحصل اليه الاحتراز من التكفير ما وجد اليه سيلا؛ فَإِنَّ استباحه الدماء والاموال من المصلين إلى القبلة، المصرحين بقول لا-اله الا الله، محمد رسول الله خطأ، والخطأ فى ترك الف كافر فى الحياه اهون من الخطأ فى سفك محجمه من دم مسلم؛(١)

آنچه سزاوار است محصل به آن میل پیدا کند دوری از تکفیر است، تا آن جا که راه دارد، زیرا مباح کردن خون ها و اموال از نماز گزاران به سوی قبله که تصریح به وحدانیت خداوند و رسالت محمد دارند، اشتباه است، و اشتباه در ترک هزار کافر در زندگی آسان تر است از ریختن کمی از خون مسلمان.

ایشان می گوید:

كفّ لسانك عن اهل القبلة ما امكنك ماداموا قائلين: لا-إله إلا-الله، محمد رسول الله، غير مناقضين لها، و المناقضه تجوز الكذب على رسول الله؛ فَإِنَّ التكفير فيه خطر و السكوت لا خطر فيه.(٢)؛(٣)

زبان را از اهل قبله آن مقدار که می توانی باز دار، مادامی که گوینده لا إله الا الله و محمد رسول الله هستند، و آن را نقض نکرده اند، و نقض آن تکذیب رسول خدا زیرا

در تکفیر خطر بزرگی است و در سکوت خطری نمی باشد.

وی هم چنین در این باره می گوید: «مهما حصل من تردد فالوقف فيه عن التكفير أولى»؛(٤)

هرچه که تردد حاصل شود توقف در آن، از تکفیر اولی است.

ابوحامد غزالی می گوید:

كل فرقه تكفر مخالفتها و تنسب إليه تكذيب الرسول: فالحنبلى يكفر الأشعري زاعماً أنه كذب الرسول اثبات الفوق لله تعالى، و فى الاستواء على العرش. و الأشعري يكفره زاعماً أنه مشبه و كذب الرسول فى أنه ليس كمثلته شىء. و الأشعري يكفر المعتزلى زاعماً أنه كذب الرسول فى جواز رؤيه الله تعالى، و فى اثبات العلم و القدره

ص: ١٧٠

١- . همان، ص ١٥٧.

٢- . همو، فيصل التفرقة بين الاسلام و الزندقه، ص ٨٥.

٣- . همو، فيصل التفرقة بين الاسلام و الزندقه، ص ٨٥.

٤- . همان، ص ٩٠.

و الصفات له. و المعتزلی یکفر الأشعری زاعماً أنّ اثبات الصفات تکثیر للقدمات و تکذیب للرسول فی التوحید. و هذا کله غلو و اسراف فی التکفیر. (۱)

هر فرقه ای مخالفش را تکفیر می کند و به او نسبت تکذیب پیامبر می دهد، مثل این که حنبلی، اشعری را تکفیر می کند، به گمان این که او با اثبات فوقیت برای خداوند متعال و استوای بر عرش، پیامبر را تکذیب کرده است.

اشعری حنبلی را تکفیر می کند به گمان این که او پیامبر را تکذیب کرده، زیرا خدا را تشبیه به خلق کرد. و حال آن که همانند او موجودی نیست.

اشعری معتزلی را تکفیر می کند، به گمان این که او پیامبر را تکذیب کرده، در جواز رؤیت باری تعالی، و در اثبات علم، قدرت و صفات برای او.

معتزلی اشعری را تکفیر می کند به گمان این که اثبات صفات موجب تکثیر قدمات و تکذیب پیامبر در توحید است.

همه این ها غلو و اسراف در تکفیر است.

وی هم چنین می گوید:

من اشدّ الناس غلواً و اسرافاً طائفه من المتکلمین کفّروا عوام المسلمین و زعموا أنّ من لا یعرف الکلام بمعرفتهم ولم یعرفوا العقائد الشرعیه بأدلّتهم التي حرروها فهو کافر. فهؤلاء ضیقوا رحمه الله الواسعه علی عباده اولاً و جعلوا الجنه وقفاً علی شرّذمه یسیره من المتکلمین، ثم جهلوا ما تواتر من السنه ثانیاً...؛ (۲)

از تندروترین مردم در غلو و اسراف کاری، گروهی از متکلمان اند که عوام مسلمانان را تکفیر کرده و گمان می کنند هر کس همانند ایشان به کلام معرفت پیدا نکند و عقاید شرعی را با ادله ای که آنان تحریر کرده اند نشناسد، او کافر است. آنان رحمت و اسعه الهی را اولاً بر بندگان تضییق کرده و بهشت را وقف دسته ای کوچک از متکلمان نموده اند، و ثانیاً جاهل به سنت متواترنند....

ابوحامد غزالی می گوید:

نّ النظر فی التکفیر یتعلق بامور:

ص: ۱۷۱

۱- . همان، ص ۴۹.

۲- . همان، ص ۹۷.

الأمر الأول: إنّ النصّ الشرعيّ الذي عدل به عن ظاهره هل يحتمل التأويل أم لا؟ فإن احتمل التأويل فهل هو قريب أم بعيد؟ و معرفه ما يقبل التأويل و مالا يقبل التأويل ليس بالهين، بل لا يستقلّ به إلا الماهر الحاذق في علم اللغه العارف بأصولها ثمّ بعاده العرب في الإستعمال.

الأمر الثاني: هل النصّ المتروك متواتر أم آحاد أم عليه اجماع؟ و لا يستقلّ بادراك ذلك إلا الباحثون عن كتب التواريخ و احوال القرون و كتب الأحاديث و احوال الرجال. أما الإجماع فادراكه من اغمض الأشياء.

الأمر الثالث: هل المنكر وصله التواتر و الإجماع أم لا؟

الأمر الرابع: النظر في دليله الباعث له على مخالفه الظاهر أهو على شرط البرهان أم لا؟ فإنّ البرهان ان كان قاطعاً رخص في التأويل و ان كان بعيداً؛ فإذا لم يكن قاطعاً لم يرخص في تأويل سابق إلى الفهم.

الأمر الخامس: النظر في أنّ ذكر تلك المقاله هل يعظم ضررها في الدين أم لا؟ فإنّ ما لا يعظم ضرره في الدين فالأمر فيه اسهل، و ان كان القول شنيعاً و ظاهر البطلان. و المقصود: أنّه لا ينبغي ان يكفر بكلّ هذيان و ان كان ظاهر البطلان. (١)؛ (٢)

مناقشه در صدور تكفير به اموري تعلق مي گيرد:

امر اول: نص شرعي كه از آن عدول شده؛ از ظاهرش به آن آيا احتمال تأويل در آن مي رود يا نمي رود؟ اگر احتمال تأويل داده مي شود، آيا قريب است يا بعيد؟ و شناخت آنچه قبول تأويل مي كند و آنچه قبول تأويل نمي كند آسان نيست، بلكه تنها شخص ماهر در علم لغت و عارف به اصول علم لغت و عادت عرب در استعمال به آن مطلع است.

امر دوم: آيا نصي كه ترك شده خبر متواتر است يا خبر واحد يا بر آن اجماع مي باشد؟ و آن را درك نمي كند، مگر كساني كه در كتاب هاي تاريخ و احاديث و احوال رجال جست و جو كنند، اما اجماع، پس درك آن از دشوارترين كارهاست.

امر سوم: آيا به منكر بودن، به حد تواتر و اجماع رسیده يا نه؟

ص: ١٧٢

١- . همان، ص ٩١-٩٥.

٢- . همان، ص ٩١-٩٥.

امر چهارم: دلیلی که موجب مخالفت با ظاهر شده، آیا شرط برهان را دارد یا ندارد؟ زیرا اگر برهان قاطع باشد، رخصت در تأویل داده شده، اگرچه دور باشد، ولی اگر قاطع نباشد، رخصت در تأویل سابق به فهم داده نشده است.

امر پنجم: آیا ذکر آن گفتار ضرر عظیمی در دین دارد یا ندارد؟ زیرا آنچه که ضرر بزرگی در دین ندارد، امر در آن آسان تر می باشد، گرچه گفته شنیع بوده و در ظاهر باطل است و مقصود این است که سزاوار نیست که با هر هذیانی کسی را تکفیر کرد، گرچه در ظاهر باطل باشد.

با توجه به این شرایط نمی توان گفتار هر کسی را حمل بر کفر گویی و وی را تکفیر کرد.

ابوحامد غزالی می گوید:

و المبادره إلی التکفیر أنّما تغلب علی طباع من یغلب علیهم الجهل. (۱)؛ (۲)

مبادرت ورزیدن به تکفیر، غلبه بر طبع هایی دارد که جهل بر آن ها حاکم است.

وی هم چنین می گوید:

فإذا رأیت الفقیه الذی بضاعته مجرد الفقه یخوض فی التکفیر و التضلیل فاعرض عنه ولا تشغل به قلبک و لسانک؛ فإنّ التحدی بالعلوم غریزه بالطبع، لا یصبر عنه الجهال، و لأجله کثر الخلاف بین الناس؛ (۳)

هرگاه مشاهده کردی فقیهی را که بضاعتش تنها فقه است و در تکفیر و نسبت گمراهی دادن [به مردم] فرو رفته، از او اعراض کن، و قلب و زیانت را به آن مشغول نکن، زیرا مبارزه طلبی با علوم، غریزی طبع است و جاهلان بر آن صبر ندارند، و بدین جهت است که اختلاف بین مردم بسیار است.

ص: ۱۷۳

۱- . همان، ص ۹۰.

۲- . همان، ص ۹۰.

۳- . همان، ص ۹۵.

(۱) {متوفی ۵۱۶ ق}

بخاری به سندش از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله و انّ محمدا رسول الله و یقیموا الصلاه و یؤتوا الزکاه، فاذا فعلوا ذلك عصموا منی دماءهم و اموالهم الا بحق الاسلام و حسابهم علی الله؛ (۲)

من مأمور شده ام که با مردم بجنگم، تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد داده

و نماز به پا داشته و زکات دهند، و چون چنین کردند خون و اموالشان از ناحیه من - به جز به حق اسلام - محفوظ می ماند، ولی حساب آنان بر خداوند است.

بغوی در شرح این حدیث می گوید: «و فی الحدیث دلیل علی ان امور الناس فی معامله بعضهم بعضا انما تجری علی الظاهر من احوالهم دون باطنها»؛ (۳) این حدیث دلیل بر آن است که مردم در زندگی و معامله با یکدیگر باید بر ظاهر احوالشان حکم جاری کنند، نه باطن آن ها.

قاضی عیاض یحصبی اندلسی

(۴) {متوفی ۵۴۴ ق}

او می گوید:

یجب الاحتراز من التکفیر فی اهل التأویل؛ فان استباحه دماء المسلمین الموحدین خطر، و الخطأ فی ترک الف کافر اهون من الخطأ فی سفک محجمه من دم مسلم واحد. و قال: فاذا قالوها یعنی الشهاده عصموا منی دمائهم و اموالهم الا بحقها و

ص: ۱۷۴

۱- . او حافظ، ابو محمد حسین بن مسعود فراء بغوی است که در شهر بغشور یابغ از شهرهای خراسان متولد شده و در سال ۵۱۶ هجری وفات یافت و از جمله کتاب های او تفسیر بغوی معروف به معالم التنزیل است. {تفسیر بغوی، مقدمه کتاب، دارالمعرفه، بیروت.

۲- . بخاری، صحیح بخاری، کتاب الایمان، باب فان تابوا و اقاموا الصلاه.

۳- . بغوی، شرح السنه، ج ۱، ص ۷۰.

۴- . او عیاض بن موسی بن عیاض بن عمرو یحصبی منسوب به یحصب بن مالک قبیله ای از حمیر، سبتی منسوب به شهر سبتیه و مکنی به ابوالفضل است. او در سال ۴۷۶ هجری در سبتیه شهری در مغرب متولد و سپس به جهت کسب علم وارد

اندلس شد و در شهر قرطبه از جماعتی از علما بهره مند گشت و سپس در سال ۵۰۸ هجری به سبته بازگشت و مدتی طولانی متولی قضاوت شد و در سال ۵۴۴ هجری در مراکش وفات یافت. {قاضی عیاض، الشفا بتعريف حقوق المصطفى، مقدمه کتاب.}

حسابهم على الله، فالعصمه مقطوع بها مع الشهاده ولا ترتفع ويستباح خلافها الا بقاطع و لا قاطع من شرع و لا قياس عليه؛(۱)

باید از تکفیر اهل تأویل احتراز کرد؛ زیرا مباح شمردن خون های مسلمانان موحد خطرناک است، و خطا کردن در ترک هزار

کافر، از خطا کردن در ریختن خون یک مسلمان آسان تر است. پیامبر فرمود: هرگاه مردم شهادتین گویند از جانب من خون ها و اموالشان محفوظ است مگر در موارد به حق و حساب آنان با خداست، از این رو با اقرار به شهادتین به طور قطع خون و مالشان محفوظ است و این محافظت برداشته نشده و خون و مال مباح نمی گردد، مگر با دلیل قاطعی، در حالی که دلیل قاطعی از شرع و یا قیاسی بر آن وجود ندارد.

ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی

{ (۲) متوفی ۵۴۸ق }

او می گوید:

القدر الذی یصیر المؤمن مؤمنا هو التکلیف العام علی عوام الخلق و خواصهم، هو ان یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له فی ملکه و لا نظیر له فی جمیع صفات الهیته، و لاقسیم له فی افعاله، و انّ محمدا رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله، فاذا اتی بذلک و لم ینکر شیئا مما جاء به و انزل به فهو مؤمن؛(۳)

مقدار کاری که مؤمن با آن مؤمن به حساب می آید، همان تکلیف عمومی بر عوام و خواص خلق است؛ یعنی گواهی به وحدانیت خدای بی شریک در سلطنت و بی نظیر در تمام صفات الوهیت و بی همتا در افعالش و این که محمد

رسول اوست و او را به هدایت و دین حق فرستاده، تا آن را بر تمام ادیان غلبه دهد، پس هرگاه چنین کرد و هیچ یک از تعلیماتی که به واسطه پیامبر نازل شده را انکار نکرد، او مؤمن است.

ص: ۱۷۵

۱- . قاضی عیاض، الشفا، ص ۲۷۸.

۲- . او محمد بن عبدالکریم بن احمد شهرستانی، شافعی، مکنی به ابوالفتح، فقیه، حکیم، متکلم اشعری است که در سال ۴۶۷ هجری در شهرستان ما بین نیشابور و خوارزم متولد شده و بعد از فراگرفتن علم در آن دیار به بغداد هجرت کرد و حدیث را در نیشابور فرا گرفت و در آخر ماه شعبان سال ۵۴۸ هجری وفات یافت. از جمله تصنیفات او عبارت است از الملل و النحل، نهاییه الاقدام. { عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۱۰، ص ۱۸۷. }

۳- . شهرستانی، نهاییه الاقدام فی علم الکلام، ص ۴۷۲.

(۱) {متوفی ۵۷۱ق}

او بعد از ذکر نصوص وارد درباره خطر تکفیر می گوید: «فهذه الأخبار تمنع من تکفیر المسلمین، فمن اقدم علی التکفیر فقد عصی سید المرسلین»؛ (۲) این روایات از تکفیر مسلمانان منع می کند، از این رو هر کس بر تکفیر اقدام کند، به طور قطع سرور رسولان را نافرمانی کرده است.

ابن ابن طفیل اندلسی (۵۸۱ق)

محمد لطفی جمعه می گوید: «فقد کان ابن الطفیل الاندلسی یحترم الغزالی و لکنه خالفه فی تکفیر الفلاسفه و قال: انّ الغزالی کان مضطربا و مترددا فی مبادئه»؛ (۳) ابن ابن طفیل اندلسی غزالی را احترام می کرد، ولی با او درباره تکفیر فلاسفه مخالفت می کرد و می گفت: غزالی به طور قطع در مبادی خود مضطرب و متردد است.

کاسانی

(۴) {متوفی ۵۸۷ه-}

او که از فقهای حنفیه بوده، می گوید: «لاخلاف بین اصحابنا فی أنّ دار الکفر تصیر دار اسلام بظهور احکام الاسلام فیها»؛ (۵) بین اصحاب ما خلافتی نیست در این که دار الکفر با ظهور احکام اسلامی در آن، به دار اسلام تبدیل می شود.

ص: ۱۷۶

۱- او علی بن حسن بن هبه الله بن عبدالله بن حسین، مکنی به ابوالقاسم، دمشقی، شافعی و معروف به ابن عساکر است که در اول ماه محرم، سال ۴۹۹ هجری در شهر دمشق متولد و در سال ۵۷۱ هجری وفات یافت. {ابن عساکر، مقدمه تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، مقدمه}.

۲- همو، تبیین کذب المفتری.

۳- محمد لطفی جمعه، تاریخ فلاسفه الاسلام فی المشرق و المغرب، ص ۷۱.

۴- او علاء الدین ابوبکر بن مسعود کاسانی حنفی ملقب به ملک العلماء است. او منسوب به شهری بزرگ در اول ترکستان می باشد که ماوراء سیحون و شاش است. تاریخ ولادتش معلوم نیست ولی گفته شده در سال ۵۸۷ هجری در حلب رحلت کرده است. از کتاب های معروف او بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع می باشد. {کاسانی، بدائع الصنائع، مقدمه کتاب}.

۵- کاسانی، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ج ۷، ص ۱۳۰.

(۱) {متوفی ۵۹۳ق}

او می گوید:

ولا نکفر احدا من اهل القبلة بذنب ما لم تستحلّه و لانخرج العبد من الايمان الا بحد ما ادخله فيه، و الايمان واحد و اهله في اصله سواء، و التفاضل بينهم بالتقوى؛(۲)

ما احدی از اهل قبله را به جهت گناهی تکفیر نمی کنیم، مادامی که آن را حلال نشمارد، و بنده ای را از ایمان خارج نمی کنیم، مگر با انکار چیزی که به واسطه اقرار به آن، او را داخل در ایمان کرده است. ایمان یکی است و اهل ایمان در اصل

آن یکسانند و تفاضل و تفاوت بین آنان به تقواست.

ابن رشد اندلسی (متوفی ۵۹۵ق)

(۳)

وی از بزرگ ترین مخالفان رأی غزالی در تکفیر فلاسفه است و کتابی در ردّ او به نام تهافت التهافت نوشته است. او غزالی را از بزرگ ترین مسؤلان در گمراهی بسیاری از مردم از حکمت و شریعت می داند.(۴)

محمد بن عمر فخر رازی (متوفی ۶۰۶ق)

(۵) {متوفی ۶۰۶ق}

او بعد از ذکر عنوان «الکفر عبارة عن انکار ما علم بالضروره مجیی ء الرسول به» می گوید:

ص: ۱۷۷

۱- او احمد بن محمد بن محمود بن سعید غزنوی کاشانی، حنفی، فقیه و اصولی است که در حلب در سال ۵۹۳ هجری وفات یافت. از جمله تصنیفات او عبارت است از: روضه اختلاف العلماء، روضه المتکلمین فی الکلام، المقدمه الغزنویه فی فروع الفقه الحنبلی، روضه اختلاف العلماء فی اصول الفقه. {عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۲، ص ۱۵۶.}

۲- غزنوی، اصول الدین، ص ۳۰۱ - ۳۰۴.

۳- او محمد بن احمد بن محمد بن رشد از بزرگان فلاسفه عرب است که در قرطبه اندلس سال ۵۲۰ هجری متولد و در سال ۵۹۵ هجری در مراکش وفات یافته است.

۴- محمد لطفی جمعه، تاریخ فلاسفه الاسلام فی المشرق و المغرب، ص ۱۷۳.

۵- . او فخرالدین رازی ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین قرشی طبرستانی الاصل و شافعی المذهب است که در تفسیر و کلام و اصول تبخّر داشته است. در سال ۵۴۳ یا ۵۴۴ یا ۵۵۵ هجری متولد شد و در سال ۶۰۶ هجری وفات یافت. از جمله کتاب های او التفسیر الکبیر است. { فخرالدین رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱، مقدمه }

فعلى هذا لانكفر احدا من اهل القبلة؛ لانّ كونهم منكرين لما جاء به الرسول غير معلوم ضروره، بل نظرا، و بالله التوفيق؛(۱)

كفر عبارت است از انكار مطلبی که علم ضروری به آمدن آن از جانب پیامبر است. بنابراین ما احدی از اهل قبله را تکفیر نمی کنیم، زیرا این که آنان منکر تعالیم رسول باشند، به طور ضروری معلوم نیست، بلکه این امر نظری است و توفیق از جانب خداست.

ابن ابن قدامه حنبلی (متوفی ۶۲۰ق)

(۲) {متوفی ۶۲۰ق}

او ابو محمد عبدالله بن احمد بن قدامه حنبلی است که در کتابش می نویسد:

فاما اهل البدع فمن حکم باسلامه فله الشفعه؛ لانه مسلم، فتثبت له الشفعه كالفاسق بالأفعال و لانّ عموم الأدله يقتضی ثبوتها لكل شريك فيدخل فيها؛(۳)

و اما اهل بدعت ها، پس هر کس حکم به اسلامش شود، حق شفعه دارد، زیرا مسلمان است و برایش شفعه ثابت می شود، همانند فاسق به اعمال، و به جهت آن که عموم ادله اقتضای ثبوت آن برای هر شریکی دارد، پس داخل در آن است.

محبی الدین ابن عربی (متوفی ۶۳۸ق)

(۴) {متوفی ۶۳۸ق}

او در باب وصایا از فتوحات خود می نویسد:

ایاکم و معاداه اهل لا-اله الا-الله؛ فانّ لهم الولاية العامه، فهم اولیاء الله، و لو اخطأوا و جاءوا بقراب الارض من الخطایا، و هم لایش-رکون بالله شیئا؛ فانّ الله يتلقى جميعهم بمثلها مغفره و من ثبتت ولايته حرمت محاربهته؛(۵)

ص: ۱۷۸

۱- . همو، محصل افکار المتقدمین و المتأخرین، ص ۳۵۰.

۲- . او موفق الدین ابو محمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامه بن مقدم بن نصر مقدسی، دمشقی حنبلی است که در شهر نابلس در سال ۵۴۱ هجری متولد شد و سپس برای کسب علم به بغداد هجرت کرد و در روز شنبه عید فطر سال ۶۲۰ هجری وفات یافت. از جمله کتاب های او الکافی فی الفقه است. {ابن قدامه، الکافی فی الفقه، ج ۱، مقدمه }

۳- . ابن قدامه، المغنی، ج ۵۵۲.

۴- . او محبی الدین بن عربی معروف به شیخ اکبر است که از مهم ترین کتاب های او الفتوحات المکیه می باشد. وی تألیف این کتاب را در سال ۵۹۹ هجری در مکه شروع و در سال ۶۳۶ دو سال قبل از مرگش از آن فارغ شد. او در خطبه آن اشاره

کرده که این کتاب را به ولی و صفی خود شیخ عبدالعزیز ابو محمد بن ابی بکر قرشی تونسسی و یکی از رهبران تصوف مغرب زمین در عصرش هدیه کرده است. {ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۲۸}

۵- . ابن عربی، الفتوحات المکیه، باب الوصیا، ج ۴، ص ۴۴۸-۴۴۹.

از دشمنی با اهل لا-اله الا-الله پرهیز کنید؛ زیرا آنان دارای ولایت عامه هستند و اولیای الهی الهی اند، گرچه خطا کرده و پرونده ای سنگین از خطاها داشته باشند، و ایشان به خداوند هیچ گونه شرک نمی ورزند، زیرا خداوند به اندازه خطاهایشان مغفرت می دهد، و هر کس ولایتش ثابت شود، نبرد با او حرام است.

ابوالعباس قرطبی (متوفی ۶۵۶ق)

(۱) {متوفی ۶۵۶ق}

وی بعد از ذکر اختلاف امامان در تکفیر خوارج می گوید: «و باب التکفیر باب خَطِر و لانعدل بالسلامه شیئا»؛ (۲)

باب تکفیر بابی است خطرناک، ولی ما با صلح و سلامتی، چیزی را معاوضه نمی کنیم.

قرطبی (متوفی ۶۷۱ق)

(۳) {متوفی ۶۷۱ق}

او می گوید:

و لیس قوله: {أَنْ تَحْطِطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ} (۴). بموجب آن یکفر الانسان و هو لا-یعلم، فکما لایکون الکافر مؤمنا الا باختياره الايمان علی

الکفر، كذلك لایکون المؤمن کافرا من حیث لایقصد الی الکفر و لایختاره باجماع، كذلك لایکون الکافر کافرا من حیث لایعلم؛ (۵)

قول خداوند نیست {این که اعمال شما در حالی که نمی دانید از بین برود} بموجب این که انسان در حالی که نمی داند کافر شود، پس همان گونه که کافر بدون آن که ایمان را بر کفر برگزیند مومن نمی شود هم چنین مومن کافر

ص: ۱۷۹

۱- . او احمد بن عمر بن ابراهیم بن عمر، انصاری اندلسی، قرطبی، مالکی، ملقب به ضیاء الدین و مکنی به ابوالعباس فقیه، محدث، مدرس است که در سال ۵۷۸ هجری در قرطبه متولد و در سال ۶۵۶ هجری وفات یافت. {قرطبی، المفهم لما اشکل من تلخیص کتاب مسلم، ج ۱، مقدمه.}

۲- . عسقلانی، فتح الباری، ج ۱۲، ص ۳۰۱، به نقل از او.

۳- . او ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر بن فُوح انصاری خزرچی اندلسی قرطبی مفسّر است که دارای تألیفاتی می باشد و از جمله آن ها الجامع لأحكام القرآن و الاسنی فی شرح اسماء الله الحسنی و التذکره باحوال الموتی و احوال الآخره و التذکار فی افضل الأذکار} ... می باشد. او در سال ۶۷۱ هجری شب دوشنبه نهم شوال رحلت نمود. {قرطبی، تفسیر الجامع

لأحكام القرآن، ج ١، مقدمه }

٤- . حجرات، آيه ٢.

٥- . قرطبي، الجامع لأحكام القرآن، مجلد ٨، ج ١٦، ص ٢٠٣.

نمی‌گردد، در صورتی که قصد کفر نداشته و آن را اختیار نکرده باشد، و این مطلب اجماعی است، و نیز کافر از آن جهت که نمی‌داند، کافر به حساب نمی‌آید.

محقق حلی؛ (متوفی ۶۷۶ق)

۱. او در کتاب حدود در مسائل حد مرتد می‌نویسد:

کلمه الاسلام ان يقول: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله. و ان قال مع ذلك: و ابرأ من كل دين غير الاسلام كان تأكيداً؛^(۱)

کلمه اسلام این است که بگوید: گواهی می‌دهم به وحدانیت خدا و این که محمد فرستاده اوست و اگر با این اعتراف بگوید و از هر دینی، غیر از اسلام تبری می‌جویم، تأکید است.

۲. در فصل نماز بر میت می‌نویسد:

من یصلی علیه، و هو کل من كان مظهراً للشهادتين او طفلاً له ست سنين ممن له حکم الاسلام.^(۲)

کسی که بر او نماز - میت - خوانده می‌شود فردی است که اقرار به شهادتین کرده یا طفلی شش ساله که به حکم اسلام می‌باشد.

۳. فصل در نجاسات می‌نویسد:

العاشر: الکافر، و ضابطه کل من خرج عن الاسلام او من انتحله و جحد ما يعلم من الدین ضروره کالخوارج و الغلاه؛^(۳)

دهم: کافر است و ضابطه آن، هر کسی است که از اسلام خارج شده یا مدعی اسلام بوده، ولی یکی از ضروریات شناخته شده دین را انکار کرده است همچون خوارج و غالیان.

۴. در کتاب نکاح در مسائل لواحق عقد می‌نویسد:

ص: ۱۸۰

۱- شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۸۵.

۲- همان، ج ۱، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

۳- همان، ج ۱، ص ۵۳.

الاولی الکفائه شرط فی النکاح و هی التساوی فی الاسلام، و هل یشرط التساوی فی الایمان؟ فیه روایتان، اظهرهما الاکتفاء بالاسلام، و ان تأکد استحباب الایمان. و هو فی طرف الزوجه اتم؛ لانّ المرأه تأخذ من دین بعلها. نعم لا یصحّ نکاح الناصب المعلن بعداوه اهل البیت؛ لارتکابه ما یعلم بطلانه من دین الاسلام؛(۱)

مسئله اول: همکفو بودن، شرط در نکاح است و آن عبارت است از تساوی در اسلام و آیا تساوی در ایمان نیز شرط می باشد؟ درباره این موضوع، دو روایت است، ظاهرتر اکتفا به اسلام است، گرچه بر استحباب ایمان

تأکید شده و این شرط برای زوجة تمام تر است، زیرا او پیرو دین همسرش می باشد. نکاح ناصبی که به طور آشکار با اهل بیت: دشمنی می ورزد صحیح نیست، به جهت ارتکاب آنچه بطلانش از دین اسلام معلوم است.

۵. در اول کتاب ذباحت می نویسد:

اما الذبائح فیشرط فیه الاسلام او حکمه، فلا- یتولاه الوثنی... و لایشترط الایمان، و فیه قول بعید باشرطه. نعم لا یصح ذباحت المعلن بالعداوه لأهل البیت} کالخارجی - و ان اظهر الاسلام.(۲)؛(۳)

اما ذبح کننده، در او اسلام یا به حکم آن شرط است، از این رو نمی تواند بت پرست متولی آن گردد... و ایمان در آن شرط نیست، گرچه قولی بعید آن را شرط می داند. ذبح کسی که اعلان دشمنی با اهل بیت: کرده، همچون خارجی - ناصبی - صحیح نیست، گرچه اظهار اسلام کرده است.

مقصود از ایمان در این گونه ابواب فقهی، در اصطلاح فقهای شیعه، شیعه دوازده امامی است.

۶. در مسائل لواحق ذباحت می نویسد:

ما یباع فی اسواق المسلمین من الذبائح و اللحوم یجوز شراؤه و لایلزم الفحص عن حاله.(۴)

ص: ۱۸۱

۱- همان، ج ۲، ص ۲۹۹.

۲- همان، ج ۳، ص ۲۰۴.

۳- همان، ج ۳، ص ۲۰۴.

۴- همان، ج ۳، ص ۲۰۶.

آنچه در بازارهای مسلمانان از کشتارها و گوشتها فروخته می شود می توان خرید و تفحص از حال آن ها لازم نیست.

۷. هم چنین در کتاب فرایض که همان مواریث است درباره موانع ارث می نویسد:

الثالثه: المسلمون يتوارثون و ان اختلفوا في المذاهب. (۱)؛ (۲)

مسئله سوم: مسلمانان از یکدیگر ارث می برند، گرچه در مذهب با یکدیگر اختلاف داشته باشند.

نووی (متوفی ۶۷۶ق)

(۳) { متوفی ۶۷۶ق }

او ابوزکریا یحیی بن شرف نووی است که در شرح خود بر کتاب صحیح مسلم می نویسد: «و اعلم انّ مذهب اهل الحق انّه لا یکفر احد من اهل القبله بذنب، و لا یکفر اهل الأهواء و البدع...»؛ (۴)

« مذهب اهل حق این است که احدی از اهل قبله با هیچ گناهی تکفیر نمی شوند و نیز اهل هواهای { نفسانی } و بدعت ها تکفیر نمی شوند... .. »

او هم چنین می نویسد:

فيه قوله: { امرت ان اقاتل الناس حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و يؤمنوا بي و بما جئت به } بیان ما اختصر في الروایات الآخر من الاقتصار على قول: لا اله الا الله، و قد تقدم بيان هذا. و فيه دلالة ظاهره لمذهب المحققين و الجماهير من السلف و الخلف: انّ الانسان اذا اعتقد دين الاسلام اعتقادا جازما لا تردد فيه كفاه ذلك و هو مؤمن من الموحدين، و لا يجب عليه تعلم ادله المتكلمين و معرفه الله تعالى بها، خلافا لمن اوجب ذلك و جعله شرطا في كونه من اهل القبله و زعم انّه لا يكون له حكم المسلمین الاّ به؛ و هذا

المذهب هو قول كثير من المعتزله و بعض اصحابنا المتكلمين، و هو خطأ ظاهر؛ فان المراد من التصديق الجازم قد حصل و لانّ النبي

ص: ۱۸۲

۱- همان، ج ۴، ص ۱۳.

۲- همان، ج ۴، ص ۱۳.

۳- او امام ابوزکریا یحیی بن شرف حورانی نووی است که در منطقه نوی از قریه های حوران متولد یافته و همان جا وفات کرده است. او در دمشق درس خوانده و در سال ۶۷۶ هجری رحلت کرد. {زرکلی، الاعلام، ج ۸، ص ۱۴۹}.

۴- نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۳۴.

اكتفى بالتصديق بما جاء به و لم يشترط المعرفة بالدليل. فقد تظاهرت بهذا احاديث في الصحيحين يحصل بمجموعها التواتر باصلها و العلم القطعي؛(۱)

قول پیامبر: من مأمورم با مردم نبرد کنم تا به وحدانیت خدا گواهی داده و به من و آنچه آورده ام ایمان آورند؛ این بیان مختصری است از آنچه در روایات دیگر آمده که همان بسنده کردن بر قول {لا اله الا الله} است. و در آن دلالتی است ظاهر بر مذهب محققین و گروه های سلف و متأخرین؛ این که انسان اگر به دین اسلام اعتقاد قطعی داشته باشد، همین او را کفایت می کند و او مؤمن و از موحدان است، و فراگیری ادله متکلمین و شناخت خداوند متعال با آن ها واجب نیست، بر خلاف کسانی که آن را واجب کرده و شرط مسلمان بودن به حساب آورده و گمان کرده اند که تنها از این راه حکم مسلمان بر آنان بار می شود، و این مذهب، قول بسیاری از معتزله و برخی از اصحاب متکلم ما می باشد که خطای ظاهر است، زیرا مراد از تصدیق جازم حاصل شده و پیامبر به تصدیق کردن دستور هایش اکتفا کرده و شناخت به دلیل را شرط نکرده است. احادیثی که در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده، آشکارا بر این مطالب دلالت دارد، احادیثی که با

مجموع آن ها تواتر و علم قطعی بر اصل آن حاصل می شود.

او نیز می گوید:

انّ مذهب اهل الحق أنّه لا يكفر المسلم بالمعاصي من غير اعتقاد بطلان دين الاسلام. و الاحاديث المرويه تحمل على كفر النعمه و الاحسان و أنّه من اعمال الكفار و اخلاق الجاهليه و ليس المراد الكفر المخرج من مله الاسلام؛(۲)

به طور قطع مذهب اهل حق آن است که مسلمان با گناهان تکفیر نمی شود، در صورتی که معتقد به بطلان دین اسلام نباشد. احادیث روایت شده، حمل بر کفر نعمت و احسان می شود و این که آن کارها از اعمال کفار و اخلاق جاهلیت است و مقصود از آن ها کفری که عامل خروج از ملت اسلام باشد، نیست.

ص: ۱۸۳

۱- . همان، ص ۱۸۱.

۲- . همان، ج ۱، ص ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۷.

هم چنین در شرح صحیح مسلم می نویسد:

اعلم أنّ مذهب اهل الحق أنّه لا یکفر احد من اهل القبله بذنب و لا یکفر اهل الاهواء و البدع؛ الخوارج و المعتزله و غیرهم؛(۱)
مذهب اهل حق این است که احدی از اهل قبله با هیچ گناهی تکفیر نمی شود، و نیز اهل هواهای {نفسانی} و بدعت ها،
خوارج، معتزله و دیگران تکفیر نمی شوند».

اسامه می گوید:

بعثنا رسول الله فی سرّیه فصبحنا الحرقات من جهنیه، فادرکت رجلاً فقال: لا اله الا الله، فطعنته فوقع فی نفسی من ذلک، فذکرته
للنّبیّ فقال رسول الله:

أقال لا اله الا الله و قتله؟! قال: قلت: یا رسول الله! أنّما قالها خوفاً من السلاح. قال: أفلا شققت عن قلبه حتی تعلم أقالها أم لا، فما
زال یکررها علیّ حتی تمنیت أنّی اسلمت یومئذ؛(۲)

رسول خدا ما را به جنگی فرستاد و صبح هنگام به منطقه حرقات از قبیله جهنیه وارد شدیم. مردی را دیدم که لا اله الا الله
گفت، ولی من نیزه ام را بر او فرو بردم. این کار در دلم تردید ایجاد کرد از این رو به پیامبر عرض کردم، حضرت فرمود: آیا
او لا اله الا الله گفت و تو او را کشتی؟ عرض کردم: ای رسول خدا! او به دلیل ترس از اسلحه کلمه توحید را بر زبان جاری
ساخت. حضرت فرمود: آیا قلبش را نشکافتی تا علم پیدا کنی که این کلمه را گفته است یا خیر؟ حضرت این کلمه را چندان
تکرار کرد که من آرزو کردم که در آن روز از نو اسلام می آورم.

نووی در شرح این حدیث می گوید:

و معناه أنّک أنّما کلفت بالعمل بالظاهر و ما ینطق به اللسان، و اما القلب فلیس لک طریق الی معرفه مافیہ، فانکر علیہ امتناعه من
الععمل بما ظهر باللسان...؛(۳)

ص: ۱۸۴

۱- همان، ج ۱، ص ۱۵۰.

۲- مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب تحریم قتل الکافر بعد قوله: «لا اله الا الله».

۳- نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۴.

انسان، مکلف به عمل ظاهر و آنچه از زبان فرد خارج می شود، می باشد و کسی آگاه از قلب انسان نیست، به همین سبب پیامبر به

جهت امتناع او از عمل به ظاهر کلام انسان، او را انکار کرده است.

و نیز می گوید: «و فيه دليل على القاعده المعروفه فى الفقه و الاصول انّ الأحكام فيها بالظاهر و الله يتولّى الس-رائر»؛^(۱) این حدیث دلیل بر قاعده ای معروف در فقه و اصول دارد که باید حکم به ظاهر افراد کرد و خداست که متولّی افراد است. و باطن افراد بر عهده خداوند است.

ابن دقیق العید (متوفی ۷۰۲ق)

{ (۲) متوفی ۷۰۲ق }

او تقی الدین محمد بن علی بن دقیق العید است که در کتاب احکام الأحكام شرح عمده الأحكام می نویسد:

و اما من وصف غيره بالكفر فقد رتب عليه الرسول قوله: { حار عليه } - على من دعا غيره بالكفر - ای رجوع، قال الله تعالى: { إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ }^(۳) ای يرجع حيا، و هذا وعيد عظيم لمن اكفر احدا من المسلمين وليس كذلك، و هي ورطه عظيمه وقع فيها خلق كثير من المتكلمين و من المنسويين الى السنه و اهل الحديث لما اختلفوا فى العقائد فغلطوا على مخالفيهم و حكموا بكفرهم...

و الحق أنّه لا يكفر احدا من اهل القبلة الا بانكار متواتر من الشريعه عن صاحبها، فأنه حينئذ يكون مكذبا للشرع و ليس مخالفه القواعد مأخذا للتكفير، و انما مأخذه مخالفه القواعد السمعيه القطعيه طريقا و دلاله؛^(۴)

ص: ۱۸۵

۱- همان، ص ۱۰۷.

۲- او محمد بن علی بن وهب بن مطيع بن ابى الطاعه قشیری منفلوطی قوصی مصری شافعی مالکی معروف به ابن دقیق العید مکنی به ابوالفتح تقی الدین، محدث، حافظ، فقیه، اصولی، ادیب، نحوی، شاعر و خطیب است که در ینبع حجاز در سال ۶۲۵ هجری متولد شده و سپس به شام و مصر هجرت کرده و از علمای آن کشورها بهره ها برد و متولی قضاوت در مصر گردید و در ۱۱ صفر ۷۰۲ هجری در قاهره وفات یافت. از جمله تصنیفات او عبارت است از: الاقتراح فی علوم الحدیث، شرح مختصر ابن حاجب، الالمام فی احادیث الاحکام، شرح مقدمه المطرزی فی اصول الفقه. { عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۱۱، ص ۷۰ }

۳- انشقاق، آیه ۱۴.

۴- ابن دقیق، احکام الأحكام فی شرح عمده الأحكام، ص ۵۹۴.

کسی که دیگری را متصف به کفر کرده، پیامبر درباره اش فرموده است: {آن کس که دیگری را به آن متصف کند به خودش باز می گردد} خداوند متعال فرمود: {گمان کرده زنده باز نمی گردد} و این تهدید بزرگی است برای کسی که یکی از مسلمانان را بدون دلیل تکفیر کرده، و گرداب بزرگی است که بسیاری از متکلمان و منسوبان به سنت و اهل حدیث چون در عقاید اختلاف کردند، بر مخالفان خود حمله ور شده و حکم به کفرشان کردند.

احدی از اهل قبله را نمی توان تکفیر کرد، مگر با انکار خبر متواتری از شریعت از صاحب آن، که در این صورت این کار باعث تکذیب شرع می شود. مخالفت با امور قطعی مجوزی برای تکفیر نیست، بلکه مجوز آن، مخالفت با قواعد سمعی قطعی به عنوان طریق و دلالت است.

خطیب شافعی (۷۳۹ق)

او می گوید: «یکفر من نسب الامه الی الضلال»؛ (۱) هر کس امت را به گمراهی نسبت دهد کافر می گردد.

ذهبی (متوفی ۷۴۸ق)

(۲) {متوفی ۷۴۸ق}

ذهبی بعد از نقل جمله ای از اشعری «انّی لا اکفر احدا من اهل القبله» می گوید: «من نیز به این سخن ابوالحسن اشعری اعتقاد دارم». (۳)

ذهبی می گوید:

و رأیت للأشعری کلمه أعجبتنی و هی ثابتة رواها البیهقی، سمعت اباحزم العبدری، سمعت زاهر بن احمد السرخسی یقول: لَمَّا قرب حضور اجل ابی الحسن الأشعری فی داری بیغداد دعانی فأتیته فقال: اشهد علیّ انّی لا اکفر احدا من اهل القبله؛ لَانّ الكلّ یشیرون الی معبود واحد؛ و أنّما هذا کله اختلاف العبارات. قلت:

ص: ۱۸۶

۱- . مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۱۳۶.

۲- . او حافظ مورّخ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی است که در دمشق، سوم ماه ربیع الآخر سال ۶۷۳ هجری متولد و در همان دیار در شب سوم ماه ذی القعدة سال ۷۴۸ هجری وفات یافت و از جمله کتاب های او سیر اعلام النبلاء و تاریخ الاسلام است. {ذهبی، تاریخ الاسلام، مقدمه}

۳- . همو، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۵۴۲.

و بنحو هذا أدين، و كذا كان شيخنا ابن تيميه في اواخر ايامه يقول: انا لا اكفر احدا من الأمة و يقول: قال النبي: لا يحافظ على الوضوء الا مؤمن، فمن لازم الصلوات بوضوء فهو مسلم»؛(۱)

از ابوالحسن - علی بن اسماعیل - اشعری کلمه ای شنیدم که مرا به تعجب واداشته است، این سخن را بیهقی نقل کرده است: از ابو حزم عبدری شنیدم که زاهر بن احمد سرخسی می گفت: هنگام مرگ ابوالحسن اشعری، در خانه اش در بغداد نزد او رفتم وی گفت: گواهی بده بر من که هرگز کسی از اهل قبله را تکفیر نخواهم کرد، زیرا همه به یک معبود اشاره دارند، و اینها همه اختلاف عبارت است. می گویم: من نیز ملتزم به این مطلب می باشم، هم چنین استاد ما ابن تيميه در اواخر عمرش می گفت: من هیچ فردی از امت اسلامی را تکفیر نمی کنم. و می گفت: پیامبر فرمود: بر وضو، به جز مؤمن محافظت نمی کند، پس هر کس مواظب نماز همراه با وضویش باشد مسلمان است.

ذهبی در تعلیقه خود بر کلام ابن ابن خزیمه می نویسد:

و قد تأول في ذلك حديث الصورة فليعذر من تأول بعض الصفات. و أما السلف، فما خاضوا في التأويل، بل آمنوا وكفوا، وفوضوا علم ذلك إلى الله ورسوله، و لو أن كل من أخطأ في اجتهاده مع صحه إيمانه، وتوخيه لاتباع الحق أهدرناه، وبدعناه، لقل من يسلم من الأئمة معنا؛(۲)

ابن خزیمه حدیث صورت را تأویل کرده، پس باید کسانی که برخی از صفات را تأویل می کنند، معذور باشند؛ سلف در تأویل وارد نشده، بلکه ایمان آورده و از آن دست کشیدند و علم آن را به خدا و رسول واگذار کردند و اگر هر کس که در اجتهادش به خطا رفته، با صحت ایمان و التزام به پیروی از حق، خونسش را به هدر دهیم و او را بدعت گزار بدانیم، کمتر کسانی از امامان همراهان باقی خواهند ماند.

او درباره ابن تيميه می نویسد:

ص: ۱۸۷

۱- . همان.

۲- . همان، ج ۱۴، ص ۳۷۳.

... و قد تعبت في وزنه وفتشه حتى مللت في سنين متطاولة، فما وجدت آخره بين اهل مصر و الشام و مقتته نفوسهم وازدروا به و كذبوه و كفروه إلا الكبر و العجب و فرط العزام في رئاسه المشيخه و الازدراء بالكبار... (۱)

... من در بررسی احوال او بسیار زحمت کشیدم و به این نتیجه رسیدم که علت کنار گذاشتن وی بین اهل مصر و شام و تنفر مردم از او و سرزنش و تکذیب و تکفیر او

به دلیل تکبر و شدت علاقه به رهبری علما و توهین به بزرگان بوده است... .

او نیز درباره شخصی می گوید:

فان برعت في الأصول و توابعها من المنطق و الحکمه و الفلسفه و آراء الأوائل و محاورات العقول، و اعتصمت مع ذلك بالكتاب و السنه و اصول السلف، و لفتت بين العقل و النقل، فما أظنك في ذلك تبلغ رتبه ابن تيميه ولا والله تقاربها، و قد رأيت ما آل امره إليه من الحطّ عليه و الهجر و التفضيل و التكفير و التکذیب بحق و باطل...؛ (۲)

اگر تو در اصول و توابع آن، از منطق و فلسفه و آرای متقدمان و بحث های عقلی نمونه بوده و در عین حال به قرآن و سنت و اصول پیشینیان تمسک کرده و بین عقل و نقل جمع کرده ای، با این حال، گمان نمی کنم که در این امور به مرتبه ابن تیمیه رسیده باشی و نه به خدا، که به مرتبه او نزدیک نشوی، ولی دیدی که عاقبت چگونه پست و ذلیل شد و او را تکفیر کرده و به حق و باطل تکذیبش کردند....

شمس الدین محمد بن احمد ذهبی شاگرد ابن تیمیه، هنگامی هنگامی که مشاهده می کند استادش در پی تکفیر و تفسیق مسلمانان است، در صدد نصیحت او برآمده و نکاتی را به وی می دهد. این نصیحت نامه که به نام «النصیحه الذهبيه الى ابن تيميه» معروف است جداگانه

با تحقیق چاپ شده است. متن آن با ترجمه و تحقیق این است:

ص: ۱۸۸

۱- بیان زغل العلم و الطلب، ص ۱۷-۱۸.

۲- الاعلان بالتوبيخ لمن ذم التاريخ، ص ۷۸.

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله على ذلتى، يا ربّ ارحمنى و اقلنى عشرتى و احفظ على ايمانى، و احزنه على قله حزنى، و اسفاه على السنه و ذهاب اهلها، و اشوقه إلى اخوان مؤمنين يعاونونى على البكاء، و احزنه على فقد اناس كانوا مصابيح العلم و اهل التقوى و كنوز الخيرات. آه على وجود درهم حلال و أخ مؤنس.

طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس، و تبا لمن شغله عيوب الناس عن عيبه، إلى كم ترى القذاه فى عين اخيك و تنسى الجذع فى عينك؟ إلى كم تمدح نفسك و شقاشقك و عباراتك و تدم العلماء و تتبع عورات الناس مع علمك بنهى الرسول: «لاتذكروا موتاكم إلا بخير؛ فانهم قد أفضوا إلى ما قدموا»،^(١) بلى اعرف أنّك تقول لى لتنصر نفسك، أنّما الوقيعه فى هؤلاء الذين ماشمّوا رائحه الإسلام ولا عرفوا ما جاء به محمّد و هو جهاد، بلى والله عرفوا خيراً ممّا إذا عمل به العبد فقد فاز و جهلوا شيئاً كثيراً ممّا لا يعينهم. و: «من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه».^(٢)

يا رجل! بالله عليك كفّ عنّا؛ فانّك محجّاج عليم اللسان لاتقرّ و لاتنام، اياكم و الأغلوطات فى الدين. كره نبيك المسائل وعابها و نهى عن كثره السؤال و قال: «انّ اخوف ما اخاف على امتى كل منافق عليم اللسان».^(٣) و كثره الكلام بغير دليل تقسى تقس-ى القلب إذا كان فى الحلال و الحرام فكيف إذا كان فى العبارات اليونسيه و الفلاسفه و تلك الكفريات التى تعمى القلوب! والله قد صرنا ضحكه فى الوجود. فإلى كم تنبش دقائق الكفريات الفلسفيه لندّ عليها بعقولنا. يا رجل! قد بلعت سموم الفلاسفه و مصنفتهم مرّات، و بكثره استعمال السموم يُدمنُ عليها الجسم و تكمن والله فى البدن. و اشوقه إلى مجلس فيه تلاوه بتدبّر، و خشيه بتدكر، و صمت بتفكر. واهاً لمجلس يذكر

فيه الأبرار. فعند ذكر الصالحين تنزل الرحمه، لا عند ذكر الصالحين يُذكرون بالإزدراء و اللعنه. كان سيف الحجّاج و لسان ابن حزم شقيقين و اخيئتهما. بالله خلّونا من ذكر بدعه الخميس و اكل الحبوب، وجدوا فى ذكر بدع كُنّا نعدّها رأساً من الضلال قد صارت هى محض السنه و اساس التوحيد، و من لم يعرفها فهو كافر أو حمار، و من لم يكفّر فهو اكفر من فرعون. و تعد النصارى مثلنا. والله فى القلوب شكوك ان سلم لك ايمانك بالشهادتين فانت سعيد.

ص: ١٨٩

١- بخارى، صحيح بخارى، كتاب الجنائز، باب ماينهى من سبّ الأموات و...

٢- ترمذى، صحيح ترمذى، كتاب الزهد، باب ١١.

٣- احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ١، ص ٢٢.

یا خبیہ من اتبعک فأنه مُعْرَضٌ للزندقة و الانحلال، و لاسیما إذا كان قليل العلم و الدین باطولیاً شهوانیاً، لکنه ینفعک و یجاهد عنک ینده و لسانه و فی الباطن عدوٌ لک بحاله و قلبه. فهل معظم أتباعک إلاّ قعید مربوط خفیف العقل، او ناشف صالح عدیم الفهم، فان لم تصدقنی ففتشهم و زنهم بالعدل.

یا مسلم! اقدم حمار شهوتک لمدح نفسک، إلى کم تصادقها و تعادی الأخیار؟ إلى کم تصدقها و تزدری بالأبرار، إلى کم تعظمها و تصغر العباد، إلى متى تخاللها و تمقت الزهاد، إلى متى تمدح کلامک بکیفیه لاتمدح بها والله احادیث الصحیحین. یا لیت احادیث الصحیحین تسلّم منک بل فی کل وقت تغیر علیها بالتضعیف و الإهدار او بالتأویل و الإنکار.

أما آن لک ان ترعوی؟ أما حان لک ان تتوب و تنیب؟ أما انت فی عشر السبعین و قد قرب الرحیل. بلی والله ما أذکر أنّک تذکر الموت، بل تزدری بمن یدکر الموت، فما اظنّک تقبل علی قولی و لا تُصغی إلى و عطفی، بل لک همّه کبیره فی نقض هذه الورقه بمجلدات و تقطع لی أذنانب الکلام، و لاتزال تنتصر حتّی اقول لک و البته سکت.

فإذا کان هذا حالک عندی و أنا الشفوق المحبّ الوادّ، فکیف ینكون حالک عند أعدائک، و أعدائک والله فیهم صلحاء و عقلاء و فضلاء، كما أنّ اولیائک فیهم فجره و کذبه و جهله و بطله و عور و بقر.

قد رضیت منک بأنّ تسبّنی علانیه و تنتفع بمقالتی سرّاً: {رحم الله امرأ اهدى إلى عیوبی}، فأنّی کثیر العیوب، عزیز الذنوب، الویل لی ان أنا لا أتوب، و وافضیحتی من علامّ الغیوب، و دوائی عفو الله و مسامحته و توفیقه و هدیته، و الحمد لله ربّ العالمین، و صلّی الله علی سیدنا محمّد خاتم النبیین و علی إله اله و صحبه اجمعین؛

به نام خداوند بخشاینده بخشایش گر. ستایش مخصوص خداوند است بر ذلّت من، ای پروردگار من! به من رحم کن و لغزشم را بیوشان و ایمان را برایم حفظ کن. وای از کمی حزنم، و تأسف بر سنت و رفتن اهلش. و چه قدر مشتاق برادران مؤمن هستم تا مرا بر گریستن یاری دهند، چه قدر بر از دست دادن مردانی که چراغ های علم و تقوا و گنج های خیرات بوده اند، محزونم. آه که چه قدر حسرت وجود درهم حلال و برادر همدم می خورم. خوشا به حال کسی که عیب خودش او را از عیوب مردم باز دارد، و بدا به حال کسی که عیوب مردم او را از عیوب خودش باز دارد. تا به کی خاشاک را در

چشم برادرت می بینی، ولی تنه درخت را در چشم مشاهده نمی کنی؟ تا به کی خود و عبارات خود را مدح می کنی و علما را مذمت می نمایی و به دنبال لغزش های مردم می باشی، در حالی که می دانی پیامبر {ص} از این کار نهی کرده است آن جا که می فرماید: {مردگان خود را جز به خیر یاد نکنید، زیرا آنان به آنچه که پیش فرستاده بودند، رسیدند}.

آری، می دانم که جواب مرا می دهی تا خودت را یاری کنی، که مصیبت درباره کسانی است که بویی از اسلام نبرده و از شریعت محمد اطمینان ندارند، در حالی که این امر جهاد است. آری، به خدا سوگند! مقداری از خیر را شناختند که اگر بنده به آن عمل می کرد،

پیروز می شد، ولی درباره بسیاری از امور که خداوند از آن ها نخواست، جاهل شدند. در حدیث است: از خوبی اسلام انسان این است که چیزی را که بی معناست، ترک کند.

ای مرد! تو را به خدا سوگند! دست از ما بردار، زیرا اهل محاجه می باشی، با زبانی گویا که قرار و آرام ندارد، و پرهیز از غلط کاری در دین. پیامبر از ورود در مسائلی کراهت داشت و عیب می گرفت و از زیاد سؤال کردن نهی می کرد و می فرمود: بیشترین خوفم بر امتم از منافقی است که زبان گویا دارد. زیاد حرف زدن بدون دلیل، قلب را می میراند، اگر در حلال و حرام باشد، تا چه رسد به عبارات یونسیه و فلاسفه و این کفریاتی که قلب را کور می کند.

به خدا سوگند که در عالم وجود مضحکه شده ایم. تا کی دقایق کفر یا فلسفی را نبش می کنی تا با عقولمان آن ها را ردّ کنیم. ای مرد! تو سمّ های فلاسفه و مصنفات آن ها را چندین مرتبه بلعیده ای و با زیاد استعمال کردن سمّ، جسم با آن فربه شده و به خدا سوگند که در بدن جای می گیرد. چه قدر مشتاق مجلسی هستم که در آن قرآن با تدبر و خشیت با تذکر و سکوت و با تفکر باشد و چه مقدار مشتاق مجلسی هستم که در آن ذکر نیکان باشد، زیرا هنگام یاد صالحان برکت نازل می شود، نه این که هنگام ذکر صالحان آن ها را با خواری و لعن یاد کنیم. در

سابق شمشیر حجاج و زبان ابن حزم مثل دو برادر بودند که هر دو را با هم جمع کرده باشی.

به خدا سوگند! ما را از ذکر بدعت خمیس و خوردن حبوب رها کن. آنان در ذکر بدعت هایی یافتند که از اصل، ضلالت بود، ولی الآن به عنوان سنت اصیل و اساس توحید مطرح شده که هر کس آن را نشناسد، کافر یا الاغ است، و

کسی که تکفیر نکند، از فرعون کافرتر می باشد و مسیحیان مثل ما به حساب می آیند. به خدا سوگند! در قلب ها شک هایی است که اگر ایمان با شهادتین برایت سالم بماند، تو به سعادت رسیده ای. خسران بر کسی که از تو پیروی کرده و در معرض کفر و از هم پاشیدن قرار گرفته است، خصوصاً در صورتی که دارای علم و ایمان اندک با آرزوهای دراز و شهوانی باشد، ولی چنین شخصی تو را نفع می دهد و می تواند از تو با دست و زبانش دفاع کند، در حالی که در باطن با حال و قلبش دشمن توست. آیا بیشتر پیروان افراد زمین گیر و غیرمستقل و کم خرد یا افراد صالح بی فهم نیستند؟! اگر مرا تصدیق نمی کنی تفتیش کن و آن ها را با ترازوی عدالت وزن نما.

ای مسلمان! الاغ شهوت را برای مدح خود پیش انداز، تا به کی با او به صداقت رفتار می کنی و با نیکان دشمنی می نمایی؟ تا به کی او را تصدیق می کنی و به نیکان

عیب می گیری؟! تا به کی او را تعظیم کرده و بندگان خدا را کوچک می کنی، تا به کی با او دوستی می کنی ولی با افراد زاهد دشمنی می نمایی؟! تا به کی کلام و گفتار خود را می ستایی به حدی که - به خدا سوگند - احادیث صحیحین را ستایش نمی کنی؟! ای کاش احادیث صحیحین از زبان تو در امان می ماند، بلکه در هر وقتی بر آن ها با تضعیف کردن و ضربه زدن و تأویل و انکار غضب می کنی. آیا وقت آن نرسیده که از این کارها دست برداری؟! آیا وقت آن نشده که توبه کرده و بازگردی؟! آیا تو در دهه هفتاد خود نیستی که وقت رفتنت نزدیک است؟! آری به یاد ندارم که تو یاد مرگ کرده باشی، بلکه هرکس که یاد مرگ می کرد، او را سرزنش می نمودی. گمان نمی کنم که حرف مرا بپذیری و به موعظه ام گوش فرا دهی، زیرا تو همت بلندی در نقض این ورقه به چند جلد کتاب داری و مرا از پیگیری سخنانم باز می داری و دائماً از خود دفاع می کنی تا به تو بگویم: من دیگر ساکت شدم.

اگر وضعیت و حال تو نزد من که برادر و دوست صمیمی من هستی این است، چه رسد به حال تو نزد کسی که از دشمنانت به حساب می آید. به خدا سوگند که در میان دشمنان تو، افرادی صالح و فاضل وجود دارند، همان گونه که در میان دوستانت افراد فاجر و دروغ گو و جاهل هستند.

من از تو راضی هستم که مرا در ملأ- عام ناسزاگویی، ولی از گفتار من در خفا نفع ببری، همان گونه که در روایت آمده: {خدا رحمت کند کسی را که عیب هایم را به من هدیه دهد}. من دارای عیوب بسیاری هستم، وای بر من اگر توبه نکنم، وای از مفتضح شدنم از جانب خدایی که علم غیب بسیار دارد، دواى من عفو و بخشش و هدایت خداست. ستایش مخصوص خدایی است که پروردگار عالمیان است و درود خدا بر آقای ما محمد خاتم پیامبران و بر آل و تمام صحابه او.

ابن قیم جوزیه (متوفی ۷۵۱ق)

(۱) {متوفی ۷۵۱ق}

او محمد بن ابی بکر معروف به ابن قیم جوزیه از مهم ترین شاگردان ابن تیمیه است، او می گوید:

الفساق باعتقاده اذا كان متحفظا في دينه فان شهادته مقبولة، و ان حکمنا بفسقه، كأهل الأهواء الذين لانكفّرهم كالرافضه و الخوارج و المعتزله و نحوهم؛(۲)

فاسق به اعتقادش هر گاه خود ننگه دار در دینش باشد، گواهی اش مقبول است، گرچه حکم به فسق او کنیم، همچون اهل هواهای نفسانی که آنان را تکفیر نمی کنیم؛ همچون رافضه و خوارج و معتزله و امثال ایشان.

او هم چنین می نویسد:

و كفر الجحود نوعان: كفر مطلق عام و كفر مقيد خاص، فالمطلق: ان يجحد جمله ما انزل الله و ارسله الرسول، و الخاص المقيد: ان يجحد فرضا من فروض الاسلام او تحريم محرم من محرّماته او صفه وصف الله بها نفسه او خبر اخبر الله به عمدا، او تقدیما لقول من خالفه عليه لغرض من الاغراض. و اما جحد ذلك جهلاً او تأویلاً يعذر فيه صاحبه فلا يكفر صاحبه به، كحديث الذي جحد قدره الله عليه و امر اهله

ص: ۱۹۳

۱- . او محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد بن حریر بن مکی، مکنی به ابو عبدالله و ملقب به شمس الدین زرعی دمشقی حنبلی و مشهور به ابن قیم جوزیه است. او در ماه صفر سال ۶۹۱ هجری متولد و در سال ۷۶۹ هجری وفات یافت. از جمله کتاب های او الصواعق المرسله علی الجهمیه و المعطله است. {ابن قیم، الصواعق المرسله، ج ۱، مقدمه کتاب.

۲- . همو، الطرق الحکمیة فی السياسات الشرعیة، ج ۱، ص ۲۵۳.

ان يحرقوه و يذروه في الريح، و مع هذا فقد غفر الله له و رحمه لجهله اذا كان الذي فعله مبلغ علمه؛^(۱)

کفر جحود دو نوع است: کفر مطلق عام و کفر مقید خاص؛ کفر مطلق آن است که انسان تمام آنچه را خداوند نازل کرده و به رسولش فرستاده انکار کند، و کفر خاص مقید آن است که واجبی از واجبات اسلام را یا تحریمی از محرّمات آن یا صفتی که خداوند به آن خبر داده، عمداً انکار کند، یا قول مخالف خدا را بر او به جهت غرضی از اغراض مقدم بدارد، ولی اگر آن ها را از روی جهالت یا تأویلی که صاحب آن معذور است انکار نماید، صاحبش با این کار تکفیر نمی شود، همانند حدیث کسی که قدرت خدا را بر خود انکار کرده و اهل بیتش را دستور داده تا او را سوزانده و خاکسترش را بر باد دهند، ولی در عین حال خداوند او را به سبب جهلش بخشیده و مورد ترحم خویش قرار خواهد داد، در صورتی که کار انجام

گرفته از سوی او، به مقدار آگاهیش بوده باشد.

او نیز می گوید: «دار الاسلام هی التي نزلها المسلمون و جرت علیها احکام الاسلام»؛^(۲) دار الاسلام سرزمینی است که مسلمانان وارد آن شده و احکام اسلام بر آن جاری می گردد.

شیخ ابومحمد طاهر بن احمد قزوینی (متوفی ۷۵۶ق)

{^(۳) متوفی ۷۵۶ق }

شعرانی حنفی از او چنین نقل کرده: «فلا ينبغي لمتدين ان يكفر احدا من الفرق الخارجة عن طريق الاستقامة ما داموا مسلمين يتدينون بأحكام اهل الاسلام»؛^(۴) بر هیچ دین داری سزاوار

ص: ۱۹۴

۱- . همو، مدارج السالکین، ج ۱، ص ۳۳۸.

۲- . همو، احکام اهل الذمه، ج ۱، ص ۳۶۶.

۳- . او طاهر بن احمد بن محمد قزوینی معروف به نجار و بهاء الدین، مکنی به ابومحمد، ادیب، نحوی، صرفی و عالم به بسیاری از علوم است که در سال ۷۵۶ هجری وفات یافت. از جمله تألیفات او سراج العقول فی الکلام، غایه التصریف، لب

الألباب فی مراسم الاعراب است. {عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۵، ص ۳۳. }

۴- . شعرانی، الیواقیت و الجواهر، ج ۲، ص ۱۲۳، به نقل از کتاب سراج العقول قزوینی.

نیست احدی از فرقه های خارج از راه استقامت را تکفیر کند، تا زمانی که مسلمانند و به احکام اهل اسلام متدین می باشند.
وی هم چنین در کتاب سراج العقول از جمهور علما و خلفا از ایام صحابه تا زمان خود نقل کرده که همگی معتقد به مخالفت با تکفیر احدی از اهل ارکان پنج گانه اسلام از روافض و دیگران می باشند.^(۱)

قاضی ایجی (متوفی ۷۵۶ق)

(۲) { متوفی ۷۵۶ق }

او قاضی عضد عبدالرحمن بن احمد ایجی است که می نویسد:

جمهور المتکلمین و الفقهاء علی انه لایکفر احد من اهل القبله. و المعتزله الذین قبل ابی الحسین تحامقوا فکفروا الاصحاب،
فعارضه بعضنا بالمثل. و قد کفر المجسمه مخالفوهم، و قال الاستاذ: (۳) کل مخالف یکفرنا فنحن نکفّره و الا فلا؛ (۴)

جمهور متکلمان و فقها بر آنند که تکفیر احدی از اهل قبله جایز نیست. معتزله قبل از ابوالحسین حماقت کرده و اصحاب را تکفیر کرده اند از این رو از ما، آنان را مقابله به مثل کرده و مجسمه مخالفان خود را تکفیر نموده اند. استاد گفته است: هر مخالفی که ما را تکفیر کند، ما نیز او را تکفیر می کنیم و گرنه او را تکفیر نمی نماییم.

ص: ۱۹۵

۱- همان، مبحث ۵۸، ج ۲، ص ۱۲۶، به نقل از او.

۲- او عبدالرحمن بن احمد بن عبدالغفار بن احمد ایجی، شیرازی، شافعی ملقب به عضدالدین، عالم به علوم عقلی اصول دین و اصول فقه و معانی و بیان و نحو و فقه و علم کلام بوده است. او در سال ۷۰۸ هجری در ایچ از حوالی شیراز متولد و در سال ۷۵۶ هجری در حالی که در قلعه دریمیان زندانی بود وفات یافت. از جمله تصنیفات او عبارت است از الرساله العضدیه فی الوضع، الفوائد الغیاثیه فی المعانی و البیان، المواقف فی علم الکلام. {عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۵، ص ۱۱۹.}

۳- مقصود او ابواسحاق اسفراینی است.

۴- ایجی، المواقف، ص ۳۹۲.

(۱) {متوفی ۷۵۶ق}

شعرانی می گوید: به خط شیخ شهاب الدین اذرعی صاحب القوت سؤالی دیدم که از شیخ الاسلام تقی الدین سبکی پرسیده بود و متن آن این است:

مايقول سيدنا و مولانا شيخ الاسلام في تكفير اهل الأهواء و البدع؟ قال: فكتب اليه: اعلم يا اخي انّ الاقدام على تكفير المؤمنين عسر جدا، و كل من في قلبه ايمان يستعظم القول بتكفير اهل الأهواء و البدع، مع قولهم: «لا اله الا الله محمد رسول الله» فان التكفير امر هائل عظيم الخطر؛ لا من كفر شخصا بعينه فكأنه اخبر انّ عاقبته في الآخرة الخلود في النار ابد الآبدين و انه في الدنيا مباح الدم و المال لايمكّن من نكاح مسلمه و لايجرى عليه احكام المسلمين؛ لا في حياته و لا بعد مماته، و الخطا في ترك الف كافر اهون من الخطأ في سفك محجمه من دم امرىء مسلم. و في الحديث: لان يخطىء الامام في العفو احب الي من ان يخطىء في العقوبه...؛(۲)

نظر سرور و مولای ما شیخ الاسلام درباره تکفیر اهل هواهای نفسانی و بدعت ها چیست؟ گفت: او برایش چنین نوشت: بدان ای برادرم! اقدام بر تکفیر مؤمنان بسیار دشوار است، و هر کس در قلبش ایمان باشد، تکفیر اهل هواهای نفسانی و بدعت ها را بزرگ می شمارد، در صورتی که آنان شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد می دهند، زیرا تکفیر کاری بسیار خطرناک است و کسی که، شخصی را به طور معین تکفیر می کند، گویا

خبر می دهد عاقبتش تا ابد در آخرت در آتش دوزخ می باشد و این که در دنیا خون و مالش مباح بوده و حق ازدواج با زن مسلمان نداشته و احکام مسلمانان بر او جاری نمی شود؛ نه در زمان حیاتش و نه بعد از مرگش، و خطا کردن در رها کردن هزار کافر، از خطا کردن در ریختن خون انسان مسلمان آسان تر است در حدیثی آمده است: اگر امام در عفو خطا کند نزد من محبوب تر است از این که در عقوبت خطا نماید....

ص: ۱۹۶

۱- . او شیخ الاسلام علی بن عبدالکافی تقی الدین سبکی، متوفی ۷۵۶ق صاحب کتاب شفاء السقام فی زیاره خیر الأنام است که در قاهره متولد و در شام متولی قضاوت شد و سپس به قاهره بازگشت و در آنجا وفات یافت. {زرکلی، الاعلام، زرکلی، ج ۴، ص ۳۰۲}.

۲- . شعرانی، الیواقیت و الجواهر، ج ۲، ص ۱۲۵-۱۲۶.

تقی الدین سبکی می گوید:

انّ الإقدام على تكفير المؤمنين عسـرٌ جدّاً، و كل من كان في قلبه إيمان يستعظم القول بتكفير اهل الأهواء و البدع، مع قولهم: لا إله إلا الله، محمّد رسول الله؛ فإنّ التكفير امر هائل عظيم الخطر...؛(۱)

تکفیر کردن مؤمنان بسیار دشوار است، و هر کس در قلبش ایمان است، تکفیر اهل هواهای نفسانی و بدعت ها را سخت می شمارد، در صورتی که شهادتین می گویند، زیرا تکفیر، مسئله ای مهم و دارای خطری بزرگ است...

ابن تیمیه (متوفی ۷۵۸ق)

{(۲) متوفی ۷۵۸ق}

ابن تیمیه می گوید: «... فانّ الايمان الذي علقته به احكام الدنيا هو الايمان الظاهر و هو الاسلام...»؛(۳) ... همانا ایمانی که احکام دنیا

بر آن معلق شده، ایمان ظاهری می باشد که همان اسلام است.

او درباره خوارج می گوید:

... فالصحابه رضی الله عنهم و التابعین لهم باحسان لم یکفروهم و لاجعلوهم مرتدین و لا اعتدوا علیهم بقول و لافعل، بل اتقوا الله فیهم و ساروا فیهم السیره العادله، و هکذا سائر فرق اهل البدع و الأهواء من الشیعه و المعتزله و غیرهم...؛(۴)

... پس صحابه رضی الله عنهم و تابعین به احسان، آنان را تکفیر نکرده و مرتد به حساب نیاورده و با قول و فعل بر آنان تعدی نکرده اند، بلکه درباره ایشان از خدا پروا داشته و روش اعتدال را دنبال نموده اند، و هم چنین دیگر فرقه های اهل بدعت و هوا از شیعه و معتزله و دیگران....

ص: ۱۹۷

۱- . شعرانی، الیواقیت و الجواهر، ص ۵۸ {به نقل از او}.

۲- . او تقی الدین ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله بن ابی القاسم بن خضر بن محمد بن تیمیه حرانی دمشقی است که در حرّان روز دوشنبه دهم یا دوازدهم ماه ربیع الاول سال ۶۶۱ هجری متولد و در سال ۷۲۸ هجری وفات یافت. از جمله کتاب های او الجواب الصحیح لمن بدّل دین المسیح است. {ابن تیمیه، الجواب الصحیح ج ۱، مقدمه کتاب.

۳- . همو، الايمان، ص ۳۹۸.

۴- . همو، منهاج السنه، ج ۵، ص ۲۴۸.

ابن تیمیه در این عبارتش گرچه بی انصافی کرده و شیعه را اهل بدعت و پیرو هوای نفس دانسته، ولی انصاف هم به خرج داده و آنان را تکفیر نکرده است.

او می گوید:

....فمن كفر الثنتين و السبعين فرقه كلهم فقد خالف الكتاب و السنه و اجماع الصحابه و التابعين لهم باحسان، مع ان حديث الثنتين و السبعين فرقه ليس في الصحيحين، و هو قد ضعفه ابن حزم و غيره، لكن حسنه غيره او

صَحَّحه، كما صححه الحاکم و غيره. و قد رواه اهل السنن و روى من طرق.

و ليس قوله: «ثنتان و سبعون في النار و واحده في الجنة» بأعظم من قوله تعالى: {إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا} (۱) و قوله: {وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذُّوْنَا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُضِلُّهُ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا} (۲) و امثال ذلك من النصوص الصريحه بدخول من فعل ذلك النار...؛ (۳)

...هر کس هفتاد و دو فرقه را تکفیر کند، به طور حتم با کتاب و سنت و اجماع صحابه و تابعین به احسان آنان به مخالفت پرداخته، با این که حدیث هفتاد و دو فرقه در صحیحین نیامده و ابن حزم و دیگران آن را تضعیف کرده اند، ولی غیر او، آن را تحسین یا تصحیح کرده، همان گونه که حاکم و دیگران آن را تصحیح کرده اند. اهل سنن نیز آن را روایت کرده و از طرقی نقل شده است.

و جمله: «هفتاد و دو فرقه در آتش و یک فرقه در بهشت است» شدیدتر نیست از قول خداوند: «کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می خورند، {در حقیقت، {تنها آتش می خورند؛ و به زودی در شعله های آتش {دوزخ {می سوزند.» و قول خداوند متعال: «و هر کس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد، بزودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت، و این کار برای خدا آسان

است.» و امثال این ها، از نصوص صریح به دخول این افراد در آتش دوزخ... ..

ص: ۱۹۸

۱- . نساء، آیه ۱۰.

۲- . نساء، آیه ۳۰.

۳- . ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۵، ص ۲۴۸ - ۲۴۹.

او نیز می گوید:

علماء المسلمين في الدنيا باجتهادهم لا يجوز تكفيرهم بمجرد خطأ أخطأه في كلامه؛ فإنّ تسليط الجهال على تكفير علماء المسلمين من اعظم المنكرات...؛(۱)

علمای مسلمانان را که در امور دنیا با اجتهادشان سخن می گویند نمی توان به مجرد خطای در کلام تکفیر کرد، زیرا مسلط نمودن جهال بر تکفیر علمای مسلمین از بزرگ ترین منکرات است.

او نیز می گوید: «فليس لأحد ان يكفر احدا بهواه؛ لأنّ التكفير حق لله تعالى، والذين يكفرون بهوهم هم المبتدعه»؛(۲)

کسی حق ندارد با هوای نفس خود دیگری را تکفیر کند، زیرا تکفیر حق خداوند متعال است، و کسانی که با هوای نفس تکفیر می کنند، همان بدعت گزارانند.

از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که فرمود:

انّ الله تجاوز لي عن امّتي الخطأ والنسيان.(۳)

همانا خداوند به خاطر من، از امتم [حکم] خطا و فراموشی را برداشته است.

ابن تیمیه در شرح آن می گوید:

و ذلك يعم الخطأ في المسائل الخبرية القولية و المسائل العملية. و ما زال السلف يتنازعون في كثير من هذه المسائل، و لم يشهد أحد منهم على أحد لا بكفر ولا بفسق ولا بمعصية.(۴)؛(۵)

و این شامل خطا در مسائل خبری قولی و عملی می شود، و همیشه قدما در بسیاری از این مطالب نزاع می کردند و هیچ یک از آنان بر دیگری گواهی به کفر و فسق و نمی داد.

ص: ۱۹۹

۱- . همو، مجموع فتاوی، ج ۳۵، ص ۱۰۰.

۲- . همو، منهاج السنه، ج ۳، ص ۶۱.

۳- . ابن ماجه، سنن، ح ۲۰۴۳.

۴- . ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۲۲۹.

۵- . ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۲۲۹.

(۱) {متوفی ۷۸۶ ق}

او در شرح کلام طحاوی: «و نسّمی اهل قبلتنا مومنین ماداموا بما جاء به النبی معترفین و له بكل ما قال و اخبر مصدقین» می نویسد:

لقله ۷: «من صلّی صلاتنا و اکل ذبیحتنا فهو منّا» (۲) فاذا كانوا معترفین بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم من الشرع و الدین و معتقدین التوحید و متمسکین بالشریعه، نسّمیهم مؤمنین و نحکم علیهم بجمیع احکام المؤمنین، و نراعی ظواهرهم و نکل ضمائرهم الی الله بقوله ۷: «بُعِثْتُ اتولّی الظواهر والله یتولّی السرائر»؛ (۳)

به جهت قول پیامبر: «هرکس نماز ما را به جا آورد و از ذبیحه ما تناول کند او از ماست». اگر آنان به آنچه پیامبر از شرع و دین آورده اعتراف کرده و به توحید اعتقاد داشته و به شریعت تمسک کنند ما آن هارا

مومن نامیده و بر ایشان تمام احکام مؤمنان را مترتب می نماییم، و مراعات ظاهرشان کرده و باطنشان را به خداوند می سپاریم؛ به دلیل گفته پیامبر: «مبعوث شده ام تا متولی ظواهر شوم و خداوند متولی باطن هاست».

امام شاطبی (متوفی ۷۹۰ ق)

(۴) {متوفی ۷۹۰ ق}

او در توجیه عدم جواز تکفیر متکلمان اسلامی از سوی یکدیگر می گوید:

ص: ۲۰۰

۱- . او محمد بن محمود بن احمد روی بابرته، اکمل الدین بن شمس الدین بن جمال الدین حنفی است. بابرته منسوب به بابرته از دهات شهر بغداد است. او در سال هفتصد و اندی متولد و مشغول به علم شد و سپس به حلب مسافرت کرد و پس از مدتی اقامت در آن دیار به قاهره رفت و بعد از چندی فعالیت علمی در سال ۷۸۶ هجری در مصر وفات یافت. از او کتاب المنار فی اصول الفقه، شرح العقیده الطحاویه. {بارته، شرح العقیده الطحاویه، مقدمه.}

۲- . بخاری، صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب فضل استقبال القبلة یستقبل باطراف رجلیه.

۳- . باربرته، شرح العقیده الطحاویه، ص ۸۹.

۴- . او علامه ابراهیم بن موسی بن محمد لخمی ابواسحاق معروف به شاطبی است که مفسر، لغوی، فقیه و آشنا به اسانید بوده و از جمله کتاب های معروف او در اصول فقه کتاب الموافقات است. او در سال ۷۹۰ رحلت کرد. {شاطبی، الموافقات، مقدمه کتاب.}

و من اشد مسائل الخلاف مثلاً مسأله اثبات الصفات حيث نفاها من نفاها، فاذا نظرنا الى مقاصد الفريقين وجدنا كل واحد منهما حائماً حول حمى التنزيه و نفى النقائص و سمات الحدوث، و هو مطلوب الأدله، و انما وقع اختلافهم فى الطريق، و ذلك لا يخل بالقصد فى الطرفين معا.

فالحاصل فى هذا الخلاف اشبه الواقع بينه و بين الخلاف الواقع فى الفروع؛(١)

از شديدترین مسائل خلاف - از باب مثال - مسئله اثبات صفات است، که برخی آن را نفی کرده اند، هنگامی که به مقاصد هر دو فرقه نگاه می کنیم در می اییم که در صدد تنزیه و نفی نقایص و نشانه های حدوث {از خداوند متعال} می باشند و این مطلوب ادله است و فقط اختلاف آنان در طریق است، و این مخّل به قصد دو طرف نیست، و حاصل در این خلاف،

به خلافتی که در فروع است بیشتر شبیه می باشد.

او می نویسد:

و قد اختلفت الامه فى تكفير هؤلاء الفرق؛ اصحاب البدع العظمى، و لكن الذى يقوى فى النظر و يحسب فى الأثر عدم القطع بتكفيرهم، و الدليل عليه عمل السلف الصالح فيهم؛(٢)

امت در تکفیر این فرقه ها، یعنی صاحبان بدعت های بزرگ، اختلاف کرده اند، ولی آنچه در نظر قوی به حساب می آید و در اثر نیز یافت می شود، عدم قطع به تکفیر آنان است، و دلیل بر آن، عمل سلف صالح شان می باشد.

شاطبی می گوید:

انّ اصل الحكم بالظاهر مقطوع به فى الأحكام خصوصاً و بالنسبه الى الاعتقاد فى الغير عموماً؛ فانّ سيّد البشر مع اعلامه بالوحى يجرى الأمور على ظواهرها فى المنافقين و غيرهم، و ان علم بواطن احوالهم، و لم يكن ذلك بمخرجه عن جريان الظواهر على ما جرت عليه...؛(٣)

ص: ٢٠١

١- . همو، الاعتصام، ص ٤٠٦.

٢- . همان، ج ٣، ص ٣٣.

٣- . همو، الموافقات، ج ٢، ص ٢٧٢-٢٧١.

همان اصل حکم به ظاهر افراد، امری قطعی در احکام به طور خصوص و درباره اعتقاد غیر، به طور عموم است؛ زیرا سید بشر - حضرت محمد - همراه با اعلام به وحی، امور را بر ظواهر آن بر منافقان و دیگران جاری می کرد، گرچه از باطن آن ها آگاهی داشت، ولی این آگاهی، او را از جریان حکم بر ظواهر افراد باز نمی داشت.

ابن ابی العز حنفی (متوفی ۷۹۳ق)

(۱) { متوفی ۷۹۳ق }

او قاضی علی بن علی بن ابی العز حنفی أذرعی صاحب کتاب الاتباع است که در آن می نویسد:

ولا يزال التعصب للمذاهب يملأ القلوب بالشحناء يشحنها، وقد نهى الله عن المجادله لأهل الخلاف فكيف بأهل الوفاق، إلا ان يقال احسنها. و ما علمنا ان في ذلك تيه تتخذ و لا مصلحه توجد و لا هدايه تعتقد...؛(۲)

همیشه تعصب نزد صاحبان مذاهب پابرجاست و دل ها را پر از کینه می کند، در حالی که خداوند از مجادله با اهل خلاف نهی کرده، تا چه رسد به اهل وفاق، مگر در صورتی که جدال با احسن باشد. ما، در آن نیتی که اتخاذ شده و مصلحتی که یافت شود و هدایتی که اعتقاد به آن پیدا گردد نمی دانیم...

وی هم چنین می گوید: «فمن عيوب اهل البدع: تكفير بعضهم بعضا، و من ممدح اهل العلم انهم يخطئون و لا يكفرون»؛(۳)

از عيوب اهل بدعت ها: تکفیر یکدیگر و از مدح اهل علم آن است که نسبت خطا داده و تکفیر نمی کنند.

ابن ابی العز می نویسد:

ص: ۲۰۲

۱- . او صدرالدین ابوالحسن علی بن علاءالدین علی بن شمس الدین ابی عبدالله محمد بن شرف الدین ابی البرکات محمد بن عزالدین ابی العز صالح بن ابی العز بن وهیب بن عطاء بن جُبیر بن جابر بن وهب أذرعی الاصل، دمشقی صالحی حنفی معروف به ابی العز است. أذرعی منسوب به أذرعات از شهرهای شام در جنوب دمشق به هفتاد کیلومتر است که الآن آن را درعا می نامند. او در ذی حجه سال ۷۳۱ در دمشق متولد و در سال ۷۹۳ هجری وفات یافت. از جمله کتاب های او شرحی بر کتاب العقیده الطحاویه طحاوی است. { ابن ابی العز، شرح العقیده الطحاویه، ج ۱. }

۲- . همو، الاتباع، ص ۸۹.

۳- . همو، شرح العقیده الطحاویه، ص ۳۰۰.

واعلم رحمك الله وإيانا أن باب التكفير وعدم التكفير باب عظمة الفتنة والمحنه فيه، وكثر فيه الافتراق، وتشنت فيه الأهواء والآراء، وتعارضت فيه دلائلهم، فالناس فيه - في جنس تكفير أهل المقالات والعقائد الفاسده، المخالفه للحق الذي بعث الله به رسوله في نفس الأمر، أو المخالفه لذلك في اعتقادهم - على طرفين ووسط، من جنس الاختلاف في تكفير أهل الكبائر العمليه. (۱)

باب تكفير و عدم تكفير بابی است که مصیبت بزرگی در آن پدید آمده و باعث جدایی بسیار شده و هواها و آرا در آن تشنت یافته و دلایل هر کدام، متعارض است و مردم در این مسئله در جنس تکفیر اهل گفته ها و عقاید فاسد، مخالف با حقی که رسول بر آن مبعوث شده، در واقع، یا مخالفت با آن در اعتقادشان، بر طریق افراط و تفریط و حد وسط می باشند، همانند اختلاف در تکفیر اهل گناهان کبیره در عمل انجام می دهند. کبیره عملی.

تفتازانی (متوفی ۷۹۳ق)

(۲) {متوفی ۷۹۳ق}

۳. تفتازانی می گوید: «مخالف حق از اهل قبله کافر نیست، مادامی که ضرورتی از ضروریات دین را مخالفت نکنند، مثل حدوث عالم، حشر اجساد». (۳)

زین الدین عراقی (متوفی ۸۰۶ق)

(۴) {متوفی ۸۰۶ق}

او زین الدین عبدالرحیم بن حسین عراقی است که ذیل حدیث نبوی «لا ازال اقاتل

ص: ۲۰۳

۱- . همان، ص ۳۵۵.

۲- . او مسعود بن عمر بن عبدالله معروف به سعد الدین تفتازانی است که در سال ۷۱۲ هجری متولد و در سال ۷۹۳ هجری وفات یافت. از جمله کتاب های او که در علم کلام اسلامی است شرح مقاصد است. این کتاب با تحقیق و تعلیقه دکتر عبدالرحمن عمیره و مقدمه صالح موسی شرف، عضو هیئت کبار علما و عضو مجمع بحوث اسلامی به چاپ رسیده است.

۳- . تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۲۷.

۴- . او عبدالرحیم بن حسین بن عبدالرحمن بن ابی بکر بن ابراهیم کردی رازنانی الاصل، مهران، مصری، شافعی، معروف به عراقی و ملقب به زین الدین مکنی به ابوالفضل، محدث، حافظ، فقیه، اصولی، ادیب، لغوی است که در جمادی الاول سال ۷۲۵ هجری متولد شد و به دمشق و حلب و حجاز و اسکندریه هجرت کرد و علم خود را از علمای آن کشور فراگرفت و در سال ۸۰۶ هجری در دوم شعبان در قاهره وفات یافت. از جمله تألیفات او عبارت است از نظم الدرر السنیه فی السیره الزکیه، الباعث علی الخلاص من حوادث القصاص، منظومه تفسیر غریب القرآن، الفقیه فی علوم الحدیث. {عمر رضا کحاله، معجم

الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فاذا قالوا: لا اله الا الله فقد عصموا منى اموالهم و انفسهم الا بحقها» می گوید:

انّ غايه القتال قول لا اله الا الله، فظاهره الاكتفاء بذلك فى حصول الاسلام و ان لم يضم اليه شيئا و به قال بعض اصحابنا يصير بذلك مسلما و يطالب بالشهاده الأخرى، فان ابى جعل مرتدا... .

و الذى عليه جمهور العلماء من اصحابنا و غيرهم انه لا يصير مسلما الا بنطقه بالشهادتين...؛ (۱)

به طور قطع غایت نبرد، گفتن لا اله الا الله است و ظاهر آن، عبارت است از اکتفا کردن به آن در حصول اسلام، گرچه چیزی به آن ضمیمه نگردد و این رأى برخی از اصحاب ماست، که از این راه انسان مسلمان می شوند، و از او خواسته می شود تا گواهی دیگر { گواهی به نبوت پیامبر اسلام ۹ } دهد، و اگر امتناع کرد مرتد به حساب می آید... .

نظر جمهور علما از اصحاب ما و دیگران آن است که انسان مسلمان به حساب نمی آید، مگر با گفتن شهادتین... .

میر سید شریف جرجانی (متوفی ۸۱۲ق)

{ (۲) متوفی ۸۱۲ق }

او شریف علی بن احمد جرجانی است که می نویسد:

جمهور المتكلمين و الفقهاء على انه لا يكفر احد من اهل القبلة، فانّ الشيخ ابالحسن قال فى اول كتاب { مقالات الاسلاميين }:
اختلف المسلمون فرقا متباينين الا انّ الاسلام يجمعهم و يعتمهم، فهذا مذهبه و عليه اكثر اصحابنا. و قد نقل عن الشافعى انه قال:
لا اردّ شهاده احد من اهل الأهواء الا الخطاييه، فانهم يعتقدون حلّ الكذب. و حكى الحاكم صاحب المختصر فى كتاب المنتقى
عن ابى حنيفه { انه لم يكفر احدا من اهل القبلة. و حكى ابوبكر الرازى مثل ذلك عن الكرخى و غيره.

ص: ۲۰۴

۱- زين الدين عراقى، طرح التثريب فى شرح التقریب، ج ۷، ص ۱۸۰-۱۸۳.

۲- او علی بن محمد بن علی جرجانی حسینی حنفی، معروف به سید شریف و مکنی به ابوالحسن، عالم، حکیم است که در سال ۷۴۰ هجری در گرگان متولد و در سال ۸۱۶ هجری در شیراز وفات یافت. از جمله تصنیفات او عبارت است از حاشیه علی تفسیر البیضاوی. { عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۲۱۶. }

المختار عندنا و هو ان لا تكفر احدا من اهل القبلة؛ ان المسائل التي اختلف فيها اهل القبلة من كون الله تعالى عالما بعلم او موقفا لفعل العبد او غير متحيز و لا في جهة و نحوها ككونه مرثيا او لا، لم يبحث النبي عن اعتقاد من حكم باسلامه فيها و لا الصحابه و لا التابعون، فعلم ان صحه دين الاسلام لا تتوقف على معرفه الحق في تلك المسائل، و ان الخطأ فيها ليس قادحا في حقيقه الاسلام؛ اذ لو توقفت عليها و كان الخطأ قادحا في تلك الحقيقه لوجب ان يبحث عن كيفيه اعتقادهم فيها، لكن لم يجر حديث شىء منها في زمانه و لا في زمانهم اصلاً...؛ (۱)

نظر جمهور متكلمين و فقهاء بر این است که احدی از اهل قبله را نمی توان تکفیر کرد. شیخ ابوالحسن در اول کتاب مقالات الاسلامیین گفته: مسلمانان بعد از پیامبرشان در اموری اختلاف کرده و یکدیگر را به گمراهی نسبت داده و از هم تبری جستند و به

فرقه های جدای از هم تقسیم شدند، ولی اسلام ایشان را دور هم جمع کرد و این مذهب اوست و اکثر اصحاب ما نیز بر این عقیده اند. از شافعی نقل شده که گفت: گواهی احدی از اهل هواهای نفسانی را رد نمی کنم، به جز خطاییه، زیرا آنان معتقد به حلال بودن دروغند. حاکم صاحب المختصر در کتاب المنتفی از ابوحنیفه { حکایت کرده که او احدی از اهل قبله را تکفیر نکرده است. ابوبکر رازی نیز همانند این مطلب را از کرخی و دیگران حکایت کرده است.

قول انتخاب شده نزد ما این است که احدی از اهل قبله را تکفیر نمی کنیم زیرا مسائلی که اهل قبله درباره آن ها اختلاف دارند از قبیل: عالم بودن خدا به علم، یا ایجاد کننده فعل بندگان، یا مکان نداشتن خدا، یا در جهتی نبودن او و امثال آن ها همانند دیده شدن یا دیده نشدن خدا، پیامبر و صحابه و تابعین از کسانی که حکم به اسلامشان می شد از اعتقاد به این موضوعات جست و جو نمی کردند، بنابراین از این راه دانسته می شود صحت دین اسلام متوقف بر شناخت حق در این مسائل نیست، و خطا کردن در این مطالب مضرّ به حقیقت اسلام نمی باشد، زیرا اگر متوقف بر این امور باشد و خطا، به آن حقیقت ضرر رساند باید از کیفیت اعتقادشان در آن امور سؤال می شد، ولی در

زمان آن

ص: ۲۰۵

حضرت و عصر صحابه و تابعین هرگز از هیچ یک از آن ها گفت و گویی نبود... .

تقی الدین ابوبکر بن محمد حسینی حنصی شافعی (م ۸۲۹ق)

او درباره ابن تیمیه می گوید:

انّ ابن تیمیه الذی کان یوصف بآئه بحر من العلم، لایستغرب فیہ ما قاله بعض الأئمه عنہ من أنّه زندیق مطلق. وسبب قوله ذلك أنّه تتبع كلامه فلم یقف له علی اعتقاد حتّى أنّه فی مواضع عدیده یکفر فرقه و یضللّها، وفی آخر یعتقد ما قالته أو بعضه، مع أنّ کتبه مشحونه بالتشبیہ والتجسیم، والإشارة إلی الازدراء بالنبی ۹ والشیخین وتکفیر عبدالله بن عباس و أنّه من الملحدین، وجعل عبدالله بن عمر من المجرمین و أنّه ضالّ مبتدع... (۱)

ابن تیمیه، کسی است که به دریایی از علم توصیف می شد، و غریب به نظر نمی رسد آن که برخی از امامان او را به زندیق مطلق یاد کرده اند. دلیل این سخن درباره ابن تیمیه این است که کلامش پیگیری شده و به این نتیجه رسیده اند که او در مواضع بسیاری فرقه ای را تکفیر کرده و به گمراهی نسبت داده است، و به برخی دیگر نسبت های ناروای دیگری داده است، در حالی که کتاب های او پر از اعتقاد به تشبیه و تجسیم و اهانت و تنقیص به پیامبر و ابوبکر و عمر و تکفیر عبدالله بن عباس است و این که او از کافران است و عبدالله بن عمر را از مجرمان و گمراهان و بدعت گزاران معرفی کرده است...

ابن الوزير (متوفی ۸۴۰ق)

(۲) {متوفی ۸۴۰ق}

او در کتاب ایثار الحق علی الخلق بعد از ذکر تعدادی از حدیث، که از تکفیر و هجران نهی کرده می نویسد:

وفی ضوء ذلك ما یشهد لصحة التغلیظ فی تکفیر المؤمن و اخراجه من الاسلام مع شهادته بالتوحید و النبوات، و خاصه مع قیامه بأركان الاسلام و تجنّبه للكبائر و

ص: ۲۰۶

۱- . دفع شبه من شبه و تمرد، ص ۳۴۳.

۲- . او ابوعبدالله محمد بن مرتضی یمانی مشهور به ابن الوزير از مجتهدان قرن هشتم هجری است، که در سال ۷۷۵ متولد و در سال ۸۴۰ هجری وفات کرده است.

ظهور امارات صدقه فی تصدیقه، لاجل غلطه فی بدعه، لعلّ المكفر له لا یسلم من مثلها او من قریب منها، و حسن ظن الانسان بنفسه لا یتلزم السلامه من ذلك عقلاً و لا شرعاً، بل الغالب علی اهل البدع شده العجب بنفوسهم و الاستسحان لبدعتهم...؛ (۱)

در پرتو آن چیزی است که گواهی می دهد به سخت گیری در تکفیر مؤمن و خارج کردن او از اسلام با گواهی او به توحید و نبوت ها، به ویژه با قیام او به ارکان اسلام و اجتناب او از گناهان کبیره و ظهور نشانه های صداقت او در تصدیق اسلام، به جهت انجام بدعتی از روی اشتباه، شاید تکفیر کننده او از مثل آن یا نزدیک به آن سالم نماند، و حسن ظن انسان به خودش مستلزم سلامت از آن عقلاً و شرعاً نیست، بلکه غالب بر اهل بدعت ها شدت خودبینی و خوش بینی نسبت به بدعت هایشان است....

او نیز در توجیه لزوم احتیاط در تکفیر می نویسد:

الخطأ فی الوقف علی تقدیره تقصیر فی حق من حقوق الغنی الحمید العفو الواسع اسمح العزماء و ارحم الرحماء و احکم الحكماء سبحانه و تعالی، و الخطأ فی التکفیر علی تقدیره اعظم الجنایات علی عباده المسلمین المؤمنین، و ذلك مضاد لما اوجب الله من جهنم و نصرهم و الذنب عنهم؛ (۲)

اشتباه در توقف بر فرض آن کوتاهی در حقی از حقوق خداوند بی نیاز و ستایش شده و اهل گذشت و دارای وسع بسیار است که بیشترین گذشت را از بدهکاران داشته و مهربان ترین مهربانان و حکیم ترین حکیمان، یعنی خداوند سبحان متعالی است. و خطا کردن در تکفیر بر فرض آن، بزرگ ترین جنایت ها بر بندگان مسلمان و مؤمن است و این در تضاد با دستور خداوند به دوستی و نصرت و دفاع از مسلمانان و مؤمنان می باشد.

ص: ۲۰۷

۱- ابن وزیر، ایثار الحق علی الخلق، ص ۳۸۵.

۲- همان، ج ۱، ص ۴۰۳.

او نیز می گوید: «انّ فی الحکم بتکفیر المختلف فی کفرهم مفسده بینة تخالف الاحتیاط»؛^(۱)

به طور قطع در حکم به تکفیر کسانی که در کفر شان اختلاف است، مفسده ای آشکار وجود دارد و مخالف با احتیاط است.

او نیز می گوید:

إذا تورع الجمهور من تکفیر من اقتضت النصوص کفره فکیف لا یكون الورع اشدّ من تکفیر من لم یرد فی کفره نص واحد، فاعتبر تورع الجمهور هنا و تعلم الورع منهم فی ذلك؛^(۲)

اگر مردم از تکفیر کسانی که نصوص دلالت بر کفر شان دارد پرهیز می کنند، پس چگونه پرهیز شدیدتر نباشد در باره تکفیر کسانی که به کفر آنان حتی یک نص وجود ندارد، پس ورع مردم را در این جا نیز پیاده کن و از ایشان در این باره نیز پرهیز کاری فراگیر.

ابن وزیر میگوید:

انّ التکفیر بالإلزام ومآل المذهب رأی محض لم یرد به السمع لا- تواتراً، ولا- آحاداً ولا- إجماعاً، والفرض أن أدله التکفیر والتفسیق لا تكون إلاّ سمعیة، فانهدت القاعدة، وبقي التکفیر به علی غیر أساس؛^(۳)

همانا تکفیر به لازم و بازگشت مذهب رأی محض است و دلیل سمعی متواتر و اجماع بر آن وارد نشده و فرض آن است که ادله تکفیر و تفسیق نیست، مگر سمعی، از این رو قاعده از بین رفته و تکفیر بیاساس است.

ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ق)

{ (۴) متوفی ۸۵۲ق }

او حافظ احمد بن علی بن حجر عسقلانی شارح صحیح بخاری است که در آن

ص: ۲۰۸

۱- همان، ص ۴۰۵.

۲- همان، ص ۳۲۸.

۳- همو، العواصم و القواصم، ج ۴، ص ۳۶۸.

۴- او شهاب الدین ابوالفضل احمد بن علی بن محمد بن محمد بن محمد بن علی بن محمود بن احمد بن حجر کنانی عسقلانی است که در سال ۷۷۳ق در مصر متولد و در سال ۸۵۲ق در همان دیار وفات یافت. از جمله تألیفات او شرحی بر صحیح بخاری به نام فتح الباری است. { ابن حجر عسقلانی، هدی الساری مقدمه فتح الباری، ج ۱، مقدمه. }

قوله: «امرت ان اقاتل الناس حتى يشهدوا...» دلیل علی قبول الاعمال الظاهره و الحكم بما يقتضيه الظاهر و الاكتفاء فی قبول الايمان بالاعتقاد الجازم، خلافا لمن اوجب تعلم الأدله، و قد تقدّم ما فيه. و يؤخذ منه ترك تكفير اهل البدع المقرّين بالتوحيد الملتزمين للشرائع، و قبول توبه الكافر من كفره من غير تفصیل بین كفر ظاهر او باطن؛(۱)

گفته پیامبر {مأمورم با مردم نبرد کنم تا گواهی دهند...} دلیل است بر پذیرش اعمال ظاهر و حکم به مقتضای ظاهر و اکتفا در پذیرش ایمان به اعتقاد جازم، بر خلاف کسانی که فراگیری ادله را واجب کرده اند و قبلاً به اشکال آن پرداختیم. از این مطلب استفاده می شود که باید دست از تکفیر اهل بدعت ها در صورتی که به توحید اقرار کرده و به شرایع ملتزم باشند، برداشت و توبه کافر را از کفرش بدون تفصیل بین كفر ظاهر یا باطن پذیرفت.

او ذیل حدیث: «من قال لاخيه: يا كافر فقد باء منها احدهما» که بخاری و مسلم آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند می نویسد: «و التحقيق أنّ الحديث سيق لزجر المسلم عن ان يقول ذلك لأخيه المسلم...»؛(۲) این حدیث بدین جهت گفته شده تا مسلمان را از اتهام به برادر مسلمانش باز دارد.....

ابن حجر عسقلانی می گوید:

...و فی حدیث ابن عباس من الفوائد؛ منها الاقتصار فی الحكم باسلام الكافر اذا اقرّ بالشهادتين؛(۳)

...در حدیث ابن عباس فوایدی است از آن جمله این که باید در حکم به اسلام کافر، اکتفا بر اقرار به شهادتین کرد.

ص: ۲۰۹

۱- . همو، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲- . همان، ج ۱۰، ص ۴۶۶.

۳- . همان، ج ۱۳، ص ۳۶۷.

(۱) {متوفی ۸۵۵ق}

او بدرالدین محمود بن احمد عینی است که در شرح خود بر صحیح بخاری می نویسد:

...و التقييد بالض-روره لإخراج مالم يعلم بالض-روره أنّ الرسول جاء به كالأجتهاديات، كالتصديق بأنّ الله تعالى عالم بالعلم او عالم بذاته، و التصديق بكونه مرثيا او غير مرثي؛ فإنّ هذين التصديقين و امثالهما غير داخله في مسمّى الايمان، فلهذا لا يكفر منكر الاجتهاديات بالإجماع...؛(۲)

... تقييد به ضرورت به دليل اخراج اموري است که علم ضروري برآمدن آن ها از سوی پیامبر وجود ندارد، همانند امور اجتهادی همچون تصدیق به این که خداوند متعال دیده می شود یا دیده نمی شود، زیرا این دو تصدیق و امثال آن، در حقیقت ایمان داخل نیست، از این رو منکر امور اجتهادی به اجماع تکفیر نمی شود... .

او نیز در شرح حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم «من رمى مؤمنا بكفر فهو كقتله» می نویسد:

يعنى فى الحرمه. و قيل: لأنّ نسبته الى الكفر الموجب لقتله كالقتل؛ لأنّ المتسبب للشىء كفاعله؛(۳)

در حرمت و گفته شده: به جهت آن که نسبت دادن او به کفر موجب کشتن اوست، همانند کشتن یک فرد، زیرا سبب ساز یک عمل همانند انجام دهنده آن است.

ص: ۲۱۰

۱- . او بدرالدین ابومحمد محمود بن احمد بن موسی بن احمد بن حسین بن یوسف بن محمود حلبی الاصل است که در عینتاب متولد شده و در آن جا رشد یافته و در قاهره زندگی کرده و در همانجا وفات یافت. او در سال ۷۶۲ هجری متولد شد و در سال ۸۵۵ هجری وفات یافت. و از جمله تألیفات او شرحی بر صحیح بخاری به نام عمده القاری فی شرح صحیح البخاری و کتاب البنایه فی شرح الهدایه است. {عینی، عمده القاری، ج ۱، مقدمه کتاب }

۲- . همان، ج ۱، ص ۱۰۲.

۳- . همان، ج ۲۳، ص ۱۸۰.

{ (۱) متوفی ۸۶۱ق }

او کمال الدین محمد بن عبدالواحد معروف به ابن الهمام حنفی از علمای احناف و شارح کتاب الهدایه مرغینانی است. او می نویسد:

يقع فی کلام اهل المذاهب تکفیر کثیر و لکن لیس من کلام الفقهاء الذین هم مجتهدون، بل من غیرهم و لاعبره بغير الفقهاء، و المنقول عن المجتهدین ما ذکرنا...؛ (۲)

در کلام اهل مذاهب بسیار تکفیر واقع می شود، ولی این کار در کلام فقهای مجتهد وجود ندارد، بلکه از غیر مجتهدین صورت می گیرد، و اعتباری به غیر فقها نیست، و آنچه از مجتهدین نقل شده همان است که ذکر شد... .

شیخ جلال الدین محلی (متوفی ۸۶۴ق)

{ (۳) متوفی ۸۶۴ق }

او شیخ جلال الدین محمد بن احمد محلی است که شعرانی درباره او می نویسد:

اخبرنی شیخنا الشيخ امين الدين امام جامع الغمرى بمصر المحروسه انّ شخصا وقع في عبارة موهمة للتكفير، فافتى علماء مصر بتكفيره، فلما ارادوا قتله قال السلطان جقمق: هل بقى احد من العلماء لم يحضر؟ فقالوا: نعم الشيخ جلال الدين المحلى شارح المنهاج، فارسل ورائه فحضر فوجد الرجل في الحديد بين يدي السلطان، فقال الشيخ: ما لهذا؟ فقالوا: كفر. فقال: ما مستند من افتى بتكفيره؟ فبادر الشيخ صالح البلقيني وقال: قد افتى والدى شيخ الاسلام الشيخ سراج

ص: ۲۱۱

۱- . او محمد بن عبدالواحد بن عبدالحميد بن مسعود سواسی الاصل، اسکندری، قاهری، حنفی، معروف به ابن الهمام و ملقب به کمال الدین فقیه، اصولی، تفسیری، صوفی، صرفی و... می باشد که در سال ۷۹۰ هجری در اسکندریه متولد شد و به قاهره رفت و سپس از آنجا به حلب هجرت کرد و در سال ۸۶۱ هجری در ماه رمضان در قاهره وفات یافت. از جمله تصنیفات او عبارت است از: فتح القدير للعاجز الفقير، التحرير في اصول الفقه و... { عمر رضا کحاله، معجم المؤلفين، ج ۱۰، ص ۲۶۴. }

۲- . ابن الهمام، شرح فتح القدير، ج ۶، ص ۱۰۰.

۳- . او محمد بن احمد بن محمد بن ابراهيم بن هاشم محلی مصری، شافعی، ملقب به محلی مفسر، متکلم، اصولی، نحوی و منطقی است که در سال ۷۹۱ هجری متولد و در سال ۸۶۴ هجری وفات یافت. از جمله تصنیفات او عبارت است از: مختصر التنبیه للشیرازی فی فروع الفقه للشافعی، شرح جمع الجوامع للسبکی فی اصول الفقه... { عمر رضا کحاله، معجم المؤلفين، ج ۸،

الدين في مثل ذلك بالكفر. فقال الشيخ: جلال الدين {رض:} يا ولدي! اتريد ان تقتل رجلاً مسلماً موحداً يحب الله ورسوله بفتوى ابيك؟! خلوا عنه الحديد فجردوه و اخذه جلال الدين بيده و خرج و السلطان ينظر فما تجراً احد يتبعه؛(١)

خبر داد مرا شيخ ما شيخ امين الدين امام مسجد جامع {الغمري} كشور مصر كه خداوند وي را حفظ كند، از شخصي عبارتي صادر شد كه موهم تكفير بود، علمای مصر فتوا به كفرش دادند، و چون خواستند او را به قتل رسانند سلطان جقمق گفت: آیا از علما کسی

هست كه در مجلس حضور نداشته باشد؟ گفتند: آری شيخ جلال الدين محلی شارح المنهاج. سلطان کسی را به دنبال او فرستاد و شيخ حاضر شد و آن مرد را در غل و زنجير بين سلطان دید. شيخ گفت: برای چه او را چنین کرده اید؟ گفتند: او كافر شده، شيخ گفت: مستند کسی كه فتوا به كفرش داده، چیست؟ شيخ صالح بلقيني گفت: پدرم شيخ الاسلام سراج الدين در چنین موردی حكم به كفر داده است. شيخ جلال الدين، گفت: ای فرزندم! آیا می خواهی مرد مسلمان و موحدي كه خدا و رسولش را دوست دارد به فتوای پدرت به قتل رسانی؟ غل و زنجير را از او بردارید. او را كشيده و جلال الدين آن را به دستش از او برداشت و بیرون رفت در حالی كه سلطان آن را نظاره می كرد و احدی جرأت دنبال كردن را نداشت.

كمال الدين مقدسی (متوفی ۹۰۶ق)

او شيخ الدين محمد بن محمد بن ابی شريف مقدسی است كه شعرانی حنفی از قول او می نویسد: «قال الكمال: و الصحيح ان لازم المذهب ليس بمذهب و انه لا كفر بمجرد اللزوم، لان اللزوم غير الالتزام»؛(٢)

«كمال گفته است: صحيح آن است كه لازمه مذهب، مذهب به حساب نمی آید و به طور قطع به مجرد لزوم كفر نیست، زیرا لزوم غير از التزام است.»

ص: ۲۱۲

۱- . شعرانی، الطبقات الكبرى لواقع الانوار، ج ۱، ص ۱۳.

۲- . همو، اليواقيت و الجواهر، ج ۲، ص ۱۲۳.

(۱)

او محقق جلال الدین محمد بن اسعد دوانی است که در شرح خود بر عقاید غضدیه عضدیه می نویسد:

و لانكفّر احدا من اهل القبلة و هم الذين اعتقدوا بقلبهم دين الاسلام اعتقادا جازما خاليا من الشكوك و نطقوا بالشهادتين، فانّ من اقتصر - على احدهما لم يكن من اهل القبلة الاّ- اذا عجز عن النطق لعلل في لسانه او لعدم تمكنه منه بوجه من الوجوه....
(۲)؛

ما احدی از اهل قبله را تکفیر نمی کنیم، اهل قبله کسانی هستند که به قلبشان اعتقاد قطعی خالی از شک ها به دین اسلام داشته و به شهادتین نطق کرده اند؛ هر کس بر یکی از این دو گواهی اکتفا کند، از اهل قبله نیست، مگر آن که از نطق به آن، به جهت مشکلی در زبانش، یا تمکن نداشتن از آن به دلیلی عاجز باشد....

شهید ثانی (متوفی ۹۶۵ق)

ایشان میفرماید:

و حیث یتوقف الإسلام علی الشهادتین لا- ینحصر فی اللفظ المعهود، بل لو قال: لا إله سوی الله أو غیر الله أو ما عدا الله، فهو كقوله: لا إله إلاّ الله. و کذا قوله: أحمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم، كقوله: محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
(۳)؛

چون اسلام متوقف بر شهادتین است، بنابراین منحصر در لفظ معروف نیست، بلکه اگر بگوید: {لا اله سوی الله یا غیر الله یا ما عدا الله} همانند آن است که بگوید: {لا اله الا الله} و نیز گفته او: {احمد صلی الله علیه و آله وسلم رسول خداست} که همانند گفته اوست: {محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم}.

ص: ۲۱۳

۱- او علامه محقق جلال الدین محمد بن سعدالدین اسعد دوانی است که در سال ۸۳۰ هجری متولد شد. او یکی از اکابر و مشاهیر دانش فلسفه و کلام است که در حوزه فلسفی شیراز درخشید. در تاریخ درگذشت او اختلاف است و قول صحیح تر آن است که او در سال ۹۰۸ هجری روز سه شنبه نهم ماه ربیع الاول وفات یافته است. هشتاد و هفت کتاب به او نسبت داده شده است. {دوانی، سبع رسائل، مقدمه کتاب.}

۲- شرح الدوانی علی العقائد العضدیه، ص ۲۰۶.

۳- شهید ثانی، مسالک الأفهام، ج ۱۵، ص ۳۷.

(۱)

او علامه شهاب الدین احمد بن محمد قسطلانی شارح صحیح بخاری است که در شرح حدیث نبوی «امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا...» می نویسد:

و يؤخذ من هذا الحديث قبول الاعمال الظاهره و الحكم بما يقتضيه الظاهر و الاكتفاء في قبول الايمان بالاعتقاد الجازم، خلافا لمن اوجب تعلم الأدله، و ترك تكفير اهل البدع المقرين بالتوحيد الملتزمين للشرائع، و قبول توبه الكفار من غير تفصيل بين كافر ظاهر او باطن؛ (۲)

مستفاد از این حدیث پذیرش اعمال ظاهری و حکم کردن بر طبق مقتضای ظاهر و اکتفا در پذیرش ایمان با اعتقاد قطعی است، بر خلاف کسانی که فراگیری ادله را واجب دانسته اند، هم چنین مستفاد از این حدیث، ترک تکفیر اهل بدعت هاست، در صورتی که به توحید اقرار داشته و به شرایع التزام داده شود. و نیز از این حدیث فهمیده می شود پذیرش توبه کفار، بدون تفصیل بین کافر ظاهری یا باطنی.

ابن نجیم مصری (متوفی ۹۷۰ق)

(۳)

او می نویسد: «فالحاصل أنّ المذهب عدم تكفير احد من المخالفين فيما ليس من الأصول المعلومه من الدين ضروره»؛ (۴)

«{نظر} مذهب عدم تكفير احدی از مخالفان است، در مسائلی که از اصول معلوم ضروری از دین نباشد.»

هم چنین می نویسد:

ص: ۲۱۴

۱- . او احمد بن محمد بن ابی بکر بن عبدالملک بن احمد بن محمد بن حسین علی قسطلانی ملقب به شهاب الدین و مکنی به ابوالعباس است که در ۲۲ ذی القعدہ سال ۸۵۱ در مصر متولد و در روز پنج شنبه اول سال ۹۲۳ در منزلش در عینہ وفات یافت. از جمله تألیفات او شرحی بر صحیح بخاری به نام ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری است. {قسطلانی، ارشاد الساری، ج ۱، مقدمه }

۲- . همان، ج ۱، ص ۱۸۵.

۳- . او شیخ زین الدین بن ابراهیم بن محمد بن بکر، مشهور به ابن نجیم است که نام یکی از اجدادش بوده، و در قاهره در سال ۹۲۶ هجری متولد شده و در سال ۹۷۰ هجری وفات یافت. {ابن نجیم، الاشباه و النظائر علی مذهب ابی حنیفه النعمان،

مقدمه كتاب. }

٤- . ابن نجيم، البحر الرائق، ج ١، ص ٦٠١.

لا يخرج الرجل من الايمان الا جحد ما ادخله فيه. ثم ما تيقن انه رده يحكم بها و ما يشك انه رده لا يحكم بها؛ اذا الاسلام الثابت لا يزول بشك، مع ان الاسلام يعلو. و ينبغي للعالم اذا رُفِع اليه هذا ألا يبادر بتكفير اهل الاسلام....

و اذا كان في المسألة وجوه توجب التكفير و وجه يمنع التكفير فعلى المفتى ان يميل الى الوجه الذى يمنع التكفير تحسينا للظن بالمسلم؛(۱)

انسان از ايمان خارج نمی گردد، مگر با انکار آنچه او را داخل در ايمان کرده است. آن گاه آنچه يقين به عامل ارتداد بودن است، حکم به آن می شود و در آنچه شك در ارتداد باشد، حکم به آن نمی شود، زیرا اسلام ثابت با شك زایل نمی شود، با این که اسلام برتری دارد. بر عالم سزاوار است

هر گاه این مسئله برایش پدید آمد، مبادرت به تکفير اهل اسلام نکند....

و اگر در مسئله ای وجوهی است که موجب تکفير می شود، ولی وجهی نیز هست که مانع از تکفير می باشد، بر مفتی است که به آن جانبی تمایل کند که مانع تکفير می باشد، تا به مسلمان حسن ظن پیدا شود.

شعرانی حنفی (متوفی ۹۷۳ق)

(۲)

او بعد از نقل عبارتی از سبکی در ردّ تکفير می گوید:

فالأدب من كل مؤمن ان لا يكفر احدا من اهل الأهواء و البدع، اللهم إلا ان يخالفوا النصوص الصريحة التي لا تحتمل؛(۳)

پس ادب از هر مؤمنی این است که هیچ يك از اهل هواهای نفسانی و بدعت ها را تکفير نکند، مگر آن که با نصوص صریحی که احتمال خلاف در آن داده نمی شود مخالفت کند».

او نیز می گوید:

ص: ۲۱۵

۱- همان، ج ۵، ص ۱۳۴.

۲- او عبدالوهاب بن احمد بن علی حنفی، منسوب به محمد بن حنفیه، شعرانی، ابو عبدالله، از علمای متصوفه است که در شهر قلقشنده مصر سال ۸۹۸ هجری متولد و در قاهره در سال ۹۷۳ هجری وفات یافت.

۳- شعرانی، اليواقیت و الجواهر، ج ۲، ص ۱۲۵ - ۱۲۶.

قوم صدقوا الرسول فی قوله و لكنهم اخطأوا فی التأویل مع كونهم من اهل القبلة؛ كالمعتزله و النجاریه و الروافض و الخوارج و المشبهه و نحوهم. و قد اختلف الائمة: هل الخطأ فی التأویل يبلغ حدّ التكفير فيبلغوا التكفير ام لا؟ فصاروا فی ذلك فرقتين: الفرقة الأولى زعمت أنّ من خالف الرسول فی شیء اخبر به فقد كذبه؛ سواء كان بمجرد الانكار او الخطأ فی التأویل، و

اجروا عليهم بذلك احكام الكفر و لم يميزوا بين الغلاة منهم و بين المقتصدین، و هؤلاء مع ماضيقوا من رحمه الله التي وسعت كل شیء لم يتابعهم الجمهور من العلماء و الخلفاء و لم يهرقوا دماء القوم بقولهم و لا استباحوا اموالهم و لا حریمهم بفتواهم، بل أجروا عليهم احكام المسلمين الی عصرنا هذا لدخولهم فی صدق اسم المسلمین عليهم، و هم من امه الاجابه بلاشك، فمن سّمّاهم كفره فقد ظلم و تعدى...

و ما علیه الجمهور اولی؛ فانّ منازع الفرق دقیقه علی غالب الناس، و کیف يقتل رجل يقول: ربّی الله و محمّد نبیّی و يؤمن بالحرش و الحساب...

فقد علمت یا اخي مما قرناه لك فی هذا المبحث أنّ جمیع العلماء المتدینین امسكوا عن القول بالتكفير لأحد من اهل القبلة بذنب فبهدهم اقتده؛(۱)

دسته ای هستند که گفته پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را تصدیق کرده، ولی در تأویل به خطا رفته اند، با وجود آن که از اهل قبله می باشند، همانند: معتزله و نجاریه و روافض و خوارج و مشبهه و امثال این ها. رهبران اختلاف کرده اند: آیا خطای در تأویل به حدّ تکفیر می رسد تا بتوان ایشان را تکفیر کرد یا نمی رسد؟ رهبران در این مسئله به دو دسته تقسیم شده اند: دسته اول گمان کرده اند هر کس با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در چیزی مخالفت کند او را تکذیب کرده، خواه به مجرد انکار باشد یا خطای در تأویل، آنان احکام کفر را بر این گونه افراد داده اند و بین غلات از این گونه افراد و میانه روها فرقی نگذاشته اند. این ها در عین این که رحمت خداوندی که هر چیزی را به طور گسترده فرا گرفته،

تضییق کرده اند جمهور از علما و خلفا از آنان پیروی نکرده و خون های مردم را به گفته آن ها بر زمین نریخته و اموالشان را مباح نکرده و با فتوای آنان حریم مردم را هتک نکرده اند، بلکه احکام مسلمانان را تا این زمان، بر آنان مترتب کرده اند، زیرا اسم مسلمان بر آنان صادق و بدون شک از امت اجابت {دعا} به حساب می آیند، از این رو

ص: ۲۱۶

هر کس آنان را کافر نامد به طور حتم ظلم و تعدی کرده است... و نظر جمهور سزاوارتر است، زیرا نزاع فرقه ها بر غالب مردم دقیق است، و چگونه کشته می شود کسی که می گوید: پروردگارم خدا و محمد پیامبرم می باشد و به حشر و حساب ایمان دارد... تمام اندیشمندان متدین، دست از قول به تکفیر یکی از اهل قبله به سبب انجام گناه کشیده اند، پس به هدایت آنان اقتدا کن.

ابن حجر هیتمی (متوفی ۹۷۳ق)

(۱)

او در شرح حدیثی که بخاری و مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند که فرمود: «و من دعا رجلاً بالكفر او قال عدو الله و لیس كذلك الا حار علیه» می گوید:

ای رجوع علیه ما قاله، هذا وعید شدید و هو رجوع الكفر علیه او عداوه الله له، فلذلك كانت احدى هاتين اللفظتين اما كفرا بأن یسمی المسلم كافرا او عدو الله من جهة وصفه بالاسلام؛ و اما کبیره بان لا یقصد ذلك، فرجوع ذلك الیه حینئذ کنایه عن شده العذاب و الإثم علیه، و هذا من امارات الكبیره؛ (۲)

هر کس دیگری را به کفر بخواند یا او را دشمن خدا بنامد، در حالی که چنین نباشد به خودش باز می گردد؛ یعنی آنچه را گفته به خود می رسد، این تهدید شدیدی است که رجوع کفر یا دشمنی با خدا به اوست، از این رو یکی از این دو لفظ یا کفر است در صورتی که مسلمان را کافر یا دشمن خدا بنامد به جهت توصیف او به اسلام، و یا گناه کبیره است در صورتی که چنین قصدی نداشته باشد. و رجوع آن به او، در این هنگام کنایه از شدت عذاب و گناه بر اوست و این از نشانه های گناه کبیره است.

ابن حجر هیتمی می نویسد:

ص: ۲۱۷

۱- او احمد بن محمد بن علی بن محمد بن علی بن حجر هیتمی، شهاب الدین ابوالعباس سعدی انصاری مکی شافعی است و هیتمی منسوب به محله ای است که در آن متولد شد و آن محله ابوالهیتیم از اقلیم غربی مصر است. پدرش به حجر نام گذاری شد، زیرا ملازمت بر سکوت داشت و با کسی در وقت ضرورت سخن نمی گفت. ابن حجر سال ۹۳۳ هجری وارد مکه شد و پس از مدتی به مصر بازگشت و در سال ۹۴۰ هجری عزم حج کرد و در مکه مجاورت کرد و بعد از آن به مصر بازگشت و در آن دیار شروع به تدریس و افتا و تصنیف نمود تا آن که در ماه رجب سال ۹۷۳ هجری وفات یافت. {ابن حجر هیتمی،

الصواعق المحرقة، مقدمه }

۲- . همو، الزواجر، ج ۲، ص ۱۲۵.

ينبغي للمفتي ان يحتاط في التكفير ما امكنه لعظيم اثره و غلبه عدم قصده سيّما من العوام، ولا زال ائمتنا - يعني الشافعيه - علي ذلك قديماً و حديثاً. (١)؛ (٢)

بر فتوادهنده سزاوار است که تا حدی که می تواند در تکفیر احتیاط کند، به جهت مهمی اثر آن، و غلبه عدم قصد او به ویژه از عوام. همیشه امامان ما از شافعی ها در قدیم و جدید بر این روش عمل می کردند.

ابن حجر هیتمی می گوید:

الذی صرح به ائمتنا انّ من تکلم بمحتمل للكفر لا يحکم علیه حتّی يستفسر. (٣)

آنچه که امامان ما بر آن تصریح کرده اند این که هر کس به کلامی که در آن احتمال کفر است تکلم کند بر او حکم به کفر نمی شود، تا از او درخواست شود که سخنش را توضیح داده و تفسیر کند.

شربینی خطیب (متوفی ۹۷۷ق)

(٤)

او شیخ محمد بن احمد شربینی خطیب است که می نویسد:

من ... اشار بالكفر علی مسلم او علی کافر اراد الاسلام او لم یلقن الاسلام طالبه منه؛ او کفر مسلماً بلا تأویل للمکفر بکفر النعمه، كما نقله فی {الروضه} عن المتولی و اقزّه، او حلّ محرماً بالاجماع کالزنا و اللواط و الظلم و شرب الخمر، او حرّم حلالاً بالاجماع کالنکاح و البیع، او نفی وجوب مجمع علیه کأن نفی رکعه من الصلوات الخمس، او اعتقد وجوب ما لیس بواجب بالاجماع؛ کزیاده رکعه فی الصلوات الخمس، او عزم علی الکفر غداً او تردد فيه حالاً، کفر فی جمیع هذه المسائل المذكوره. و هذا باب لا ساحل له؛ (٥)

ص: ۲۱۸

۱- تحفه المحتاج فی شرح المنهاج، ج ۹، ص ۸۸.

۲- تحفه المحتاج فی شرح المنهاج، ج ۹، ص ۸۸.

۳- الفتاوی الکبری، ج ۴، ص ۲۳۹.

۴- او محمد بن احمد شربینی قاهری شافعی، معروف به خطیب شربینی و ملقب به شمس الدین فقیه، مفسر، متکلم، نحوی، صرفی است که در دوم شعبان سال ۹۷۷ هجری وفات یافت. از جمله تصنیفات او عبارت است از السراج المنیر فی الاعانه علی معرفه بعض معانی کلام ربنا الحکیم الخیر، الفتح الربانی، مغنی المحتاج فی معرفه معانی الفاظ المنهاج، فتح الخالق المالک و... {عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۸، ص ۲۶۹}.

۵- ابی شجاع، الاقناع فی حلّ الفاظ، ج ۲، ص ۵۵۱.

هر کس... بر مسلمان یا کافری که قصد اسلام کرده یا درخواست کننده اسلام است، بر او اسلام را تلقین نکرده و به کفر اشاره کند،

یا مسلمانی را بدون تأویل از سوی تکفیر کننده، به کفر نعمت، تکفیر کند، آن گونه که آن را در الروضه از متولی نقل کرده و آن را اقرار کرده یا حرام به اجماع را حلال دانسته، همچون: زنا، لواط، ظلم، شرب خمر، یا حلال به اجماع را حرام کرده، همچون: نکاح و بیع، یا وجوب اجماعی را نفی کرده، مثل آن که یک رکعت از نمازهای پنج گانه را نفی کرده، یا عملی که به اجماع نیست را معتقد به وجوبش شده، مثل زیاد شدن یک رکعت در نمازهای پنج گانه، یا قصد بر کافر شدن در آینده نماید یا در حالتی تردد کند، در تمام این مسائل ذکر شده، تکفیر کند، این بابی است که ساحل برایش متصور نیست.

ملا علی قاری (متوفی ۱۰۱۴ق)

(۱)

او می گوید:

الصواب عند الأکثرین من علماء السلف و الخلف ان لا نکفر أهل البدع و الأهواء إلا ان أتوا بکفر صریح لا استلزامی؛ لان الاصح ان لازم المذهب لیس بمذهب...؛ (۲)

صحیح نزد اکثر علما از قدما و متأخرین این است که ما اهل بدعت و هوای نفسانی را

تکفیر نمی کنیم، مگر در صورتی که کفر صریح داشته باشند نه کفر استلزامی، زیرا صحیح تر آن است که لازم مذهب، مذهب به حساب نمی آید....

او هم چنین می نویسد:

ص: ۲۱۹

۱- او شیخ نورالدین ابوالحسن علی بن سلطان محمد قاری هروی، مکی، حنفی، معروف به ملا علی قاری است. او را از آن جهت که متبحر در علم قرائات بود قاری می نامیدند. او در شهر هرات متولد شد و در آن جا به تحصیل علوم پرداخته و سپس به مکه مکرمه هجرت کرد و از حوزه های درسی آن دیار استفاده کرد و تألیفات بسیاری از خود به یادگار گذاشت و در شوال سال ۱۰۱۴ هجری در مکه وفات یافت. {ملا علی قاری، مرقاه المفاتیح، مقدمه.}

۲- مبارکفوری، شرح سنن الترمذی، ج ۶، ص ۳۶۲، به نقل از شرح المشکاه ملا علی قاری.

ذکروا انّ المسأله المتعلقه بالكفر إذا كان لها تسعه و تسعون احتمالاً للكفر و احتمال واحد في نفيه، فالأولى للمفتي و القاضي ان يعمل بالإحتمال النافي؛ لأنّ الخطأ في ابقاء الف كافر أهون من الخطأ في افناء مسلم واحد؛^(۱)

مسئله متعلق به کفر، اگر برای آن نود و نه احتمال کفر باشد و یک احتمال در نفی کفر، سزاوار برای مفتی و قاضی آن است که به احتمال نافی عمل کند، زیرا خطا در باقی گذاشتن هزار کافر آسان تر است از خطا در نابود کردن یک مسلمان.

او هم چنین می نویسد:

ثم اعلم انّ باب التکفیر عظم فيه المحنه و الفتنة و کثر فيه الافتراق و المخالفه و تشتت فيه الأهواء و الآراء و تعارضت فيه دلائلهم و تناقضت فيه وسائلهم؛^(۲)

در باب تکفیر، محنت و فتنه عظم یافته و در آن افتراق زیاد شده و در آن هواها و آرا تشتت پیدا کرده و دلایل متعارض شده و وسایل متناقض گشته است.

او نیز می گوید:

«فمن عيوب اهل البدعه انه یکفر بعضهم بعضا، و من مباح اهل السنه و الجماعه انهم یخطئون و لا یکفرون؛^(۳)

از عیوب اهل بدعت این که یکدیگر را تکفیر می کنند و از امور پسندیده اهل سنت و جماعت این که یکدیگر را تخطئه می کنند، ولی تکفیر نمی نمایند.

او نیز می گوید:

و قد قال علماءنا: اذا وجد تسعه و تسعون وجها تشير الی تکفیر مسلم و وجد وجه واحد الی ابقائه علی الاسلام فینبغی للمفتی و القاضي ان یعملا بذلك الوجه؛^(۴) علمای ما گفته اند: هر گاه نود و نه وجه پیدا شد که اشاره به تکفیر مسلمانی

ص: ۲۲۰

۱- . ملا علی قاری، شرح الفقه الأكبر، ص ۱۶۲.

۲- . همان، ص ۲۷۱.

۳- . همان.

۴- . ملا علی قاری، شرح الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۲، ص ۴۹۹.

دارد و یک وجه نیز هست که اشاره به ابقای او بر اسلام می نماید، بر مفتی و قاضی است که به آن یک وجه عمل کند.

بوسنوی (متوفی ۱۰۲۴)

(۱)

او در ذیل کلام طحاوی: «و نسبی اهل قبلتنا مسلمین مؤمنین» می نویسد:

فيه اشاره الى انّ الاسلام و الايمان واحد. و المراد باهل القبلة من يدعى الاسلام و يستقبل الكعبة و لم يكذب بشي ء مما جاء به الرسول و ان كان من

اهل الأهواء او من اهل المعاصي. يؤيده قوله: «ماداموا بما جاء به النبي معترفين، و بكل ما قال و اخبر مصدقين» لانا نعرف منهم الاعتراف بما جاء به النبي من الدلائل و الشرع، و نسمع انهم يعتقدون التوحيد و الدين الحق و نشاهدهم متمسكين بكتاب الله و شرائعه، فنراعي ظواهرهم و نكل الى الله ضمائرهم كما قال: «بعثت اتولّي الظواهر والله يتولى السرائر». و قال: «من صلّى صلاتنا و استقبل قبلتنا و اكل ذبيحتنا فهو المسلم»؛ (۲)

و در آن اشاره ای است به این که اسلام و ایمان یکی است. منظور از اهل قبله هر کسی است که مدعی اسلام بوده و رو به کعبه می ایستد، گرچه هواها و از اهل معاصی باشد. تأیید می کند آن را قول او: «تا زمانی که به آنچه پیامبر آورده اعتراف کرده و به تمام آنچه گفته و خبر داده تصدیق کنند»، زیرا می دانیم آنان به آنچه پیامبر از دلایل و شرایع آورده اعتراف دارند و می شنویم که ایشان معتقد به توحید و دین حق بوده و مشاهده می کنیم که متمسک به قرآن و شرایع الهی می باشند، از این رو مراعات ظواهر آنان را کرده و باطن شان را به خداوند وامی گذاریم همان گونه که از پیامبر نقل شده که فرمود: «مبعوث شده ام تا متولی ظواهر مردم و خداوند متولی باطن افراد است» و نیز فرمود: «هر کس

ص: ۲۲۱

۱- . او شیخ حسن بن طورخان بن داود بن یعقوب اقصاری مشهور به کافی بوسنوی است که در سال ۹۵۱ هجری در شهر اقصاری از کشور بوسنی متولد شد و بعد از رشد علمی و تدریس در علوم مختلف، مفتی ساریو در کشور بوسنی شد و در شب نیمه شعبان سال ۱۰۲۴ هجری وفات یافت. از او تألیفاتی به یادگار مانده که از آن جمله عبارت است از حدیقه الصلاة، مختصر کافی، سمت الوصول الی علم الاصول، اصول الحکم فی نظام العالم، روضات الجنات فی اصول الاعتقادات، نورالیقین فی اصول الدین و... {بوسنوی، نورالیقین، مقدمه کتاب.}

۲- . همو، نورالیقین فی اصول الدین، ص ۱۸۳.

نماز ما را به جای آورد و رو به قبله ما کند و از ذبیحه ما تناول کند، او همان مسلمان است».

محمد عبدالرؤف مناوی (متوفی ۱۰۳۱ق)

(۱)

او در شرح روایت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم «اذا كفر الرجل اخاه فقد باء به احدهما» می نویسد:

اذا كفر الرجل اخاه، ای نسبه الى الكفر، بأن قال: انت كافر او يا كافر او قال عنه: فلان كافر، و ذكر الرجل وصف طردی، {فقد باء}: بالمدّ ای رجع، {بها}: ای بالمعصيه المذكوره حكما، یعنی رجع احدهما بمعصيه إكفاره؛(۲)

هر گاه شخصی برادر دینی اش را تکفیر کند؛ یعنی او را به کفر نسبت دهد، بگوید: تو کافری یا ای کافر، یا در باره او بگوید: فلانی کافر است، - ذکر کلمه {رجل} وصفی استطرادی است - در این صورت حکماً به آن معصیت بازگشته است، یعنی یکی از آن دو، به معصیت تکفیر برادر دینی خود بازگشته است.

فاضل هندی (متوفی ۱۱۳۷هـ-)

او میفرماید:

و کلمه الإسلام أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله بل لا إله إلا الله محمداً رسول الله، من دون حاجه إلى التصريح بالشهادة، و بهما يحكم بإسلامه، ما لم يظهر منه ما ينافيه.(۳)

کلمة اسلام عبارت است از این که بگوید: «گواهی می دهم به وحدانیت خدا و رسالت محمد»، بلکه اگر «لا اله الا الله، محمد رسول الله» بگوید، کافی است و نیازی به تصریح به

«اشهد» ندارد و با این اقرار، حکم به اسلام او می شود، تا زمانی که از او امر منافی با اسلام ظاهر نشود.

ص: ۲۲۲

۱- او زین الدین محمد عبدالرؤف بن تاج العارفین بن علی بن زین العابدین الحدادی المناوی القاهری است که در سال ۱۰۳۱ هجری وفات یافت. {زرکلی، الاعلام}

۲- عبدالرؤف مناوی، فیض القدر، شرح جامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۹۵.

۳- کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۱۰، ص ۶۶۷.

احمد بن علی بصری { زنده در سال ۱۱۵۷ق }

او در ردّ وهابیان تکفیری می گوید:

نقول: انّ الأمه قد اجمعت علی تکفیر من ضلّ هذه الأمه، و ممّن نقل الاجماع علماء الحنابله. (۱)

همانا امت بر تکفیر کسی که این امت را به ضلالت نسبت داده، اجماع دارند، و از جمله کسانی که این اجماع را نقل کرده اند، علمای حنابله اند.

محمد بن احمد بن سالم سفارینی حنبلی (متوفی ۱۱۸۸ق)

(۲)

او می گوید: «لا تعتقد تکفیر اهل الصلاه المعهوده التي هي احد ارکان الاسلام و مبانی الدین»؛ (۳)

به تکفیر اهل نماز، که یکی از ارکان اسلام و مبانی دین است، اعتقاد پیدا نکن.

محمد بن سلیمان کردی (متوفی ۱۱۹۴ق)

(۴)

مفتی مکه، سید احمد بن زینی دحلان از او نقل کرده که در ردّ محمد بن عبدالوهاب خطاب به او می گوید:

يا بن عبدالوهاب! سلام علی من اتبع الهدی، فانی انصحک لله ان تکفّ لسانک عن المسلمین... ولا سیبل لک إلى تکفیر السواد الأَـعظم من المسلمین و أنت شاذّ عن السواد الأَـعظم، فنسبه الکفر إلى من شدّ عن السواد الأَـعظم اقرب؛ لانه اتبع غیر سیبل المؤمنین. قال الله تعالی: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ

ص: ۲۲۳

۱- همان، قسمت ۲۱۴.

۲- او محمد بن احمد بن سالم بن سلیمان سفارینی، مکنی به ابوالعون و ملقب به شمس الدین و منسوب به سفارین، قریه ای از توابع شهر نابلس در فلسطین است که در سال ۱۱۱۴ هجری در آن جا متولد شد و رشد یافت و در سال ۱۱۸۸ هجری روز دوشنبه هشتم شوال در شهر نابلس از دنیا رحلت کرد. به او چهل اثر نسبت داده شده است. { سفارینی، لوائح الانوار، مقدمه کتاب }

۳- همان، ج ۲، ص ۲۷۱.

۴- او محمد بن سلیمان کردی مدنی شافعی، فقیه و عالم به علوم نقلی و عقلی است که در دمشق سال ۱۱۲۷ هجری متولد شد و سپس به مدینه منوره هجرت کرد و در سال ۱۱۹۴ هجری در آن شهر وفات یافت. از جمله تصنیفات او الحواشی

المدینه، الفتاوی و عقود الدرر است. {عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۱۰، ص ۵۴.}

غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَ نُضَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا}، وَ إِنَّمَا يَأْكُلُ الذُّبَّ مِنَ الْغَنَمِ الْقَاصِيَهُ. (۱)؛ (۲)

ای فرزند عبدالوهاب! درود بر هر کسی که از هدایت پیروی کرده است. من به خاطر خدا تو را نصیحت می کنم که زبانت را از مسلمانان بازداری...

تو نمی توانی و حق نداری عموم مسلمانان را تکفیر کنی، زیرا تو، یک فرد از این امتی و نسبت کفر به کسی که از عموم مسلمانان خارج شده، به واقع نزدیک تر است؛ زیرا که او، از غیر راه مومنان پیروی کرده است. خداوند متعال می فرماید: «کسی که بعد از آشکار شدن حق، از پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او

را به همان راهی که می رود می بریم و او را به دوزخ داخل می کنیم و سرانجام بدی است»، و همانا گرگ، گوسفند و امانده را می خورد.

سلیمان بن عبدالوهاب (متوفی ۲۱۰ق)

(۳)

او برادر محمد بن عبدالوهاب، مؤسس مذهب وهابیت، است که از علمای حنبلی به حساب می آید، وی می نویسد:

اجمعوا انّ من نطق بالشهادتين اجريت عليه احكام الاسلام لحديث «امرت ان اقاتل الناس...» و لحديث الجارية «اين الله، قال: اعتقها فانها مؤمنة» و لحديث «كفوا عن اهل لا اله الا الله» و غير ذلك....؛ (۴)

اجماع کرده اند بر این که هر کس به شهادتین نطق کند، احکام اسلام بر او جاری می شود، به دلیل حدیث «امرت ان اقاتل الناس...» و حدیث آن کنیز که از او سؤال شد: خدا کجاست؟ گفت: در آسمان. حضرت فرمود: من چه کسی هستم؟ گفت: رسول خدا. حضرت فرمود: او را آزاد کنید که مؤمنه است و حدیث «دست از اهل لا اله الا الله بردارید» و دیگر احادیث...

ص: ۲۲۴

۱- . خلاصه الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲- . خلاصه الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، ج ۲، ص ۲۶۰.

۳- . او سلیمان بن عبدالوهاب نجدی برادر محمد بن عبدالوهاب، صاحب مذهب وهابی، است که بر ضد برادرش قیام کرد و کتاب الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه و کتاب فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوهاب را بر ضد او تألیف کرده است. { عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۴، ص ۲۶۹ }.

۴- . سلیمان بن عبدالوهاب، الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه، ص ۸-۱۳.

او هم چنین در تکفیر گرایبی وهابیان می گوید:

و مِمَّا يَدُلُّ عَلَى بَطْلَانِ قَوْلِكُمْ فِي تَكْفِيرِ مَنْ كَفَرْتُمُوهُ مَا رَوَى الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ عَنْ معاوية بن ابى سفيان. - قال: سمعت النبي يقول: «من يرد الله

به خيراً يفقهه في الدين، و إنما انا قاسم و الله يعطى، و لا يزال امر هذه الأمة مستقيماً حتى تقوم الساعة او يأتي امر الله تعالى».

وجه الدليل منه: انّ النبي اخبر انّ امر هذه الامه لا يزال مستقيماً الى آخر الدهر. و معلوم انّ هذه الأمور التي تكفرون بها مازالت قديماً ظاهره ملأت البلاد، فلو كانت هي الأصنام الكبرى و من فعل شيئاً من تلك الأفاعيل عابد للأوثان، لم يكن امر هذه الأمة مستقيماً، بل منعكساً. (١)؛ (٢)

از جمله چیزهایی که دلالت بر بطلان گفتار شما در تکفیر کسانی که آنان را تکفیر می کنید، دارد حدیثی است که بخاری در صحیحش از معاویه بن ابی سفیان نقل کرده که گفت: از پیامبر شنیدم که فرمود: «هر کسی که خداوند قصد خیر به، وی دارد او را در دین فقیه گرداند، و همانا من تقسیم کننده ام و خدا عطا می کند، و همیشه امر این امت مستقیم خواهد بود، تا این که قیامت برپا شده یا امر خداوند متعال برسد». وجه دلالت آن، این که پیامبر خبر داده که امر این امت همیشه تا پایان تاریخ مستقیم خواهد بود، و معلوم است که این اموری را که شما به آن مردم را تکفیر می کنید، از قدیم، الایام در شهرها پر بوده است، و اگر این ها بت های بزرگ باشد و کارهایی را که مردم انجام می دهند، در حقیقت عبادت بت هاست، لازم می آید که امر این امت مستقیم نباشد بلکه بیراهه باشد.

و نیز می گوید:

و مِمَّا يَدُلُّ عَلَى بَطْلَانِ مَذْهَبِكُمْ مَا فِي الصَّحِيحِينَ عَنْ عقبه بن عامر انّ النبي صعد المنبر فقال: «أنتي لست اخشى عليكم ان تشرکوا بعدی و لكن اخشى عليكم الدنيا ان تنافسوا فيها...» الحدیث.

ص: ۲۲۵

۱- همان، ص ۴۱.

۲- همان، ص ۴۱.

وجه الدلالة منه أنّ النبي اخبر بجميع ما يقع على امته... و ممّا اخبر به في هذا الحديث أنّه آمن أنّ امته تعبد الأوثان و لم يخافه و اخبرهم بذلك...؛(۱)

از جمله اموری که دلالت بر بطلان مذهب شما دارد، روایتی است که در صحیحین از عقبه بن عامر نقل شده که پیامبر {ص} بالای منبر فرمود: «من بر شما نمی ترسم که بعد از من مشرک شوید، بلکه بر شما از دنیا می هراسم که برای آن نزاع کنید...».

وجه دلالت آن اینکه پیامبر به تمام آنچه در بین امتش واقع می شود، خبر داده... و از جمله خبرهایی که در این حدیث داده، این است که از امتش در امان است که بت پرست شوند و از این خوف ندارد و به آن خبر داده است...

و نیز می گوید:

و ممّا يدلّ علی بطلان مذهبکم ما روی مسلم فی صحیحہ عن جابر بن عبد الله عن النبي أنّه قال: «انّ الشيطان قد أيس ان يعبد المصلون في جزيرة العرب، و لكن في التحريش بينهم». و روی الحاكم و صحّحه و ابویعلی و البيهقي عن ابن مسعود قال: قال رسول الله: «انّ الشيطان قد يئس ان تعبد الأصنام بأرض العرب، و لكن رضی منهم بما دون ذلك بالمحقرات و هي الموبقات».

اقول: وجه الدلالة: أنّ الرسول اخبر أنّ الشيطان قد أيس ان يعبد المصلون في جزيرة العرب. و في حدیث ابن مسعود: أيس الشيطان ان تعبد الأصنام بأرض العرب، و هو بخلاف مذهبکم؛ فانّ البصره و ما حولها و العراق من دون الدجله الموضع الذی فيه قبر علی و قبر الحسين، و كذلك اليمن كلّها و الحجاز، كلّ ذلك من ارض العرب، و مذهبکم أنّ هذه المواضع كلّها و الحجاز، كل ذلك من ارض العرب، و مذهبکم أنّ هذه المواضع كلّها عبد الشيطان فيها، و عبدت الأصنام، و كلّها كفار... و هذه الأحاديث ترد مذهبکم؛(۲)

از جمله اموری که دلالت بر بطلان مذهب شما دارد روایتی است که مسلم در صحیحش از جابر بن عبد الله نقل کرده که پیامبر فرمود: «همانا شیطان مأیوس شده که نماز گزاران در جزیره العرب او را پرستش کنند، ولی از نزاع بین آنان

ص: ۲۲۶

۱- . همان، ص ۴۵.

۲- . همان، ص ۴۵.

مأیوس نشده است». حاکم آن را روایت و تصحیح کرده و نیز ابویعلی و بیهقی از ابن مسعود روایت کرده که رسول خدا فرمود: «همانا شیطان از این که بت ها در سرزمین عرب عبادت شوند به طور قطع مأیوس شده، و از ایشان به کمتر از آن، یعنی به گناهان کوچک که عقاب بر آنان ثابت است، راضی شده است».

می گویم: وجه دلالت این که: پیامبر خبر داده که شیطان از این که نماز گزاران در جزیره العرب او را پرستش کنند مأیوس شده است. در حدیث ابن ابن مسعود آمده است که شیطان از این که بت ها در سرزمین عرب عبادت شوند، مأیوس

شده است و این بر خلاف مذهب شماسست، زیرا بصره و حوالی آن و عراق از پایین دجله، جایی که در آن قبر علی و قبر حسین است و نیز کشور یمن و حجاز، تمام این مکان ها از سرزمین عرب است، و مذهب شما آن است که در تمام این مواضع شیطان و بت ها عبادت می شوند و همه آن ها کافرند... ولی این احادیث ردّ بر مذهب شما می باشد.

او در ردّ پیروان برادرش می گوید:

من این لكم انّ المسلم الذی یشهد ان لا اله الا الله و انّ محمداً عبده و رسوله اذا دعا غائباً او ميتاً او نذر له او ذبح لغير الله، انّ هذا هو الشرك الاكبر الذی من فعله حبط عمله و حلّ ماله و دمه... لميقل اهل العلم: من طلب من غير الله فهو مرتد، و لم يقولوا: من ذبح لغير الله فهو مرتد؛(۱)

از کجا برای شما ثابت شده، مسلمانی که شهادت به وحدانیت خدا و عبودیت و رسالت پیامبر می دهد اگر غایب یا مرده ای را صدا زند یا برای او نذر کرده یا برای غیر خدا ذبح کند، این شرک اکبر است، که اگر کسی آن را انجام دهد عملش حبط شده و مال و خونس حلال می شود؟! اهل علم نگفته اند: کسی که از غیر خدا طلب کند، مرتد است، و نگفته اند: کسی که برای غیر خدا ذبح کند، مرتد می شود.

ص: ۲۲۷

او می گوید:

انّ بلاد الاسلام لاتصیر دار حرب بمجرد استیلاء الکفار علیها، بل حتی تنقطع اقامه شعائر الاسلام عنها، و اما ما دامت شعائر الاسلام غالبها قائمه فیها فلا تصیر دار حرب؛ (۲)

به طور قطع کشورهای اسلامی به مجرد استیلائی کفار بر آن ها تبدیل به دارالحرب نمی شود، بلکه تا اقامه شعائر اسلام از آن ها قطع نشود و هنگامی که غالب شعائر اسلام در کشورهای اسلامی پابرجاست، به دارالحرب تبدیل نمی شوند.

علوی بن احمد بن حسن حداد (متوفی ۱۲۳۲ق)

او در ردّ وهابیان در انطباق آیات مشرکان بر مسلمانان می گوید:

و أمّا ما استدل به من الآيات الكریمه علی تكفير المسلمين كقوله تعالى: {قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ! سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ} (۳) و مابعدا من الآيات، هی انما نزلت فی حق الکفار المنکرین للقرآن و الرسول، فأی مناسبه بین المسلم و الکافر؛ (۴)

آنچه از آیات کریمه که به آن ها، بر تکفیر مسلمانان استدلال شده، همانند قول خداوند متعال: «بگو برای کیست زمین و آنچه در آن

است اگر می دانید. زود است که بگویند: خدا. بگو: آیا متذکر نمی شوید» این آیات در حق کفار منکر قرآن و رسول خدا نازل شده است، پس چه مناسبتی است بین مسلمان و کافر.

ص: ۲۲۸

- ۱- . او امام ابو عبدالله بن احمد بن عرفه دسوقی ازهری است که در دسوق مصر متولد شده و از بزرگان امامان مالکی هاست، و در سال ۱۲۳۰ هجری وفات کرده است. {زرکلی، الاعلام، ج ۶، ص ۱۷.}
- ۲- . حاشیه الدسوقی علی شرح الکبیر، ج ۲، ص ۱۸۸.
- ۳- . مؤمنون، آیات ۸۴ و ۸۵.
- ۴- . مصباح الأنام، ص ۱۷ و ۱۸ {با اختصار.}

او می نویسد:

و اعلم انّ التكفير لمجتهدى الاسلام بمجرد الخطأ فى الاجتهاد فى شىء من مسائل العقل عقبه كؤود، لا يصعد اليها الا من لايبالى بدينه و لا يحرص عليه؛ لانه مبنى على شفا جرف هار، و على ظلمات بعضها فوق بعض، و غالب القول به ناشىء عن العصبية، و بعضها ناشىء عن شبه واهيه ليست من الحجج فى شىء، و لا يحل التمسك بها فى ايسر امر من امور الدين فضلاً عن هذا الأمر الذى هو مزله الأقدام و مدحضه كثير من علماء الاسلام. و الحاصل ان الكتاب و السنه و مذهب خير القرون ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم يدفع ذلك دفعا لاشك فيه و لاشبهه، فايك ان تغتر بقول من يقول منهم انه يدل ما ذهب اليه الكتاب و السنه، فان ذلك دعوى باطله مترتبه على شبهه داحضه؛(۲)

تکفیر مجتهدان اسلام به مجرد اشتباه در اجتهاد در مسئله ای از مسائل عقلی گردنه ای است خطرناک که از آن بالا نمی رود، مگر کسی که در دین خود بی مبالا بوده و بر حفظ آن حرص ندارد، زیرا این عمل مبنی بر قرار گرفتن در لبه پرتگاه و وارد شدن در تاریکی هایی متراکم است. بیشترین تکفیرها

ناشی از تعصب و برخی از آن ها ناشی از شبهه ای است که در آن حجتی نمی باشد و تمسک به آن ها در آسان ترین امر از امور دین جایز نیست، تا چه رسد به امری که محل لغزش قدم ها و نابودی بسیاری از علمای اسلام است. حاصل این که قرآن و سنت و مذهب بهترین قرن ها و دو قرن بعد آن، شدیداً آن را دفع کرده به حدی که شبهه ای در آن نیست؛ پس پرهیز از گفته کسی کسی که می گوید: بر مذهب ما، قرآن و سنت دلالت دارد، زیرا این سخن ادعایی باطل است و مترتب بر شبهه ای باطل.

او هم چنین می گوید:

ص: ۲۲۹

۱- . او محمد بن علی بن محمد بن عبدالله معروف به شوکانی منسوب به دهاتی به نام شوکان در یمن است، که در سال ۱۱۷۳ هجری متولد شد و در سال ۱۲۵۰ هجری وفات یافت. {زرکلی، الاعلام، ج ۶، ص ۲۹۸؛ عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۱۱، ص ۵۳.}

۲- . شوکانی، ارشاد الفحول، ص ۴۳۵-۴۳۶.

و هاهنا تُكسب العبرات و يُنَّاح على الاسلام و اهله بما جناه التعصب في الدين على غالب المسلمين من الترامي بالكفر لا لسنه و لا- لقرآن و لا- لبيان من الله و لا- لبرهان. بل لما غلت به مراحل العصبية في الدين: و تمكَّن الشيطان الرجيم من تفريق كلمه المسلمين لَقَنَهم الزامات بعضهم لبعض بما هو شبه الهباء في الهواء و السراب بقيعه، فيالله و المسلمين من هذه الفاقره التي هي اعظم فواقر الدين، و الرزیه التي ما رُزِيءَ بمثلها سبيل المؤمنين...؛(۱)

در این جاست که بر اسلام و اهل آن به دلیل جنایتی که تعصب در دین بر غالب مسلمانان نسبت کفر، بدون استناد به سنت و قرآن و برهان روا می دارد، نوحه گری می شود، بلکه این گونه نسبت، به سبب غلبه پیدا کردن مراحل تعصب در دین و تسلط یافتن شیطان

رانده شده و از هم پاشیدن وحدت مسلمانان می باشد که التزامات نسبت به یکدیگر، آنان را به این امر واداشته است، التزاماتی پوچ، همانند گرد در فضا و سراب زودگذر. پس پناه بر خدا به مسلمین، از این مصیبتی که بزرگ ترین مصیبت های وارد شده بر دین است، و نیز مصیبتی که راه مؤمنان به همانند آن دچار نشده است... .

شوکانی نیز می گوید:

اعلم انَّ الحکم علی رجل مسلم بخروجه عن دین الاسلام و دخوله فی دین الکفر لا-ینبغی لمسلم یؤمن بالله و الیوم الآخر ان یقدم علیه الا ببرهان اوضح من شمس النهار؛ فانه قد ثبت فی الأحادیث الصحیحه المرویه من طریق جماعه من الصحابه انَّ من قال لأخیه یا کافر فقد بآء بها احدهما... ففی هذه الأحادیث و ما ورد موردها اعظم زاجر و اکبر واعظ عن التسرع فی التکفیر؛(۲)

همانا حکم کردن فرد مسلمانی که ایمان به خدا و روز جزا دارد به خروج از دین اسلام و دخول در دین کفر، سزاوار نیست جز در صورتی که برهانی واضح تر از خورشید در روز داشته باشد، زیرا در احادیث صحیح که از طریق جماعتی از صحابه رسیده، وارد است که هر کس به برادر دینی اش بگوید: ای کافر، یکی از دو نفری است که کافر خواهد بود... پس در این احادیث و آنچه

ص: ۲۳۰

۱- . همو، السیل الجرار المتدفق علی حدائق الأزهار، ج ۴، ص ۵۸۴.

۲- . همان، ص ۵۷۸.

در باره آن وارد شده، بزرگ ترین مانع و موعظه ای

است در این که انسان نباید در تکفیر شتاب ورزد.

شوکانی می گوید:

قال العلماء: و باب التكفير باب خطر و لا نعدل بالسلامه شيئاً؛^(۱)

علما گفته اند: باب تکفیر بابی خطرناک است و هرگز آن را با سلامت و صلح معاوضه نمی کنیم.

ابن عابدین (متوفی ۱۲۵۲ق)

(۲)

او علامه محمد امین معروف به ابن عابدین است که درباره پیروان محمد بن عبدالوهاب می نویسد:

الذین خرجوا من نجد و تغلبوا علی الحرمین و كانوا ينتحلون مذهب الحنابلة، لكنهم اعتقدوا أنهم هم المسلمون و ان من خالف اعتقادهم مشرکون، و استباحوا بذلك قتل اهل السنه و قتل علمائهم حتی کسر الله شوکتهم و خرب بلادهم و ظهر بهم عساكر المسلمين عام ۱۲۳۳ق؛^(۳)

آنان که از سرزمین نجد خروج کرده و بر حرمین غلبه پیدا کردند و پیرو مذهب حنابله هستند، ولی معتقدند که تنها ایشان مسلمانند و مخالف اعتقادشان همگی مشرکند، با این فکر شان، کشتن اهل سنت و علمای آن ها را مباح کردند، تا این که خداوند شوکتشان را شکسته و شهرهایشان را خراب

کرده و لشکرهای مسلمانان را در سال ۱۲۳۳ هجری بر آنان غالب کرد.

ابن عابدین حنفی می نویسد:

ص: ۲۳۱

۱- . همو، نیل الأوطار، ج ۷، ص ۳۵۳.

۲- . او سید محمد امین عابدین ابن سید شریف عمر عابدین مشهور به ابن عابدین است که نسب او به امام صادق علیه السلام باز می گردد. او پس از کسب علم، تألیفاتی به یادگار گذاشته که از آن جمله کتاب ردّ المختار علی الدرّ المختار است. در سال ۱۱۹۸ متولد شد و در سال ۱۲۵۲ ربیع الثانی وفات یافت. {ابن نجیم حنفی، البحر الرائق فی شرح کنز الدقائق، مقدمه.}

۳- . ابن عابدین، حاشیه ردّ المختار، ج ۴، ص ۴۴۹-۴۵۰.

مطلب فی اتباع ابن عبدالوهاب، الخوارج فی زماننا. قوله: {و یکفرون اصحاب نبینا} علمت ان هذا غیر شرط فی مسمی الخوارج، بل هو بیان لمن خرجوا علی سیدنا علی و إلا فیکفی فیهم اعتقادهم کفر من خرجوا علیه، كما وقع فی زماننا فی اتباع محمّد بن عبدالوهاب الذین خرجوا من نجد و تغلبوا علی الحرمین، و كانوا ینتحلون مذهب الحنابلة، لكنهم اعتقدوا انهم هم المسلمون و ان من خالف اعتقادهم مشرکون، و استباحوا بذلک قتل اهل السنه و قتل علمائهم حتی کس-ر الله شوکتهم و خرب بلادهم و ظفر بهم عساکر المسلمین عام ثلاث و ثلاثین و مائتین و الف؛(۱)

مطلبی درباره خوارج زمان ما، پیروان محمّد بن عبدالوهاب، گفته است، او در تعریف خوارج: «اصحاب پیامبر» ص {ما را تکفیر می کنند» دانستی که این «تکفیر اصحاب»، در نام گذاری به خوارج شرط نیست، بلکه خارجی کسی است که بر آقای ما علی خروج کرده است، و گرنه در مورد آنان کافی است، اعتقادشان به کفر کسانی که بر او خروج کرده اند، همان گونه که در زمان ما درباره پیروان محمّد بن عبدالوهاب اتفاق افتاد، کسانی که از نجد خروج کرده و بر حرمین غالب شدند و مذهب حنابلة را به خود منتسب کردند، ولی معتقد بودند که تنها خودشان مسلمانند و هر کس که مخالف اعتقادشان باشد، مشرک است، و از این راه کشتن اهل

سنت و علمای ایشان را مباح دانستند، تا این که خداوند شوکت و ابهت شان را شکست و شهرهای آن ها را خراب کرد و در سال ۱۲۳۳ لشکر مسلمانان را بر ایشان پیروز گردانید.

صاحب جواهر (متوفی ۱۲۶۶ق)

وی میفرماید:

کلمه الإسلام نضا و فتوی أن یقول: أشهد أن لا إله إلا الله، و أن محمدا رسول الله أو ما فی معناهما، بل إن ترک لفظ الشهاده ففی کشف اللثام حکم بإسلامه ما لم یظهر منه ما ینافیهِ و لا بأس به إذا کان ذلک منه لإرادة الإسلام. (۲)؛(۳)

ص: ۲۳۲

۱- همان، ص ۲۶۲.

۲- جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۴۱، ص ۶۳۰.

۳- جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۴۱، ص ۶۳۰.

کلمه اسلام به لحاظ نص و فتوا این است که بگوید: گواهی می‌دهم به وحدانیت خدا و این که محمد رسول خداست یا آنچه در معنای این دو است، بلکه اگر لفظ {گواهی} را ترک کند، در {کشف اللثام} حکم به اسلام او شده، تا زمانی که از وی سخنی که منافی با اسلام است ظاهر نشده باشد و این مشکلی ندارد در صورتی که به سبب اراده اسلام از او صادر شده باشد.

عثمان بن عبدالعزیز بن منصور ناصری (متوفی ۲۸۲ق)

او در اوایل قرن سیزدهم در شهر «فرعه» در «سدیر» متولد شد و به دنبال تحصیل علم به

عراق رفت و متولی امر قضاوت شد^(۱).

و در حوطه سدیر وفات یافت. وی که از سرسخت‌ترین مخالفان محمد بن عبدالوهاب بوده کتاب‌هایی را با نام جلاء الغمه عن تکفیر هذه الأمة،^(۲) غسل الدرن عما ارتکبه هذا الرجل من المحن و تبصره اولی الالباب،^(۳)

منهج المعارج لأخبار الخوارج تألیف کرده است. این کتاب در دارالکتب المصریه نگه‌داری می‌شود. او هم چنین قصیده‌ای را در مدح داود بن جرجیس سروده، که از مخالفان محمد بن عبدالوهاب بوده و او را بر ضدّ وهابیان تحریک کرده است.^(۴)

شیخ محمد بن عبدالله نجدی

مفتی حنابله در مکه، در سال ۱۲۹۵ق، درباره پدر محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد:

و هو والد محمّد، صاحب الدعوه التي انتشر شررها في الآفاق، و لكن بينهما تباين، مع أنّ محمّداً لم يتظاهر بالدعوه إلا بعد موت والده، و اخبرني بعض من لقيته، عن بعض أهل العلم، عمّن عاصر الشيخ عبدالوهاب هذا أنّه كان غضبان على ولده محمّد؛ لكونه لم يرض ان يشتغل بالفقه كأسلافه و أهل جهته، و يتفرس فيه ان يحدث منه أمر، فكان يقول للناس: يا ما ترون من محمّد من الشرّ. فقدّر الله ان صار ما صار. و كذلك ابنه سليمان اخو الشيخ محمّد كان منافياً له في دعوته و ردّ عليه ردّاً

ص: ۲۳۳

۱- علماء نجد، ج ۳، ص ۶۹۳.

۲- مصباح الظلام، ص ۱۶.

۳- همان، ص ۳۰.

۴- محمد بن عبدالوهاب، الدرر السنيه، ج ۹، ص ۳۴۸ و ۳۴۹.

جیداً بالآیات و الآثار، لكون المرود عليه لا يقبل سواهما و لا يلتفت إلى كلام عالم متقدماً او متأخراً كائناً

من كان، غير الشيخ تقى الدين بن تيميه و تلميذه ابن القيم؛ فأنه يرى كلامهما نصاً لا يقبل التأويل، و يصول به على الناس و ان كان كلامهما على غير ما يفهم. و سَمِيَ الشيخ سليمان رده على اخيه {فصل الخطاب فى الرد على محمد بن عبدالوهاب} و سلمه الله من شره و مكره مع تلك الصوله الهائله التى أرعبت الأبعاد، فأنه كان إذا باينه احد و رد عليه و لم يقدر على قتله مجاهره يرسل إليه من يغتاله فى فراشه أو فى السوق ليلاً، لقوله بتكفير من خالفه و استحلاله قتله. و قيل: ان مجنوناً كان فى بلده و من عاداته ان يضرب من واجهه ولو بالسلاح، فأمر محمد ان يعطى سيفاً و يدخل على اخيه الشيخ سليمان و هو فى المسجد وحده، فادخل عليه، فلما رآه الشيخ سليمان خاف منه فرمى المجنون السيف من يده و صار يقول: يا سليمان! لاتخف أنك من الآمنين، و يكررها مراراً، و لاشك ان هذه من الكرامات؛(1)

او پدر محمد، صاحب دعوتى است که شعله های شرارت آن تمام عالم را فراگرفت، ولی بین پدر و پسر ضدیت بود، با این که محمد بعد از مرگ پدرش، تظاهر به دعوت خود کرد. برخی از کسانی که او را دیده اند به من خبر دادند، از برخی از اهل علم، از کسی که معاصر شیخ عبدالوهاب پدر محمد بوده، که او بر فرزندش محمد غضبناک بود، زیرا راضی نبود که او همانند پیشینیان و اقوامش مشغول به درس فقه شود، و به زیرکی فهمیده بود که بدعت و انحرافی از او سر می زند. از این رو به مردم می گفت: به زودی شری از او مشاهده کنید، و خداوند آنچه را که باید بشود، مقدر ساخت، و نیز فرزندش سلیمان برادر شیخ محمد، با دعوتش مخالف بود و

ردیه خوبی را با استناد به آیات و روایات بر او نوشت، زیرا او تنها آیات و روایات را قبول می کرد و به کلام هیچ یک از متقدمان یا متأخرین التفات نمی کرد، و تنها برای کلام تقى الدين بن تيميه و شاگردش ابن قيم ارزش قائل بود، زیرا کلام آن دو را نص می دانست که هرگز تأویل نمی پذیرد، و با کلام ایشان بر مردم حمله می کرد، گرچه کلام شان بر خلاف آن چیزی باشد که فهمیده می شود. شیخ سلیمان ردیه ای را که بر ضد برادرش نوشته بود فصل الخطاب فى الرد على محمد بن

ص: ۲۳۴

عبدالوهاب نام نهاد، و خداوند او را از شرّ برادرش با آن هیبت ترسناکی که داشت و حتی افراد اجنبی را هم ترسانده بود، سالم نگاه داشت. وی کسی بود که هرگاه شخصی با او به مخالفت می پرداخت، یا بر او رذیه ای می نوشت و قدرت نداشت که آشکارا او را به قتل برساند، کسی را می فرستاد تا در رخت خوابش او را به قتل رساند یا شبانه در بازار ترور کند، زیرا که او مخالفانش را تکفیر کرده و کشتن شان را حلال می دانست. گفته شده که دیوانه ای در شهری بود و عادتش این بود که با هر که روبه رو می شد به صورتش می کوبید، گرچه با اسلحه باشد. محمّد روزی به دست او شمشیری داده و دستور داد تا بر برادرش سلیمان که در مسجد تنها بود، وارد شود. او را داخل مسجد کرد، و چون شیخ سلیمان آن مرد دیوانه را دید و از او ترسید، در آن

هنگام دیوانه شمشیر را از دستش انداخت و شروع به سخن کرد که: ای سلیمان! نترس، تو در امانی، و این کلام را تکرار می کرد. شکی نیست که این قصه از کرامات او به حساب می آید.

عبدالغنی غنیمی میدانی حنفی (متوفی ۱۲۹۸ق)

(۱)

او می نویسد:

و كذلك نصلّي من مات من اهل القبلة البرّ و الفاجر بالش-رط المتقدم لقوله: «لاتدعوا الصلاه على من مات من اهل القبلة» و لانتزل احدا منهم جنه و لا-نارا و لانشهد عليهم بكفر و لا شرك و لا نفاق و ان كان لازم مذهبهم؛ لان لازم المذهب ليس بمذهب...؟(۲)

نماز می گذاریم بر هر فردی از اهل قبله که وفات یافته، نیک و بد او به شرط سابق؛ به دلیل فرموده رسول خدا: «نماز را بر هر کس از اهل قبله که از دنیا رحلت کرده، رها نکنید» و احدی از آنان را بهشتی و جهنمی نمی کنیم و

ص: ۲۳۵

-
- ۱- او عبدالغنی بن طالب بن حماده بن ابراهیم بن سلیمان غنیمی دمشقی حنفی، مشهور به میدانی، فقیه، اصولی و جامع علوم است که در سال ۱۲۲۲ هجری در دمشق متولد شده و از ابن عابدین صاحب کتاب ردّ المحتار کسب علم کرد و در سال ۱۲۹۸ هجری در دمشق وفات یافت. از جمله آثار او: اللباب فی فروع الفقه الحنفی، شرح علی عقیده الطحاوی، کشف الالتباس و اسعاف المرید است. {عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۵، ص ۲۷۴-۲۷۵}.
 - ۲- عبدالغنی غنیمی، شرح العقیده الطحاویه، ص ۱۰۸-۱۱۰.

گواهی به کفر و شرک و نفاق ایشان نمی دهیم، گرچه کفر لازمه مذهبشان باشد، زیرا لازمه مذهب، مذهب به حساب نمی آید....

او در ردّ وهابیان می گوید:

انّ شيخهم ابن تيميه قال عنه علامه زمانه علاء الدين البخاري: انّ ابن تيميه كافر، كما قاله علامه زمانه زين الدين الحنبلي انه يعتقد كفر ابن تيميه، و يقول: انّ الإمام السبكي معذور بتكفير ابن تيميه؛ لانه كفر الأئمة الإسلاميه وشبهها باليهود والنصارى في تفسيره عند قوله تعالى: {اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ}. وقال علماء المذهب: انّ كتبه مشحونه بالتشبيه والتجسيم لله تعالى؛(۱)

شيخ آن ها ابن تيميه، کسی است که علامه زمانش، علاء الدين بخاری، درباره او گفته: ابن تيميه به طور حتم کافر است، همانگونه که علامه زمانش زين الدين حنبلي معتقد به کفر ابن تيميه بود و می گفت: امام سبکی در تکفير ابن تيميه معذور است، زیرا او کسی بود که امت اسلامی را تکفير کرده و ایشان را در تفسير آيه {اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ} به يهود و نصارا تشبيه کرده است. علمای مذهب گفته اند: همانا ابن تيميه زندیق است، زیرا کتاب های او پر از اعتقاد به تشبيه و تجسيم درباره خداوند متعال می باشد.

احمد زینی دحلان (متوفی ۱۳۰۴ق)

(۲)

او که معاصر ظهور وهابیان در مکه، مفتی شافعی ها بوده در کلامی دیگر می گوید:

و كانوا يصرحون بتكفير الأئمة منذ ستمائه سنه، و اول من صرح بذلك محمد بن عبدالوهاب، فتبعوه في ذلك. و اذا دخل انسان في دينه و كان قد حجّ حجه الاسلام قبل ذلك يقولون له: حجّ ثانياً؛ فانّ حجّتك الأولى فعلتها و انت مشرك فلا تسقط عنك الحجّ؛(۳)

ص: ۲۳۶

۱- فضل الذاكرين و الردّ علي المنكرين، ص ۲۳.

۲- او احمد بن زين بن احمد دحلان مکی، شافعی، فقیه، و مورّخ و مفتی در مکه معظمه و شيخ الاسلام آن دیار بوده که در سال ۱۲۳۱ هجری در مکه متولد شد و در سال ۱۳۰۴ هجری در مدینه از دنیا رفت. او دارای تألیفاتی است که از آن جمله کتاب فتنه الوهابیه و الدرر السنيه فی الردّ علی الوهابیه است. {زینی دحلان، فتنه الوهابیه، مبحث مقدمه.}

۳- همان، ص ۵۰.

آن‌ها تصریح به تکفیر امت، از ششصد سال پیش می‌کنند، و اول کسی که تصریح به این مطلب کرد محمد بن عبدالوهاب است، و دیگران از وی در این امر، متابعت کردند، و اگر کسی به دین او وارد می‌شد، در حالی که قبل از آن حج به جای آورده بود، به او می‌گفتند: دوباره حج به جای آور، زیرا حج اولی در حال شرک بوده و حج از تو ساقط نمی‌شود.

و نیز می‌گوید:

و كان يقول لهم: اني ادعوكم الى الدين، و جميع ما هو تحت السبع الطباق مشرك على الإطلاق، و من قتل مشركاً فله الجنة، و صارت نفوسهم بهذا القول مطمئنه؛(۱)

محمد بن عبدالوهاب به آنان می‌گفت: من شما را به دین دعوت می‌کنم و می‌گویم: افرادی که زیر هفت طبقه آسمان هستند به طور مطلق مشرکند، و هر کس مشرکی را به قتل برساند، بهشت بر او واجب می‌شود و نفوس آنان به این گفتار مطمئن بود.

و نیز در ردّ وهابیان می‌گوید:

و عمدوا الى آيات كثيرة من آيات القرآن التي نزلت في المشركين، فحملوها على المؤمنين.(۲)

آن‌ها متعرض بسیاری از آیات قرآن شده‌اند، که درباره مشرکان نازل شده، اما بر مؤمنان حمل کرده‌اند.

هم چنین می‌گوید:

و تمسك في تكفير المسلمين بآيات نزلت في المشركين، فحملها على الموحدين؛(۳)

او در تکفیر مسلمانان به آیاتی تمسک کرد که درباره مشرکان نازل شده و آنان را بر موحدان حمل کرد.

ص: ۲۳۷

۱- . زینی دحلان، الدرر السنيه في الردّ على الوهابيه ، ص ۴۶.

۲- . همان، ص ۳۲.

۳- . همان، ص ۵۱.

(۱)

او می نویسد:

لا یکفر اهل قبله بمطلق المعاصی و الكبائر كما قالت الخوارج، بل الأخوه الایمانیه باقیه مع المعاصی.... فلا یشهد علی احد من اهل قبله أنه فی النار لذنب عمله و لا لکبیره اتاها و لانخرجه عن الاسلام بعمل الا ان یکون ذلك فی حدیث كما جاء و كما روی...؛(۲)

اهل قبله به هیچ یک از معاصی و گناهان کبیره تکفیر نمی شوند آن گونه که خوارج گفته اند، بلکه برادری ایمانی با معاصی باقی است.... از این رو بر احدی از اهل

قبله گواهی به جهنمی بودن داده نمی شود، به سبب گناهی که به جای آورده است، و نیز او را به مجرد عملی، از اسلام خارج نمی کنیم، مگر آن که در حدیثی یا روایتی آمده باشد....

نبهانی

(۳) {متوفی ۱۳۵۰ق}

او در کتاب شواهد الحق می نویسد:

اعلم انی لا اعتقد و لا اقول بتکفیر احد من اهل قبله، لا الوهابیه و لا غیرهم، و کلهم مسلمون تجمعهم مع سائر المسلمین کلمه التوحید و الایمان بسیدنا محمد و ما جاء به من دین الاسلام...؛(۴)

ص: ۲۳۸

۱- او علی بن حسن بن علی بن لطف الله حسینی قنوجی بخاری، معروف به صدیق حسن است که محدث بوده و در نوزدهم جمادی الاول سال ۱۲۴۸ هجری متولد و در سال ۱۳۰۷ هجری در ماه رجب وفات یافته است. از جمله تألیفات او الخطه فی ذکر الصحاح الستة و تخریج الوصایا من خبایا الزوایا است. {عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۶۶.}

۲- قنوجی، قطب الثمر فی بیان عقیده اهل الأثر، ص ۸۰-۸۱.

۳- او ناصرالدین یوسف بن اسماعیل نبهانی منسوب به بنی نبهان قومی از عرب بادیه نشین است که ساکن قریه إجزم بوده اند، قریه ای واقع در جانب شمالی سرزمین فلسطین. او در سال ۱۲۶۵ هجری متولد شد و از ابتدا قرآن را نزد پدرش اسماعیل بن یوسف حفظ کرد و هر سه روز قرآن را ختم می کرد و در سال ۱۲۸۹ به مصر مسافرت نمود و پس از مدتی تحصیل و رسیدن به درجات علمی رئیس محکمه حقوق علیا در بیروت شد، ولی پس از مدتی رو به عبادت و ریاضت آورد و در سال ۱۳۵۰ هجری وفات یافت. {نبهانی، جامع کرامات الاولیاء، مقدمه.}

٤- . شرف الدين، الفصول المهمه في تأليف الأمه، ص ٦٠، به نقل از او.

من اعتقاد ندارم و احدی از اهل قبله را تکفیر نمی کنم، نه وهابیت را و نه دیگران را، زیرا همگی مسلمانند و با سایر مسلمین در کلمه توحید و ایمان به سرور ما محمد و دین اسلام که از سوی او آمده، اشتراک دارند... .

رشید رضا (متوفی ۱۳۵۴ق)

(۱)

سید محمد رشید رضا می گوید:

انّ من اعظم ما بليت به الفرق الإسلاميه رمى بعضهم بعضاً بالفسق و الكفر مع انّ قصد الكلّ الوصول للحق بما بذلوا جهدهم لتأييده و اعتقاده و الدعوه اليه، و المجتهد و ان اخطأ معذور. (۲)؛ (۳)

از بزرگ ترین مصایبی که فرقه های اسلامی به آن مبتلا هستند، نسبت فسق و کفر به یکدیگر است، با این که قصد همه رسیدن به حق، به مقدار کوششی است که به جهت تأیید و اعتقاد و دعوت به آن انجام داده اند، و مجتهد گرچه خطا کرده، مأجور است.

دکتر محمد عبدالله دراز (متوفی ۱۳۷۷ق)

(۴)

او در کتابش ذیل حدیث نبوی «ثلاث من اصل الايمان: الكف عمّن قال لا اله الا الله...» می نویسد:

...و اذا كان عدم تكفير المسلم معدودا من اصل الايمان لزم منه ان يكون تكفيره كفرا، و بهذا نطقت احاديث الصحيحين، كقوله «اذا كفر الرجل اخاه او قال الرجل لأخيه يا كافر فقد باء بها احدهما» و قوله: «لا يرمى رجل رجلاً بالفسق و لا يرميه بالكفر الا ارتدت عليه ما لم يكن صاحبه كذلك»...؛ (۵)

ص: ۲۳۹

- ۱- او در شام در سال ۱۲۸۲ هجری متولد و در آن جا مشغول فراگیری علم شد و به روزنامه نگاری ممارست داشته و کارهای سیاسی انجام می داد. او دارای تألیفاتی است و در قاهره وفات یافت. {زرکلی، الأعلام، ج ۶، ص ۱۲۶.}
- ۲- رشید رضا، المنار، ج ۷، ص ۴۴.
- ۳- رشید رضا، المنار، ج ۷، ص ۴۴.
- ۴- او از شخصیت های نهضت اسلامی مصر در قرن بیستم و از علمای فکر اسلامی آن دیار است که در سال ۱۳۱۲ هجری در منطقه کفر شیخ مصر متولد شده و در سال ۱۳۷۷ هجری وفات یافته است.
- ۵- المختار من كنوز السنه، ص ۴۱۲.

... و اگر تکفیر نکردن مسلمان، جزء اصل ایمان شمرده می شود، لازمه اش آن است که تکفیر مسلمان کفر به حساب آید، و احادیث صحیح بخاری و مسلم گویا به آن است، همانند سخن پیامبر «هرگاه شخصی برادرش را تکفیر کند، یا شخصی به برادرش بگوید: ای

کافر!، به یکی از آن دو، باز می گردد» و کلام دیگری از ایشان «هیچ کس دیگری را به فسق نسبت نمی دهد، جز آن که اگر کافر نباشد به خودش باز می گردد».

سید اسماعیل بن مهدی بن حمید غربانی حسنی (متوفی ۱۴۰۰ق)

او از اهالی یمن و شافعی مذهب و اشعری بوده است که در سال ۱۳۰۳ق متولد شده و در سال ۱۴۰۰ه. ق وفات یافته است. او کتابی را بر ضد عقاید و افکار وهابیان تألیف کرده با نام نَفْسِ الرَّحْمَنِ فِيمَا لِأَحْبَابِ اللَّهِ مِنْ عُلُوِّ الشَّانِ که مورد توجه بسیاری از علما واقع شده و بر آن تقریظ نوشته شده و مطالب موجود در آن را تأیید کرده اند.

او در مقدمه آن کتاب می نویسد:

فقد جهل بعض اخواننا المسلمين - غفر الله لنا و لهم - ما لعباد الله الصالحين من حق التعظيم و التبجيل و لم يفرقوا بين الشجى و الخلى و من يستحق اسم الولاية و من هو الولي، و لم يراعوا حق اخوه الاسلام و لا ما هو الأسلم، و بادروا بداهه لتكفير اخوانهم المسلمين من دون تأمل لما ورد فى كتاب الله و سنه رسوله، اتخذوا زياره النبی و سائر الانبياء و الاولياء و التبرك بهم و التوسل و الاستغاثة شركاً، و قالوا فى حق اخوانهم ما لا يليق زوراً و إفكاً. فاحببت ان اجمع هذه الرساله المختص -ره فى بيان عقیده اهل السنه بعباد الله الصالحين و ما لأحبابه المصطفين من علو المنزله و المقدار، و ما ينبغى من

الأدب معهم اجلالاً لله و حباً فى الله، و ابين فيها ما استشكلوه و اوضح ما جهلوه...؛(۱)

برخی از برادران مسلمان ما - که خداوند ما و آنان را بیامزد - از آنچه خداوند برای بندگان صالحش از حق تعظیم و تکریم قرار داده، جاهل اند و بین نیک و بد و کسی که مستحق اسم ولایت است، با کسی که واقعاً ولی است، فرق

ص: ۲۴۰

نگذاشته و حقوق اخوت اسلامی و آنچه به سلم نزدیک تر است را مراعات نکرده اند، و مبادرت به تکفیر برادران مسلمان، بدون هیچ تأملی می کنند، به دلیل آنچه که در کتاب خدا و سنت رسولش آمده است. آنان زیارت پیامبر {ص} و سایر انبیا و اولیا و تبرک و توسل به آن ها را شرک دانسته و در حق برادرانشان چیزهایی می گویند که تهمت است. دوست دارم این رساله مختصر را در بیان عقیده اهل سنت درباره بندگان صالح جمع کنم و آنچه که محبوبان برگزیده خدا در بلندی منزلت دارند و آنچه را که باید از روی ادب به جهت تکریم برای خداوند با آن ها انجام داد را مکتوب سازم و آنچه را که آنان اشکال کرده و جاهل به آن هستند، واضح گردانم....

او در آن کتاب به موضوعاتی پرداخته است از قبیل:

۱. ردّ کسانی کسانی که مسلمانان را به جهت توسل به انبیا و اولیا تکفیر می کنند؛

۲. تعظیم انبیا و اولیا و ردّ بر منکران آن؛

۳. مولد شریف پیامبر؛

۴. تعظیم و مراعات خداوند درباره بنده های صالح او، در زمان حیات و ممات؛

۵. تبرک به بنده های صالح خدا بعد از مرگشان؛

۶. تبرک به آثار بنده های صالح خدا بعد از مرگشان؛

۷. زیارت صالحان و درخواست دعا از ایشان؛

۸. زیارت اموات از مسلمانان؛

۹. زیارت حضرت محمد {ص}؛

۱۰. حیات برزخی انبیا و صدیقان؛

۱۱. دیدن پیامبر در خواب و بیداری؛

۱۲. کرامات اولیا بعد از مرگشان؛

و.... (۱)

ص: ۲۴۱

قاضی عضدالدین عبدالرحمن بن احمد ایجی می نویسد: «جمهور المتکلمین و الفقهاء علی أنه لا یکفر احدکم اهل القبلة»؛^(۱)

جمهور متکلمان و فقها بر این نظرند که احدی از شما حق تکفیر اهل قبله را ندارد.

ص: ۲۴۲

۱- . کتاب المواقف، ج ۳، ص ۵۶۰.

فصل سوم: راه های علاج تکفیر افراطی، خطرات و پی آمدهای تکفیر

راه های علاج تکفیر افراطی

ص: ۲۴۳

برای علاج افراط گری و تندروی، اموری باید ملاحظه گردد، از قبیل:

۱. شناخت هر مذهب از منابع آن

تصور، فرع تصدیق است، و خوب تصور کردن و فهمیدن تنها با مراجعه به مصادر طرف مقابل یا علمای معروف و معتبر حاصل می شود.

از باب مثال: مسئله تحریف قرآن، سجده بر تربت و اعتقاد به بداء در این موضوعاتی که شیعه مورد هجوم قرار گرفته، اگر به مصادر و منابع یا علمای شیعه مراجعه شود، می توان با به دست آوردن آرای ایشان، به نظر صحیح رسیده و نزاع را برطرف کرد.

عادل غضبان، مدیر مجله مصری «الکتاب» در مقدمه جلد سوم الغدیر می نویسد:

این کتاب، منطق شیعه را روشن می کند و اهل سنت می توانند به وسیله آن، شیعه را به طور صحیح بشناسند.

شناسایی صحیح شیعه، سبب می شود که آرای شیعه و سنی به یکدیگر نزدیک شود و صف واحدی تشکیل دهند. (۱)

ص: ۲۴۵

۱- . مرتضی مطهری، شش مقاله، ص ۲۲۱، به نقل از او.

خداوند متعال می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ}؛ (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها پرهیزید، زیرا بعضی از گمان ها گناه است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که فرمود:

ایاکم و الظنّ؛ فانّ الظنّ اکذب الحدیث، ولا تحسسوا و لا تجسسوا و لا تناجسوا و لا تحاسدوا و لا تدابروا و لا تباغضوا، و کونوا عباد الله اخوانا، و لا یحلّ لمسلم ان یهجر اخاه فوق ثلاثه ایام؛ (۲)

از گمان بد به دیگری پرهیزید، زیرا گمان بد، بدترین گفتار است، و احساس بد به کسی نداشته باشید و تجسس نکنید، و به یکدیگر حسد نورزید و به هم دیگر پشت نکنید، و بغض هم دیگر را در دل نداشته باشید، بنده خدا و برادران یکدیگر باشید، و جایز نیست که مسلمان با برادرش بیش از سه روز قهر کند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

المسلم اخوالمسلم و هو عینه و مرآته و دلیله، لایخونه و لایخدعه و لایظلمه و لایکذبه و لایغتابه؛ (۳)

مسلمان برادر مسلمان است، چشم آینه و راهنمای اوست، هرگز به مسلمان خیانت و ظلم نمی کند و به او دروغ نگفته و غیبت او را نمی نماید.

آیت الله شهید مطهری { می فرماید:

اسلام وحدت مسلمانان را خواسته است. اکنون باید بینیم که این وحدت مستلزم این است که همه مسلمین از یک مذهب پیروی کنند و فرقه فرقه شدن

ص: ۲۴۶

۱- .سوره حجرات، آیه ۱۲.

۲- .التاج الجامع للأصول، ج ۵، ص ۲۹؛ ر.ک: کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۴.

۳- .محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۶۶، ح ۷؛ شبیه آن در التاج الجامع، ج ۵، ص ۵۴.

آن‌ها مانع وحدت آن‌هاست، یا آن چیزی که مانع وحدت است بیشتر سوء تفاهماتی است که با یکدیگر دارند؟ به عقیده ما دومی است... (۱).

عدم حکم به لوازم اعتقادات

یکی از راه کارهای انسجام سیاسی، حکم نکردن به لوازم اعتقادات افراد است.

از باب مثال: اشاعره معتقد به جبرند، مخالفان آن‌ها نباید بگویند که اشاعره اعتقادی بر خلاف قرآن دارند و هرکس که بر خلاف قرآن اعتقاد دارد، مخالف قرآن است و مخالف قرآن، مخالف خدا و رسول بوده و مخالف آن دو، کافر است و کافر باید کشته شود. این لوازم را

اشعری قبول ندارد، از این رو نمی‌توان او را ملتزم به آن کرده و حکم را بر او مترتب کرد.

هم چنین است درباره اعتقاد معتزله به تفویض و اعتقاد امامیه به نظریه امر بین الامرین، یا مسئله توجه به واسطه‌ها هنگام دعا و صدا زدن اموات و غیره.

ابن تیمیه می‌گوید: «...فلازم المذهب لیس بمذهب الا ان یستلزمه صاحب المذهب...» (۲)...لازمه مذهب، جزء عقاید مذهب به حساب نمی‌آید، مگر آن که صاحب آن مذهب، ملتزم به آن باشد...»

او نیز می‌گوید: «فالصواب ان مذهب الانسان لیس بمذهب له اذا لم یلتزمه، فانه اذا کان قد انکره و نفاه کانت اضافته الیه کذبا علیه...» (۳) مذهب انسان آن وقتی مذهب اوست که ملتزم به آن باشد، ولی اگر آن را انکار کند، انتساب آن به او دروغ بر اوست...»

محمد خلیل هراس می‌گوید:

والذی یظهر من کلام الأئمه انهم لا یفرقون فی الحکم بین اللوازم البینه الظاهره واللوازم الخفیه؛ فانّ الانسان قد یدهل عن اللزام القریب، بل غالب کلامهم عن

ص: ۲۴۷

۱- یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۷، ص ۴۱۳.

۲- ابن تیمیه، مجموعه الفتاوی، ج ۵، ص ۳۰۶.

۳- همان، ج ۲۰، ص ۲۱۷ - ۲۱۸.

اللوازم البینه التي ثبت لزومها؛ فاذا ثبت عدم المؤاخذة بها و عدم لزومها فالخفيه من باب اولی؛(۱)

آنچه از کلام امامان به دست می آید، این است که آنان بین لوازم آشکار و مخفی - در

عدم جواز انتساب به افراد - فرق نمی گذارند، زیرا انسان گاهی از لوازم قریب غافل است، بلکه بیشتر کلام انسان از لوازم آشکار است که لزومش ثابت می باشد؛ حال اگر نمی توان کسی را به لوازم آشکار مؤاخذة کرد، پس در لوازم خفی به طریق اولی نمی توان انسان را مؤاخذة نمود.

حکم به ظاهر افراد

از مصادیق رحمت الهی آن است که احکامش را بر یقین مترتب کرده، نه بر گمان و وهم؛ یعنی تا یقین بر خلاف نداری، حکم به برائت باید کرد.

قرآن و حکم به ظاهر افراد

خداوند متعال می فرماید: {يَأَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا}؛(۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که در راه خدا گام می زنید {و به سفری برای جهاد می روید}، تحقیق کنید! و برای این که سرمایه ناپایدار دنیا {و غنایمی} به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند، نگویید: مسلمان نیستی.

روایات اهل بیت (و حکم به ظاهر افراد

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «الاسلام هو الظاهر الذي عليه الناس؛ شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم و اقامه الصلاة و ايتاء الزكاه و حج البيت و صيام شهر رمضان»؛(۳) اسلام همان ظاهری است که مردم برآند، یعنی گواهی به وحدانیت خدا و

ص: ۲۴۸

۱- ابن قیم، شرح نونیه، ج ۲، ص ۲۳۵.

۲- نساء، آیه ۹۴.

۳- کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰.

این که محمّد رسول خداست، و نیز برپا کردن نماز و پرداخت زکات و قصد خانه خدا و روزه ماه رمضان.

و نیز نقل شده که فرمود: «الاسلام شهادة ان لا اله الا الله و التصديق برسول الله صلى الله عليه و آله وسلم و به حقت الدماء و عليه جرت المناكح و المواريث و على ظاهره جماعه الناس»؛^(۱) اسلام عبارت است از گواهی به وحدانیت خدا و تصدیق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به وسیله آن، خون ها محفوظ مانده و بر آن نکاح ها و ارث ها جاری می گردد، و اجتماع مردم بر ظاهر آن است.

هم چنین امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

و الاسلام ما ظهر من قول أو فعل، و هو الذی علیه جماعه من الناس من الفرق کلّها، و به حقت الدماء، و عليه جرت المواريث، و جاز النکاح، و اجتمعوا على الصلاة و الزکاه و الصوم و الحج، فخرجوا بذلك عن الکفر و اضیفوا الى الايمان؛^(۲)

اسلام همان ظاهر گفتار و کردار فرد است، و آن چیزی است که اجتماع مردم از تمام فرقه ها بر آن می باشد، و به وسیله آن است

که خون ها حفظ شده و بر آن ارث ها جاری گشته و نکاح جایز می شود، و بر نماز و زکات و روزه و حج اجتماع می کنند و به آن از کفر خارج شده و به اسلام منتسب می گردند.

روایات اهل سنت و حکم به ظاهر افراد

الف { بخاری به سندش از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمود:

امرت ان اقاتل الناس حتى یشهدوا ان لا اله الا الله و انّ محمّدا رسول الله و یقیموا الصلاة و یؤتوا الزکاه، فاذا فعلوا ذلك عصموا منی دماءهم و اموالهم الا بحقّ الاسلام و حسابهم على الله؛^(۳)

من مأمور شده ام که با مردم بجنگم، تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر اکرم حضرت محمد داده و نماز به پا داشته و زکات دهند، و چون چنین

ص: ۲۴۹

۱- همان.

۲- همان.

۳- بخاری، صحیح بخاری، کتاب الايمان، باب فان تابوا و اقاموا الصلاة.

کردند خون و اموالشان از ناحیه من - به جز به حق اسلام - محفوظ می ماند، ولی حساب آنان بر خداوند است.

ابن حجر عسقلانی در شرح این حدیث می گوید: «و فيه دليل على قبول الأعمال الظاهره و الحكم بما يقتضيه الظاهر؛^(۱) این حدیث دلیل بر قبول اعمال ظاهر و حکم بر طبق مقتضای ظاهر است.»

بغوی در شرح این حدیث می گوید: «و في الحديث دليل على انّ امور الناس في معامله بعضهم بعضا انما تجري على الظاهر من احوالهم دون باطنها؛^(۲) این حدیث دلیل بر آن است که مردم در زندگی و معامله با یکدیگر باید بر ظاهر احوالشان حکم جاری کنند نه باطن آن ها.»

ب { اسامه می گوید:

بعثنا رسول الله في سرّيه فصبحنا الحرقات من جهنيه، فادرکت رجلاً فقال: لا اله الا الله، فطعنته فوق وقع في نفسي من ذلك، فذكرته للنبي فقال رسول الله: أقال لا اله الا الله و قتله؟! قال: قلت: يا رسول الله! انما قالها خوفا من السلاح. قال: أفلا شققت عن قلبه حتى تعلم أقالها أم لا، فما زال يكررها عليّ حتى تمنيت اني اسلمت يومئذ؛^(۳)

رسول خدا ما را به جنگی فرستاد و صبح هنگام، به منطقه حرقات از قبیله جهنیه وارد شدیم. مردی را دیدم که لا اله الا الله گفت، ولی من نیزه ام را بر او فرو بردم. این کار در دلم تردید ایجاد کرد پس به پیامبر عرض کردم، حضرت فرمود: آیا او لا اله الا الله گفت و تو او را کشتی؟ عرض کردم: ای رسول خدا! او ترس از به جهت اسلحه، کلمه توحید را بر زبان جاری ساخت. حضرت فرمود: آیا قلبش را نشکافتی تا علم پیدا کنی که این کلمه را گفته است یا خیر؟ حضرت این کلمه را چندان تکرار کرد که من

آرزو کردم که در آن روز از نو اسلام بیاورم.»

ص: ۲۵۰

۱- . عسقلانی، فتح الباری، ج ۱، ص ۷۷.

۲- . بغوی، شرح السنه، ج ۱، ص ۷۰.

۳- . مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب تحریم قتل الکافر بعد قوله: «لا اله الا الله».

نووی در شرح این حدیث می گوید:

و معناه اَنَّكَ اَمَّا كَلَّفْتَ بِالْعَمَلِ بِالظَّاهِرِ وَ مَا يَنْطِقُ بِهِ اللِّسَانُ، وَ اَمَّا الْقَلْبُ فَلَيْسَ لَكَ طَرِيقٌ اِلَى مَعْرِفَةِ مَا فِيهِ، فَانْكَرْ عَلَيْهِ اِمْتِنَاعَهُ مِنْ الْعَمَلِ بِمَا ظَهَرَ بِاللِّسَانِ...؛(۱)

معنای حدیث آن است که انسان مکلف به عمل ظاهر و آنچه از زبان فرد خارج می شود، می باشد و کسی آگاه از قلب انسان نیست، از این رو پیامبر به جهت امتناع او از عمل به ظاهر کلام انسان، او را انکار کرده است.

و نیز می گوید: «و فيه دليل على القاعده المعروفه في الفقه و الاصول انّ الأحكام فيها بالظاهر و الله يتولّى الس-رائر»؛(۲) این حدیث دلیل بر قاعده ای معروف در فقه و اصول است که باید حکم به ظاهر افراد کرد و خداست که متولّی افراد است.»

ج } معاویه بن حکم سلمی نقل کرده که درباره کنیز خود از رسول خدا سؤال کردم که آیا می توان او را در راه خدا آزاد کرد؟ حضرت فرمود: «اثنی بها، فأثيته بها فقال لها: اين الله؟ قالت: في السماء، قال: من أنا؟ قالت: انت رسول الله، قال: اعتقها فإنها مؤمنه»؛(۳) او را نزد من آور، من او را

آوردم، حضرت به او فرمود: خدا کجاست؟ او گفت: در آسمان. فرمود: من کیستم؟ عرض کرد: شما فرستاده خدایی. حضرت فرمود: او را آزاد کن که مؤمنه است.»

د } مقدار می گوید:

قلت يا رسول الله! ارايت ان اختلفت انا و رجل من المشركين ضربتين فقطع يدي، فلما هويت اليه لأضربه قال: لا اله الا الله، أقتله ام أدعه؟ قال: بل، دعه؛(۴)

عرض کردم: ای رسول خدا! اگر من با یکی از مشرکین زد و خورد کردیم و او دست مرا قطع کند، و چون به طرفش می روم تا قصاص نمایم، او کلمه توحید را بر زبان جاری سازد، آیا می توانم او را به قتل رسانم یا باید رهایش کنم؟ حضرت فرمود: بلکه باید او را رها کنی.

ص: ۲۵۱

۱- نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۴.

۲- همان، ص ۱۰۷.

۳- مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، کتاب المساجد، باب تحریم الکلام فی الصلاه، رقم ۵۳۷.

۴- بخاری، صحیح بخاری، کتاب مغازی؛ عسقلانی، فتح الباری، ج ۷، ص ۳۲۱؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، رقم حدیث

ه } در حدیثی رسول خدا خطاب به علی علیه السلام می فرماید: «...قاتلهم حتی یشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله، فاذا فعلوا ذلك فقد منعوا منك دماءهم؛(۱) ... با آنان بجنگ، تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر اکرم حضرت محمد دهند، و چون چنین گفتند از ناحیه تو خونشان محفوظ است.»

و } بخاری نقل کرده:

ان رجلاً قام فقال: يا رسول الله! اتق الله. فقال: ويلك ألسنتُ أحق أهل الأرض أن يتقى الله؟! فقال خالد: يا رسول الله! ألا أضرب عنقه؟ قال: لا، لعله أن يكون يصلي؛(۲)

شخصی بلند شد و عرض کرد: ای رسول خدا! تقوا پیشه کن. حضرت فرمود: وای بر تو! آیا من در بین اهل زمین سزاوارترین افراد به ترس از خدا نیستم؟ خالد گفت: آیا اجازه می دهید که گردنش را بزنم؟ حضرت فرمود: هرگز، شاید او نماز می خواند.

از این حدیث استفاده می شود که مجرد نماز خواندن، باعث می شود که خون کسی محفوظ بماند.

ز } و نیز به سندش نقل کرده:

ان اعرابيا اتى النبى فقال: دلنى على عمل اذا عملته دخلت الجنة. فقال: تعبد الله ولا تشرك به شيئا، و تقيم الصلاة المكتوبة و تؤدى الزكاه المفروضه، و تصوم رمضان. قال: والذى نفسى بيده لا ازيد على هذا. فلما ولي قال النبى: من سره ان ينظر الى رجل من اهل الجنة فلينظر الى هذا؛(۳)

شخصی اعرابی خدمت پیامبر رسید و عرض کرد: مرا راهنمایی کن بر عملی که با انجام آن، وارد بهشت شوم. حضرت فرمود: این که خدا را عبادت کنی و هرگز به او شرک نورزی و نمازی که نوشته شده به پا داری و زکات واجب را بپردازی و ماه رمضان روزه بگیری. آنگاه فرمود: قسم به کسی که جانم به

ص: ۲۵۲

۱- . مسلم نیشابوری، همان، ج ۴، ص ۱۸۷۱، ح ۲۴۰۵، باب فضائل علی علیه السلام .

۲- . بخاری، صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۰۷، کتاب المغازی، باب بعث علی و خالد.

۳- . همان، ج ۲، ص ۱۳۰-۱۳۱، باب وجوب الزکاه.

دست اوست، زیادت‌تر از این نمی‌گوییم؛ چون برگشت،

حضرت فرمود: هر کس دوست دارد که به فردی از اهل بهشت نظر کند، این شخص را نظاره نماید.

ک} و نیز به سندش از عبادۀ نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

من شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله، و ان عیسی عبدالله و رسوله و کلمته القاها الی مریم و روح منه، و الجنة حق و النار حق، ادخله الله الجنة علی ما کان من العمل؛ (۱)

هر کس به وحدانیت خداوند گواهی دهد و این که محمّد بنده و رسول اوست و این که عیسی بنده خدا و فرستاده و کلمه اوست که به مریم القا کرده و روح از جانب اوست، و این که بهشت و دوزخ حق است، خداوند او را با هر آنچه از عمل انجام داده، وارد بهشت خواهد کرد.

علمای اهل سنت و حکم به ظاهر

از عبارات اندیشمندان مذاهب اسلامی استفاده میشود که نباید در عقاید مسلمانان تفتیش کرد، بلکه باید بر ظاهرشان که همان اسلام و آثار آن است، حکم کرد.

ابومسلم اصفهانی (متوفی ۳۲۲ق)

(۲)

او در ذیل آیه ۹۴ از سوره نساء {وَلَا

تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا} می‌نویسد: «القی الیکم السلام یعنی اظهر لکم الاسلام؛ (۳)

سلام را بر شما عرضه کرد، یعنی اسلام را به شما عرضه نمود.»

ص: ۲۵۳

۱- همان، ج ۵، ص ۲۰۱، کتاب احادیث الأنبیاء.

۲- او ابومسلم محمد بن بحر اصفهانی معتزلی است که نحوی، ادیب، متکلم و مفسر و از جمله رجال سیاسی حکومت عباسی به حساب می‌آمده که در سال ۲۵۴ قمری متولد و در سال ۳۲۲ ق وفات یافت. {ابومسلم اصفهانی، جامع التأویل، ص ۱۹}.

۳- همان، ص ۲۰۳.

(۱)

او از ابن عباس نقل کرده که فرمود:

حَرَّمَ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَقُولُوا لِمَنْ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ: لَسْتُ مُؤْمِنًا، كَمَا حَرَّمَ عَلَيْهِمُ الْمَيْتَةَ، فَهُوَ آمَنَ عَلَى مَالِهِ وَدَمِهِ، فَلَا تَرُدُّوا عَلَيْهِ قَوْلَهُ؛ (۲)

خداوند بر مؤمنان حرام کرده که بگویند: تو مؤمن نیستی، همان گونه که مردار را بر آنان حرام کرده، بنابراین او بر مال و خویش در امان است، پس گفته اش را رد نکنید.

طبرانی {متوفی ۳۶۰ق}

(۳)

او در تفسیر آیه ۹۴ از سوره نساء می نویسد:

لَا تَقُولُوا لِمَنْ سَلَّمَ عَلَيْكُمْ وَدَعَاكُمْ: لَسْتُ مُؤْمِنًا، وَالتَّسْلِيمُ مِنْ عِلَامَاتِ الْإِسْلَامِ، بِهِ يَتَعَارَفُ الْمُسْلِمُونَ، وَبِهِ يَحْتَجُّ بَعْضُهُمْ بَعْضًا؛ (۴)

به کسی که بر شما سلام یا دعا کرده؛ نگوید: تو مؤمن نیستی، زیرا سلام دادن از نشانه های اسلام است که به آن مسلمانان یکدیگر را شناخته و هم دیگر را تحیت می گویند.

ص: ۲۵۴

۱- . او عبدالرحمن بن محمد بن ادریس بن منذر حنظلی رازی، مکنی به ابامحمد و مشهور به ابن ابی حاتم است که در سال ۲۴۰ هجری در اصفهان متولد و سپس به ری که از شهرهای بزرگ دیلم بوده منتقل شد و در سال ۳۲۷ هجری وفات یافت. از جمله تألیفات او تفسیر قرآن عظیم است. {ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، مقدمه.}

۲- . همان، ج ۳، ص ۱۰۴۰.

۳- . او سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر لخمی طبرانی، مکنی به ابوالقاسم محدث معروف اهل سنت است که در ماه صفر سال ۲۶۰ هجری در طبریه شام متولد شد و برای کسب حدیث به عراق و حجاز و یمن و مصر و شهرهای جزیره فراتی هجرت کرد و در اصفهان ماه ذی قعدة در سال ۳۶۰ هجری وفات یافت. از جمله تألیفات او المعجم الکبیر، المعجم الاوسط، المعجم الصغیر و التفسیر الکبیر و... است. {عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۴، ص ۲۵۳.}

۴- . طبرانی، التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۲۸۳.

او از ابن عباس نقل کرده که گفت: «حَرَّمَ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَقُولَ لِمَنْ عَهْدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ: لَسْتُ مُؤْمِنًا، كَمَا حَرَّمَ عَلَيْهِمُ الْمَيْتَةَ فَهُوَ آمِنٌ عَلَى مَالِهِ وَدَمِهِ فَلَا يَرُدُّوهُ عَلَيْهِ قَوْلُهُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ؛ (۲).

خداوند بر مؤمن حرام کرده که درباره متعهدان به وحدانیت خدا بگوید: تو مؤمن نیستی، همان گونه که مردار را بر مومنان حرام کرده است و او بر مال و خونس در امان

است، پس گفته اش را رد نکنید، در حالی که مؤمن است.»

ابن حزم (متوفی ۴۵۶ق)

او می گوید:

و ذهبت طائفه الى انه لا يكفر ولا يفسق مسلم بقول قاله في اعتقاد او فتيا، وان كل من اجتهد في شيء من ذلك فدان بما رأى انه الحق فانه مأجور على كل حال، ان أصاب فأجران و ان اخطأ فأجر واحد. قال: و هذا قول ابن ابي لیلی، و ابي حنيفة و الشافعي و سفیان الثوری و داود بن علی، و هو قول كل من عرفنا له قولاً في هذه المسألة من الصحابة لانعلم منهم خلافا في ذلك اصلاً؛

گروهی معتقدند که نباید مسلمانی را نسبت به کفر و یا فسق داد، به دلیل گفتاری که در باب اعتقاد یا فتوا داده است، و این که هر مجتهدی در این مسائل به آنچه اعتقاد پیدا کرده که حق است به هر حال مأجور می باشد، اگر به واقع رسیده دو اجر دارد و اگر به خطا رفته یک ثواب دارد. سپس می گوید: این قول ابن ابي لیلی و ابوحنیفه و شافعی و سفیان ثوری و داود بن علی است، و نیز قول هر صحابی که گفتار او را در این مسئله شناخته ایم و از آن ها خلافاً در این مطلب هرگز سراغ نداریم.

ص: ۲۵۵

۱- ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری است که به اسم تفسیرش مشهور شده و در سال ۴۲۷ هجری وفات

یافته است. ابن کثیر او را مفسر مشهوری می داند که دارای تفسیر بزرگی است. {ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۱۲، ص ۴۳.}

۲- ثعلبی، الکشف و البیان، ج ۳، ص ۳۶۹.

(۱)

او در ذیل آیه ۹۴ از سوره نساء می نویسد: «عاشروا الناس علی ما یظہرون من احوالہم و لاتتفرسوا فیہم بالبطلان؛ فانّ متولی الأسرار اللہ؛ (۲) با مردم آن گونه معاشرت کنید کہ از احوالشان ظاہر می کنند و برای حکم بہ بطلان آنان دقت ننمایید، زیرا متولی اسرار خداست.»

بغوی (متوفی ۵۱۰ ق)

(۳)

او در ذیل حدیث اسامہ بن زید درباره کسی کہ اقرار بہ کلمہ توحید کردہ، ولی اسامہ او را بہ قتل رساندہ، می گوید: «و هذا دلیل علی أنّ الحکم انما یجری علی الظاہر و أنّ السرائر موکولہ الی اللہ عزوجل؛ (۴)»

این دلیل بر آن است کہ حکم بر ظاہر جاری می گردد و باطن ہا موکول بہ خداوند عزوجل است.»

ابوعلی طبرسی (متوفی ۵۴۸ ق)

(۵)

او در تفسیر خود بہ نام مجمع البیان ذیل آیه {وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا} می گوید:

ص: ۲۵۶

۱- . او امام ابوالقاسم عبدالکریم بن ہوازن بن عبدالملک بن طلحہ بن محمد استوائی قشیری نیشابوری شافعی، محدث صوفی است کہ در ماہ ربیع الاول سال ۳۷۶ ہجری در شہر استوا متولد و در سال ۴۶۵ ہجری وفات یافت. {قشیری، تفسیر القشیری، ج ۱، ص ۳-۴}.

۲- . همان، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۲۱.

۳- . او حسین بن مسعود بن محمد ابومحمد بغوی، فقیہ شافعی معروف بہ ابن الفراء و ملقب بہ {محبی السنہ} و {رکن الدین} است کہ امام در تفسیر و حدیث و فقہ بودہ و در سال ۵۱۰ ہجری در مرو وفات یافتہ است. {سبکی، طبقات الشافعیہ، ج ۷، ص ۷۵-۷۷؛ سیوطی، طبقات المفسرین، ص ۴۹-۵۰}.

۴- . بغوی، شرح السنہ، ج ۱۰، ص ۲۴۳.

۵- . او امین الدین یا امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی طوسی سبزواری شیعی است کہ از علمای قرن ششم

هجری به شمار می آید. او در سال ۵۴۸ هجری وفات یافت. از جمله آثارش مجمع البیان فی تفسیر القرآن، اعلام الوری باعلام الهدی، حقائق الامور فی الاخبار، غنیه العابد و منیه الزاهد و عدّه السفر و عمده الحضر است. {عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۸، ص ۶۶-۶۷.}

ای حیاکم بتحیه الاسلام او من استسلم لکم فلم یقاتلکم مظهرًا اَنَّهُ من اهل ملتکم لست مؤمنًا، ای لیس لایمانک حقیقه و اَنما اسلمت خوفا من القتل او لست بآمن؛(۱)

با تحیت اسلام به شما سلام داده یا کسی که تسلیم شما شده و با شما به جنگ نپرداخته و اظهار می دارد که از اهل ملت شماست، نگویید که: تو مؤمن نیستی، یعنی ایمان تو حقیقی نیست، بلکه از ترس کشته شدن اسلام آوردی یا تو در امان نیستی.

ابن الصلاح (متوفی ۶۴۳ق)

(۲)

او می گوید: «و حکم الاسلام فی الظاهر یثبت بالشهادتین؛(۳) حکم اسلام با گفتن شهادتین در ظاهر گواهی به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر اسلام ثابت می شود.»

نووی (متوفی ۶۷۶ق)

(۴)

او در ذیل حدیث اسامه بن زید که گوینده «لا اله الا الله» را کشته و پیامبر او را نکوهش کرده می نویسد: «اَنک انما کُلفت بالعمل بالظاهر و ما یُنطق به اللسان، و اما القلب فلیس لک طریق الی معرفه ما فیه؛(۵) تو مکلف به عمل بر طبق ظاهر و آنچه زبان بر آن نطق کرده، و اما قلب، تو راهی به شناسایی آن نداری.»

ص: ۲۵۷

- ۱- . طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۴۵-۱۴۶.
- ۲- . او عمرو بن عثمان بن عبدالرحمن بن عثمان بن موسی کردی شهر زوری شرخانی است که در سال ۵۵۷ق در شرخان از دهات شهر زور از توابع اربیل عراق متولد شد. پدرش عبدالرحمن ملقب به صلاح الدین بوده و از این رو فرزندش به او منسوب و معروف شده است. او در سال ۶۴۳هجری در شهر دمشق وفات یافته و در مقابر صوفیه خارج باب النصر مدفون شده است. {مقدمه ابن الصلاح فی علوم الحدیث، ص ۷-۸.}
- ۳- . نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۴۸.
- ۴- . او یحیی بن شرف بن مری بن حسن بن حسین نووی، ابوزکریا، فقیه شافعی است که متخصص در حدیث و فقه و لغت بوده و در سال ۶۷۶ هجری در نوب حران دمشق وفات یافته است. {سبکی، طبقات الشافعیه، ج ۸، ص ۳۹۵-۴۰۰؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۱۳، ص ۳۲۲-۳۲۴.}
- ۵- . نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۴.

(۱)

او در تفسیر آیه ۹۴ سوره نساء می نویسد:

قال ابوبکر الرازی: حکم تعالی بصرحه اسلام من اظهر الاسلام و امر باجرائه علی احکام المسلمین، و ان کان فی الغیب علی خلافه؛ (۲)

ابوبکر رازی گفته: خداوند متعال حکم به صحت اسلام کسانی کرده که اظهار اسلام کرده اند و نیز دستور داده تا احکام مسلمانان بر آنان جاری گردد، گرچه در باطن بر خلاف آن باشند.

ذهبی (متوفی ۷۴۸ق)

(۳)

او می گوید:

و رأیت للأشعری کلمه أعجبتنی و هی ثابتة رواها البیهقی، سمعت اباحزم العبدری، سمعت زاهر بن احمد السرخسی یقول: لَمَّا قَرِبَ حَضُورُ اجْلِ ابی الحسن الأشعری فی داری ببغداد دعانی فأتیته فقال: اشهد علیّ انّی لا اکفر احدا من اهل القبلة؛ لَأنَّ الکَلَّ یشیرون الی معبود واحد؛ و أنّما هذا کَلّه اختلاف العبارات. قلت: و بنحو هذا أَدین، و کذا کان شیخنا ابن تیمیة فی اواخر ایامه یقول: انا لا اکفر احدا من الأمّة و یقول: قال النبیّ: لا یحافظ علی الوضوء الاّ مؤمن، فمن لازم الصلوات بوضوء فهو مسلم؛ (۴)

از ابوالحسن - علی بن اسماعیل - اشعری کلمه ای شنیدم که مرا به تعجب واداشته است، و آن سخنی است که بیهقی آن را نقل کرده است. از ابوحزم عبدری شنیدم که زاهر بن احمد سرخسی می گفت: هنگام مرگ ابوالحسن

ص: ۲۵۸

۱- . او محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفزی اندلسی جیانی غرناطی مغربی مالکی و سپس شافعی، مکنی به ابوحیان است که در سال ۶۵۴ هجری در شهر غرناطه متولد و در سال ۷۴۵ هجری وفات یافت و از جمله مؤلفات او تفسیر البحر المحیط است. {اندلسی، تفسیر البحر المحیط، مقدمه }

۲- . همان، ج ۳، ص ۳۴۳.

۳- . او حافظ مورّخ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی است که در دمشق سوم ماه ربیع الآخر سال ۶۷۳ هجری متولد و در همان دیار در شب سوم ماه ذی القعدة سال ۷۴۸ هجری وفات یافت و از جمله کتاب های او سیر اعلام النبلاء و تاریخ الاسلام است. {شمس الدین ذهبی، تاریخ الاسلام. }

۴- . ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۵۴۲.

اشعری، در خانه اش در بغداد، نزد او رفته وی گفت: گواهی بده بر من که هرگز کسی از اهل قبله را تکفیر نخواهم کرد، زیرا همه به یک معبود اشاره دارند، و این ها همه اختلاف عبارت است. می گویم: من نیز ملتزم به این مطلب می باشم، و نیز استاد ما ابن تیمیه در اواخر عمرش می گفت: من هیچ فردی از امت اسلامی را تکفیر نمی کنم، و می گفت: پیامبر فرمود: بر وضو،

به جز مؤمن محافظت نمی کند؛ پس هر کس مواظب نماز همراه با وضویش باشد مسلمان است.

ابن تیمیه (متوفی ۷۵۸ق)

او می گوید: «... فَإِنَّ الْإِيمَانَ الَّذِي عُلِقَتْ بِهِ أَحْكَامُ الدُّنْيَا هُوَ الْإِيمَانُ الظَّاهِرُ وَهُوَ الْإِسْلَامُ...» (۱) ... همانا ایمانی که احکام دنیا بر آن معلق شده، ایمان ظاهری می باشد که همان اسلام است.»

امام شاطبی (متوفی ۷۹۰ق)

(۲)

او می گوید:

أَنَّ أَصْلَ الْحُكْمِ بِالظَّاهِرِ مَقْطُوعٌ بِهِ فِي الْأَحْكَامِ خُصُوصًا وَبِالنَّسْبِ إِلَى الْإِعْتِقَادِ فِي الْغَيْرِ عَمُومًا؛ فَإِنَّ سَيِّدَ الْبَشَرِ مَعَ إِعْلَامِهِ بِالْوَحْيِ يَجْرِي الْأُمُورَ عَلَى ظَوَاهِرِهَا فِي الْمُنَافِقِينَ وَغَيْرِهِمْ، وَانْ عِلْمَ بَوَاطِنِ أحوَالِهِمْ، وَ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِمُخْرَجِهِ عَنِ جَرِيَانِ الظَّوَاهِرِ عَلَى مَا جَرَتْ عَلَيْهِ... (۳)

حکم به ظاهر افراد، امری قطعی در احکام به طور خصوص و نسبت به اعتقاد غیر به طور عموم است، زیرا سید بشر - حضرت محمد - همراه با اعلام به وحی، امور را بر ظواهر آن درباره منافقان و دیگران جاری می کرد، گرچه از

ص: ۲۵۹

۱- ابن تیمیه، الایمان، ص ۳۹۸.

۲- او علامه ابراهیم بن موسی بن محمد لخمی ابواسحاق معروف به شاطبی است که مفسر، لغوی، فقیه و آشنا به اسانید بوده و از جمله کتاب های معروف او در اصول فقه کتاب الموافقات است. او در سال ۷۹۰ رحلت کرد. {شاطبی، الموافقات، مقدمه کتاب.}

۳- همان، ج ۲، ص ۲۷۱-۲۷۲.

باطن آن‌ها آگاهی داشت، ولی این آگاهی او را از جریان حکم بر ظواهر افراد باز نمی‌داشت.

ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ق)

او می‌گوید: «...و فی حدیث ابن عباس من الفوائد؛ منها الاقتصار فی الحکم باسلام الکافر اذا اقرّ بالشهادتین؛(۱) ...در حدیث ابن عباس فوایدی است از آن جمله این که باید در حکم به اسلام کافر، اکتفا بر اقرار به شهادتین کرد.»

جلال الدین سیوطی (متوفی ۹۱۱ق)

(۲)

او ذیل آیه ۹۴ سوره نساء در تفسیر «سلام» می‌نویسد: «ای التحیه او الانقیاد بقوله کلمه الشهاده التي هي اماره على الاسلام؛(۳) تحیت و اطاعت به اقرار به کلمه توحید که نشانه بر اسلام است.»

فیضی ناکوری (متوفی ۱۰۰۴ق)

(۴)

او در ذیل آیه {وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ} می‌نویسد:

السلم و الصلح او الاسلام او هو السلام و کلام اهل الاسلام و دعاء احدهم احدا او الاسلام و اعلاء لا اله الا الله محمد رسول الله، و

رووه السَّلْم و هو الصلح و الطوع {لست مؤمنا} مسلما و سلامک للروع(۵)؛

ص: ۲۶۰

۱- . عسقلانی، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۳۶۷.

۲- . او عبدالرحمن بن کمال ابوبکر بن محمد بن سابق الدین بن فخر عثمان بن ناظر الدین سیوطی است که شب یکشنبه، اول رجب سال ۸۴۹ هجری متولد و در سال ۹۱۱ هجری وفات یافت. او دارای تألیفات بسیاری است که از جمله آن‌ها تفسیر جلالین و الدر المنثور است. {سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۳-۸.}

۳- . همو، تفسیر الجلالین، ص ۹۳.

۴- . او علامه محقق شیخ ابوالفیض فیضی ناکوری است که در سال ۹۵۴ هجری متولد و در سال ۱۰۰۴ هجری وفات یافته و از جمله تألیفات او سواطع الالهام در تفسیر قرآن است. {فیضی ناکوری، سواطع الالهام، ج ۱، مقدمه.}

۵- . همان، ج ۲، ص ۶۳.

تسلیم صلح یا اسلام یا همان سلام دادن، کلام اهل اسلام و دعای به یکدیگر از سوی مسلمانان یا اعلائی کلمه لا اله الا الله، محمد رسول الله و «سَلِّمْ» نیز روایت شده که به معنای صلح و پذیرش است؛ به او نگوید: تو مؤمن نیستی یعنی تو مسلمان نیستی، و اسلام تو به جهت ترس است.

ابن عجیبه حسنی (متوفی ۱۲۲۴ق)

(۱)

او در تفسیرش ذیل آیه ۹۴ سوره نساء می نویسد:

يستفاد من الآيه... حسن الظن بعباد الله كافي و اعتقاد الخیر فیهم و عدم البحث عما اشتمل علیه بواطنهم، فقد قال علیه الصلاة و السلام: «امرت ان احکم بالظواهر و الله يتولى السرائر» و قال لاسامه: «هالاً شققت عن قلبه» حين قتل من قال: «لا اله الا الله» او لغيره. و فی الحديث: «خصلتان ليس فوقهما شيء من الخير: حسن الظن بالله و حسن الظن بعباد الله، و خصلتان ليس فوقهما من الشئ - رشيء: سوء الظن بالله، و سوء الظن بعباد الله» و الله تعالى اعلم؛ (۲)

از این آیه استفاده می شود... باید به عموم بندگان خدا حسن ظن داشت و از باطن های ایشان جست و جو نکرد، زیرا رسول خدا فرمود: «مأمور شده ام تا به ظاهر حکم

کنم و خداوند متولی باطن هاست» و حضرت به اسامه فرمود: آیا قلبش را شکافته بودی؟ این جمله را هنگامی فرمود که گوینده «لا اله الا الله» را به قتل رسانید، یا به دیگری فرمود: در حدیث نیز آمده: «دو خصلت است که بالاتر از آن خیری نیست: حسن ظن به خدا و حسن ظن به بندگان خدا، و دو ویژگی است که بالاتر از آن دو، شری نیست: سوء ظن به خدا و سوء ظن به بندگان خدا». و خداوند سبحان داناتر است.

ص: ۲۶۱

۱- . او احمد بن محمد بن مهدی بن حسین بن محمد معروف به ابن عجیبه و مکنی به ابوالعباس حسنی مالکی مذهب است که در علم تفسیر، قرائات، حدیث، فقه، عقائد، لغت و تراجم تفحص داشته و درباره آن ها کتاب هایی تألیف کرده است. او هفتم شوال ۱۲۲۴ هجری وفات یافت. {ابن عجیبه حسنی، البحر المدید، مقدمه.}

۲- . همان، ج ۲، ص ۸۷.

(۱)

او ذیل آیه ۹۴ سوره نساء می نویسد:

انّ معنی الآیه: الاستسلام و الانقیاد، و هو يحصل بكل ما يشعر بالاسلام من قول او فعل و من جمله ذلك: کلمه الشهاده و کلمه التسليم؛ (۲)

آیه دلالت بر تسلیم و انقیاد دارد و آن حاصل می شود به هر آنچه دلالت بر اسلام از قول یا فعل دارد و از آن جمله: کلمه شهادت و تسلیم است.

او نیز در تفسیرش ذیل آیه ۹۴ سوره نساء می نویسد: «قيل: هما بمعنی الاسلام، ای لا تقولوا لمن القى اليكم الاسلام ای کلمته و هی الشهاده: لست مومنا؛ (۳) گفته شده: این دو، به معنای اسلام است؛ یعنی به کسی که کلمه اسلام را نزد شما تلاوت کرده، که همان اقرار به لا اله الا الله است، نگویید: تو مؤمن نیستی.»

او در تفسیر آیه {إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ...} می نویسد:

فالاولی تفسیر العدل بالمعنی اللغوی و هو: التوسط بین طرفی الافراط و التفریط؛ فمعنی امره بالعدل ای یکون عباده فی الدین علی حاله متوسطه لیست بمائله الی جانب الافراط و لا الی جانب التفریط، و هو الاخلال بشیء مما هو من الدین؛ (۴)

بهتر آن است که عدل را به معنای لغوی آن تفسیر کنیم و آن عبارت از حد وسط بین دو طرف افراط و تفریط است، و معنای دستور خداوند به عدالت آن است که بندگان او در دین، بر یک حالت متوسط باشند، که متمایل به طرف افراط و تفریط نیست، و مقصود از تفریط، اخلال وارد کردن به اموری است که جزء دین به حساب می آید.

ص: ۲۶۲

- ۱- . او محمد بن علی بن محمد بن عبدالله شوکانی صنعانی است که در روز دوشنبه ۲۸ ماه جمادی الآخر سال ۱۱۷۳ هجری متولد و در شب چهارشنبه ۲۷ ماه جمادی الآخر سال ۱۲۵۰ هجری وفات یافت. از او آثار بسیاری به یادگار مانده که از آن جمله نیل الاوطار شرح منتفی الأخبار فی الحدیث الشریف و فتح القدير است. {شوکانی، فتح القدير، ج ۱، ص ۱۵ - ۲۴.}
- ۲- . همان، ج ۱، ص ۵۷۹.
- ۳- . همان، ج ۲، ص ۵۴۷.
- ۴- . همان، ج ۳، ص ۱۸۸.

او در تفسیرش ذیل آیه ۹۴ نساء می نویسد:

و المعنى: لا تقولوا لمن اظهر لكم ما يدل على اسلامه لست مؤمنا، و انما فعلت ذلك خوف القتل بل اقبلوا منه ما اظهر و عاملوه بموجه؛ (۲)

معنی این است: درباره کسی که کلامی که دلالت بر اسلامشان دارد و برایتان اظهار کرده، نگویید: مؤمن نیستی، این کلام را به جهت ترس از کشته شدن اظهار داشتی، بلکه آنچه را اظهار کرده بپذیرید و به موجب آن با او معامله کنید.

او نیز در ادامه می نویسد:

لا تردوا ايمان من حياكم بتحيه الاسلام { و تقولوا } انه ليس بايمان عاصم و لا يعد المتصف به مؤمنا معصوما لظنكم اشتراط التواطؤ في العصمه و مجرد التحيه لا يدل عليه؛ فانكم كنتم انتم في مبادىء اسلامكم مثل هذا الملقى في عدم ظهور شيء للناس منكم غير ما ظهر منه لكم من التحيه و نحوها، و لم يظهر منكم ما تظنون شرط ما يدل على التواطؤ، و مجرد ان الدخول في الاسلام لم يكن تحت ضلال السيوف لا يدل على ذلك، فمن الله تعالى عليكم بأن قيل ذلك منكم و لم يأمر بالفحص عن تواطؤ السننكم و قلوبكم و عصم بذلك دماؤكم و اموالكم، فاذا كان الأمر كذلك { فتبينوا } هذا الأمر و لاتعجلوا و تدبروا ليظهر لكم ان ظاهر الحال كاف في الايمان العاصم حيث كفى فيكم من قبل...؛ (۳)

ایمان کسی که به شما سلام اسلامی داده، رد نکند به این که بگویید: ایمان او ایمانی نیست که بتواند جاننش را حفظ کند، و متصف به آن مؤمنی نیست که جاننش محفوظ باشد، به گمان این که در محفوظ بودن جان، توافق بین قلب و

ص: ۲۶۳

۱- . او محمود بن عبدالله حسینی آلوسی، ملقب به شهاب الدین و مکنی به ابوالثناء از مراجع اهل عراق و مفتی حنفی شهر بغداد بوده است. او در سال ۱۲۱۷ هجری در شهر کرخ بغداد متولد و در سال ۱۲۷۰ هجری وفات یافت. از او آثار بسیاری بر جای مانده که از آن جمله تفسیر روح المعانی است. { آلوسی، روح المعانی، ج ۱، ص ۳ }.

۲- . همان، ج ۴، ص ۱۷۳.

۳- . همان، ص ۱۷۴.

زبان شرط است، و مجرد تحیت دلالت بر آن نمی کند، زیرا شما در ابتدای اسلامتان، همانند وی، القا کننده بودید، و از شما چیزی آشکار نشد که گمان کنید شرط بوده و دلالت بر توافق بین قلب و زبان داشته باشد، پس خداوند متعال بر شما منت نهاد به این که آن اسلام را از شما پذیرفت و دستور جست و جوی توافق بین زبان ها و قلب ها نداد و از این راه خون ها و امواتان محفوظ ماند؛ پس در این امر تفحص و تدبیر کرده و عجله نکنید تا بر شما ظاهر شود، که ظاهر حال، در ایمان نگه دارنده کافی است، همان گونه که از قبل درباره شما کافی بود....

قنوجی بخاری (متوفی ۱۳۰۷ هـ -)

(۱)

او در تفسیر خود ذیل آیه ۹۴ از سوره نساء می نویسد:

ای لاتقولوا لمن القی الیکم الاسلام ای کلمته و هی الشهادة لست مؤمنا.... و فی حکم التکلم بکلمه الاسلام اظهار الانقیاد بان یقول: انا مسلم او انا علی دینکم...؛ (۲)

به کسی که کلمه اسلام، یعنی گواهی به وحدانیت خدا، را به شما عرضه کرده، نگوئید: تو مؤمن نیستی.... و در حکم تکلم به کلمه اسلام است، اظهار انقیاد، به این که بگوید: من مسلمانم یا من بر دین شمایم... .

محمد جمال الدین قاسمی (متوفی ۱۳۳۲ ق)

(۳)

او در تفسیر آیه ۹۴ از سوره نساء می نویسد:

ص: ۲۶۴

۱- . او ابوالطیب صدیق خان بن حسن بن علی بن لطف الله حسینی بخاری قنوجی هندی است که در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی سال ۱۲۴۸ در شهر بریلی هند متولد و در سال ۱۳۰۷ هجری در شهر بهوبال هند وفات یافت. او دارای ۲۲۲ تألیف است که از جمله آن ها تفسیر فتح البیان می باشد. {قنوجی بخاری، فتح البیان، ج ۱، ص ۴-۸.}

۲- . همان، ج ۳، ص ۲۰۷-۲۰۸.

۳- . او جمال الدین یا محمد جمال الدین بن محمد سعید بن قاسم حلاق از ذریه امام حسین علیه السلام است که در سال ۱۲۸۳ هجری در شام متولد و در سال ۱۳۳۲ هجری نیز در دمشق وفات یافت. او دارای تألیفاتی است که از جمله آن ها تفسیر محاسن التأویل معروف به تفسیر قاسمی است. {جمال الدین قاسمی، تفسیر قاسمی، ج ۱، ص ۹، مقدمه.}

نهی عما هو نتیجه لترك المأموره و تعیین لماده مهمه من المواد التي يجب فيها التبيين، ای: لا تقولوا لمن اظهر الانقياد لدعوتكم فقال: لا-اله الا الله او سلم عليكم فحياكم بتحیه الاسلام. لست مؤمنا فی الباطن، و انما قلته باللسان لطلب الأمان، بل اقبلوا منه ما اظهره و عاملوه بموجبه؛(۱)

نهی است از آنچه که او نتیجه ترك مأمور به و تعیین ماده مهمی از موادی است که درباره آن جستجو لازم است؛ یعنی: درباره کسی که اظهار انقياد به دعوت شما کرده و شهادت به وحدانیت خدا بر زبان جاری ساخته یا به شما همانند تحیت اسلامی سلام داده، نگوید: تو در باطن مؤمن نیستی و این را به دلیل درخواست امان بر زبان جاری ساختی، بلکه آنچه را اظهار کرده، قبول کنید و به موجب آن با او معامله کنید.

رشید رضا (متوفی ۱۳۵۴ق)

او در تفسیرش می نویسد: «و لا تقولوا لمن استسلم لكم فلم یقاتلکم مظهرا لكم انه من اهل ملتکم و دعوتکم: لست مؤمنا...»(۲)

به کسانی که تسلیم تان بوده و با شما از سر جنگ وارد نشده

و اظهار می دارند از اهل ملت و دعوت شمایند نگوید، شما مؤمن نیستید...»

مصطفی خیری منصورى (متوفى ۱۳۹۰ق)

(۳)

او در تفسیر خود ذیل آیه ۹۴ از سوره نساء می نویسد:

و المعنى: و لا تقولوا لمن اظهر لكم ما يدل على اسلامه او لما القى اليكم الاستسلام و الانقياد {لست مؤمنا} و انما فعلت ذلك خوف القتل، بل اقبلوا منه ما اظهره و عاملوه بموجبه، و الاقتصار على ذكر تحيه الاسلام للمبالغه فى النهى و الزجر و

ص: ۲۶۵

۱- همان، ج ۲، ص ۴۳۸.

۲- رشید رضا، تفسیر المنار، ج ۵، ص ۳۴۸.

۳- او مصطفی بن میمش بن حسین خیری حصنی منصورى است که در سال ۱۳۰۷ هجری در شهر حصن المنصور متولد و در سال ۱۳۹۰ هجری در استانبول ترکیه وفات یافت. {خیری منصورى، المقتطف من عیون التفاسیر، ج ۱، ص ۷-۸}.

التنبیه علی کمال ظهور خطئهم، بیان آن تحیه الاسلام کانت کافیہ فی الانزجار عن التعرض لصاحبها، فکیف و هی مقرونه بکلمه الشهاده؟(۱)

معنای آیه این است: به کسی که بر شما سخنی اظهار داشته که دلالت بر اسلام او دارد یا تسلیم و منقاد شماست نگویید: تو مؤمن نیستی و آن را به جهت ترس از کشته شدن انجام داده ای، بلکه آنچه را اظهار کرده، از او بپذیرید و به موجب آن، با او رفتار کنید، و اکتفا بر ذکر تحیت اسلام و مبالغه در نهی و منع و آگاهی بر اوج پیدایش، خطای آنان است، به بیان این که تحیت اسلام در انزجار از تعرض صاحب آن کافی است، تا چه رسد به این که مقرون به کلمه لا اله الا الله باشد؟.

۵. گفت و گو در مسائل اختلافی

عبدالحکیم محمد ابوشقه می گوید: (۲). به نقل از

دکتر یوسف قرضاوی

در مسائل اتفاقی هم دیگر را کمک کرده و در مسائل اختلافی گفت و گو خواهیم کرد.

دوری از خط غلو

در هر دین و مذهبی افراد غالی وجود داشته و دارند و بر ماست که از آن ها دوری کنیم، ولی لازم است که قبل از هر چیز، مفهوم غلو و مصادیق آن را به نحو احسن از قرآن و سنت و عقل فراگیریم، تا بدون دلیل کسی را به این عنوان متهم نکنیم.

حسن بن فرحان مالکی از علمای اهل سنت در مقاله ای تحت عنوان: «قرائه فی التحولات السنیة للشیعه» می گوید:

فعد ما یأتی الدكتور التیجانی الی الشیعه الذین ینشر غلاه السنه بأنهم - ای الشیعه - انما یعبدون علیا و یزعمون أنّ جبرئیل اخطأ، و أنّهم یریدون الکید للاسلام من باب التشیع، و انهم یمتلكون مصاحف اخرى غیر مصاحفنا، و أنّهم حاقدون علی الاسلام، و یتزاون سفاحا و غیرذک من التشویهات بل الافتراءات الی تزید

ص: ۲۶۶

۱- همان، ج ۱، ص ۴۸۹.

۲- «نتعاون فیما اتفقنا علیه و نتحاور فیما اختلفنا فیہ»

شباب السنه شكوكا اذا اكتشفوا الحقيقه و اذا فقدوا الثقه فى علمائهم و باحثيهم، فلا ينتظر منهم العلماء الا هذا التحول الحاد و الشك بالمنظومه السنيه كلها...

الجانب السنى المتأخر بعد القرون الثلاثه الأولى الى اليوم اصابته رده فعل من غلو الشيعة فى ذم الصحابه، فقام اهل السنه و غلوا فى جانب الصحابه و نقلوا الآيات و الأحاديث التى تحمل الثناء و لم ينقلوا الآيات و الأحاديث التى تنقل العتب بل و الذم فى بعض المواقف... و سيقى الغلو السلفى من اكبر الأمور المساعده على الانتقال الحاد الى الشيعة مالم يسارع عقلاء السلفيه بنقد الغلو داخل التيار السلفى نفسه، ذلك الغلو المتمثل فى كثره الاحاديث الضعيفه و الموضوعه التى نشد بها المذهب و كثره التكفيرات المخالفه للمنهج النظرى، كتكفير ابى حنيفه و الاحناف و تكفير الشيعة و الجهميه و المعتزله...

مسأله الغلو فى دعوى الاجتهاد من اسباب نفره التيجانى عن المذهب السنى؛ اذ لحظت انّ التيجانى اخذ يسخر من زعمنا بان معاويه اجتهد و هو مأجور على قتال على و قتل حجر بن عدى و سب على على المنابر و استلحاق زياد و مخالفه الاحاديث و... و انّ يزيد مأجور على قتل الحسين و استباحه الحره... و حقيقه انّ هذا ليس رأى اهل السنه المتقدمين، انما رأى من تلبس باسم السنه من النواصب او ممن اخذته ردود الأفعال...؛(1)

هنگامی که دکتر تیجانی به سراغ شیعه می رود، غالیان سنّی می گویند: شیعه علی را عبادت می کند و گمان می کند که جبرئیل خطا کرده است، و شیعه درصدد ضربه زدن به اسلام از راه تشیع است، و قرآن های دیگری غیر از قرآن ما دارند، و از اسلام کینه دارند، ازدواجشان زناست، و دیگر شبهات، بلکه تهمت هایی که گاهی شک های جوانان اهل سنت را درباره صداقت ما بیشتر می کند، هنگامی که حقیقت را کشف کرده و اعتمادشان از محققان و علمای خود، سلب شد. از این رو علما نمی توانند از این جوانان انتظاری جز

تحول طبیعی و شک به تمام حوزه های علمی سنّی داشته باشند...

اهل سنت متأخر بعد از سه قرن اول تا به امروز، در مقابل غلو شیعه در مذمت صحابه، درصدد برآمدند تا درباره صحابه غلو کرده و آیات و احادیثی را نقل

ص: ۲۶۷

۱- «قائه فى التحولات السنیه للشیعه»، شماره ۱۰۸۲، تاریخ ۱۱/۱۱/۲۰۰۰ میلادی.

کنند که تنها ثناگویی صحابه است و هرگز آیات و احادیثی که متضمن سرزنش و بلکه مذمت در برخی از موارد است را نقل نکردند...

غلوئی که سلفی‌ها دارند می‌تواند از بزرگ‌ترین اموری باشد که زمینه‌ساز انتقال اهل سنت به شیعه باشد و تا زمانی که عقلای سلفیه به فکر چاره نیفتند و درصدد نقد غلوئی که داخل افراد خودشان است، نباشند؛ همان غلوئی که در بسیاری از احادیث ضعیف و جعلی در تأیید مذهب آن‌ها نمودار شده و روش‌های مخالف خود همچون ابوحنیفه و احناف و شیعه و جهمیه و معتزله را تکفیر کرده‌اند، وضع به همین منوال بوده و فوج فوج جوانان از تسنن به تشیع می‌گروند...

مسئله غلو در ادعای اجتهاد از اسباب نفرت دکتر تیجانی از مذهب سنی بوده است، زیرا ملاحظه می‌کنیم که او چگونه مسخره می‌کند گمان ما را که معاویه اجتهاد کرده و در جنگ با علی و کشتن صحابه و حجر بن عدی و سب علی بر منابر و ملحق کردن زیاد به خود و مخالفت با احادیث، و این که یزید در کشتن حسین و واقعه حزه مأجور بوده است...

حقیقت مطلب این است که این سخن‌ها رأی پیشینیان از اهل سنت نبوده است، بلکه تنها رأی نواصب بوده که اسم اهل سنت را بر خود گذاشته و یا کسانی که در مقابل غالیان شیعه چنین عکس‌العملی از خود نشان داده‌اند....

شیخ صدوق از امام علی بن موسی الرضا در ضمن دعایی چنین نقل می‌کند:

اللهم انی بریء - ابرأ الیک - من الحول و القوه و لا حول و لا قوه الا بک. اللهم انی اعوذ بک و ابرأ الیک من الذین ادعوا لنا ما لیس لنا بحق. اللهم انی ابرأ الیک من الذین قالوا فینا ما لم نقله فی انفسنا. اللهم لک الخلق و منک الرزق و ایاک نعبد و ایاک نستعین. اللهم انت خالق آباءنا الأولین و آباءنا الآخرین. اللهم لا تلیق الربوبیه الا بک و لا تصلح الالهیه الا لک، فالعن النصارى الذین صغروا عظمتک و العن المضاهین لقولهم من بریتک.

اللهم انا عبیدک و ابناء عبیدک، لانملک لأنفسنا نفعاً و لاضرراً و لا موتاً و لا حیاة و لا نشوراً.

اللهم من زعم اننا ارباب فنحن منه برآء، و من زعم ان الینا الخلق و علینا - الینا - الرزق فنحن برآء منه کبرائه عیسی بن مریم من النصارى.

اللهم انا لم ندعهم الي ما يزعمون فلا تؤاخذنا بما يقولون، واغفر لنا ما يدعون و لا تدع على الارض منهم ديارا انك ان تذرهم يضلوا عبادك و لا يلدوا الا فاجرا كفارا؛(۱)

حاصل کلام امام رضا این است که: خدایا من از اسناد حول و قوت به غیر تو، براءت می جویم. هیچ حول و قوتی نیست مگر به تو. به تو پناه می برم، و از کسانی که آنچه حق ما نیست، درباره ما ادعا دارند، به سوی

تو براءت می جویم. خدایا، از کسانی که چیزهایی درباره ما گفتند، که ما به آن معتقد نبوده و چیزی از آن را درباره خود قائل نیستیم، به سوی تو براءت می جویم. خدایا آفرینش همگان از آن تو و روزی هر کسی از جانب توست و ما بنده تو هستیم و تنها از تو کمک می طلبیم. خدایا تو آفریدگار ما و همه پدران ما هستی. ربوبیت تنها سزاوار توست و الوهیت جز برای تو صلاحیت ندارد؛ پس ترسایانی که از عظمت تو کاستند و کسانی را که عقاید و گفتارشان شبیه آنان است، از رحمت خاص خود دور کن. خدایا ما بندگان، مالک هیچ چیز خود نیستیم، سود و زیان، مرگ و حیات پس از آن، در اختیار ما نیست. از هر کس که پندارد ما ربوبیت داریم، بیزاریم، و هر کس گمان برد آفرینش و روزی به دست ماست، همان گونه که عیسی بن مریم از نصاری تبری جست، از او تبری می جویم. هرگز اینان را به چنین پندارهایی فرا نخواندیم، پس ما را به گفتار آن ها مؤاخذه مکن و ما را بر ادعاهایشان ببخشا، و هیچ یک از آنان را بر روی زمین باقی مگذار، که اگر باقی گذاری، بندگان تو را گمراه کنند و جز فاجر و کافر نزنند.

پرهیز از کید دشمنان اسلامی

خداوند متعال می فرماید: {وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ}؛(۲) نزاع {و کشمکش} نکنید، تا سست نشوید، و قدرت {و شوکت} شما از میان نرود!

از سیاست های قدیمی دشمنان «تفرقه بینداز و حکومت کن» است.

ص: ۲۶۹

۱- . مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۴۳.

۲- . انفال، آیه ۴۶.

۸. ضرورت یک صدایی به هنگام شدايد

خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صِيْفًا كَانَهُمْ بُنِيَانٌ مَرْضُوصٌ﴾؛ (۱) «خداوند کسانی را دوست دارد که در راه او پیکار می کنند و مانند بنایی آهنین اند!»

و نیز می فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ

رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾؛ (۲) «محمد فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند.»

پرهیز از کلمات حساسیت زا و نفرت انگیز به یکدیگر

هنگامی که با طرف مخالف روبه رو می شویم یا کتاب می نویسیم، باید از کلمات تنفرآمیز و

حساسیت زا درباره طرف مقابل پرهیزیم؛ امثال: اطلاق کلمه رافضی به شیعه و ناصبی به سنی.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَنَابَرُوا بِاللُّقَابِ﴾؛ (۳) نباید گروهی از مردان شما، گروه دیگر را مسخره کنند.

محمد بن سنان می گوید: مفضل بن عمر بعد از آن که از ابن ابی العوجاء، کلامی را در ردّ خالق شنید، به او گفت:

يا عدو الله! أَلحدت في دين الله و انكرت الباري... فقال ابن ابی العوجاء للمفضل: يا هذا! ان كنت من اهل الكلام كَلَمناك، فان ثبت لك حجة تبعنناك و ان لم تكن منهم فلا كلام لك، و ان كنت من اصحاب جعفر بن محمد الصادق فما هكذا يخاطبنا ولا بمثل دليلك يجادلنا، و لقد سمع من كلامنا اكثر مما سمعت، فما افحش في خطابنا ولا تعدى في جوابنا! وانه للحكيم الرزين، العاقل الرصين، لا يعتره خرق و لا طيش و لا نزق، يسمع كلامنا و يصغى اليها و

ص: ۲۷۰

۱- . صف، آیه ۴.

۲- . فتح، آیه ۲۹.

۳- . حجرات، آیه ۱۱.

یستعرف حجتنا بکلام یسیر و خطاب قصیر، یلزمنا به الحجّه و یقطع العذر و لانستطیع لجوابه ردّا، فان کنت من اصحابه فخطابنا بمثل خطابه؛(۱)

ای دشمن خدا! در دین خدا الحاد می ورزی و منکر خدا می شوی؟... ابن ابی العوجاء به مفضل گفت: ای مرد! اگر اهل گفت و گویی، با هم سخن خواهیم گفت، اگر دلیل به نفع تو بود، از تو پیروی می کنم و اگر اهل گفت و گو نیستی، حرفی با تو نیست. اگر از یاران جعفر بن محمد صادق هستی، بدان که وی با ما چنین سخن نمی گوید و با چنین دلیل هایی گفت و گو نمی کند و از زبان ما بیشتر از آنچه شنیده ای، شنیده است و هیچ گاه در گفت و گو به ما ناسزا نمی گوید و در پاسخ ما حق کشی نمی کند. وی فردی حلیم، باوقار، خردمند و استوار است؛ هیچ گاه نادانی، شتاب زدگی و بی باکی بر وی عارض نمی شود. سخن ما را می شنود و به ما توجه می کند و از دلیل های ما آگاه می شود، به گونه ای که فکر می کنیم راه را بر وی بسته ایم، آن گاه با سخنی ساده و کلامی کوتاه، استدلال ما را از بین برده و دلیل خود را اثبات می کند و عذر ما را قطع می کند و نمی توانیم در جوابش، پاسخی بدهیم. اگر تو از یاران وی هستی، مثل وی با ما گفت و گو کن.

پرهیز از ناسزا گفتن به مقدسات طرف مقابل

از راه کارهای تقریب بین ادیان و مذاهب پرهیز از دشنام دادن به مقدسات طرف مقابل است، زیرا او نیز تحریک شده و به مقدسات ما اهانت می کند.

خداوند متعال می فرماید: {وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ}؛(۲) «به معبود {کسانی که غیر خدا را می خوانند، دشنام ندهید، مبادا آن ها {نیز {از روی {ظلم و {جهل، خدا را دشنام دهند!»

رعایت اخلاق اسلامی درباره یکدیگر

معاویه بن وهب می گوید: به امام صادق عرض کردم:

ص: ۲۷۱

۱- . محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۵۸.

۲- . انعام، آیه ۱۰۸.

كيف ينبغي لنا ان نصنع فيما بيننا و بين قومنا و بين خلطاننا من الناس ممن ليسوا على امرنا؟ قال: تنظرون الى ائمتكم الذين تقتدون بهم فتصنعون ما يصنعون، فوالله انهم ليعودون مرضاهم و يشهدون جنائزهم و يقيمون الشهاده لهم و عليهم و يؤدون الأمانه اليهم؛(۱)

بر ما سزاوار است تا چگونه بين خود و قوم خود و کسانی از اهل سنت که با آن ها معاشرت داریم، و در ولايت، همانند ما نيستند، رفتار کنيم؟ حضرت فرمود: نظر به امامان خود کنيد، کسانی که به آن ها اقتدا می کنيد، هر کاری که ايشان کردند، شما نیز چنين کنيد، به خدا سوگند که امامان شما مريضان آن ها را عيادت کرده و در تشييع جنازه شان حاضر می شوند و به نفع و ضرر آن ها گواهی داده و امانت را به آن ها باز می گردانند.

ملاقات و گفت و گو

در حاشيه الدرالكامنه ابن حجر عسقلانی آمده است:

ان ابن المطهر حج في اواخر عمره... لما حج اجتمع هو و ابن تيميه و تذاكرا فاعجب ابن تيميه كلامه فقال له: من تكون يا هذا؟ فقال: الذي تسميه ابن المنجس. فحصل بينهما انس و مباسطه؛(۲)

همانا ابن مطهر - علامه حلی - در اواخر عمرش حج به جای آورد... بعد از اتمام حج او و ابن تيميه با يکديگر اجتماع کرده و مذاکره نمودند. ابن تيميه از کلام او به تعجب آمد و گفت: تو کیستی ای مرد؟ او گفت: من همان کسی هستم که او را ابن المنجس نامیده ای، در آن هنگام بود که بين آن دو انس و گشاده رویی حاصل شد.

ص: ۲۷۲

۱- . کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۳۶.

۲- . عسقلانی، الدرالكامنه، ج ۲، ص ۷۱-۷۲؛ ابن تيميه، منهاج السنه، ج ۱، ص ۹۹.

علم درباره اصطلاحات یکدیگر

هر طایفه و مذهبی اصطلاح مخصوص به خود، در باب عقیده و شریعت دارد، که باید قبل از قضاوت کردن درباره آن مذهب، از آن اصطلاحات اطلاع کافی و لازم داشت و گرنه منجر به تکفیر و تفسیق، بدون دلیل یک دیگر خواهیم شد.

از باب مثال شیعه معتقد به «بداء» است که اگر معنای صحیح آن - که در جای خود بحث شده - را در نظر بگیریم، نه تنها هیچ گونه ضدیتی با عقاید مسلم اسلامی ندارد، بلکه از اصول است،

ولی از آن جا که اهل سنت با این اصطلاح آشنا نیستند و ظاهر آن را در نظر گرفته اند، که نسبت جهل به خداست، به همین سبب شیعه را تکفیر می کنند.

همچنین در مسئله «تقیه» می گویند: این عقیده از شیعه در حقیقت همان کذب و نفاق است، در حالی که شیعه معنای خاصی از آن قصد کرده است که کتمان عقیده در باطن و اظهار خلاف آن به جهت حفظ جان است، و این از مسائل مسلم اسلامی است که ربطی به نفاق و کذب ندارد.

یکی شدن اصطلاحات

راه دیگر در انسجام سیاسی و تقریب بین مذاهب اسلامی، یکی کردن اصطلاحات نزد مذاهب مختلف اسلامی است، زیرا اصطلاحات مختلف و برداشت های گوناگونان می تواند در سوء برداشت و اتهامات به یکدیگر تأثیر به سزایی داشته باشد.

محمد مختار از اساتید «دار الحدیث الحسینیه» رباط در این باره می گوید:

تساعد عملیه توحید معانی المصطلحات الشرعیه علی التقریب بین المذاهب الاسلامیه؛ نظراً لأنّ العدید من تلك المصطلحات يستعمل للدلاله علی معان

تختلف من مذهب الی آخر، و هذا الاتجاه یحتاج الی جهد مشترك بین علماء المذاهب الاسلامیه فی سیل اخراج معجم موحد لمصطلحات اصول الفقه؛(۱)

ص: ۲۷۳

یکی کردن معانی اصطلاحات شرعی می تواند به تقریب بین مذاهب اسلامی کمک کند؛ زیرا بسیاری از آن اصطلاحات، برای دلالت بر معانی مختلف از یک دیگر، استعمال می شود ولی این عمل احتیاج به کوششی مشترک بین علمای مذاهب اسلامی دارد تا یک معجم واحدی برای اصطلاحات اصول فقه پدید آورند.

بازنگری تدوین تاریخ اسلامی

شکی نیست که تاریخ سرنوشت ساز است و در ساختن جامعه تأثیرگذار می باشد، و از آن جا که تاریخ، در زمانی تدوین شده است که هواهای نفسانی در آن دخیل بوده، ضروری است که برای رسیدن به انسجام و وحدت سیاسی، بلکه حقیقی، در تدوین تاریخ بازنگری شود، این مطلبی است که دانشوران منصف اهل سنت نیز بر آن تأکید دارند.

شیخ احمد بن سعود سیابی، مدیر عام شؤن اسلامی وزارت دادگستری و اوقاف مسقط و سلطان نشین عمان می گوید:

عرفنا ممّا ذکرنا سابقا اهمیه التاريخ بين العلوم الانسانيه و أنّه معین علی الإقتداء بالصالحین و علی تجنّب احوال و سلوک المنحرفین، و رأینا أنّ

التاريخ الاسلامی کتب للحاکم و لیس للمحکوم. كما عرفنا أنّ الأحداث التي عصفت بالأمة الاسلامیه فی بدایه عهدھا و مزقتها و جعلت منها شیعا و احزابا، تلك الأحداث تغلغت فیها الأهواء و وجهتها و جهات مختلفه. لذلك نرى أنّ من الأهمیه بمكان اعاده كتابه التاريخ الاسلامی، و أنّ ذلك ضروره اسلامیه للوحده بين الامه الاسلامیه و التقارب فیما بينها و التفاهم الذي يؤدي الی احترام كل طرف للآخر. و لابدّ من الاستعانه بالقرائن و الأحوال المحیطه بالحدث التاريخی من النواحي الاجتماعیه و السلوكیه و العادات و التقالید، كما يتحتّم ان يكون التعامل مع تاریخ الأحداث و الفتن، و لا سیما تلك التي حدثت بين الصحابه بكل دقه و موضوعیه و تجرّد عن الهوی و الحواجز العاطفیه و النفسیه...؛(1)

ص: ۲۷۴

از آنچه قبلاً ذکر کردیم اهمیت تاریخ در بین علوم اسلامی دانسته شد و این که تاریخ می تواند کمک کار انسان در پیروی از صالحان و دوری از احوال و روش منحرفان باشد، و دیدیم که تاریخ اسلامی برای حاکمان نوشته شده، نه برای مردمی که حاکمان بر ایشان حکم رانی می کنند، همان گونه که فهمیدیم حوادثی که در بین امت اسلامی از ابتدای آن پدید آمد و آن ها را متفرق ساخت، در آن حوادث چگونه هواهای نفسانی تأثیر گذاشته است؛ ملاحظه می کنیم که تاریخ اسلامی احتیاج جدی به بازنگری دارد، و این مطلب از ضرورت های اسلامی برای وحدت بین امت اسلامی و تقریب بین آن و تفاهمی است که منجر به احترام متقابل گردد. و حتماً باید قرائن و حالات اجتماعی، رفتاری، عادات ها، و

تقلید ها که محیط بر حوادث تاریخی بوده کمک گرفت؛ همان گونه ضرورت دارد تا با تاریخ حوادث و فتنه ها به ویژه حوادثی که بین صحابه اتفاق افتاد یک نوع تعامل خاصی داشته و با دقت تمام و پرهیز از هرگونه تعصب و هواپرستی و جنبه های عاطفی و نفسانی به آن ها توجه شود... .

پرداختن به مسائل مهم

یکی از راه های انسجام سیاسی پرداختن به مسائل مهم اسلامی و رها کردن موضوعات جزئی است. دکتر یوسف قرضاوی در این باره می گوید:

من اکثر ما یوقع الناس فی حفره الاختلاف و ینأی بهم عن الاجتماع و الائتلاف: فراغ نفوسهم من الهموم الکبیره و الآمال العظیمه و الاحلام الواسعه. و اذا فرغت الأنفس من الهموم الکبیره اعترکت علی المسائل الصغیره و اقتتلت - احیاناً - فیما بینها علی غیر شیء .

و أنّ من الخیانه لأمتنا الیوم ان تغرقها فی بحر الجدل حول مسائل فی فروع الفقه او علی هامش العقیده، اختلف فیها السابقون و تنازع فیها اللاحقون، و لا أمل فی ان یتفق علیها المعاصرون، فی حین تنسی مشکلات الأمم و مآسئها و مصائبها الّتی ربّما کنا سبباً او جزءاً من السبب فی وقوعها...

لهذا کان من الواجب علی الدعاه و المفکرین الاسلامیین ان یشغلوا جماهیر المسلمین بهموم الکبری و یلفتوا انظارهم و عقولهم و قلوبهم الی ضروره التركيز علیها

و التنبیه لها و السعی الحاد لیحمل کل فرد جزءا منها، و بذلك یتوزع العبء الثقیل علی العدد الکبیر، فیسهل القیام به.

انّ العالم یتقارب بعضه من بعض علی کل صعید، علی رغم الاختلاف الدینی و الاختلاف الایدیولوجی و الاختلاف القومی و اللغوی و الوطنی و السیاسی.

لقد رأینا المذاهب المسیحیه - و هی اشبه بأدیان متباینه - یقترب بعضها عن بعض و یتعاون بعضها مع بعض. بل رأینا الیهودیة و النصرانیة - علی ما کان بینهما من عداء تاریخی - تتقاربان و تتعاونان فی مجالات شتی، حتی اصدر الفاتیکان منذ سنوات وثیقه الشهیره بتمرئه الیهود من دم المسیح...

انّ مشکلتنا الیوم لیست مع من یقول بانّ القرآن کلام الله مخلوق، بل مع الذین یقولون: القرآن لیس من عندالله، بل هو من عند محمّد، ای الذین یقولون ببش-ریه القرآن

ثمّ مشکلتنا كذلك مع الذین یؤمنون بالهیة القرآن و یرتضون بمرجعیته فی العقیده و العباده، ولکنهم لایرتضونه منهاجا للحیاه و دستورا للدوله و المجتمع، و هم جماعه {العلمانیین} الذین یؤمنون ببعض الكتاب و یکفرون ببعض؛(۱)

از بیشترین چیزهایی که مردم را در اختلاف می اندازد و از اجتماع و الفت دور می کند، فارغ کردن نفس هاست از مسائل بزرگ و آرزوهای بلند. هرگاه انسان از مسائل مهم باز ماند، به مسائل کوچک رو آورد و احياناً بر سر هیچ و پوچ جنگ و نزاع می کند.

امروز از خیانت های به امت اسلامی، فرو بردن آن ها در دریایی از جدل، درباره مسائل فروع فقهی یا حاشیه ای در عقیده است. موضوعاتی که گذشتگان در آن اختلاف کرده و علمای امروز در آن نزاع دارند، و امید ندارم که معاصران بر آن اتفاق کنند، و این در حالی است که ما، مشکلات امت و گرفتاری ها و مصایب آن را به فراموشی

سپرده ایم، مشکلاتی که چه بسا خود ما سبب یا جزء سبب، در وقوع آن بوده ایم...

از این رو بر داعیان و متفکران اسلامی است که جمعیت مسلمان را به مسائل مهم امت بزرگ اسلامی مشغول کرده و دیده ها و عقول آن ها را به ضرورت توجه بر آن آگاه سازند، و کوشش فراوان کنند تا هر فرد از جامعه، جزئی از آن

ص: ۲۷۶

را عهده دار شده، تا از این طریق، بار سنگین آن بر دوش افراد بسیاری قرار گیرد، و تحمل آن آسان گردد.

ادیان جهان، به رغم اختلاف دینی، ایدئولوژی، قومی، زبانی، ملی و سیاسی که دارند، در هر زمینه در حال نزدیک شدن هستند. مذاهب مسیحیت را که شبیه به ادیان متعارض و متباین بودند، چگونه به یکدیگر نزدیک و هماهنگ شدند بلکه یهودیت و نصرانیت با آن همه دشمنی دیرینه که با یکدیگر داشتند، چگونه به هم نزدیک شده و در موضوعات مختلف با هم همکاری کردند، تا جایی که مدتی قبل واتیکان بیانیه ای مشهور صادر کرد و در آن یهود را از خون مسیح تبرئه نمود...

مشکل ما امروز با کسی نیست که می گوید: قرآن - کلام خدا - مخلوق است، بلکه مشکل ما با کسانی است که می گویند: قرآن از جانب خدا نیست، بلکه از جانب خود محمد است؛ یعنی کسانی که اعتقاد به بشری بودن قرآن دارند.

هم چنین مشکل ما با کسانی است که به الهی بودن قرآن ایمان دارند و به مرجعیت آن در عقیده و عبادت ایمان دارند، ولی آن را روش جدیدی در زندگی و قانونی برای دولت و جامعه نمی دانند، یعنی همان جماعت لائیک ها که به برخی آیات قرآن ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر می ورزند.

همکاری در مسائل اتقاقی

دکتر یوسف قرضاوی می گوید:

واعتقد انّ ما نتفق علیه ليس بالشىء الهين ولا القليل، انه يحتاج منا الى جهود لا تتوقف...

ألسنا متفقين على انّ القرآن كلام الله و انّ محمدا رسول الله؟

ألسنا متفقين على الايمان بالله الواحد الأحد الذي لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد؟

ألسنا متفقين على انه تعالى متصف بكل كمال، منزّه عن كل نقص؟ ... فلنتعاون على غرس معاني الايمان الجملى فى انفس الناشئه و الشباب...

ص: ۲۷۷

ألسنا متفقين على أنّ الإلحاد اعظم خطر يهدّد البشريه فى اعزّ مقدّساتها؟ فلنتعاون على تحصين الشباب من وباء الإلحاد و مقدماته من الشكوك و الشبهات الّتى تززع العقيدة و تلوّث الكفر...

ألسنا متفقين على أنّ الايمان بالدار الآخره و عداله الجزاء فيها... فلنتعاون اذن على تقويه الايمان بالآخره...

ألسنا متفقين على مجموعه طيبه من الاحكام الشرعيه القطعيه الثابته بحكم الكتاب و السنه و التى اجمعت عليها الأمه... فلنتعاون على رعايتها و العمل على حسن تطبيقها...

ألسنا متفقين على أنّ الصهيونيه اليوم خطر داهم: خطر دينى و خطر عسكرى و خطر اقتصادى و خطر سياسى و خطر اجتماعى و خطر اخلاقى

و ثقافى... و أنّها تطمع فى المدينه و خيرير... فلماذا لا نتعاون على ان نحاربهم بمثل ما يحاربونا به:

نحارب يهود يتهم المنسوخه يا سلامنا الخالد، و نحارب توراتهم المحرّفه بقرآنا المحفوظ، و نحارب تلمودهم المحشوّ بالأباطيل بمواريتنا من السنه، الحافله بالحقائق؟...

ألسنا متفقين على أنّ الغرب لم يتحرّر حتى اليوم من روح الصليبيه و أنّ هذه الروح لا زالت تحكم كثيرا من تصرفاته... فلنتعاون اذن على التصدى لهذه الحروب الصليبيه الجديده باسلحتها الجديده و امكاناتها الهائله.

ألسنا متفقين على أنّ التنصير يغزو عالمنا الاسلامى بما يملك من وسائل منظوره... فلنتعاون كلّنا على الوقوف فى وجه هذا الغزو الدينى الموجه الى دين هذه الأمه و حميم عقيدتها...

ألسنا متفقين على أنّ الاستعمار الثقافى مع رحيل الاستعمار العسكرى لم يزل يعمل عمله فى عقول اجيالنا الصاعده من ابنائنا و بناتنا... فلنتعاون جميعا على ان نقاوم هذا الاستعمار و هذا الغزو المدمّر...

ألسنا متفقين على أنّ مئات الملايين من المسلمين فى انحاء العالم يجهلون اوليات الاسلام المتفق على فرضيتها و ضرورتها، و لا يكادون يعرفون من الاسلام الا اسمه و لا من القرآن الا رسمه، و هذا الجهل او الفراغ هو اللّذى اطمع الغزو التنصيرى و الغزو الفكرى كليهما ان ينشرا ضلاليهما بين هذه الشعوب المحسوبه على امه الاسلام؟ فلنتعاون على تعليم هذه الشعوب ألف باء الاسلام و الاركان الاساسيه لهذا الدين من العقائد و العبادات و الاخلاق و الآداب الّتى لا تختلف

فيها المذاهب و لا- تتعدد الأقوال... انّ النصارى نشروا الانجيل بمئات اللغات و آلاف اللهجات و نحن عجزنا ان نهيئ بعض
ترجمات صحيحه مؤتمنه و موثقه لمعاني القرآن الكريم بأشهر لغات العالم فكيف بغيرها؟!...؟! (1)

من معتقدم امورى كه بر آن اتفاق داريم، نه سست و نه كم است، ولى از طرف ما احتياج به كوششى پيايى است...

آيا بر امور زير اتفاق نداريم:

قرآن كريم، كلام خدا و محمد رسول خداست؟

- بر ايمان به خداى واحد احد كه نه زاده و نه زاييده شده و براى او همتايى نيست؟

- خداى متعال متصف به هر كمالى و منزّه از هر نقصى است؟... پس بياييم به جهت كاشتن معانى ايمان فى الجملة در نفوس
نونهالان و جوانان با يكدیگر همكارى كنيم...

- بر اين كه كفر و الحاد بزرگ ترين خطرى است كه بشريت را در عزيزترين مقدساتش تهديد مى كند؟ بياييم با يكدیگر در
حفظ جوانان از وبای الحاد و مقدمات آن از و شبهاتى كه عقیده را متزلزل کرده و فکر را ملوث نموده، همكارى كنيم...

- بر ايمان به آخرت و عدالت جزا در آن... پس چرا با يكدیگر بر تقويت ايمان به آخرت همكارى نمى كنيم؟!...

آيا بر مجموعه اى زيبا از احكام شرعى قطعى ثابت به حكم كتاب و سنت و اجماع امت، اتفاق نداريم... پس چرا در رعايت و
درست تطبيق كردن آن ها با هم همكارى نمى كنيم؟!...

- بر اين كه صهيونيست امروز خطر بزرگى است؛ خطرى دينى، نظامى، اقتصادى، سياسى، اجتماعى، اخلاقى و فرهنگى... و
اين كه او در طمع مدينه و خير است... پس چرا با هم در جنگ كردن با او همكارى نمى كنيم؟! مقابله اى با يهوديت منسوخ
آن ها، به وسيله

اسلام جاويدان، و مقابله اى با تورات تحريف شده آن ها، به وسيله قرآن محفوظ مانده، و مقابله اى با تلمود پر از

ص: ۲۷۹

مطالب باطل آن، به وسیله سنتی که برای ما به ارث گذاشته شده و مملو از حقایق است؟!...

آیا اتفاق نظر نداریم که غرب تا به امروز از روحیه صلیبی آزاد نشده و هنوز این روحیه در بسیاری از کارها و افعال آنان حاکم است... چرا به جهت مقابله با این جنگ های صلیبی جدید با اسلحه جدید و امکانات فراوان، با یکدیگر همکاری نمی کنیم؟!...

آیا نمی دانیم که گروه های تبشیری مسیحیت، عالم اسلام را با وسایل پیشرفته درنوردیده است... پس چرا همگی در مقابل این تهاجم دینی که رو در روی دین این امت قرار گرفته و عقیده او را هدف قرار داده، نمی ایستیم...

آیا همگی نمی دانیم که استعمار فرهنگی با از بین رفتن استعمار نظامی هنوز باقی مانده و مشغول فتح عقل های جوان ها و فرزندان ما می باشد؟!... پس چرا هم دیگر را برای مقابله با این استعمار و حمله ویران گری نمی کنیم...

آیا نمی دانیم که صدها میلیون مسلمان در اطراف عالم از بدیهیات اسلام که مورد اتفاق بر وجوب و ضرورت آن است، جاهل می باشند، و تنها از اسلام اسم آن و از قرآن رسم آن را می دانند؟! آن نادانی و

خلأیی که حمله های تبشیری مسیحیان و تهاجم فکری آن ها را به طمع انداخته تا گمراهی خود را بین این جوانانی که به حساب امت اسلامی هستند، منتشر سازند!! آیا نباید این جوان ها را بر تعلیم مسائل ابتدایی اسلام و ارکان اساسی آن، از عقاید و عبادات و اخلاق و آدابی که هیچ مذهب و قولی در آن اختلاف ندارد...

مسیحیان انجیل های خود را به صدها زبان و هزاران لهجه منتشر ساختند، ولی ما عاجزیم از این که برخی از ترجمه های صحیح و معتبر را برای معانی قرآن کریم به مشهورترین زبان های عالم آماده کنیم تا چه رسد به غیر آن ها... .

لحاظ مراتب اعمال

انسان باید در بررسی و ارزش گذاری کارها مبنای صحیحی داشته و ملاحظه مراتب اعمال و کردار دیگران را بکند.

دکتر یوسف قرضاوی می نویسد:

ص: ۲۸۰

بعض المتدينين المخلصين يسارع الى رمي بعض المسلمين بالفسوق؛ و يقف منهم موقف الجفاء و العدا لارتكابهم بعض صغائر الذنوب، و المشتبهات التي يختلف العلماء في حكمها؛(۱)

برخی از متدینان مخلص با شتاب ورزیدن، بعضی از مسلمانان را به فسق نسبت می دهند

و با ایشان با جفا و دشمنی رفتار می کنند، زیرا بعضی از گناهان صغیره را مرتکب شده و مشتبهاتی انجام داده اند که علما در حکم آن اختلاف نظر دارند.

خداوند متعال می فرماید:

{تُمْ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اضْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِنُ اللَّهُ}؛(۲)

سپس این کتاب [آسمانی] را به گروهی از بندگان برگزیده به میراث دادیم؛ [اما] از میان آن ها عده ای بر خود ستم کردند، و برخی میانه رو بودند، و گروهی به اذن خدا در نیکی ها [از همه] پیشی گرفتند.

ملاحظه ظرفیت های مردم

انسان در حکم کردن بر دیگران، باید ظرفیت آن ها را در نظر بگیرد و بر همه یک نوع حکم نکند. دکتر یوسف قرضاوی می نویسد:

و من الخطأ الذى يقع فيه بعض المتدينين مطالبه الناس بالاسلام الكامل فى عقائدهم و عباداتهم و معاملاتهم و اخلاقهم و آدابهم، أو ان يتخلوا عن الاسلام بكلمه، فلا وسط عندهم ولا درجات، فاما اسلام تام مطلق أو لا اسلام.(۳)

از جمله خطاهایی که برخی از مؤمنان به آن مبتلا شده اند این است که از مردم می خواهند یا اسلام کامل را در عقاید، عبادات ها و معاملات و آدابشان داشته باشند، و یا

این که با یک کلمه از اسلام فاصله بگیرند. و نزد آنان حد وسط و درجات وجود ندارد، یا اسلام تام و مطلق و یا عدم اسلام.

ص: ۲۸۱

۱- . الصحوه الاسلاميه بين الجمود و التطرف، ص ۱۷۹.

۲- . فاطر، آیه ۳۲.

۳- . الصحوه الاسلاميه بين الجمود و التطرف، ص ۱۸۵.

او نیز می گوید:

آن ها اصلاح منکرات را به یک روش و در یک مرتبه محصور کرده اند، که آن تغییر به [زور] است، و دو مرتبه دیگر که تغییر و اصلاح به زبان و به قلب باشد را به حسب استطاعت مکلف ساقط کرده اند. ایشان فراموش کرده اند که تکلیف در شرع اسلام به حسب طاقت و توان است و ظرفیت های مردم متفاوت می باشد. از این رو شرع، عذرها و ضرورت ها و ارتکاب خفیف ترین ضررها و آسان ترین شر را مراعات کرده است. (۱)

رعایت تساهل و تسامح

وهابیان به دلیل فکر متحجرانه و بسیط، درصدد برآمده اند تا مفهوم «بدعت» را توسعه داده و آن را شامل هر امری که حادث شده و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نبوده است نیز بنمایند. آنان این کار را تحت عنوان حرص بر محافظت شریعت انجام می دهند؛ درحالی که نمی دانند با این عمل کرد، دین را سهولت خارج کرده و مردم را در مشکلات بسیاری قرار می دهند. آن ها می پندارند که برای هر امر

شرعی باید نصی از جانب شارع رسیده باشد، و گرنه داخل در مفهوم «بدعت» می شود. ایشان گمان می کنند که شریعت اسلامی عقیم بوده و دربردارنده ضوابط عمومی و قوانین نیست، تا بتواند پاسخ گوی مصادیق حادث بوده و با شرایط زمان و مکان منطبق باشد.

در رأس این جریان ها، و تفکر ابن تیمیه قرار دارد؛ شخصی که با این دیدگاه تنگ نظران، بذر تفرقه را در بین مسلمانان کاشت، و از این طریق، مسلمانان موحد را به انواع تهمت ها متهم ساخت؛ با این که خودش قائل است که عادت بشر مربوط به طبیعت آنان است، و اصل در آن، حلیت و عدم منع است. او می گوید:

فالأصل فی العبادات لا یشرع منها إلا ما شرّعه الله، والأصل فی العادات لا یحظر منها إلا ما حظّره الله. (۲)

ص: ۲۸۲

۱- همان.

۲- ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۶۹.

اصل در عبادات آن است که چیزی به جز آنچه که خداوند تشریح کرده مشروع نباشد، و اصل در عادت ها آن است که چیزی جز آنچه که خداوند منع کرده، ممنوع نباشد.

وهابیان و پیروان محمد بن عبدالوهاب، این عقیده و روش را از استادشان ابن تیمیه به ارث برده و طوایف دیگر اسلامی را به جهت برخی

اعمال، به بدعت گذاری و شرک و کفر متهم ساختند. ابن تیمیه می گوید:

كان العلماء من الصحابه و التابعين و من بعدهم اذا تنازعوا في الأمر اتبعوا امر الله تعالى في قوله: {فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا} (١)، و كانوا يتناظرون في المسأله مناظره مشاوره و مناصحه، و ربما اختلف قولهم في المسأله العلميه مع بقاء الألفه و العصمه و اخوه الدين. نعم من خالف الكتاب المستبين و السنه المستفيضة، أو ما اجمع عليه سلف الأمة خلافاً لا يعذر فيه، فهذا يعامل به اهل البدع؛ (٢).

علمای از صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آن ها آمدند، هر گاه در اموری نزاع می کردند، امر خداوند متعال را پیروی می نمودند که فرمود: «هر گاه در چیزی نزاع کردید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید و از ایشان داوری بطلبید { اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، این { کار { برای شما بهتر بوده و پایانش نیکوتر است». مناظره آنان در هر مسئله ای مناظره از روی مشاوره و خیرخواهی بوده، و چه بسا قولشان در یک موضوع علمی مختلف می شد، ولی الفت و صمیمیت و برادری دینی آن ها باقی بود. کسی که با قرآن، روشن و سنت مستفیض یا آنچه که اجماع پیشینیان از امت بر آن است، به مخالفت پرداخته، به نحوی که جای

هیچ عذری بر او نیست، با وی معامله بدعت گذار می شود.

ص: ۲۸۳

۱- . نساء، آیه ۵۹.

۲- . مجموع البدع، ج ۲۴، ص ۱۷۲.

از جمله اموری که می تواند غلو و افراط گری را تا حدودی کنترل کند، اجتناب از تکفیر در مسائل اجتهادی است.

از ابن تیمیه درباره تقلید از برخی علما در مسائل اجتماعی سؤال شد، او در جواب گفت:

مسائل الاجتهاد من عمل فیها بقول بعض العلماء لم ینکر علیه و لم یهجر. و من عمل بأحد القولین لم ینکر علیه...؛^(۱)

اگر در مسائل اجتماعی کسی به قول برخی از علما عمل کند، بر او ایراد گرفته نشده و مذمت نمی شود، و کسی که به یکی از دو قول عمل کند، انکار نمی شود

او در جای دیگر می نویسد:

قال العلماء المصنفون فی الامر بالمعروف و النهی عن المنکر: انّ المسائل الاجتهادیه لا تنکر بالید، و لیس لأحد ان یلزم الناس باتباعه فیها، و لکن یتکلم فیها بالحجج العلمیه؛ فمن تبین له صحه احد القولین تبعه، و من قلّد اهل القول الآخر فلا انکار علیه...؛^(۲)

علمای تصنیف کننده در [مسئله] امر به معروف و نهی از منکر، گفته اند: مسائل اجتماعی را نباید با [زور] دست انکار کرد، و کسی حق ندارد مردم را در آن مسائل

ملزم به پیروی از خود کند، و تنها کاری که می تواند انجام دهد، صحبت کردن با آنان به وسیله حجت های علمی است، و هر کسی برای او صحت یکی از دو قول تبیین شد، از آن پیروی می کند و کسی که از اهل قول دیگر تقلید کرد بر او انکار نمی گردد....

ص: ۲۸۴

۱- ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۲۰، ص ۲۰۷.

۲- همان، ج ۳۰، ص ۷۹-۸۱.

دوری از هوای نفس

خداوند متعال در مذمت مشرکان می فرماید: {إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ}؛ آنان فقط از گمان های بی اساس و هوای نفس پیروی می کنند. (۱)

خداوند، پیامبرش داود را خطاب قرار داده و می فرماید:

{يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ} (۲)

ای داوود! ما تو را خلیفه و [نماینده خود] در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می کند.

عوامل تندروی در تکفیر

تندروی و غلو در دین و مذهب عواملی دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

تعصب در رأی

شخص تندرو و غالی در دین و مذهب یک سونگر است و با بدبینی به همه افراد و مذاهبی که بر خلاف او هستند، می نگرد.

دکتر یوسف قرضاوی می گوید:

فالمطرف كأنما يقول لك: من حقي أن أتكلم و من واجبك أن تسمع، و من حقي أن أقول و من واجبك أن تتبع... رأی صواب لا یحتمل الخطأ و رأیک خطأ لا یحتمل الصواب، و بهذا لا یمكن أن یتلقى بغيره ابدأ...؛ (۳)

افراد تندرو به تو می گویند: فقط من حق سخن دارم و وظیفه تو شنیدن سخن من است. حق من است که بگویم و وظیفه توست که پیروی کنی... عقیده من صحیح است و در آن خطایی نیست، ولی رأی تو خطاست و احتمال صواب

ص: ۲۸۵

۱- . نجم: ۲۳.

۲- . ص، آیه ۲۶.

۳- . الصحوه الاسلامیه بین الجمود و التطرف، ص ۴.

در آن نمی رود. با این گونه اعتقاد و برخورد هرگز نمی توان به ملاقات دیگران رفت...

محور قرار دادن اشخاص

از نشانه های تندروی، محور قرار گرفتن اشخاص و احزاب است، به همین سبب مشاهده می کنیم که بسیاری از وهابیان هرگز نقدپذیر نیستند، گرچه نقد علمی و بدون تعصب باشد، و همیشه درصدد تهاجم بر مخالفانشان تحت شعار دفاع و یاری از سلف می باشند، که در حقیقت، دفاع از هوای نفس و اغراض شخصی است، نه دفاع از حق و حقیقت.

عدی بن حاتم می گوید: چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آیه {اتَّخَذُوا

أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ}؛ «{آنها} دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند».(۱)

را تلاوت کرد، فرمود:

أَمَا أَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا يَعْبُدُونَهُمْ، وَ لَكِنَّهُمْ إِذَا أَحَلُّوا لَهُمْ شَيْئًا اسْتَحَلُّوه و إِذَا حَرَّمُوا عَلَيْهِمْ شَيْئًا حَرَّموه.(۲)

آگاه باشید، آنان بزرگان خود را پرستش نمی کردند، بلکه چون برایشان چیزی را حلال می کردند، آنان نیز حلال می شمردند و چون چیزی را حرام می کردند، مردم نیز آن را حرام می پنداشتند.

تقلید کورکورانه

تقلید کورکورانه ناشی از تعصب بوده و از آثار تندروی سلفی ها و وهابیان به شمار می آید.

تقلید در فقه و عبادیات گرچه امری ضروری و شرعی است، ولی اولاً: باید از افراد مجتهد واقعی و بی غرض تقلید کرد، ثانیاً: برخی از امور را همه به عقل خود می فهمند

ص: ۲۸۶

۱- . توبه، آیه ۳۱.

۲- . ترمذی، صحیح، ح ۳۰۹۵.

که کاری ناشایست و نادرست است و خلاف قرآن و سنت قطعی

می باشد، از این رو وظیفه هر فرد مسلمان است که از تندروی و تقلید بی جهت دست برداشته و معقولانه فکر و عمل کند.

سوابق افکار

از جمله عوامل تندروی در دین و مذهب دست برداشتن از سوابق افکار است، به همین سبب هر چه برای آن ها استدلال و برهان آورده شود، هرگز راضی نمی شوند، تا دست از عقیده خود، که موروثی است، بردارند، و این حالت ناشی از استکبار، طغیان گری تحجر و غوطه ور شدن در مادیات است

سوء ظن به دیگران

از عوامل تندروی وهابیان و سلفی ها، سوءظن به دیگر مسلمانان است، آن ها چون فقط خود را قبول دارند، به تمام مخالفان سوء ظن داشته و ایشان را دشمن دین می پندارند. این در حالی است که سوء ظن خصلتی مذموم است. به همین دلیل خداوند متعال، مسلمانان را از آن نهی کرده است:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ} (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمان ها گناه است.

بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ الظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ؛ (۲)» «از گمان بد بپرهیزید؛ زیرا که گمان بد، دروغ ترین سخن است.»

دکتر یوسف قرضاوی می گوید:

و من مظاهر التطرف و لوازمه سوء الظن بالآخرين و النظر اليهم من خلال منظار أسود يخفي حسناتهم، على حين يضحك سيئاتهم. و الأصل عند المتطرف هو الاتهام،

ص: ۲۸۷

۱- . حجرات، آیه ۱۲.

۲- . بخاری، صحیح بخاری، ج ۱۰، ص ۴۸۱؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۸۵.

و الأصل في الاتهام الإدانة، خلافاً لما تقرره الشرايع و القوانين: انّ المتهم برىء حتى تثبت ادانته...؛ (۱)

از مظاهر تندروی و لوازم آن سوء ظن به دیگران و نگاه کردن به آن ها از زاویه سیاه است که حسنات را مخفی کرده و بدی ها را بزرگ جلوه می دهد اصل نزد شخص تندرو، اتهام است و اصل در اتهام، مجرم دانستن می باشد، برخلاف آنچه که شرایع ترسیم کرده اند، که متهم از جرم مبرا است، تا زمانی که جرم او ثابت شود... .

و حال آنکه از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که فرمود:

يَا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يُدْخِلِ الْإِيمَانَ قَلْبَهُ، لَا تَتَّبِعُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ؛ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبِعَ عَوْرَاتِهِمْ يَتَّبِعِ اللَّهُ عَوْرَتَهُ، وَ مَنْ يَتَّبِعِ اللَّهُ عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ فِي بَيْتِهِ؛ (۲)

ای کسانی که به زبان ایمان آورده اید، ولی ایمان در قلب شما داخل نشده است، مسلمانان را غیبت نکنید، و لغزش هایشان را پی گیری ننمایید، زیرا کسی که چنین کند، خداوند لغزش هایش را پی گیری می کند، و کسی که خداوند لغزش هایش را پی گیری کند، او را در خانه اش مفتضح می سازد.

فهم ظاهری از دین

یکی دیگر از عوامل تندروی و هابیان و تکفیری ها، فهم ظاهری از دین است، و این به جهت تعطیل عقل و عقل گرایی و تحجر و جمود بر ظواهر نصوص است، که انسان را از حقایق، دور می سازد.

دکتر یوسف قرضاوی در این باره می گوید:

یکی از آفات بزرگی که جامعه امروز اسلامی با آن مواجه است و می تواند بهانه بزرگی برای لائیک ها و غرب زده ها باشد و فکر اسلامی مستقیم و عمل اسلامی سالم را مشوش سازد، وجود این گروهی است که هیچ گونه آشنایی با مقاصد فقه ندارد، و اسیر شکل ظاهری امورند؛ من آن ها را از قدیم،

ص: ۲۸۸

۱- . الصحوه الاسلاميه، ص ۴۹.

۲- . ترمذی، صحیح ترمذی، ح ۲۰۳۲؛ ابی داود، سنن ابی داود، ح ۴۸۸۰.

ظاهری های متجدد می نامیدم، گرچه علم فرقه ظاهریه را نداشته و دارای گستردگی اطلاعات ایشان نیستند، و از علامه ظاهری ها یعنی، ابن حزم، تنها جمود فکری، آن هم در بعضی اوقات و زبان دراز او را به ارث برده اند. این افراد برخی از آثار دو امام ابن تیمیه و ابن قیم، را قرائت کرده اند، ولی متأسفانه درست آن را نفهمیدند و به اعماق کلام آن دو پی نبردند و مقید به پیروی از روش آن دو و پایین تر از آن ها، که وارث علم آنان

بودند، نبودند، بلکه تنها مقلد برخی از معاصران بوده و از آرای اینان اخذ می کنند. بسیاری از آنان بهره ای از مقاصد فقه برده اند، و اخلاص به تنهایی برای تجدید دین امت و قیام بر آن کفایت نمی کند، زیرا خوارج نیز بندگان مخلصی بودند که هر کس عبادت شان از قبیل نماز، قیام و قرائت را می دید احساس حقارت نسبت به عبادت خودش می کرد، همان گونه که احادیث صحیح از ده طریق بنابر نقل احمد بر این مطلب وارد شده است، ولی آفت آن ها، در عقولشان و سطحی نگری فقهشان بوده است. همان گونه که پیامبر توصیفشان کرده است: قرآن می خوانند، ولی از حنجره آنان تجاوز نمی کند، یعنی در فهم قرآن تعمق نداشته و اسرار آن را درک نمی کنند، از این رو باکی نیست در این که آنان این گونه توصیف شوند، که اهل اسلام را به قتل می رسانند، ولی بت پرستان را رها می کنند. (۱)

پیروی از متشابهات

یکی از عوامل تندروری، پیروی از متشابهات و نادیده گرفتن محکمت، از آیات و روایات است.

خداوند متعال می فرماید:

{وَالَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ...} (۲)

او کسی است که این کتاب [آسمانی] را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات محکم [صریح و روشن] است؛ که اساس این کتاب می باشد؛ [و هر گونه

ص: ۲۸۹

۱- . قرضاوی، السنه مصدرراً للمعرفه و الحضاره، ص ۲۸۴ و ۲۸۵.

۲- . آل عمران، آیه ۷

پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها، برطرف می‌گردد] و بخشی از آن، متشابه است [آیاتی که به دلیل بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمالات مختلفی در آن می‌رود، ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آن‌ها آشکار می‌شود.] اما کسانی که در قلوبشان انحراف است، به دنبال تشابهاتند، تا فتنه‌انگیزی کنند [و مردم را گمراه سازند]؛ و تفسیر [نادرستی] برای آن می‌طلبند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که به عایشه فرمود:

فَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ سَمَّى اللَّهُ، فَأَحْذَرُهُمْ؛ (۱)

چون دیدی کسانی را که از تشابهات پیروی می‌کنند، ایشان، همان کسانی هستند که خداوند نام‌شان را برده است، پس از آنان حذر کنید.

امروزه می‌بینیم که وهابیان و تکفیری‌ها این‌گونه عمل می‌کنند، یعنی آیات متشابه که

درباره مشرکان و بت پرستان است را بر مسلمانان و مؤمنان و موحدان واقعی منطبق می‌کنند، به جهت آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و سایر اولیا را واسطه فیض الهی دانسته و به آن‌ها توجه می‌کنند.

عدم آگاهی از مبانی دیگران

یکی دیگر از عوامل تندروی وهابی‌ها و تکفیری‌ها اخذ علم و آرا و نظرات فرقه‌های دیگر، از کتاب‌های آن‌هاست. آن‌ها چون از مبانی مخالفان خود آگاهی ندارند، از این رو کلمات آنان را حمل بر ظاهر کرده و با برداشت تفسیری قشری و خاص خود که می‌کنند، دیگران را تکفیر می‌کنند، از این رو تأکید شده که علم را، از زبان صاحبان آن‌ها اندیشه‌اخذ کنید، زیرا رموزاتی دارد که به جز خودشان نمی‌فهمند.

عدم شناخت حقایق تاریخی

دکتر یوسف قرضاوی می‌گوید:

ص: ۲۹۰

انّ من اسباب التطرف، ضعف البصيره بالواقع و الحياه و التاريخ و سنن الله في الخلق، فتجد من هؤلاء من يفهم الوقایع علی غیر حقیقتها و یفسرها تفسیراً بعيداً عن سنن الله فی کونه و احکامه فی شرعه. بعضهم یرید ان یغیر العالم بوسائل وهمیه و اسالیب خیالیه... و یندفع إلى اعمال و تصـرفات من دون نظر إلى العواقب و النتائج...؛(۱)

از جمله اسباب تندروی، ضعف بصیرت به زندگی و تاریخ و سنت های خداوند در خلقت است، به همین دلیل از این افراد کسانی را مشاهده می کنی که غیر واقعی، وقایع را می فهمند به گونه ای تفسیر می کنند که از سنت های الهی در نظام وجود و احکام شرع به دور است. برخی از ایشان می خواهند عالم را با وسایل وهمی و روش های خیالی تغییر دهند... از این رو دست به کارها و تصرفاتی می زنند، بدون آن که به نتایج آن فکر کنند...

جهل

یکی از عوامل داخلی پیدایش فکر تکفیری، جهل به آیات قرآن روایات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه معصومین: و حتی کلمات علما و دانشمندان صاحب نظر است که باعث می شود هرکسی که هم عقیده او نیست را تکفیر کرده و حکم به قتل او دهد و آن را به اجرا بگذارد.

ابوحامد غزالی می گوید:

و المبادره إلى التكفير إنما تغلب علی طباع من یغلب علیهم الجهل؛(۲)

مبادرت ورزیدن به تکفیر غلبه بر طبع هایی دارد که جهل بر آن ها حاکم است.

وی هم چنین می گوید:

فإذا رأیت الفقیه الذی بضاعته مجرد الفقه یخوض فی التكفیر و التضلیل فاعرض عنه ولا تشغل به قلبک و لسانک؛ فانّ التحدی بالعلوم غریزه بالطبع، لا یصبر عنه الجهال، و لأجله کثر الخلاف بین الناس؛(۳)

ص: ۲۹۱

۱- . قرضاوی، الصحوه الاسلامیه، ص ۹۸-۱۰۴ {با اختصار}.

۲- . فیصل التفرقه بین الاسلام و الزندقه، ص ۹۰.

۳- . همان، ص ۹۵.

هرگاه مشاهده کردی، فقیهی که بضاعتش تنها فقه است، در تکفیر و نسبت گمراهی دادن [به مردم] فرو رفته، از او اعراض کن و قلب و زیانت را به آن مشغول نکن، زیرا مبارزه طلبی با علوم، غریزی طبع است و جاهلان بر آن صبر ندارند و بدین علت، اختلاف بین مردم بسیار است.

محمد بن علوی مالکی می گوید:

من اعظم الفتن التي بلينا بها ممن يدعى السلفيه، و هم ابعده الناس عن حقائقها و آدابها ما يظهر على الساحة اليوم من كتب و محاضرات تشغل الناس و اكثرهم من العوام، تشغلهم بمباحث عويصة و مشكله في العقيدة، مباحث زلت فيها الأقدام، و ضلت فيها الأفهام، و ما ثبت فيها إلا الأئمة الأعلام...؛(۱)

از بزرگ ترین فتنه ها که به آن مبتلا شده ایم، کسانی اند که ادعای سلفی گری دارند، در حالی که دورترین مردم، از حقایق و آداب سلفیت هستند، چیزی که امروزه در جامعه از کتاب ها و سخنرانی ها ظاهر شده و مردم را که بیشترشان آن ها عامی اند، به خود مشغول کرده به مباحثی مشکل و مشکلاتی در عقیده مشغول ساخته اند، مباحثی که قدم ها در آن به لغزش افتاده و فهم ها در

آن گمراه شده و به جز پیشوایان بلندمرتبه در آن ثابت قدم نبوده اند... .

عبدالملك ريگی، فرمانده معدوم گروهك جند الله، در اعترافاتش بعد از دستگیری می گوید:

علل انحرافاتم... برمیگردد به کسانی در جامعه که مردم از آن ها حرف شنوی دارند، و باید روشنگری کنند و در این خصوص کمکاری کرده اند، برای ما که {قطعاً} کمکاری را می رساند. وقتی که من عملیاتی انجام می دادم برای شفافیتی بود که باید با آن مقابله می کردم و هرگز مباحث علمی مطرح نمی شد و طبعاً ما هم در راهی که گمان می کردیم کاملاً درست است {قدم می نهادیم} و به همین دلیل همیشه روی آن ها پافشاری می کردیم. من بارها گفته ام که اگر

ص: ۲۹۲

بعضی از علما این اقدامات را محکوم می کردند، می گفتیم که بیاید و بحث کنند... (۱).

اکتفا به دانش اندک و برداشت های شخصی

یکی از مشکلات اساسی که باعث تکفیر دیگران می گردد، اکتفا به مطالعه قرآن و سنت و تکیه بر برداشت های شخصی است، بدون آن که ابزار لازم برای رسیدن به این درجه را به دست آورده باشد و از افکار بزرگان دین و متخصصان اسلامی استفاده کند؛ این موضوع عامل بزرگی در رسیدن به فکر تکفیری افراطی است.

عبدالمالک ریگی می گوید:

اما علل انحرافات همان طور که قبلاً هم گفتم، یکی کمبود علم است. (۲)

او هم چنین میگوید:

سطحی نگری و یا کم سوادی موجب این مسائل شد. کم علمی همراه با تعصب، مشکلات بسیار بزرگی را به بار می آورد حتی در طول تاریخ از این قبیل مشکلات بوده است.

او هم چنین میگوید:

راهی که ما انتخاب کرده بودیم و مبنای فکری مان ما بود، بر اساس سطحی نگری و عدم رسوخ در مسائل دینی و تعصب و نفرتی که در درون ذهن ما حاکم است، بود. (۳)

عجب و خودبزرگ بینی

یکی دیگر از عوامل داخلی تکفیر، خودبزرگ بینی و تکبر به اعمال و علم خویش است.

محمد بن علوی مالکی در این باره می گوید:

ص: ۲۹۳

۱- . ماهنامه راه نما، سال اول، شماره ۴ و ۳، ص ۱۷۴.

۲- . همان، ص ۱۷۴.

۳- . همان، ص ۱۷۵.

من الظواهر الواضحه التي تميز بها هؤلاء المكفرون للمسلمين أو قل: هؤلاء المسارعون إلى تكفير كل من يخالفهم أو يعارضهم فيما يرون أو يعتقدون؛ من الظواهر التي لا تنكر، اعجابهم بانفسهم و اعمالهم. و العجب هو بدايه

خطيره لأقبح خلق نهى عنه الإسلام و حذر منه، أنه الكبر الذي تميز به أول كافر في الخلق و هو ابليس حيث رأى أنه خيرٌ من آدم و أعجب بعمله، و كان له فيه رصيد كبير و اجتهاد عظيم؛(١)

از امور واضحي كه تكفيري هاي مسلمان به آن شناخته مي شوند، يا بگو: آن كساني كه تكفير مي كنند هر كسي را كه مخالف آنان يا معارض با آن ها در رأی يا اعتقادند؛ از پديده هايي كه جاي انكار نيست، عجب آن ها درباره خود و اعمالشان بوده و اين همان شروع خطرناكي است براي قبيح ترين صفتي كه اسلام از آن نهی کرده و مردم را از آن بر حذر داشته است. كبري است كه اولين كافر در بين مخلوقات به آن شناخته شد، كه همان ابليس { شيطان } باشد، هنگامي كه خود را از آدم برتر ديد و به عمل خود تكبر ورزيد و كمين گاه به دام افتادن شيطان، همين صفت و تلاش بزرگش در همين جهت بود.

خطرات و پی آمدهای ناگوار تکفیر و افراط گری

تکفیر و ارهاب و تندروی در دین و خشونت طلبی خطرات و آفات بسیاری برای اسلام و مسلمین در پی دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

تضعیف اتحاد مسلمانان

از جمله آثار شوم تکفیر، تضعیف بنیه اسلام و شوکت مسلمانان است، که در نتیجه تفرقه و تضاد بین مسلمانان حاصل می شود.

ابن الوزیر شدیدترین تفرقه را آن می داند که از ناحیه تکفیر غیر شرعی و افراطی پدید آمده باشد:

و لا افحش فی التفرق من التوصل الی التکفیر بادله محتمله تمکن معارضتها بمثلها، و يمكن التوصل بها الی عدم التکفیر والی جمع الكلمه. و انما قلنا أنه لافحش من

ص: ۲۹۴

ذلك في التفرق المنهى عنه؛ لما فيه من اعظم التعادى و التنافر و التباين. و قد قال رسول الله في حق المحدود في الخمر مرارا حيث لعنه بسبب ذلك {لاتعينوا الشيطان على اخيكم، اما انه يحب الله و رسوله} (١). و لاشك ان في التفرق ضعف الاسلام و تقليل اهله و توهين امره؛ (٢).

واضح تر در تفرقه، از چنگ زدن به تکفیر با ادله احتمالی نیست، ادله ای که امکان معارضه به مثل در آن ها وجود دارد و می توان با آن به و وحدت کلمه رسید و این که ما گفتیم: ظاهرتر از تکفیر در ایجاد تفرقه نهی شده، از آن نیست، از آن جهت است که در آن بیشترین تعدی، تنافر و جدایی است. رسول خدا در حق کسی که بارها به دلیل شرب خمر حدّ خورده و او را بدین جهت لعنت کرده بودند، فرمود: «شیطان را

بر ضد برادر {دینی} خود یاری ندهید، آگاه باشید که آن برادر، خدا و رسولش را دوست دارد» و شکی نیست که تفرقه عامل ضعف اسلام و کاستن از اهل آن و توهین امر آن است.

کشتن افراد به اسم دین

خداوند سبحان بر انسان ها به نعمت امنیت ممت نهاده و به این نعمت آنان را متذکر نموده است تا خداوند را بر آن شکر کرده و او را در پرتو آن پرستش نمایند. خداوند متعال می فرماید:

{وَقَالُوا إِن تَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعِيَ كُنتَ خَاطِئًا مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجَبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِّزْقًا مِّنْ لَّدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ}؛ (٣)

آن ها گفتند: ما اگر هدایت را همراه تو پذیرا شویم، ما را از سرزمینمان می ربایند! آیا ما حرم امنی در اختیار آن ها قرار ندادیم که ثمرات هر چیزی {از هر شهر و دیاری} به سوی آن آورده می شود؟! رزقی است از جانب ما، ولی بیشتر آن ها نمی دانند.

ص: ٢٩٥

١- بخاری، صحیح بخاری، کتاب الحدود، باب ما یکره من لعن شارب الخمر و انه لیس بخارج عن المله، ج ٦، ص ٢٤٨٩.

٢- ابن وزیر، ايثار الحق على الخلق، ص ٤٠٠.

٣- قصص، آیه ٥٧.

و نیز می فرماید:

{فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ! الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ}؛(۱)

پس {بشکرانه این نعمت بزرگ} باید پروردگار این خانه را عبادت کنند، همان

کس که آن ها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و ناامنی ایمن ساخت.

تکفیر از علت های اساسی قتل و غارت، بلکه حلال شمردن آن به اسم دین است.

از ابوقلابه نقل شده که گفت: «ما ابتدع رجل بدعه الا استحلّ السیف»؛(۲)

هیچ کس بدعتی نمی گذارد، جز آن که شمشیر کشیدن را حلال می شمارد.»

از بدعت های بزرگ تکفیر افراطی آن است که موجب قتل و غارت و خون ریزی می شود.

طعن در امت اسلامی

از جمله آفات تکفیر افراطی طعن وارد کردن دشمنان بر اسلام و مسلمانان اعم از عوام و خواص، یعنی علمای آن است، در حالی که حفظ آبروی اسلام و اهلش بر همگان لازم می باشد.

اسلامی را که تروریست های تکفیری و خشونت طلبان به جامعه جهانی با عمل کرد خود معرفی می کنند، باعث شده تا دشمنان به مردم جهان بفهمانند، اسلام دینی نیست که قابل پذیرش باشد، زیرا مطابق رفتار برخی از مدعیان اسلام، اسلام دینی است که بر قتل و ترور و خشونت

استوار است، و از این رو می توان ادعا کرد این جنگ و خون ریزی، که اکنون بین گروه های اسلامی در کشورهای اسلامی در گرفته با تحریک استکبار غربی صورت می گیرد، تا از گسترش اسلام در غرب، با نشان دادن صحنه های رقت آور کشتار مسلمانان به وسیله یکدیگر، جلوگیری شده و عمل کرد آنان را به اسلام و پیامبرش نسبت دهند، در حالی که این اعمال از گروهی محدود از افراد متحجر و

ص: ۲۹۶

۱- قریش، آیات ۳ و ۴.

۲- آجری، الشریعه، ج ۱، ص ۴۶۰، به نقل از او.

تندرو، مدعی دروغین اسلام است و اسلام و پیامبرش و بیشتر مسلمانان و علمای آن از این گونه اقدامات بیزارند.

اقدامات این گروهک مدعی دروغین اسلام است که باعث شده تا کشیش مسیحی آمریکایی به نام {فالویل} مدعی شود اسلام ذاتا دین ارهابی و تروریستی و محمد اولین تروریست است. (۱)

دکتر ولید بن محمد بن عبدالله العلی، استاد دانشگاه کویت، می گوید:

انّ من مخاطر الارهاب و آثاره: تشویه لصوره الدین و المتدینین، و هو الامر الذی یستدعی نُفره الأفراد و المجتمعات منهما، فکان من الض-روره بمکان: بیان جمال الدین و کماله و جلال حملته و رجاله؛ (۲)

از خطرات ارهاب و آثار آن، مشوّه کردن چهره دین و متدینان است، و این از عوامل تنفر افراد و جوامع از آن دو، می باشد، بنابراین ضروری است تا زیبایی، کمال و جلالت حاملان و شخصیت های دین را تبیین کنیم.

دکتر فؤاد البعدانی، استاد فکر اسلامی در دانشگاه {إب} در یمن، می گوید:

فها هو العالم الاسلامی فی العقود الأخيره یعانی من ظاهره الغلو الدینی و تفشی مظاهر التطرف و التعصب الفکری و الارهاب الجهادی، ممّا ادى الى ارتکاب بعض اعمال العنف و الارهاب التى لاتخدم الاسلام بائى حال، بل أنّها اثمرت الكثير من السلبيات الماحقه و الاخطاء الفادحه و اسهمت فى تشویه صوره الاسلام و المسلمین عند غیر المسلمین و ظهور ظاهره العداة للاسلام و کراهيته، كما ظهر تحامل المؤسسات السياسيه و الإعلامیه الغربيه علیه و على المسلمین و نعتهم باقبح الصور و اشنع التهم؛ من التخلف الحضارى الى العنف، الى الارهاب، و الوصول اخيرا الى المحاربه العلنيه للاسلام تحت مبرر و دعوى التصدى لظاهره الارهاب،

ص: ۲۹۷

۱- محمد شوبکی، مفهوم الارهاب بين الاسلام و الغرب، ص ۲۴.

۲- مخاطر الارهاب و آثاره فى تشویه صوره الدین و المتدینین، ضمن مجموعه مقالات مؤتمر الارهاب، محور سوم، ص ۶۳۹.

التي غدت اليوم عند بعض الدول الغريبه حربا على الاسلام نفسه و مظاهره و تشريعاته؛(۱)

جهان اسلام در دهه های اخیر، با پدیده غلو دینی و گسترش مظاهر انحراف و تعصب فکری و ارهاب جهادی روبه رو بوده و دست به گریبان است؛ امری که موجب ارتکاب برخی از اقدامات خشونت بار و تروریستی شده که به هیچ وجه در خدمت اسلام نیست، بلکه این گونه

اقدامات تأثیر سلبی بسیار نابود کننده و اشتباهات سنگینی در پی داشته و سهم به سزایی در مشوه ساختن چهره اسلام و مسلمین نزد غیر مسلمانان داشته و باعث پیدایش پدیده دشمنی با اسلام و کراهت از آن شده است، همان گونه که مشاهده می شود مؤسسات سیاسی و تبلیغاتی غرب، بر اسلام و مسلمانان تاخته و آن ها را به قبیح ترین صورت ها و پست ترین تهمت ها، از قبیل: تخلف از تمدن و رجوع به خشونت و اقدام به عملیات تروریستی متهم کرده اند. و اخیرا به جنگ علنی با اسلام، با ادعای مبارزه با پدیده خشونت و ارهاب روی آورده اند، امری که امروزه نزد برخی از دولت های غربی، جنگ بر ضد اسلام با ارزش ها و مظاهر و تشریعاتش تبدیل شده است.

مخالفت تکفیر با روح تسامح و جهانی بودن دین

از امتیازات دین اسلام آن است که مطابق با فطرت و عقل های سالم است، به طوری که اگر حقیقت و خالص آن بر انسان ها عرضه شود، تمام نفوس تسلیم و پذیرای آن می شوند. از امتیازات دین اسلام این که با شرایط هر زمان و مکان سازگاری داشته و مشتمل بر تمام صفات نیک و اخلاق پسندیده است، زیرا دین رحمت و مدارا و سهولت می باشد، همان گونه که به تفصیل در این باره بحث کرده ایم.

دکتر عالیہ صالح سعد قرنی می گوید:

انّ ظاهره التکفیر اعطت فرصه لأعداء الاسلام لشنّ حمله ظالمه من الافتراءات و المزاعم التي ارادت ان تلصق بالاسلام تهم التعصب و الارهاب و عدم التسامح و غیر ذلك من الدعاوی التي لا اصل لها فی الاسلام و لا سند لها فی العلم و لا من

ص: ۲۹۸

۱- . الافتراق بین وسطیہ الاسلام و ظاهره الغلو الدینی، ضمن مجموعه مقالات مؤتمر الارهاب، محور دوم، ص ۴۰۷.

الواقع التاريخی. فكان هؤلاء - بقصد منهم او بغير قصد - عوناً لأعداء هذه الامه على تحقيق مرادهم في النيل من الاسلام و اهله. و لاشك ان تكفير المسلم و تفسيقه يترتب عليه وسم الدين بالعنف و القسوه و خلوه من السماحه و اللين، في حين أنه من محاسن الاسلام التحذير من التكفير، كما مر معنا؛

كما يترتب على تلك الظاهره الدخيله تشويه صورہ الاسلام الحسنه مما يستغله اعداء الاسلام اسوء استغلال و اعتبار تلك الفئه الضاله هي صورہ الاسلام الحقيقيه، الامر الذي يحد من انتشار الاسلام و التضييق على المسلمين و معاملتهم على أنهم تكفيريين قتله، يقتل بعضهم بعضاً بالذنب و المعصيه...؛⁽¹⁾

پديده تكفير فرصتی را به دشمنان اسلام می دهد تا تهاجمی ظالمانه از تهمت ها و خیال بافی ها کرده و در صدد تهمت تعصب و خشونت طلبی و عدم تسامح و دیگر ادعاهای بی اساس به اسلام باشند، اتهاماتی که اساسی برای آن ها در اسلام وجود نداشته و دارای سندی در واقعیت های تاریخی نیست. تکفیری ها - خواسته و یا ناخواسته - یاور دشمنان این امت، در رسیدن به اهدافشان برای ضربه زدن به اسلام و مسلمانان می باشند. شکی نیست که تکفیر مسلمان و نسبت دادن فسق به

او، باعث می شود دین به تندروی و قساوت و دوری از تسامح متهم شود، در حالی که از محاسن اسلام، برحذر داشتن از تکفیر است.

از آثار این پدیده وارداتی، مشوه شدن چهره نیک اسلام است، امری که دشمنان اسلام از آن، بدترین بهره برداری را به نفع خود کرده و آن گروه گمراه، را همان چهره اسلام واقعی معرفی می کنند، اتفاقی که باعث جلوگیری از انتشار اسلام و فشار بر مسلمانان و معامله با آنان، به عنوان تکفیری های آدم کش، می شود، که یکدیگر را به دلیل گناه و معصیت به قتل می رسانند....

تجبر فکری

از جمله آفات تکفیر افراطی، تجبر فکری و حبس کردن رأی و نظر و نپذیرفتن آن ها، بلکه ابطال کلی آن است، که به تبع اختلاف فکری ممنوع شده و در نتیجه به

ص: ۲۹۹

۱- . خطوره و اثر التكفير على الفرد و المجتمع، ضمن مجموعه مقالات مؤتمر ظاهره التكفير، ص ۳۸۹.

برخورد افکار منجر می شود. مضاف بر این، تشنج و انفعال در جامعه نتیجه سیطره فکر تکفیری بر گروه خاصی است، که دیگران را تکفیر می کند، اقدامی که باعث نبرد اندیشه ها بین افراد جامعه شده و تهمت ها بین افراد ردّ و بدل می شود.

خطر این فکر تکفیری در جوامع اسلامی آن است که صاحبان این فکر، در اتهام مردم به گمراهی و تکفیر زیاده روی کرده و خون ها و اموالشان را مباح اعلام کرده و مسلمانان بی گناه را به مجرد اختلاف با آنان در اندیشه، به قتل می رسانند.

دکتر ولید بن محمد بن عبدالله العلی می گوید:

و لانستطيع ان ننكر او نتجاهل انه قد نجم عن شيوع الأفكار المتعصبه والآراء الغاليه و المواقف المتشجنه باسم الاسلام في عقول الناشئه من ابناء المسلمين و بعض الفصائل المتطرفه، انحرافات خطيره، تبدت على شكل اعمال عنف شنيعه داخل بلدان العالم الاسلامي و خارجها، شوهت صورته الاسلام و قيمه و تش-ريعاته و تعاليمه في اعين شعوب العالم و اّججت مشاعر الحقد عليه و على المسلمين؛(1)

ما نمی توانیم انکار کرده یا خود را به جهالت بزیم که افکار تعصب دار و تند و موضع گیری های تشنج آور به اسم اسلام، در عقل های پدید آمده از فرزندان مسلمانان و برخی گروه های جدا شده و انحرافی ظاهر شده اند، همراه با انحرافات خطرناک که به صورت اقدامات تند و فجیع در داخل کشورهای جهان اسلام و خارج آن ها پدید آمده و چهره اسلام و ارزش ها و تعالیم آن را در چشم های مردم جهان مشوه کرده و احساسات کینه توزی را بر ضد اسلام و مسلمانان برانگیخته است.

ص: ۳۰۰

اجماع علمای سلف، از اهل سنت، بر این است که تکفیر هیچ یک از افرادی که رو به قبله نماز می خوانند، جایز نیست، مگر در صورت انکار امری قطعی از روی علم و اصرار، که ضروری بودنش در دین معلوم است.

عبدالکریم بکار می گوید:

و قد انبنى على هذا الموقف مرونة عجيبه من السلف تجاه بعضهم فى قضايا الخلاف، فهم لا يكفرون ولا يفسقون ولا يؤثمون مادام الخلاف فى غير المسائل الواضحه المعلومه من الدين بالضروره؛^(۱)

بر این موقف، انفعال عجیبی از سلف، در برابر برخی، در قضایای اختلافی بنا نهاده شده، زیرا آن ها تکفیر نکرده و نسبت فسق و گناه به کسی نمی دهند تا زمانی که خلاف، در مسائل واضح و معلوم از ضروری دین نباشد.

ابن تیمیه می گوید:

و ما زال السلف يتنازعون فى كثير من هذه المسائل - المسائل الخبریه القولیه و المسائل العمليه - و لم يشهد احد منهم على احد لا بكفر ولا بفسق ولا بمعصيه؛^(۲)

همیشه سلف در بسیاری از مسائل، یعنی مسائل خبری قولی و عملی، با یکدیگر نزاع داشته اند ولی احدی، دیگری را به کفر گواهی نداده است.

از محمد بن ادریس شافعی نقل شده که می گفت: «...احدهم اذا خالفه صاحبه قال كفرت و العلم انما يقال فيه: اخطأت؛^(۳) یکی از آن ها چون همراهش با آنان مخالفت می کرد، می گفت: کافر شدی، درحالی که علم در باره او می گوید: خطا کردی.»

ذهبی در تعلیقه خود بر کلام او می نویسد:

ص: ۳۰۱

۱- عبدالکریم بکار، فصول فى التكفير الموضوعى، ص ۱۶۴.

۲- ابن تیمیه، مجموع فتاوی، ج ۳، ص ۲۲۹.

۳- عبدالله زحیلی، دعوه الى السنه، ص ۶.

و قد تأوّل في ذلك حديث الصورة فليُعذّر من تأوّل بعض الصفات.... و لو أنّ كلّ من اخطأ في اجتهاده مع صحّة ايمانه و توخّيه لاتباع الحق اهدرناه و بدّعناه، لقلّ من يسلم من الاثمه معنا؛(۱)

ابن خزيمه، حديث صورت را در آن كتاب تأويل کرده، پس بايد کسانی که برخی از صفات را تأويل می کنند، معذور باشند، و اگر هر کس که در اجتهادش به خطا رفته، با صحت ايمان و التزام به پیروی از حق، خونس را به هدر دهيم و او را بدعت گذار بدانيم، کمتر کسانی از امامان، همراهان باقی خواهند ماند.

شاطبي می گوید:

قد اختلف الاثمه في تكفير هؤلاء الفرق اصحاب البدع العظمى، و لكن الذي يقوى في النظر و بحسب الأثر عدم القطع بتكفيرهم، و الدليل عليه عمل السلف الصالح فيهم. الا ترى الى صنع علي رضي الله عنه في الخوارج؟ و كونه عاملهم في قتالهم معامله اهل الاسلام على مقتضى قول الله تعالى: ﴿وإن

طآئفتانٍ من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوا بينهما﴾ و ايضا فحين ظهر معبد

الجهني و غيره من اهل القدر لم يكن من السلف الصالح لهم الا الطرد و الابعاد و العداوه و الهجران، و لو كانوا خرجوا الى كفر محض لأقاموا عليهم الحدّ المقام على المرتدين...؛(۲)

رهبران در تكفير اين فرقه ها، صاحبان بدعت های بزرگ، اختلاف کرده اند، ولي آنچه در نظر انسان و به حسب روايات قوت می يابد، اين که قطع به تكفير آنان نيست، و دليل بر آن، عمل سلف صالح در ميان ايشان است. آيا مشاهده نکرده ای عمل کرد علی، را درباره خوارج؟ او با آنان در نبردش، معامله اهل اسلام کرد، بر مقتضای قول خداوند متعال: «و اگر دو طایفه از مؤمنان با یکدیگر نبرد کردند بيشان اصلاح نماييد». هم چنین هنگامی که معبد جهنی و ديگران از اهل قدر ظهور کردند، عکس العمل سلف صالح درباره آن ها فقط طرد کردن و دشمنی و کناره گیری بود و اگر آنان کافر شده بودند، از سوی سلف، حدی که بر افراد مرتد جاری می شد، جاری می کردند.....

ص: ۳۰۲

۱- . ذهبي، سير اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۳۷۳.

۲- . شاطبي، الاعتصام، ج ۲، ص ۴۰۵.

موانع تکفیر

علمای اهل سنت اموری را موانع تکفیر به حساب آورده اند. برخی از آن ها که می توانند از تکفیر افراطی جلوگیری کنند عبارتند از:

الف) تقلید

در باره احکام فقهی، کسی که توانایی اجتهاد ندارد، باید محتاط یا مقلد باشد و در مورد مسائل اعتقادی شیعه امامیه، معتقد است که تمام افراد باید بر آن ها استدلال کرده یا به آن ها یقین داشته باشند، ولی نزد اهل سنت، در این باره اختلاف است، که آیا تقلید در مسایل اعتقادی جایز است یا حتما باید انسان عقیده، نظر و استدلال داشته باشد و تقلید در آن ها جایز نیست.

قول به عدم جواز

زرکشی می نویسد:

...و العلوم نوعان: عقلی و شرعی، الاول: العقلی، و هو المسائل المتعلقة بوجود الباری و صفاته، و اختلفوا فیها، و المختار انه لایجوز التقليد، بل یجب تحصیلها بالنظر، و جزم به الاستاذ ابومنصور و الشیخ ابوحامد الاسفرائینی فی تعلیقه، و حکاه الاستاذ ابواسحاق فی «شرح الترتیب» عن اجماع اهل العلم من اهل الحق و غیرهم من الطوائف. و قال ابوالحسین بن القطان فی کتابه: لانعلم خلافا فی امتناع التقليد فی التوحید، و حکاه ابن السمعانی عن جمیع المتکلمین و طائفه من الفقهاء و قالوا: لایجوز للعامی التقليد فیها و لابد ان یعرف ما یعرفه بالدلیل...؛(۱)

...علوم بر دو نوع است: عقلی و شرعی؛ علوم عقلی مطالبی است متعلق به وجود خدا و صفات او، و درباره جواز تقلید در آن ها،

اختلاف است و رأی مختار ما، عدم جواز تقلید می باشد، بلکه باید با فکر تحصیل گردد. به این مطلب ابومنصور و شیخ ابوحامد اسفرائینی در تعلیقه خود جزم پیدا کرده، و آن را استاد ابواسحاق در شرح ترتیب، از اجماع اهل علم از اهل حق و دیگر

ص: ۳۰۳

طوائف حکایت کرده است. ابوالحسین بن قطان در کتابش می گوید: خلافتی در ممتنع بودن تقلید در توحید نمی دانیم، و ابن سمعانی از جمیع متکلمان و طایفه ای از فقها آن را حکایت کرده و گفته اند: تقلید در مسائل خداشناسی جایز نیست و باید به آن ها، با دلیل، معرفت پیدا کرد.

فخر رازی می نویسد: «لا-يجوز التقليد في اصول الدين، لا-المجتهد و لا-للعوام، و قال كثير من الفقهاء بجواز؛(۱) تقلید در اصول دین جایز نیست، نه برای مجتهد و نه برای عوام، ولی بسیاری از فقها قائل به جواز آن شده اند.»

قول به جواز

ابن تیمیه می گوید:

اما المسائل الاصولیه فکثیر من المتکلمه و الفقهاء من اصحابنا و غیرهم یوجب النظر و الاستدلال علی کل أحد، و اما جمهور الأئمه فعلی خلاف ذلك؛ فانّ ما وجب علمه انّما یجب علی من یقدر علی تحصیل العلم و کثیر من الناس عاجز عن العلم بهذه الدقائق فکیف یکلف العلم بها...؛(۲)

اما مسائل اصولی، بسیاری از متکلمان و فقهای از اصحاب ما و دیگران کسانی هستند که نظر و استدلال را بر هر فردی واجب می دانند، ولی جمهور امت بر خلاف آن هستند، زیرا تحصیل علم به مسائل اصولی بر کسانی واجب است که قدرت بر تحصیل علم دارند، در حالی که بسیاری از مردم، عاجز از فهم این دقایق اند، چگونه آنان به علم به آن ها تکلیف می شوند.

عذر بودن تقلید نزد ابن تیمیه

ابن تیمیه بعد از سخن گفتن در باره کفر و گمراهی اهل حلول و اتحاد از غالیان متصوفه می گوید:

....فکلّ من کان اخبر بباطن هذا المذهب و واقفهم علیه کان اظهر کفرا و الحادا، و اما الجهال الذین یحسنون الظنّ بقول هؤلاء و لایفهمونه و یعتقدون انّه من جنس

ص: ۳۰۴

۱- . فخر رازی، المحصول، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲- . ابن تیمیه، مجموع فتاوی، ج ۲۰، ص ۲۰۲.

كلام المشايخ العارفين الذين يتكلمون بكلام صحيح لا يفهمه كثير من الناس، فهؤلاء تجد فيهم اسلما و ايماناً و متابعه للكتاب و السنه بحسب ايمانهم التقليدى و تجد فيهم اقراراً لهؤلاء و احساناً للظن بهم و تسليماً لهم بحسب جهلهم و ضلالهم؛(١)

... هر كس كه از باطن اين مذهب آگاه تر باشد و در عين حال، با آنان بر اين عقیده، موافقت كند كفر و الحادش ظاهرتر است، اما جاهلانى كه حسن ظن به گفته آنان داشته و حرفشان را نمى فهمند و معتقدند

كلامشان از جنس كلام مشايخ عارف است، كه به سخنان صحيح تكلم مى كنند، ولى بسيارى از مردم آن ها را نمى فهمند، در آن اسلام و ايمان و پيروي از قرآن و سنت، به حسب ايمان تقليدى آنان مى يابى و نيز در آن ها، اقرار به آن مشايخ و تسليم در برابر آنان، به حسب جهل و گمراهى است... .

ب) تأويل

از عبارات علما استفاده مى شود، تأويل كننده معذور است.

ابوحامد غزالى مى گويد: «لا يلزم كفر المؤولين ما داموا يلازمون قانون التأويل؛(٢) مادامى كه تأويل كنندگان، ملازمت با قانون تأويل دارند، نمى توان آن ها را تكفير كرد.»

مى گويد: «لم يثبت عندنا أنّ الخطأ فى التأويل موجب للتكفير؛(٣) نزد ما ثابت نشده، كه خطاى در تأويل، موجب تكفير است.»

او نيز مى گويد:

والذى ينبغى ان يميل المحصل اليه الاحتراز من التكفير ما وجد اليه سيلاً؛ فإنّ استباحه الدماء والاموال من المصلين إلى القبلة، المصـرحين بقول لا اله الا الله، محمد رسول الله خطأ، والخطأ فى ترك الف كافر فى الحياه اهنون من الخطأ فى سفك محجمه من دم مسلم؛(٤)

ص: ٣٠٥

١- . همان، ج ٢، ص ٣٦٧.

٢- . ابوحامد غزالى، فيصل التفرقه بين الاسلام و الزندقه، ص ٦٣.

٣- . همو، الاقتصاد فى الاعتقاد، ص ١٥٨.

٤- . همان، ص ١٥٧.

آنچه که سزاوار است محصّل به آن میل پیدا کند، دوری از تکفیر است، تا آن جا که راه دارد؛ زیرا مباح کردن خون ها و اموال از نمازگزاران به سوی قبله که تصریح به وحدانیت خداوند و رسالت محمد دارند، اشتباه است، و اشتباه در ترک هزار کافر در زندگی، آسان تر است از ریختن کمی از خون مسلمان.

خطابی در شرح حدیث «افتراق امت» می گوید:

فيه دلالة على أنّ هذه الفرق كلّها غير خارجة من الدين؛ إذ قد جعلهم النبي كلّهم أمته، و فيه أنّ المتأوّل لا يخرج من الملة و ان اخطأ في تأويله؛(۱)

در آن دلالت است بر این که همه این فرقه ها، از دین خارج نیستند، زیرا پیامبر آنان را جزو امت خود به حساب آورده است، و از این حدیث نیز استفاده می شود، تأویل کننده، از ملت اسلام خارج نمی شود، گرچه در تأویلش خطا کرده باشد.

او نیز می گوید:

و حجة من قال بعدم تكفير المتأولين أنّه قد ثبت عصمه دماؤهم و اموالهم بقولهم: لا اله الا الله، محمد رسول الله، و لم يثبت لنا أنّ الخطأ في التأويل كفر، و الاّ فلا بدّ من دليل على ذلك من نصّ او اجماع او قياس صحيح من نص او اجماع و لم نجد من ذلك شيئاً، فبقي القوم على الاسلام. فان اتفق في زمان وجود مجتهد تكاملت فيه شروط الاجتهاد كالأئمة الاربعه و بان له دليل

قاطع أنّ الخطأ في التأويل موجب للكفر كفرناهم بقوله، و هيهات ان يوجد مثل ذلك في مثل هذه الأزمان؛(۲)

دلیل معتقدان به عدم تکفیر اهل تأویل، این است که خون ها و اموال گویندگان «لا اله الا الله، محمد رسول الله» ثابت شده، و برای ما ثابت نشده که خطای در تأویل، کفر باشد، و گرنه باید دلیلی از نص یا اجماع یا قیاس صحیح از نص یا اجماع وجود می داشت، در حالی که هیچ یک از این انواع ادله را نیافتیم، بنابراین، قوم بر اسلام خود باقی است. اگر مجتهدی یافت شد که شروط اجتهاد در او به کمال رسیده بود، همانند چهار امام، و برای او دلیل قاطعی کشف شد که

ص: ۳۰۶

۱- . خطابی، معالم السنن، ج ۴، ص ۲۷۳.

۲- . شعرانی، الیواقیت و الجواهر، ج ۲، ص ۱۲۵ به نقل از او.

خطای در تأویل موجب کفر است، به فتوای وی، آنان را تکفیر می کنیم، ولی هیئات که چنین دلیلی در مثل این زمان ها یافت شود.

ابن تیمیه می گوید:

انّ المتأول الذي قصده متابعه الرسول لا يكفر ولا يفسق اذا اجتهد فإخطاء وهذا المشهور عند الناس في المسائل العلميه، واما مسائل العقائد فكثير من الناس كُفّر المخطئين فيها، وهذا قول لا يعرف عن احد من الصحابه و التابعين لهم باحسان و لا عن احد من ائمه المسلمين، و أنّما هو في الاصل من اقوال اهل البدع الذين يتدعون بدعه و يكفرون من خالفهم، كالخوارج و المعتزله و الجهميه؛(۱)

تأویل کننده، که قصدش پیروی از رسول خدا است، در صورتی که در اجتهادش خطا کرده

تکفیر و تفسیق نمی شود و این مشهور نزد مردم در مسائل عملی است، اما مسائل اعتقادی، بسیاری از مردم، خطا کنندگان در آن را تکفیر کرده اند و این قول از هیچ یک از صحابه و پیروان نیک آنان و از هیچ یک از رهبران مسلمانان شناخته شده نیست، بلکه این سخن، در اصل از اقوال اهل بدعت است، آنان که بدعت گذار بوده و مخالفان خود را تکفیر می کنند، همانند: خوارج، معتزله و جهمیه.

ابن الوزیر می گوید:

طوائف الاسلام الذين وافقوا على الايمان بالتنزيل و خالفوا في التأويل فهؤلاء لا يكفر منهم الا من تأويله تكذيب و لكن سماء تأويلاً مخادعه للمسلمين و مكیده للدين كالقرامطه... و اما اهل البدع الذين آمنوا بالله و رسوله و كتبه و اليوم الآخر و أنّما غلطوا في بعض العقائد لشبهه قصرت عنها افهامهم و لم تبلغ كشفها معرفتهم، فلا دليل على كفرهم و من كفرهم فقد اغترّ في تكفيره من الشبهه بمثل ما اغتروا به في بدعتهم من ذلك؛(۲)

طوائف اسلام، آنان که بر ایمان به تنزیل توافق داشته و در تأویل اختلاف دارند، هم دیگر را تکفیر نمی کنند، مگر این که تأویلش موجب تکذیب باشد و

ص: ۳۰۷

۱- ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۵، ص ۲۳۹-۲۴۰.

۲- ابن وزیر، العواصم من القواصم، ج ۳، ص ۱۷۶-۱۷۷.

آن را اگر تأویل نامیده، برای خدعه نمودن مسلمانان و نیرنگ بر دین است، همانند قرامطه... .

اما اهل بدعت ها؛ آنان که به خدا و رسول و کتاب های آسمانی و روز قیامت ایمان آورده

و تنها در برخی عقاید به جهت شبهه ای که ذهنشان از آن قصور داشته و نتوانسته با شناختی که دارد، آن را برطرف کند، در نتیجه به غلط رفته اند، دلیلی بر کفر آنان نیست، و هر کس آن ها را تکفیر کند، در تکفیرش همانند فریبی که آنان در بدعت خورده اند، فریب خورده است.

ابن حجر عسقلانی می گوید:

قال العلماء: كل متأول معذور بتأويله ليس بآثم، اذا كان تأويله سائغا في لسان العرب و كان له وجه في العلم؛(۱)

علما گفته اند: هر تأویل کننده ای، در تأویلش معذور بوده و گناه کار به حساب نمی آید، در صورتی که تأویلش مطابق با زبان عرب بوده و در علم قابل توجیه باشد.

مؤلف شرح تنویر الابصار می نویسد:

و اعلم انه لا يفتى بكفر مسلم امكن حمل كلامه على محمل حسن او كان في كفره خلاف، و لو كان ذلك رواية ضعيفه؛(۲)

نباید فتوا به کفر مسلمانی داد، که حمل کلامش، بر محمل نیک امکان پذیر بوده یا در کفرش اختلاف است، گرچه مستند کلام او، روایت ضعیفی باشد.

خیرالدین بن احمد بن علی ایوبی رملی {متوفی ۱۰۸۱ق} که از فقهای حنفی است و دارای کتاب الفتاوی الخیریه و حاشیه ای بر کتاب البحر الرائق فی فقه

الحنفیه(۳) است در شرح آن عبارت می گوید: «و لو كانت لغير اهل مذهبننا؛(۴)

گرچه آن روایت از غیر اهل مذهب ما باشد.»

ص: ۳۰۸

۱- . عسقلانی، فتح الباری، ج ۱۲، ص ۳۰۴.

۲- . ابن عابدین، حاشیه رد المحتار علی الدر المختار، شرح تنویر الابصار، ج ۴، ص ۲۲۴.

۳- . زرکلی، الأعلام، ج ۲، ص ۳۲۷.

۴- . ابن عابدین، رد المحتار، ج ۳، ص ۲۸۹.

شیخ عبدالرحمن سعدی می گوید:

و لا یلزم اذا كان القول کفرا ان یتکفر کل ما قاله مع الجهل و التأویل؛ فانّ ثبوت الکفر فی حق الشخص المعین کثبوت الوعد فی الآخره فی حقه، و ذلك له شروط و موانع؛^(۱)

اگر گفتاری کفرآمیز است، لازمه اش این نیست هر کس آن را از روی جهالت و تأویل، بر زبان جاری کرده، کافر شود، زیرا ثبوت کفر در حق شخص معین، همانند ثبوت وعید در آخرت در حق اوست، که دارای شروط و موانعی است.

او نیز می گوید:

انّ المتأولین من اهل القبلة الذین ضلّوا و اخطأوا فی فهم ما جاء به الکتاب و السنه مع ایمانهم بالرسول و اعتقادهم صدقه فی کل ما قال و ان ما قاله کله حق و التزموا ذلك، لكنهم اخطأوا فی بعض المسائل الخبریه او العملیه، فهولاء قد دل الکتاب و السنه علی عدم خروجهم من الدین و عدم الحکم باحکام الکافرین، و اجمع الصحابه - رضی الله عنهم - و التابعون و من بعدهم من ائمه السلف علی ذلك؛^(۲)

تأویل کنندگان از اهل قبله که گمراه شده و در فهم آنچه در قرآن و سنت آمده، به خطا

رفته اند، با ایمان آنان به پیامبر و اعتقادشان به صدق او، در آنچه فرموده، و این که تمام سخنان پیامبر حق است و به آن ها التزام داده اند، ولی در برخی از مسائل خبری یا عملی اشتباه کرده اند، قرآن و سنت دلالت بر عدم خروج آنان از دین و عدم حکم بر آنان به احکام کافرین دارد. صحابه ۲ و تابعین و کسانی که از امامان سلف بعد از آنان آمدند، همگی در این موضوع اتفاق نظر دارند.

ج) اجتهاد

از طبیعت بشر، اختلاف در درک و تحلیل است و این امر واقعیتی انکارناپذیر می باشد و اختلاف، امری پسندیده است، تا زمانی که در محدوده صلح و اجتهاد و احترام نهادن به رأی و نظر دیگران باشد، ولی اگر اختلاف، به نزاع و کُشت و کشتار

ص: ۳۰۹

۱- . سعدی، طریق الوصول الی العلم المأمول بمعرفه القواعد و الضوابط و الاصول، ص ۷۶.

۲- . الارشاد الی معرفه الاحکام، ص ۲۰۷.

منجر شود، حیوانی خواهد بود نه انسانی، و همین امر عامل افتراق انسان و حیوان است.

اختلافات اجتهادی، دست آویز اختلافات میهنی

اختلافات بین مسلمانان، به اختلاف در مذاهب اعتقادی و سیاسی و فقهی آنان باز می گردد. اختلافات تا زمانی که به نزاع و مشاجره نرسد ضرورت علمی است و باعث پیشرفت زندگی بشر می باشد، ولی هنگامی که اختلاف مطلوب، جای خود را به، فرهنگ زور و تحکم و خصومت طایفه ای و

مذهبی و ریشه ای داد، اثر مفیدش را از دست داده و امت اسلامی را به فساد می کشاند، و بازگشت غالب این نوع اختلاف ها، به مسائل سیاسی و امور غیبی است.

انتقال اختلاف اجتهادی به اصول عقاید

از خطرناک ترین بیماری هایی که وحدت مسلمانان را نشانه گرفته، انتقال اختلافات اجتهادی به اصول عقاید است، زیرا چه بسیار مسائلی که در ابتدا در فقه مطرح شده و اختلاف درباره آن ها اجتهادی بوده، ولی سپس به عقیده تبدیل شده و موافق با آن ها، فرقه ناجیه و مخالف با آن ها، جزو فرقه هلاک شونده و بدعت گذار داخل شده است.

در طول تاریخ اسلام، افرادی متعصب، متحجر، خودخواه و بی تجربه، شروع به بهره برداری از آیات و روایات کرده و خود را به سلف نسبت داده اند و در گذر زمان، نتایج فکری آن ها چنان تقدیس شده که گویا وحی منزل است و نمی توان آن ها را ترک کرد، در حالی که افکار آنان اجتهاداتی بوده، همراه با تأویل نصوص و بر اساس فهم خود، در شرایط و ظرفیت های مخصوص استنباط شده است.

به مرور زمان و به دلیل نزاع های سیاسی و مذهبی، این افکار عمق و گسترش پیدا کرده و چنان باعث تشتت و نزاع شده، که منادیان آن ها شروع به تکفیر مخالفان خود و یکدیگر را بدعت گذار در دین معرفی کرده و خون هم دیگر را مباح اعلام کرده اند. عقیده ای را که باید در راستای شناخت و پرستش خداوند متعال قرار گرفته و باعث

تکامل انسان و مجتمع اسلامی شود، از محدوده اصلی اش خارج شده و تبدیل به تفکری گشته که موجب قساوت قلوب و زیاد شدن شبهات شده و تفرقه و کینه را در بین آحاد امت اسلامی بیشتر کرده است. کار به جایی رسیده که پی گیری مسائل اعتقادی، نتیجه ای جز تکفیر مخالفان و نسبت دادن آنان به بدعت گذاری در دین و فسق و گمراهی، نبوده است.

با مطالعه بسیاری از کتاب های اعتقادی، پی می بریم که این نوشته ها، پر از تکفیر و تفسیق و نسبت دادن مخالفان به بدعت گذاری در دین است و این نوع کتاب ها از قرن سوم و چهارم شروع شده و تاکنون ادامه دارد و هر فرقه و جماعتی برای خود سلف صالح فرض کرده، گرچه دروغ گو و فاجر باشد و مخالف مذهب خود را، از سلف صالح به حساب نیاورده، گرچه از عابدترین

و راست گوترین مردم باشد و میزان در این ارزش گذاری ها، غالباً تعصبات مذهبی است.

از این رو مشاهده می کنیم «صاوی» در حاشیه خود بر تفسیر جلالین می نویسد:

و لایجوز تقلید ما عدا المذاهب الأربعة و لو وافق قول الصحابه و الحدیث الصحیح و الآیه، فالخارج عن المذاهب الاربعه ضال مضلّ و ربّما اداه ذلك للكفر؛ لأنّ الأخذ بظواهر الكتاب و السنه من اصول الکفر؛(۱)

تقلید، غیر از مذاهب اربعه جایز نیست، گرچه موافق با گفته صحابه و حدیث صحیح و آیه باشد، از این رو خارج از مذاهب چهارگانه، گمراه و گمراه کننده است و چه بسا این امر او را به کفر می رساند، زیرا اخذ به ظواهر قرآن و سنت از اصول کفر است.

این گونه تعصبات مذهبی را نزد برخی از فرقه های مدعی اسلام اصیل مشاهده می کنیم که در طول تاریخ وجود داشته و دارد و ایمان را به نزاع سیاسی و مذهبی کشانده و کتاب هایشان سرشار از تکفیر و تفسیق و نسبت به بدعت است، این مشکل باعث تفرقه شدید بین مسلمانان شده و قدرت و شوکت آنان را تضعیف کرده و باعث

ص: ۳۱۱

نیرو گرفتن دشمنانشان شده است و به جای آن که به اموری پرداخته شود که عامل تقویت ایمان مردم

به خدا و رسول و روز قیامت گردد، سخن از جدایی و اختلافات جزئی به میان آورده و اصول رها شده است.

مشاهده می کنیم مسائل فقهی، از قبیل؛ توسل، شستن پاها در وضو، مسح بر خفین، نماز پشت سر امام فاسق، جهر به بسم الله الرحمن الرحیم در نماز، عدم ایمان پدر و مادر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و عموی او حضرت ابوطالب ۷ جزء مسائل اعتقادی به حساب آمده است.

ریشه این مشکلات این است که، برخی خود را تنها محور و میزان حق به حساب آورده و دیگران را از دین خارج کرده اند و از آن جمله سلفی های تکفیری هستند که مبتلا به درد عجب و خودخواهی شده و خود را سرپرست جامعه اسلامی می دانند و حق دعوت به اسلام و امر به معروف و نهی از منکر را به خود داده و از این رو اجازه عرضه کردن عقاید از سوی مخالفان را به هیچ وجه نداده و حتی با شدیدترین برخورد با آن مقابله می کنند.

دکتر بشام صباغ نویسنده سوری می نویسد:

لقد كان المسلمون يتعلمون الايمان من النبي بكلام موجز و يقتدون النبي و لكن كما حصل في المجامع عند النصاری حصل عند المسلمين، فبدأ بعض المسلمين يفسرون مالم يفسره الرسول في موضوع الايمان و الغيب و يدعون كما ادعى من سبقهم من الأمم انهم يريدون ان يشرحوا او يكشفوا عن

اسرار الايمان، فصارت التراكمات و الأضداد و العصبیات، ثم وصل الأمر الى تكفير المخالف...؟(۱)

مسلمانان ایمان را از پیامبر با کلام مختصر می گرفته و به او اقتدا می کردند، ولی همان اتفاقی که در بین جماعت های نصاری افتاد نزد مسلمانان نیز رخ داد؛ به این که برخی از مسلمانان در موضوع ایمان و غیب شروع به تفسیری کردند که پیامبر این گونه تفسیر نکرده بود، و همانند ادعای امت های پیشین،

ص: ۳۱۲

ادعا کردند می خواهند شرح داده یا از اسرار ایمان پرده بردارند، به همین سبب امور متراکم شده و ضدیت ها و تعصبات پدید آمده و در نهایت به تکفیر مخالف منجر شد....

گاهی برخی پا را از این فراتر نهاده و پیروان خود را از مطالعه کتاب ها و آرای دیگران منع می کنند، امری که می توان از آن، به تروریسم اندیشه و جمود فکری نام برد.

این عمل کرد باعث شده که، برخی از پیروان مذاهب متحجر و انحرافی به جای ارتباط با قرآن و سنت و توجه به عقل و بصیرت، فقط به کتاب های رجال مذهبشان رجوع کرده و آن ها را وحی منزل و مؤلفان آن ها را واسطه بین خلق و خالق دانسته

و آنان را شیخ الاسلام و فصل الخطاب معرفی می کنند. از این رو می توان آنان را مصداق این آیه در امت اسلامی به حساب آورد: {اتَّخَذُوا

أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ؛ (۱)» {آن ها} دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند.»

عذر بودن اجتهاد

شیخ جمال الدین قاسمی سلفی متوفی {۱۳۳۲ هـ} می گوید:

...لايستطيع احد ان يقول: انهم تعمدوا الانحراف عن الحق و مكافحه الصواب عن سوء نية و فساد طويه، و غايه مايقال في الانتقاد في بعض آرائهم انهم اجتهدوا فيه فاختأوا، و بهذا كان ينتقد على كثير من الأعلام سلفا و خلفا؛ لأن الخطأ من شأن

ص: ۳۱۳

غير المعصوم. و قد قالوا: المجتهد يخطئ و يصيب، فلاغضاضه و لا عار على المجتهد ان اخطأ في قول او رأى و انما الملام على من ينحرف عن الجاده عامدا معتمدا و لا يتصور ذلك في مجتهد ظهر فضله و زخر علمه؛(۱)

...کسی نمی تواند بگوید: آنان به طور عمد، از حق انحراف پیدا کرده و با سوء نیت و فساد باطن درگیر شدند، و نهایت چیزی که در انتقاد به برخی آرای آنان گفته می شود این است که آنان اجتهاد کرده و به خطا رفته اند، و این انتقاد در حق بسیاری از بزرگان قدما و متأخرین وارد است، زیرا خطا از شأن غیر معصوم است، و گفته اند: مجتهد خطا می کند و به واقع می رسد،

از این رو بر او عار نیست، اگر در گفتار یا رأیی خطا کند و ملامت مخصوص کسی است که از مسیر حق عمدا منحرف شود و این احتمال درباره مجتهدی که فضلش ظاهر و عملش زیاد است، تصور نمی شود.

او نیز از برخی از جامعه شناسان نقل کرده که می گویند:

يختلف فكر عن آخر باختلاف المنشأ و العاده و العلم و الغايه، و هذا الاختلاف طبيعي في الناس و ما كانوا قط متفقين في مسائل الدين و الدنيا. و من عاده صاحب كل فكر ان يحب تكثير سواد القائلين بفكره و يعتقد أنه يعمل صالحا و يسدى معروفا و ينقذ من جهاله و يزغ عن ضلاله، و من العدل ان يكون الاختلاف داعيا للتنافر مادام صاحب الفكر يعتقد ما يدعو اليه و لو كان على الخطأ في غيره، لأن الاعتقاد في شيء اثر الاخلاص و المخلص في فكر ما اذا اخلص فيه يناقش بالحسنى ليغلب عليه بالبرهان، لا بالطعن و اغلاظ القول و هجر الكلام. و ما ضر صاحب الفكر لو رفق بمن لا يوافقه على فكره ريثما يهتدى الى ما يراه صوابا و يراه غيره خطأ او يقرب منه. و في ذلك من امثال الأوامر الربانيه و الفوائد الاجتماعيه ما لا يحصى؛ فان اهل الوطن الواحد لا يحيون حياه طيبه الا اذا قل تعاديهم و اتفقت على الخير كلمتهم و تصافقوا و تعاطوا...؛(۲)

افکار با یکدیگر، با اختلاف در منشأ، عادت، علم و هدف مختلف است و این اختلاف در مردم طبیعی است، و هرگز در مسائل دین و دنیا اتفاق نداشته اند و از عادت هر صاحب اندیشه ای این است که دوست دارد معتقدان به اندیشه اش زیاد باشند و معتقد

است که کار خوبی می کند و در جامعه معروف را ترویج کرده و مردم را از جهالت و گمراهی نجات می دهد، ولی از عدالت است که اختلاف داعی به مشاجره نباشد تا زمانی که صاحب اندیشه به آنچه دعوت به آن می کند، معتقد است، گرچه در غیر آن مورد، به خطا می رود، زیرا اعتقاد در چیزی، اثر اخلاص است، و مخلص در فکری، اگر در آن اخلاص داشته باشد، از راه صحیح مناقشه می کند تا بر آن از راه برهان غالب گردد، نه از راه طعن زدن و سخن درشت و فحش. صاحب اندیشه را ضرر نمی رساند، اگر با

ص: ۳۱۴

غیر موافقت در اندیشه مدارا کند، شاید به آنچه آن را صواب پنداشته و غیر آن را خطا می داند، هدایت شده یا به آن نزدیک شود و در این امر از امتثال اوامر ربانی و فواید اجتماعی نمونه های بسیاری است، زیرا مردم یک وطن، به زندگی نیک دست نمی یابند، مگر در صورتی که دشمنی آنان کم شده و سخنان بر خیر اتفاق یافته و متحد شده و با هم تعامل داشته باشند... .

او نیز می گوید:

دع مخالفک - ان كنت تحب الحق - يصرح بما يعتقد، فاما ان يقنعك و اما ان تقنعه و لاتعامله بالقسر، فما انتشر فكر بالعنف او تفاهم قوم بالطيش و الرعونه. من خرج في معاملة مخالفه عن الحد التي هي احسن يخرجه فيخرجه عن الأدب و يحوجه اليه؛ لان ذلك من طبع البشر مهما تثقت اخلاقهم و علت في الآداب مراتبهم، و بعد فان اختلاف الآراء من سنن الكون و هو من اهم العوامل في رقى البشر، و الأدب مع من يقول فكره باللطف

قاعده لا يجب التخلف عنها في كل مجتمع، و التعادي عن المنازع الدينيه و غيرهما من شأن الجاهلين لا العالمين، و المهووسين لا المعتدلين؛(۱)

اگر دوستدار حقی، مخالف خود را رهاکن تا به اعتقادش تصریح کند، زیرا یا تو را قانع می کند و یا تو، او را قانع می کنی و با زور با او معامله مکن، چون هیچ اندیشه ای با زور انتشار نیافت و هیچ قومی با تسدی و شدت تفاهم پیدا نکرد. هر کس در معامله با مخالفش، از حدی که احسن است خارج شود، به درد سر می افتد و او را از ادب خارج کرده و به آن محتاج می گردد، زیرا این از طبع بشر است، هر قدر اخلاقشان رشد کرده و در آداب مراتبشان پیشرفت یابند اختلاف در رأی از سنت های روزگار و از مهم ترین عوامل در پیشرفت بشر است، و رعایت ادب همراه با لطف، با کسانی که در صدد انتقال فکر به آنان هستیم، قاعده ای است که در هیچ جامعه ای نباید از آن تخلف شود و دشمنی کردن در باره نزاع های دینی و غیر آن ها، از شأن جاهلان و افراد با هوس است، نه عالمان و افراد معتدل.

ص: ۳۱۵

او نیز می گوید: «لقد اریقت دماء محرمة و عذبت ابرياء بالسجون و النفی و الإهانات باسم الدین»؛^(۱)

چه خون های محترمی که به اسم

دین ریخته شد و چه افراد نیکی که در زندان ها شکنجه شده و تبعید گشته و به آن ها اهانت شد.»

او نیز در ادامه شکوائیه خود، از وضع موجود در جامعه اسلامی می گوید:

و هكذا یمّر بتواریخ تلك القرون ما لایحصی من حوادث من أقیمت علیهم الفتن و اتهموا بما اتهموا به، مع أنّ الحدود تدرأ بالشبهات، و نعنی بالحدود ما نُصّ علیه فی الكتاب العزیز و السنه الغراء، فاذا كانت فی تلك المكانه و قد شرع فیها محاوله درئها بالشبهات فكیف بحدود لاسند لها الاً بالاجتهاد، و لیس لها اصل قاطع و لا نصّ محکم؟! فلاریب أنّها اولی بالدرء و اجدر بالدفع. و لایدری المرء ما الذی حملهم علی نسیان هذه الموعظه حتی عكسوا القضیه و اصبحوا یکبرون الصغیر و یعظمون الحقیر و یهللون الأمور و یدعون بالویل و الثبور مما لایقومون بعشره للمنكرات المجمع علیها و الكبائر التي یُجاهر بها...؛^(۲)

تاریخ های این قرن ها همراه با حوادث می گذرد و کسانی پیدا می شوند که گرفتار فتنه ها شده و مورد اتهام واقع شده اند، در حالی که حدود با شبهات دفع می شود، و مقصود ما از حدود، اموری است که در قرآن و سنت بر آن تصریح شده است و اگر شرع تا به این حد آمده و در صدد دفع حدود به شبهات است، چه رسد به حدودی که سندی برای آن ها جز اجتهاد نیست و برای آن ها اصل قطعی و نصّ محکم وجود ندارد؟ شکی نیست که آن ها سزاوارتر به دفع می باشند و کسی نمی داند چه چیز آنان را، بر فراموش کردن این موعظه واداشت تا قضیه را وارونه کرده

و شروع به بزرگ کردن، کوچک و بزرگ نمایی امور پست کرده و مردم را از آن بترسانند و چنان سر و صدایی به راه اندازد که یک دهم آن را، برای منکرانی که اجماع بر حرمت آن هاست و گناهان کبیره ای که آشکارا انجام می گیرد، چنین نمی کنند... .

استاد علی طنطاوی می نویسد:

ص: ۳۱۶

۱- . همان.

۲- . همان، ص ۴۷.

لا یصح ان ینکر المسلم قولاً لمجرد انّ القائلین به مخالفون له فی المذهب او المش-رب، بل لایجب علیه ان یتقید بآراء جماعه معینه لایعدل عنها و لو ظهر له خطأها، و تبین له انّ الحق فی غیرها. و الحق الذی لایعدل عنه هو ما جاء فی نصّ صریح من کتاب او سنه ثابته الورود قطعیه الدلاله. اما ما کان فیہ آیه لیست نصاً فی المسأله و حدیث یحتمل وجهاً آخر من وجوه الاجتهاد فلا مانع من تعدد الأقوال فیہ. فمن کان مشربه سلفیا لایطعن علی من مشربه صوفی، و من کان مع ابن تیمیہ لاینکر علی من کان مع السبکی، مادام الجمیع مسلمین مستندین فی ما ذهبوا الیه الی دلیل شرعی؛

صیحیح نیست انسان مسلمان، گفته ای را انکار کند به مجرد آن که قائلین به آن، با او در مذهب و روش مخالفند، بلکه بر انسان واجب نیست که مقید به آرای گروه معینی شده و از آن ها عدول نکند، گرچه برای او اشتباهش ظاهر گشته و روشن شود که حق در غیر آن است. حقی که نباید از آن عدول کرد، همان چیزی است که در نص صریح از قرآن و یا سنت آمده، که ورودش ثابت و دلالتش قطعی است. اما در مسائلی که آیه منصوص ندارد و یا مستند آن حدیثی است که احتمال وجه دیگری از وجوه اجتهاد در آن می رود مانعی از

تعدد اقوال در آن نیست. بنابراین کسی که روش او سلفی است نباید بر کسی که روش او صوفی است ایراد وارد کند، و نیز کسی که مؤید ابن تیمیہ است نباید کسی را که مسلک سبکی دارد، انکار کند، در صورتی که همگی مسلمان بوده و در انتخاب راه خود به دلیل شرعی استناد کرده باشند.

آثار ضعف بصیرت در دین

ضعف بصیرت در دین آثار و مفسداتی در پی دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

تکفیر افراطی

مهم ترین عامل تکفیر افراطی از سوی افرادی که صلاحیت آن را ندارند، ضعف بصیرت به حقیقت دین و کم بضاعت در فهم اسرار و مقاصد دین است.

مقصود ما از ضعف بصیرت، جهل مطلق به دین نیست، زیرا این امر عادتاً به غلو و افراط در تکفیر منجر نمی شود، بلکه مقصود از آن ضعف قدرت علمی است که با آن

انسان گمان می کند در زمره علماست، در حالی که از بسیاری از علومی که باید بداند ناآگاه می باشد. او مقداری از علوم را از جاهای مختلف گرفته و بدون ارتباط با یکدیگر، با هم جمع کرده و به نتیجه ای با فکر التقاطی خود رسیده است؛ ضرر این گونه افراد بر جامعه، از ضرر افراد جاهل بیشتر است.

این چنین اشخاصی بر فرض که مخلص باشند، ولی اخلاص به تنهایی کافی نیست، مادامی که فهمش مستند به شریعت اسلام بر طبق موازین صحیح و عقلایی نباشد و گرنه سر از خوارج در می آورند.

ظاهرگرایی در فهم دین

یکی از آفات ضعف بصیرت، ظاهرگرا شدن در فهم نصوص دینی و نفهمیدن حقیقت آن است و کسی که به این درد مبتلا شود به زودی به تناقضاتی خطرناک در امر دین می رسد که او را به سقوط می کشاند.

اشتغال به موضوعات جانبی

از آفات ضعف بصیرت در دین، پرداختن به امور جزئی و جانبی و دور شدن از مسائل مهم است که هویت امت اسلامی را تشکیل می دهد. از این رو مشاهده می کنیم برخی از این افراد که خود را سلفی معرفی می کنند، دنیا را به جهت بلند گذاشتن ریش یا کوتاه کردن لباس خود، زیر و رو می کنند، در حالی که بی دینی در جامعه رسوخ کرده و صهیونیست ها همه جا را اشغال نموده و مسیحیت صلیبی مشغول نیرنگ بر ضد اسلام و مسلمانان است و از طرفی دیگر، هر یک از فرقه های اسلامی، در صدد تکفیر دیگری برآمده و

وحدت خود را از دست داده و در نتیجه خود را در معرض خطر قرار داده و دشمنان نیز از این موقعیت استفاده کرده و در پی ضربه زدن به اسلام و مسلمین برآمده اند.

اسراف در تحریم

از آثار ضعف بصیرت در فهم دین، تمایل دائمی به تنگ نظری و تندروی و زیاده روی در فتوا به تحریم و حکم به توسعه دایره محرمات است، در حالی که خداوند متعال می فرماید: {وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ}؛ (۱)

«به دلیل دروغی که بر زبانتان جاری می شود {و چیزی را مجاز و چیزی را ممنوع می کنید، {نگویید: این حلال است و آن حرام، تا بر خدا افترا ببندید به یقین کسانی که به خدا دروغ می بندند، رستگار نخواهند شد.»

مشتبهِ شدن مفاهیم

از آثار شوم ضعف بصیرت در فهم دین، مشتبهِ شدن بسیاری از مفاهیم اسلامی در ذهن جوانان کم تجربه است، مفاهیمی که مبهم بوده، به دلیل آثار خطرناکی که گاهی بر آن ها مترتب می شود، احتیاج به تبیین دارند و از آن جمله می توان

از مفهوم ایمان و کفر و اسلام و شرک و نفاق و جاهلیت نام برد. کسانی که از لغت و اسرار آن آگاهی ندارند، گاهی بین معانی حقیقی و مجازی خلط کرده و در نتیجه امور بر ایشان خلط شده و راه ها مشتبهِ و مضطرب می گردد و از این رو بین ایمان مطلق و مطلق ایمان و بین اسلام کامل و مجرد اسلام فرق نگذاشته و نیز بین کفر اکبر مخرج از ملت و کفر اصغر که کفر ناشی از معصیت است و نیز بین شرک اکبر و اصغر و نفاق در عقیده و نفاق در عمل تمییز نداده و جاهلیت در خلق و سلوک را، همانند جاهلیت در عقیده، فرض می کنند.

پیروی از متشابهات و ترک محکّمات

از آفات ضعف بصیرت در دین پیروی از متشابهات در نصوص و رها کردن محکّمات آن است، کاری که از راسخ در علم صادر نشده و تنها شأن کسانی است که

ص: ۳۱۹

قلبشان زنگار دارد. از این رو مشاهده می کنیم که چگونه افراد غالی و بدعت گذار به دنبال تشابهات رفته و از محکاماتی که می تواند انسان را به حق برساند، خود را دور کرده اند، و نمونه آن را می توان در خوارج مشاهده کرد که چگونه در نتیجه سطحی نگر شدن در فهم دین و

شتاب ورزیدن در حکم و رها کردن محکامات و پیروی از تشابهات، به ورطه تکفیر مخالفان خود سقوط کرده و با امام به حق امیرمومنان ۷ درگیر شده و به دلیل ضعف بصیرت اتهاماتی را به آن حضرت زدند و با شعار «لا حکم الا لله» با استناد نادرست به آیه {ان الحكم الا لله} (۱) حضرت علی ۷ را متهم به خروج از دین کردند، در حالی که حضرت در رد استدلال آنان می فرمود: «کلمه حق یراد بها باطل؛ (۲) این کلمه حقی است، که قصد باطل از آن شده است.»

رد حکم به خداوند متعال، چه در امور تکوینی یا تشریحی، به معنای توحید در تدبیر و تشریح است و دلالتی بر ابطال حکمیت عالمان در قضایای جزئی مورد نزاع ندارد، تا زمانی که تحکیم و حکمیت آن ها، بر محور حکم خدا و تشریح او باشد.

این گونه برداشت های باطل و غلط است که افراد را در تکفیر مخالفان خود گرفتار می کند.

عدم جواز تکفیر به لازمه مذهب

از صریح عبارت های بسیاری از علما استفاده میشود که تکفیر افراد به لازمه مذهبشان، جایز نیست.

ابن حزم میگوید:

وأما من كفر النَّاس بما تؤول إليه أقوالهم فخطأ لأنه كذب على الخصم وتقويل له ما لم يقل به وإن لزمه...؛ (۳)

ص: ۳۲۰

۱- . یوسف، آیه ۴۰.

۲- . نهج البلاغه، حکمت ۱۹۸.

۳- . الفصل، ج ۳، ص ۲۵۰، شرکه عکاظ، جده، چاپ اول، سال ۱۴۰۲ق.

کسی که مردم را به لازمه اقوالشان تکفیر کند، خطا کار است، زیرا این کار، دروغ بستن بر مخالف و نسبت دادن به عقیده‌های است که او قائل به آن نیست، گرچه لازمه سخنش می‌باشد...

ابن تیمیه می گوید:

...فلازم المذهب ليس بمذهب إلا أن يستلزمه صاحب المذهب...؛(۱)

... لازمه مذهب، جزء عقاید مذهب به حساب نمی آید، مگر آن که صاحب آن مذهب ملتزم به آن باشد...

و نیز می گوید:

فالصواب أن مذهب الإنسان ليس بمذهب له إذا لم يلتزمه، فأنه إذا كان قد انكره و نفاه كانت اضافته إليه كذباً عليه...؛(۲)

صحیح آن است که مذهب انسان، هنگامی مذهب اوست، که ملتزم به آن باشد، ولی اگر آن را انکار و نفی کند انتساب آن به او دروغ بر اوست...

او نیز مینویسد:

لازم قول الانسان نوعان:

أحدهما لازم قوله الحق فهذا مما يجب عليه أن يلتزمه فان لازم الحق حق و يجوز أن يضاف إليه إذا علم من حاله أنه لا يمتنع من التزامه بعد ظهوره و كثير مما يضيفه الناس الى مذهب الأئمه من هذا الباب.

و الثاني لازم قوله الذي ليس بحق فهذا لا يجب التزامه إذ أكثر ما فيه أنه قد تناقض و قد ثبت أن التناقض واقع من كل عالم غير النبيين ثم ان عرف من حاله أنه يلتزمه بعد ظهوره له فقد يضاف إليه و إلا- فلا- يجوز أن يضاف إليه قول لو ظهر له فساد لم يلتزمه...؛(۳)

لازمه قول انسان بر دو نوع است:

ص: ۳۲۱

۱- ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۵، ص ۳۰۶.

۲- همان، ج ۲۰، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.

۳- ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۲۹، ص ۴۱ و ۴۲.

نوع اول: لازمه قول به حق که باید انسان به آن ملتزم شود، زیرا لازمه حق، حق است و جایز است به او نسبت داده شود، در صورتی که از حال او معلوم است، که بعد از ظهورش از التزام به آن امتناع نمیورزد و بسیاری از امور که مردم به مذاهب امامان نسبت می‌دهند، از این باب است.

نوع دوم: لازمه قول انسان بوده، که به ناحق است و این را نمیتوان ملتزم شد، زیرا بیشترین دلالتش آن، این است که تناقض دارد و ثابت شده که این تناقض، از هر عالمی غیر از انبیا واقع میشود. آری اگر از حال او معلوم باشد، که بعد از ظهور، لازمه به آن التزام می‌دهد، میتوان به او نسبت داد که اگر فسادش ظاهر شود، به آن التزام نمیدهد...

او نیز میگوید:

... ولو كان لازم المذهب مذاهبا للزم تكفير كل من قال عن الاستواء او غيره من الصفات انه مجاز ليس بحقيقه فإن لازم هذا القول يقتضي أن لا يكون شيء من أسمائه أو صفاته حقيقه؛(۱)

... اگر لازمه مذهب، مذهب است، لازم می‌آید تکفیر هر کس که معتقد باشد {استواء} یا دیگر صفات مجاز است نه حقیقت؛ زیرا لازمه این قول آن است که هیچ یک از اسماء یا صفات خداوند حقیقی نباشد.

ابن الوزير میگوید:

ضأن التكفير بالإلزام ومآل المذهب رأئ محض لم يرد به السمع لا- تواتراً، ولا- آحاداً ولا- إجماعاً، والفرض أن أدله التكفير والتفسيق لا تكون إلا سميّة، فانهدت القاعدة، وبقي التكفير به على غير أساس؛(۲)

همانا تکفیر به لازم و بازگشت مذهب، رأی محض است و دلیل سمعی متواتر و اجماع بر آن وارد نشده و فرض آن است که ادله تکفیر و تفسیق نیست، مگر سمعی بنابراین قاعده از بین رفته و تکفیر بیاساس است.

شیخ عبدالرحمن بن سعدی میگوید:

ص: ۳۲۲

۱- همان، ج ۲۰، ص ۲۱۷.

۲- ابن وزیر، العواصم و القواصم، ج ۴، ص ۳۶۸.

... فالصواب والتحقيق الذى يدلّ عليه الدليل أنّ لازم المذهب الذى لم يصرّح به صاحبه و لم يشر اليه و لم يلتزمه ليس مذهباً؛ لأنّ القائل غير معصوم و علم المخلوق مهما بلغ فأنّه قاصر، فبإيّ برهان نلزم القائل بما لم يلتزمه و نقوله ما لم يقله...؛(١)

... صواب و تحقيق كه دليل بر آن دلالت دارد آن است كه لازم مذهب، در صورتى كه صاحبش به آن تصريح يا اشاره نكرده و ملتزم به آن نيست، مذهب به حساب نميآيد، زيرا گوينده معصوم نيست و علم مخلوق به درجهائى كه برسد قاصر است، پس به چه برهاني گوينده را ملزم به چيزى ميكنيم كه خودش آن را نپذيرفته و قولى را به او نسبت ميدهيم كه نگفته است... .

شيخ محمد عثيمين از شيوخ وهابيه ميگويد:

... الحال الثالثه: أن يكون اللازم مسكوتاً عنه، فلا يذكر بالتزام ولا منع، فحكمه في هذه الحال أن لا ينسب إلى القائل، لأنه يحتمل لو ذكر له أن يلتزم به أو يمنع التلازم، ويحتمل لو ذكر له فتبين له لازمه وبطلانه أن يرجع عن قوله، لأن فساد اللازم يدل على فساد الملزوم. ولورود هذين الاحتمالين لا يمكن الحكم بأن لازم القول قول. فإن قيل: إذا كان هذا اللازم لازماً من قوله، لزم أن يكون قولاً له لأن ذلك هو الأصل، لا سيما مع قرب التلازم. قلنا: هذا مدفوع بأن الإنسان بشر وله حالات نفسيه وخارجيه توجب الذهول عن اللازم، فقد يغفل أو يسهو، أو ينغلق فكره، أو يقول القول في مضايق المناظرات من غير تفكير في لوازمه ونحو ذلك؛(٢)

... حالت سوم اينكه لازم، مسكوت عنه باشد، نه ذكرى از التزام در آن باشد، نه منع از آن و حكمش در اين حالت آن است كه به گوينده نسبت داده نشود، زيرا احتمال ميرود در صورت ذكر كردن براى او، به آن ملتزم شود يا تلازم را منع كند و احتمال ميرود در صورت آشكار شدن لزوم و بطلان

برای او، از قولش بازگردد، زیرا فساد لازم، دلالت بر فساد ملزوم دارد و در صورت وارد شدن این دو احتمال، ممکن نیست حکم شود به این که لازمه گفتار انسان گفتار اوست. اگر گفته شود: اگر این لازم، لازمه گفتار اوست لازمه اش آن است، که گفتار او به حساب آید، زیرا اصل همین است به ویژه با

ص: ۳۲۳

۱- . عبدالرحمن سعدی، توضیح الکافیة الشافیة، ص ۱۵۵-۱۶۵.

۲- . عثيمين، القواعد المثلی فی صفات الله و اسمائه الحسنی، ص ۱۲ و ۱۳.

نزدیک بودن تلازم. در پاسخ می‌گوییم: این حرف دفع می‌شود به این که انسان بشر است و حالات نفسانی و خارجی دارد که می‌تواند باعث غفلت از لازم شود؛ گاهی انسان غافل می‌شود یا سهو میکند یا فکرش بسته می‌شود یا هنگامی که در مناظرات به تنگنایی رسید، بدون فکر کردن در لوازم گفتارش، حرفی می‌زند و امثال آن.

محمد خلیل هراس در شرح نونیه ابن قیم جوزیه می‌گوید:

والذی يظهر من كلام الأئمة أنهم لا يفرقون في الحكم بين اللوازم البينه الظاهره واللوازم الخفيه؛ فإنَّ الإنسان قد يذهل عن اللازم القريب، بل غالب كلامهم عن اللوازم البينه التي ثبت لزومها؛ فإذا ثبت عدم المؤاخذة بها و عدم لزومها فالخفيه من باب أولى؛ (١)

آنچه از کلام امامان به دست می‌آید این که آنان بین لوازم آشکار و مخفی - در عدم جواز انتساب به افراد - فرق نمی‌گذارند، زیرا انسان گاهی از لوازم قریب غافل است،

بلکه بیشتر کلام انسان از لوازم آشکار بوده که لزومش ثابت است. اگر نمی‌توان کسی را به لوازم آشکار مؤاخذه کرد، پس به طریق اولی در لوازم مخفی نمی‌توان چنین کاری کرد.

نقد شبهه لزوم تکفیر کافر

از جمله سخنانی که بر زبان وهابیان و تکفیری‌ها جاری شده و به دلیل آن افراد هر مذهبی، غیر از مذهب خود را تکفیر می‌کنند این جمله است: «من لم يكفر الكافر فهو كافر؛ (٢) هر کس که شخص کافر را تکفیر نکند، خودش کافر است.»

پاسخ

اولاً: حقیقت مطلب این است که وهابیان به واقعیت این قاعده پی نبرده‌اند و لذا بر هر فرد مخالف از مذاهب دیگر که مسلمان است و شهادتین می‌گویند، ولی برخی از

ص: ۳۲۴

۱- ابن قیم، شرح نونیه، ج ۲، ص ۲۳۵.

۲- یوسف قرضاوی، ظاهره الغلو فی الدین، ص ۲۸۸.

عقاید آن‌ها را قبول ندارد، عنوان کفر را اطلاق می‌کنند و از این طریق، در جامعه اسلامی تفرقه و نزاع و مشاجره ایجاد می‌کنند.

حقیقت این قاعده این است: کسی که به طور قطع کافر است و هیچ شبهه در او وجود ندارد و تمام شرایط در او موجود بوده و موانع درباره او

مفقود است، این گونه شخصی را باید تکفیر کرد؛ همچون: ابوجهل، ابولهب، مارکس و...؛

ولی افرادی که اظهار شهادتین می‌کنند و مؤمن می‌باشند و اهل انجام واجبات بوده و از محرّمات اجتناب می‌نمایند، ولی در برخی عقاید و اعمال با وهابیان موافق نیستند، درحالی که در عقیده خود به کتاب و سنت تمسک می‌کنند. ولی وهابیان معنای دیگری می‌فهمند، نمی‌توان این دسته از مسلمانان را به مجرد این که در برخی عقاید با آنان مخالفند، متهم به کفر و شرک کرد، و گرنه همین اتهام را ممکن است دیگر مذاهب به آنان بزنند و وهابیان را از دین خارج کنند و هر مذهبی به جهت اختلاف با مذهب دیگر در برخی از مسائل عقیدتی، آنان را متهم به کفر نمایند، این اتهامات منشأ نزاع و مشاجره بین امت اسلامی شده و همه را به جان یکدیگر می‌اندازد، به طوری که اثری از مسلمانان باقی نمی‌ماند، ما وظیفه نداریم که به لوازم اعتقادات افراد حکم کنیم، مگر آن که او به آن لوازم ملتزم و معتقد باشد.

ثانیاً: آنچه از مجموعه آیات و روایات استفاده می‌شود پذیرفتن سلطه کفار است نه

تکفیر کردن کفار؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ }؛ (۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را ولی [و دوست و تکیه گاه خود] انتخاب نکنید! آن‌ها اولیای یکدیگرند؛ و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آن‌ها هستند؛ خداوند، جمعیت ستم کار را هدایت نمی‌کند.

ص: ۳۲۵

از کلمات و فتاوی این تیمیه نیز استفاده می شود که این قاعده را نمی توان بر مسلمانان و مؤمنانی اطلاق کرد که در برخی عقاید با ما مخالفند. او در این باره می گوید:

أَنَّ كُلَّ مَنْ أَقْرَبَ بِاللَّهِ فَعِنْدَهُ مِنَ الْإِيمَانِ بِحَسَبِ ذَلِكَ، ثُمَّ مَنْ لَمْ تَقُمْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ بِمَا جَاءَتْ بِهِ الْأَخْبَارُ لَمْ يَكْفُرْ بِجَحْدِهِ، وَ هَذَا يَبَيِّنُ أَنَّ عَامَهُ أَهْلَ الصَّلَاةِ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ - وَ أَنْ اخْتَلَفَتْ أَعْتَادُهُمْ فِي مَعْبُودِهِمْ وَ صِفَاتِهِ - الْإِيمَانُ كَانَ مُنَافِقًا يَظْهَرُ الْإِسْلَامَ بِلِسَانِهِ وَ يَبْطِنُ الْكُفْرَ بِالرَّسُولِ؛ فَهَذَا لَيْسَ بِمُؤْمِنٍ. وَ كُلُّ مَنْ أَظْهَرَ الْإِسْلَامَ وَ لَمْ يَكُنْ مُنَافِقًا فَهُوَ مُؤْمِنٌ لَهُ مِنَ الْإِيمَانِ بِحَسَبِ مَا أُوتِيَ مِنْ ذَلِكَ، وَ هُوَ مِمَّنْ يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ وَ لَوْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الْإِيمَانِ، وَ يَدْخُلُ فِي هَذَا جَمِيعُ الْمُتَنَازِعِينَ فِي الصِّفَاتِ وَ الْقَدْرِ عَلَى اخْتِلَافِ عَقَائِدِهِمْ... فَهَذَا أَصْلُ عَظِيمٍ فِي تَعْلِيمِ النَّاسِ وَ مَخَاطَبَتِهِمْ بِالْخُطَابِ الْعَامِ بِالنُّصُوصِ الَّتِي اشْتَرَكُوا فِي سَمَاعِهَا كَالْقُرْآنِ وَ الْحَدِيثِ الْمَشْهُورِ، وَ هُمْ مُخْتَلِفُونَ فِي مَعْنَى ذَلِكَ، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ صَحْبِهِ؛ (۱).

هر کس که به خدا اعتقاد دارد، به حسب اعتقادش مؤمن است، و {به مفاد روایات} هر کس که بر او اقامه حجت نشده، به سبب انکارش، کافر نمی شود. از این جا روشن می شود کسانی که اهل نمازند به خدا و رسولش ایمان دارند، گرچه اعتقاداتشان در باره خدا و صفات او اختلاف دارد، مگر کسی که منافق است و به زبان اظهار اسلام می کند، ولی در دل به آن کافر است، که او مؤمن نیست. هر کس اسلام را اظهار کرده و منافق نیست، او به اندازه خود مؤمن است و از کسانی است که از جهنم خارج شده، گرچه به اندازه ذره ای ایمان در قلب دارد. در این گروه تمام کسانی هستند که در صفات و قدر با وجود اختلافشان، داخل اند... و این اصلی است بزرگ در تعلیم مردم و مخاطب قرار دادن آنان به خطاب عام به نصوصی که همه در شنیدن آن شریک اند، همچون: قرآن و حدیث مشهور، گرچه در معنای آن اختلاف دارند، و خدا داناتر است، و درود خدا بر محمد و آل و اصحاب او باد.

ص: ۳۲۶

برخی از مخالفان درصدد اثبات تکفیری بودن شیعه برآمده و پیروان و علمای این مذهب را متهم به تکفیر اهل سنت می کنند و برای اثبات این ادعا به انواعی از ادله و شواهد استدلال می کنند؛ به طور کلی به آن ها اشاره و نقل می کنیم:

روایات

در برخی از روایات به کفر مخالفان اشاره شده، ولی می توان آن ها را این گونه توجیه کرد:

الف { کفری که در این روایات بر مخالفان اطلاق شده، کفر مقابل ایمان است نه اسلام، بنابراین، کفر مخرج از ملت اسلام نیست.

آیت الله العظمی حکیم^۲ در این باره می فرماید:

وأما النصوص فالذى يظهر منها انها فى مقام إثبات الكفر للمخالفين بالمعنى المقابل للإيمان، كما يظهر من المواجهه فيها بين الكافر والمؤمن. فراجعها. وقد ذكر فى {الحدائق} كثيرا منها. ويشهد لذلك النصوص الكثيره الشارحه لحقيقه الاسلام، كموثق سماعه: {قلت لابی عبد الله عليه السلام: أخبرنى عن الاسلام والایمان أهما مختلفان؟ فقال عليه السلام: إن الايمان يشارك الاسلام، والاسلام لا يشارك الايمان. فقلت: فصفاهما لى. فقال عليه السلام: الاسلام شهاده أن لا إله إلا الله والتصديق برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، به حققت الدماء، وعليه جرت المناكح والمواريث وعلى ظاهره جماعه الناس. والایمان الهدى، وما يثبت فى القلوب من صفاه الاسلام وما ظهر من العمل به.} وصحيح حمران عن أبى جعفر عليه السلام: {سمعتة يقول: الايمان ما استقر فى القلب وأفضى به إلى الله تعالى، وصدقه العمل بالطاعه والتسليم لامره والاسلام ما ظهر من قول أو فعل، وهو الذى عليه جماعه الناس من الفرق كلها، وبه حققت الدماء وعليه جرت المواريث وجاز النكاح...}. وخبر سفیان بن السمط: {سأل رجل أبا عبد الله عليه السلام عن الاسلام والایمان ما الفرق بينهما؟ ... فقال عليه السلام: الاسلام هو الظاهر الذى عليه الناس، شهاده أن لا إله إلا الله، وأن محمدا رسول الله وإقام الصلاة، وإيتاه الزكاه

وحج

البیت، وصیام شهر رمضان فهذا الاسلام وقال عليه السلام: الايمان معرفه هذا الامر مع هذا، فان أقر بها ولم يعرف هذا الامر كان مسلما، وكان ضالا؛(۱)

آن چه از نصوص ظاهر می شود این است که در مقام اثبات، کفر مخالفان به معنای مقابل ایمان است، آن گونه که از مقابله بین کافر و مؤمن در آن ها ظاهر می گردد، در کتاب الحدائق بسیاری از آن ها آمده و شاهد آن نصوصی است که حقیقت اسلام را شرح کرده است. همانند موثق سماعه: «به امام صادق ۷ گفتم: مرا خبر بده از اسلام و ایمان، آیا آن دو با هم مختلف اند؟ حضرت فرمود: ایمان با اسلام مشارکت دارد، ولی اسلام با ایمان مشارکت ندارد. عرض کردم: برای من آن دو، را توصیف کن. حضرت فرمود: اسلام عبارت است از گواهی به وحدانیت خدا و تصدیق به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که به واسطه آن خونها حفظ شده و نکاحها و ارث ها جاری گشته و جماعت مردم بر آن ظاهر می باشند و ایمان عبارت است از هدایت و آنچه از صفت اسلام و آنچه از عمل ظاهر شده و در قلب ها ثابت می شود».

صحیح حمران از امام باقر ۷: «از او شنیده ام که می فرمود: ایمان آن چیزی است که در قلب استقرار یافته و انسان را به سوی خداوند متعال می کشاند و عمل به طاعت و تسلیم امر او شدن، آن را تصدیق می کند و اسلام آن قول یا فعلی است که ظاهر شده و

جماعت مردم از تمام فرقه ها بر آن می باشند و خون ها به سبب آن حفظ شده و ارث ها جریان یافته و نکاح جایز شده است...».

خبر سفیان بن سباط که گفت: «مردی از امام صادق ۷ درباره اسلام و ایمان و فرق بین آن دو سؤال کرد؟... تا این که گفت: حضرت فرمود: اسلام همان ظاهری است که مردم بر آن می باشند، یعنی گواهی به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر او و برپاداشتن نماز و پرداخت زکات و حج خانه خدا و روزه ماه رمضان و این همان اسلام است، حضرت فرمود: ایمان شناخت این امور، اضافه بر آن هاست و اگر به آن ها اقرار کند، ولی این امر را نشناسد، مسلمان و گمراه است».

ص: ۳۲۸

ایشان هم چنین در ادامه می گوید:

ويشهد لذلك أيضا النصوص الكثيره الواردة في طهاره ما يؤخذ من أيديهم من المائعات والجامدات التي يعلم مباشرتهم لها كالادهان والالبان، والعصير الذي قد ذهب ثلثاه، والجبن، والجلود، واللحوم وغير ذلك مما يتجاوز حد التواتر؛^(۱)

شاهد این مطلب نیز نصوص بسیاری است که در باره طهارت آن چه از دست مخالفان گرفته می شود، وارد شده، از قبیل: مایعات و جامدات که می دانیم با بدن آنان در تماس بوده همانند: روغن ها، شیرها، شیره هایی که دو سومش تبخیر شده و پنیر و پوست ها و

گوشت ها و غیر این ها از چیزهایی که از حد تواتر گذشته است.

ب } ممکن است که کفر در این روایات را حمل بر کفر باطنی کنیم که درجهای از کفر است، نه کفر ظاهری.

آیت الله العظمی خویی^۲ در این باره می فرماید:

والاخبار الواره بهذا المضمون وان كانت من الكثره بمكان إلا أنه لادلاله لها على نجاسه المخالفين إذ المراد فيها بالكفر ليس هو الكفر في مقابل الاسلام وانما هو في مقابل الايمان كما أشرنا إليه سابقا أو انه بمعنى الكفر الباطني؛^(۲)

روایات وارد شده به این مضمون، بسیار است، ولی دلالت بر نجاست مخالفان ندارد، زیرا مراد از کفر در آنان، کفر در مقابل اسلام نیست، بلکه کفر در مقابل ایمان است، و یا مقصود کفر در آن جا باطنی است، نه ظاهری.

دیدگاه بزرگان شیعه

برخی از علمای شیعه تصریح به کفر مخالفان کردند، ولی همان گونه که قبلاً گفته شد مقصود از کفر در کلمات آنان کفر مقابل ایمان است نه کفر مقابل اسلام و از این رو اهل سنت که معتقد به ولایت حضرت علی^۷ نیستند را نمی توان از اسلام خارج کرد.

ص: ۳۲۹

۱- همان، ص ۳۹۵.

۲- ابوالقاسم خویی، التنقیح فی شرح العروه الوثقی، ج ۲، ص ۸۴.

آیت الله العظمی حکیم **رحمته** در این باره می فرماید:

وبالجملة: فالقرائن الداخليه والخارجيه قاضيه بكون المراد من الكفر في النصوص السابقه مالا يكون موضوعا للنجاسه. والظاهر أنه هو المراد من الكفر في كلمات أصحابنا؛ **(۱)**

قراین داخلی و خارجی حکم می کند به این که مقصود از کفر در نصوص گذشته، کفری نیست که موضوع برای نجاست باشد و ظاهر این است که مراد از کفر در کلمات اصحاب ما + همین نوع کفر است.

اعتقاد به اصل دین بودن امامت

برخی از علمای شیعه معتقدند که امامت و ولایت از اصول دین است و این مستلزم کفر منکر ولایت است، ولی در مقابل برخی از علما معتقدند امامت از اصول مذهب است، که از آن جمله عبارتاند از:

علامه شرف الدین **رحمته**، **(۲)** آیت الله العظمی حکیم **رحمته**، **(۳)** آیت الله العظمی خویی **رحمته**، **(۴)** امام خمینی **رحمته**، **(۵)** علامه طباطبایی **رحمته**، **(۶)** استاد شهید مطهری **رحمته**. **(۷)**

ضروری دین بودن امامت

برخی از علمای شیعه معتقد به ضروری دین بودن امامت اند و منکر ضروری، به اتفاق مسلمانان کافر است، ولی برخی دیگر امامت را ضروری مذهب می دانند، که از آن جمله آیت الله حکیم **رحمته** **(۸)**، آیت الله العظمی خویی **رحمته** و امام خمینی **رحمته** است.

ص: ۳۳۰

- ۱- سید محسن حکیم، مستمسک العروه، ج ۱، ص ۳۹۵.
- ۲- شرف الدین، الفصول المهمه، ص ۱۵۳.
- ۳- سید محسن حکیم، مستمسک العروه، ج ۱، ص ۳۹۴.
- ۴- ابوالقاسم خویی، التنقیح فی شرح العروه الوثقی، ج ۲، ص ۸۶.
- ۵- امام خمینی، کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۲۹ به بعد.
- ۶- قرآن در اسلام، ص ۱۳۷.
- ۷- عدل الهی، ص ۵۶.
- ۸- سید محسن حکیم، مستمسک العروه، ج ۱، ص ۳۹۵.

آیت الله العظمی خویی^۱ در این باره میفرماید:

ان الضروری من الولایه إنما هی الولایه بمعنی الحب والولاء، وهم غیر منکرین لها - بهذا المعنی - بل قد ینظرون حبهم لاهل البیت}. وأما الولایه بمعنی الخلافه فهی لیست بض-روریه بوجه وإنما هی مساله نظریه وقد فس-روها بمعنی الحب والولاء ولو تقلیدا لأبائهم وعلماهم وانکارهم للولایه بمعنی الخلافه مستند إلى الشبهه كما عرفت، وقد أسلفنا ان انکار الضروری انما ینتبع الکفر والنجاسه فیما إذا کان مستلزما لتکذیب النبی صلی الله علیه و آله وسلم كما إذا کان عالما بان ما ینکره مما ثبت من الدین بالضروره وهذا لم یتحقق فی حق أهل الخلاف لعدم ثبوت الخلافه عندهم بالضروره لاهل البیت}. نعم الولایه - بمعنی الخلافه - من ضروریات المذهب لامن ضروریات الدین؛ (۱)

ضروری از ولایت، همان ولایت به معنای محبت و دوستی است و اهل سنت منکران بدین معنا نیستند، بلکه محبت اهل بیت: را اظهار می کنند و اما ولایت به معنای خلافت، به هیچ وجه ضروری نیست، بلکه مسئله ای نظری است که آن را به معنای محبت و دوستی تفسیر کرده اند، هرچند به جهت تقلید از پدران و

علمایشان بوده و انکار ولایت به معنای خلافت مستند به شبهه باشد انکار ضروری در صورتی موجب کفر و نجاست است، که مستلزم تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باشد مثل آن که عالم باشد، به این که آن چه را انکار کرده به ضرورت در دین ثابت شده و این در حق اهل خلاف محقق نشده، به جهت ثابت نشدن خلافت نزد آنان به طور ضروری برای اهل بیت؛ آری ولایت به معنای خلافت از ضروریات مذهب است، نه از ضروریات دین.

امام خمینی^۲ نیز می فرماید:

إن المسلم بحسب إرتکاز المشرعه هو المعتقد بالله تعالی، ووحدانیه، ورساله رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم، أو الشهاده بالثلاثه علی احتمالین یأتی الکلام فیهما. وهذه الثلاثه مما لا شبهه ولا خلاف فی اعتبارها فی معنی الاسلام ویحتمل أن یکون الاعتقاد بالمعاد إجمالاً أيضاً مأخوذاً فیہ لدى المشرعه علی تأمل یأتی وجهه.

ص: ۳۳۱

۱- . ابوالقاسم خویی، التنقیح فی شرح العروه الوثقی، ج ۲، ص ۸۶.

وأما الاعتقاد بالولايه فلا شبهه في عدم اعتباره فيه، وينبغي أن يعد ذلك من الواضحات لدى كافة الطائفة الحقه إن أريد بالكفر المقابل له ما يطلق على مثل أهل الذمه من نجاستهم وحرمة ذبيحتهم ومساورتهم وتزويجهم، ضروره استمرار السيره من صدر الاسلام إلى زماننا على عشرتهم ومؤاكلتهم ومساورتهم وأكل ذبائحهم والصلاه في جلودها، وترتيب آثار سوق المسلمين على أسواقهم من غير أن يكون ذلك لاجل التقيه، وذلك واضح لا يحتاج إلى مزيد تجشم. لكن اغتر بعض من اختلت طريقته ببعض ظواهر الاخبار وكلمات الاصحاب من غير غور إلى مغزاهما، فحكم بنجاستهم وكفرهم، وأطال في التشنيع على المحقق القائل بطهارتهم بما لا ينبغي له وله، غافلا عن أنه حفظ أشياء هو غافل عنها؛ (1)

مسلمان به حسب ارتكاز متشرعه، کسی است که معتقد به خداوند متعال و وحدانيت او و رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یا گواهی به این سه امر باشد، بنا بر احتمالی که درباره آن سخنی گفته می شود و در اعتبار این سه امر خلافي نیست که در معنای اسلام معتبر است و احتمال دارد که اعتقاد به معاد نیز به طور اجمال، نزد متشرعه در آن مأخوذ باشد، ولی با تأملی که وجهش خواهد آمد.

اعتقاد به ولایت، شبهه ای در عدم اعتبار آن نیست و باید این امر از واضحات نزد عموم طایفه حقه باشد، در صورتی که مقصود از کفر مقابل آن، کفری باشد که بر مثل اهل ذمه اطلاق می شود: از نجاست و حرام بودن ذبیحه آنان و معاشرت و ازدواج با ایشان، به جهت ضروری بودن استمرار سیره از صدر اسلام تا این زمان بر معاشرت و هم غذا شدن و تعامل و خوردن ذبیحه آنان و نماز در پوست ذبیحه آن ها و ترتیب آثار بازار مسلمانان بر بازارهای آنان، بدون آن که این امر به جهت تقیه باشد، ولی برخی از کسانی که راهشان اختلاف پیدا کرده، از ظواهر برخی، روایات و کلمات اصحاب، فریب خوردانند، بدون آن که حقیقت آن ها را درک کرده باشند و از این رو حکم به نجاست و کفر مخالفان داده و بر محقق به جهت قول به طهارت مخالفان به تعبیراتی که لایق به او و محقق نیست،

اهانت کرده، غافل از آن که اموری را حفظ نموده که از آن ها غافل است.

ص: ۳۳۲

برخی از علمای شیعه همچون علامه حلی ادعای اجماع بر کفر مخالفان کرده اند، ولی آیت الله العظمی حکیم^۱ در توجیه آن می فرماید:

الكفر المدعى عليه الاجماع فى كلام الحلبي وغيره، إن كان المراد منه ما يقابل الاسلام فهو معلوم الانتفاء، فان المعروف بين أصحابنا إسلام المخالفين، وان كان المراد به ما يقابل الايمان - كما هو الظاهر، بقريته نسبة القول بفسق المخالفين إلى بعض أصحابنا فى كتاب فص الياقوت فى قبال نسبة الكفر إلى جمهورهم - لم يجد فى إثبات النجاسة؛^(۱)

کفری که ادعای اجماع بر آن در کلام حلی و دیگران شده، اگر مراد از آن، کفر مقابل اسلام است، منتفی بودن آن معلوم است، زیرا معروف بین اصحاب ما، اسلام مخالفان است و اگر مقصود از آن، کفر مقابل ایمان است - آن گونه که ظاهر می شود به قرینه نسبت قول به فسق مخالفان به بعض اصحاب ما، در مقابل نسبت کفر به جمهور آنان - این دلالت بر نجاست ایشان ندارد.

ناصبی بودن مخالف

از روایات دلالت بر ناصبی بودن مخالف دارد و ناصبی کافر است، ولی می توان درباره آنان این گونه قضاوت کرد:

اولاً: سند این گونه روایات مشکل دارد؛

ثانیاً: این روایات، مخالف نظر مشهور علمای امامیه است، زیرا مشهور بین آنان، عدم کفر اکبر و نجاست مخالفان است و اعراض مشهور از این روایات، سبب وهن و سستی آن ها می شود.

ثالثاً: بین خود این روایات تعارض مضمونی وجود دارد.

رابعاً: این گونه روایات مشکل دلالتی دارند.

ص: ۳۳۳

۱- . سید محسن حکیم، مستمسک العروه، ج ۱، ص ۳۹۴.

فصل چهارم: موارد اتفاق و اختلاف بر تکفیر در مذاهب اسلامی

موارد اتفاق بر تکفیر

ص: ۳۳۵

مواردی از تکفیر، مورد اتفاق بین مذاهب اسلامی است؛ گرچه، در برخی موارد، وهابیان با دیگر مذاهب اختلاف نظر جزئی دارند، در این جا موارد اتفاق بر تکفیر را در میان همه مذاهب اسلامی برمی شمیریم:

منکر الوهیت خدا و توحید و رسول

آیت الله سید محمد کاظم یزدی^۱ مینویسد:

و المراد بالكافر من كان منكراً للألوهية أو التوحيد أو الرسالة؛^(۱)

مراد از کافر، کسی است که منکر الوهیت یا توحید یا رسالت باشد.

تقی الدین سبکی مینویسد:

التكفير حكم شرعى سببه جهد الربوبية أو الوجدانية أو الرسالة؛^(۲)

تکفیر حکم شرعی است و سبب آن، انکار ربوبیت یا وحدانیت خدا یا رسالت پیامبر میباشد.

از ابن تیمیه نقل شده که گفته است:

وقد علم بالاضطرار من دين الرسول، واتفقت عليه الأمة أن أصل الإسلام وأول ما يؤمر به الخلق: شهادة أن لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله، فبذلك يصير الكافر مسلماً، والعدو ولياً، والمباح دمه وماله معصوم الدم والمال. ثم إن كان ذلك

ص: ۳۳۷

۱- همان، ج ۱، ص ۳۷۸.

۲- فتاوی السبکی، ج ۲، ص ۵۸۶.

من قلبه فقد دخل في الإيمان وإن قاله بلسانه دون قلبه فهو في ظاهر الإسلام دون باطن الإيمان؛(۱)

به طور بدیهی از دین رسول خدا دانسته می شود و امت نیز اتفاق دارد، بر این که اصل اسلام و اولین دستوری که به خلق داده شده، گواهی به وحدانیت خدا و رسالت محمد است و در این صورت است که کافر، مسلمان و دشمن، دوست و کسی که خون و مالش مباح شده، محفوظ می گردد، حال اگر این امر، از قلب او ناشی شده باشد، ایمان در آن داخل شده و اگر فقط زبانی باشد در ظاهر مسلمان است و در باطن مؤمن نیست.

منکر ضروری دین

از عبارات فقها و متکلمان شیعه امامیه و دیگران استفاده میشود که منکر ضروری دین کافر است و حکم ارتداد بر او بار شده و تحت شرایطی، حکمش قتل است.

آیت الله سید محمد کاظم یزدی^۲ مینویسد:

والمراد بالكافر من كان منكراً... ضرورياً من ضروريات الدين مع الالتفات إلى كونه ضرورياً بحيث يرجع إنكاره إلى إنكار الرسالة، والأحوط الاجتناب عن منكر الضرورى مطلقاً وإن لم يكن ملتفتاً إلى كونه ضرورياً؛(۲)

مراد از کافر، کسی است که منکر... یکی از ضروریات دین باشد با التفات به ضروری بودن آن، به نحوی که انکار او به انکار رسالت باز گردد و احوط اجتناب از منکر ضروری است به صورت مطلق، گرچه ملتفت به ضروری بودن آن نباشد.

نووی مینویسد:

أَنَّ من جحد ما يُعلم من دين الإسلام ضروره حُكم بردّته وكفره إلا أن يكون قريب عهد بالإسلام أو نشأ ببادية بعيدة ونحوه ممن يخفى عليه فيعرف ذلك، فإن

ص: ۳۳۸

۱- عبدالرحمن بن حسن آل شیخ، فتح المجید، باب الدعاء الی الشهاده ان لا اله الا الله، ص ۷۰.

۲- سید محسن حکیم، مستمسک العروه الوثقی، ج ۱، ص ۳۷۹ و ۳۸۰.

استمرَّ حُكْمُ بَكْفَرِهِ، وَكَذَا حُكْمُ مَنْ اسْتَحَلَّ الزَّانِيَ أَوْ الْخَمْرَ أَوْ الْقَتْلَ أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الْمَحْرَمَاتِ الَّتِي يَعْلَمُ تَحْرِيمَهَا ضَرُورَةً؛(۱)

به طور حتم، کسی که منکر احکامی میشوند که ضروری بودنشان در اسلام معلوم است، محکوم به ارتداد و کفر است مگر در صورتی که تازه مسلمان بوده یا در بیابانی دوردست و مانند آن زندگی کند، به طوری که مسائل دین، بر او مخفی باشد و در این صورت به او معرفی میشود و اگر انکارش را ادامه داد، حکم به کفر او داده میشود و نیز حکم میشود به کفر و ارتداد کسی که زنا یا شراب یا کشتن { به ناحق } یا دیگر

محرمات را حلال شمارد، محرماتی که ضروری بودن تحریم آن ها، معلوم است.

ابن تیمیه میگوید:

والكفر إنما يكون بإنكار ما علم من الدين ضروره...؛(۲)

کفر با انکار مسائلی حاصل میشود که ضروری بودن آن ها در دین، معلوم شده است.

غالی

آیت الله العظمی خوئی: میفرماید:

الغلاة على طوائف: فمنهم من يعتقد الربوبية لامير المؤمنين أو أحد الاثمه الطاهرين: فيعتقد بانه الرب الجليل وانه الآله المجسم الذي نزل إلى الارض وهذه النسبه لو صحت وثبت اعتقادهم بذلك فلا اشكال في نجاستهم وكفرهم لانه انكار لالوهيته سبحانه لبداهه انه لا فرق في إنكارها بين دعوى ثبوتها لزيد أو للاصنام وبين دعوى ثبوتها لامير المؤمنين عليه السلام لاشتراكهما في انكار الوهيته تعالى وهو من احد الاسباب الموجهه للكفر. ومنهم من ينسب إليه الاعتراف بالوهيته سبحانه إلا انه يعتقد ان الامور الراجعة إلى التشريع والتكوين كلها بيد امير المؤمنين أو احدهم: فيرى انه المحيي والمميت وانه الخالق والرازق وانه الذي أيد الانبياء السالفين سرا وأيد النبي الاكرم صلى الله عليه و آله وسلم جهرا. واعتقادهم هذان وان كان باطلا واقعا

ص: ۳۳۹

۱- . نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۵۰.

۲- . ابن تیمیه، مجموع فتاوی، ج ۱، ص ۱۰۶.

وعلى خلاف الواقع حقا حيث ان الكتاب العزيز يدل على ان الامور الراجعه الى التكوين والتشريع كلها بيد الله سبحانه إلا انه ليس مما له موضوعيه في الحكم بكفر الملتزم به...؛(۱)

غلات بر چند دستهاند: برخی از آنان کسانی هستند که معتقد به ربوبیت امیر مؤمنان ۷ یا یکی از امامان: میباشند، و معتقدند او، پروردگار جلیل و خدای مجسمی است که به

زمین نزول کرده و این نسبت بر فرض صحت و ثبوت اعتقاد آنان، به این عقیده اشکالی در نجاست و کفرشان نیست، زیرا این عقیده مستلزم انکار الوهیت خدای سبحان است، چون فرقی در انکار الوهیت خدا نیست، بین ادعای آن برای زید یا بتها و بین ادعای ثبوت آن برای زید یا بتها و بین ادعای ثبوت آن برای امیر مؤمنان ۷، به جهت اشتراک هر دو در انکار الوهیت خدای متعال و این یکی از اسباب موجب کفر است. دستهای دیگر اعتراف به الوهیت خداوند سبحان دارند ولی معتقدند اموری که مربوط به تشریح و تکوین است، همگی به دست امیر مؤمنان ۷؛ یا یکی از اهل بیت: است و لذا معتقدند که او زنده کننده و میراننده و خالق و رازق است و اوست که انبیای پیشین را از باطن تأیید کرده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را آشکارا تأیید نموده است. گرچه این اعتقاد واقعاً باطل و بر خلاف حق است، زیرا قرآن دلالت دارد بر این که امور مربوط به تکوین و تشریح همگی به دست خداوند سبحان است، جز آن که این عقیده موضوعیتی برای حکم به کفر ملتزم شونده به آن نیست... .

دشنام دهنده پیامبر \$

الف) فتاوی علمای شیعه

شیخ صدوق^۲ در کتاب الهدایه می فرماید:

و من سب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم او امیر المؤمنین علیه السلام او احد الائمة: فقد حلّ دمه من ساعته؛(۲)

ص: ۳۴۰

۱- ابوالقاسم خویی، التنقیح، ج ۲، ص ۷۳ و ۷۴.

۲- الینابیع الفقهیه، ج ۲۳، ص ۲۰.

هر کس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و یا امیرالمؤمنین ۷ یا یکی از امامان: را سب کرده و دشنام دهد، خوش حلال می شود.

شیخ طوسی ^۱ می فرماید:

و من سب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم او واحدا من الأئمه { صار دمه هدرا و حلّ لمن سمع ذلك منه قتله ما لم يخف في قتله على نفسه او على غيره؛ ^(۱)

هر کس که رسول خدا ۹ و یا یکی از امامان: را سب کند، خونسش به هدر است و هر کس که آن را شنیده، می تواند او را به قتل برساند، مادامی که بر جان خود و دیگری خوف نداشته باشد.

محقق حلی ^۲ در شرایع الاسلام می نویسد:

و من سب النبي صلی الله علیه و آله وسلم جاز لسامعه قتله ما لم يخف الضرر على نفسه او ماله او غيره من اهل الايمان و كذا من سب احد الأئمه؛ ^(۲)

کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ۹ را دشنام دهد بر شنونده آن جایز است او را به قتل برساند تا هنگامی که بر جان و مال خود و دیگران از اهل ایمان خوف ضرر نداشته باشد و هم چنین

است حکم کسی که یکی از امامان: را دشنام دهد.

علامه حلی ^۳ می فرماید:

سأب النبي صلی الله علیه و آله وسلم ۹ او احد الأئمه: يقتل و يحلّ لكل من سمعه قتله مع الأمن عليه و على ماله و غيره من المؤمنین؛ ^(۳)

کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ۹ و یا یکی از امامان دشنام دهد، کشته می شود و هر کس که این دشنام را شنید، بر او حلال است، در صورت ایمن بودن از ضرر جان و مال و مؤمنان، او را به قتل رساند.

امام خمینی ^۴ می فرماید:

من سب النبي صلی الله علیه و آله وسلم ۹ و العیاذ بالله و جب على سامعه قتله ما لم يخف على نفسه او عرضه او نفس مؤمن او عرضه، و معه لا يجوز، و لو خاف على ماله المعتدّ به او مال

ص: ۳۴۱

۲- . همان، ص ۳۴۱.

۳- . همان، ج ۲۳، ص ۴۱۶، به نقل از قواعد الاحکام.

اخيه كذلك جاز ترك قتله، ولا يتوقف ذلك على اذن من الامام او نائبه و كذا الحال لو سب بعض الأئمه.. و في الحاق الصديقه الطاهره ۳ بهم وجه، بل لورجع الى سب النبي صلى الله عليه و آله وسلم ۹ يقتل بلاشكال؛(۱)

هر کس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ۹ را - پناه بر خدا - دشنام دهد، بر شنونده است که او را به قتل رساند، در صورتی که بر جان و آبروی خود یا مؤمنی نهراسد، و گرنه جایز نیست، و اگر بر مال ارزشمند خود یا مال برادر دینی اش بهراسد، باز ترک کشتن او جایز است و این متوقف بر اذن از امام یا نایب او نیست و هم چنین است اگر برخی از امامان را دشنام

دهد و در ملحق کردن حکم سب حضرت زهرا ۳ به سب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ۹ وجهی است، بلکه اگر سب او رجوع به سب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ۹ باشد، کشته خواهد شد.

(ب) روایات اهل بیت:

کلینی به سندش از امام صادق ۷ درباره کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ۹ را دشنام داده نقل می کند:

يقتله الأذنى فالأذنى قبل ان يرفع الى الامام؛(۲)

قبل از آنکه خبر به امام برسد، هر کس به او نزدیک تر است، او را به قتل می رساند.

او نیز به سندش از امام صادق ۷ نقل می کند که فرمود:

اخبرني ابي ان رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ۹ قال: الناس في اسوه سواء، من سمع احدا يذكري فالواجب عليه ان يقتل من شتمني ولا يرفع الى السلطان، والواجب على السلطان اذا رفع اليه ان يقتل من نال مني؛(۳)

مرا خبر داد پدرم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ۹ فرمود: مردم نزد من همگی یکسان اند، هر کس شنید از شخصی که مرا یاد می کند بر او واجب است که هر کس مرا

ص: ۳۴۲

۱- امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۶۴.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۵۴.

۳- همان، ص ۴۵۹، ح ۲.

دشنام می دهد، به قتل برساند و بر سلطان واجب است هر گاه خبر به او رسید، دشنام دهنده مرا به قتل برساند.

و نیز به سندش از امام باقر^۷ نقل کرده که فرمود:

انّ رجلاً من هذیل کان یسب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ۹ فبلغ ذلك النبی صلی الله علیه و آله وسلم ۹ فقال: من لهذا؟ فقام رجلا من الأنصار فقالا: نحن یا رسول الله، فانطلقا حتی أتیا عربہ فسألا عنه فاذا هو یتلقى غنمه، فقال: من أنتما و ما اسمكما؟ فقالا: له: انت فلان بن فلان؟ قال: نعم. فنزلا فضربا عنقه. قال محمد بن مسلم: فقلت: لأبی جعفر علیه السلام ۷: رأیت لو ان رجلاً الآن سب النبی صلی الله علیه و آله وسلم ۹ أیقتل؟ قال: إن لم تخف علی نفسک فاقتله؛(۱)

مردی از قبیله هذیل همیشه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ۹ را دشنام می داد. خبر آن به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ۹ رسید، حضرت فرمود: چه کسی است که از عهده او برآید؟ دو نفر از انصار گفتند: ما ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ۹. آن ها حرکت کرده و به منطقه او رسیدند و دنبالش را گرفته در حالی که گوسفندانش را می چرانند، یافتند. او گفت: شما چه کسانی هستید و اسم شما چیست؟ آن ها گفتند: تو فلان شخص هستی؟ گفت: آری. آن دو پایین آمده و او را به قتل رساندند. محمد بن مسلم می گوید: به امام باقر^۷ عرض کردم: اگر الآن کسی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ۹ را سب کرد، کشته می شود؟ حضرت فرمود: اگر بر جان خودت خوف نداری، او را به قتل برسان.

ج) روایات اهل سنت

از امام علی^۷ نقل شده که فرمود:

انّ یهودیه کانت تشتم النبی صلی الله علیه و آله وسلم ۹ و تقع فیه فخنقها رجل حتی ماتت، فابطل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ۹ دمه؛(۲)

زنی یهودی، همیشه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ۹ را دشنام می داد و متعرض حضرت می شد، مردی گلوی او را چنان فشار داد تا او را کشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ۹ خون او را حلال کرد.

ص: ۳۴۳

۱- همان، ص ۴۶۰، ح ۳.

۲- السنن الکبری، ج ۷، ص ۹۶، ح ۱۳۳۷۶؛ سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۲۹.

حاکم نیشابوری به سندش از ابن عباس نقل کرده که گفت:

كانت امّ ولد لرجل كان منها ابنان مثل اللؤلؤتين و كانت تشتم النبيّ ٩ فينهانا و لايتهاي و يزرها و لاتترجر، فلما كان ذات ليلة ذكرت النبيّ ٩ فماصبر ان قام الى مغول فوضعها في بطنها ثم اتكأ عليها حتى انفذها. فقال رسول الله ٩: اشهد ان دمها هدر؛ (١)

زنی برای شخصی کنیز بود، که از او دو فرزند همانند دو گوهر داشت، آن زن، پیامبر ٩ را همیشه دشنام می داد و هر چه که او را از این نهی می کردند، دست بر نمی داشت، یک شب متعرض پیامبر ٩ شد و آن مرد صبر نکرد و خنجری برداشت و در شکم او فرو برد آن گاه بر روی او افتاد و کارش را تمام کرد. رسول خدا ٩ فرمود: گواه باش که خون او هدر است.

ابن حزم نقل کرده:

كان رجل يشتم النبيّ ٩. فقال النبيّ ٩: من يكفيني عدوا لي؟ فقال خالد بن وليد: أنا، فبعته النبيّ ٩ فقتله؛ (٢)

مردی بود که به پیامبر ٩ دشنام می داد، حضرت فرمود: چه کسی مرا در مورد دشمنم کفایت می کند؟ خالد بن ولید فرمود، من. حضرت او را برای این کار فرستاد و خالد، وی را به قتل رسانید.

حاکم نیشابوری به سندش از ابو برزه اسلمی نقل کرده که گفت:

اغلظ رجل لأبي بكر فقلت: يا خليفة رسول الله! ألا اقتله؟ فقال: ليس هذا إلا لمن شتم النبيّ ٩. (٣)

مردی به ابوبکر دشنام داد. من گفتم: ای خلیفه رسول خدا! اجازه می دهی که او را به قتل رسانم؟ او گفت: حکم قتل مخصوص کسی است رسول خدا را دشنام دهد.

از ابوهریره نقل شده که فرمود:

ص: ٣٤٤

- ١- . حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ٤، ص ٣٥٤؛ بیهقی، سنن بیهقی، ج ٧، ص ٩٦.
- ٢- . ابن حزم، المحلی، ج ١٣، ص ٥٠١.
- ٣- . حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ٤، ص ٣٥٥؛ نسائی، سنن نسائی، ج ٧، ص ١٠٩.

لا يقتل احد بسبب احد الا بسبب النبي؛ (۱)

کسی به دلیل دشنام دادن فردی کشته نمی شود، مگر دشنام به پیامبر؛

موارد اختلافی در تکفیر مسلمانان

برخی افراد، مسلمانان را در مواردی تکفیر کرده اند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

تکفیر معتقدان به خلق قرآن

بسیاری از اهل علم در عصر مأمون و معتصم و واثق بالله عباسی، گرفتار نزاع بر سر این مسئله

شدند و هر کدام از معتقدان به قدّم و حدوث قرآن، یکدیگر را مورد تعرض شدید قرار دادند، به حدی که احمد بن حنبل بر سر این موضوع ضرب شدید و حبس طولانی شد و نیز گردن محمد بن نصر خزاعی زده شد و فتنه بزرگی در آن زمان و بعدش اتفاق افتاد.

از احمد بن حنبل نقل شده: «الدار اذا ظهر فيها القول بخلق القرآن و القدر و ماجری مجری ذلك فہی دار کفر»؛ (۲)

؛ اگر در سرزمینی قول به خلق قرآن و قدر و امثال آن ها ظاهر گردد، آن سرزمین دارالکفر به حساب می آید.

فخر رازی در باره لام حنبله درباره قرآن می گوید: «اخص من ان یذکروا فی زمره العقلاء»؛ (۳)؛ پست تر از آن است که در زمره کلام عقلا آورده شود.

از شافعی نقل شده که، معتقد به خلق قرآن، کافر است، (۴) ولی اصحاب شافعی در تفسیر تکفیر او، اختلاف کرده و جمهور اصحابش تاویل به کفران نعمت کرده اند. (۵)

ص: ۳۴۵

۱- السنن الکبری، ج ۷، ص ۹۷، ح ۱۳۳۷۸.

۲- اعتقاد الامام المبجل ابن حنبل، ج ۱، ص ۳۰۵.

۳- فخر رازی، تفسیر الکبیر، ج ۱۴، ص ۱۸۸.

۴- بیہقی، السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۴۳ و ۲۰۶.

۵- همان، ص ۲۰۷.

برخی از مالکی ها با وجود اعتقاد به قدم قرآن، قول به عدم تکفیر منکر آن، به جهت

تأویل را، ترجیح داده اند، زیرا جهل به آن موجب جهل به خداوند متعال نمی شود. (۱)

بررسی موضوع

در موضوع حدوث و خلق قرآن، برخی حکم به کفر معتقد به آن داده اند، ولی برخی دیگر همچون: جرجانی تکفیر او را رد کرده (۲)

و حتی معتزله، معتقدان به قدم قرآن را تکفیر کرده اند، و این قول را جرجانی از نظام نقل کرده است. (۳)

هر کدام از دو طرف بر مدعای خود ادله ای از قرآن و روایات و حکم عقل دارند، ولی به نظر می رسد که دو طرف نزاع، ضوابط تکفیر را مراعات نکرده اند، که یکی از آن ها عدم تصدیق به خدا و رسول و معاد و دیگری عدم حکم به لازمه اعتقاد افراد است، زیرا کسی که معتقد به خلق قرآن را تکفیر می کند، این اعتقاد را مستلزم حدوث خداوند سبحان می داند و این ملازمه، نزد او در تکفیر کافی است، در حالی که معتقد به حدوث قرآن، این ملازمه را قبول ندارد، بر این ادعای خود ادله ای دارد و بفرض که ادله او خطا باشد، می توان حکم به تکفیر را به سبب وجود شبهه، از او دفع کرد. همین اشکال بر تکفیر کنندگان معتقد به قدم قرآن، وارد است.

نقد

ابن حجر درباره خلق قرآن می گوید:»

و المحفوظ من جمهور السلف ترك الخوض في ذلك و التعمق فيه و الاقتصار على القول بان القرآن كلام الله و انه غير مخلوق ثم السكوت عما وراء ذلك؛ (۴)

ص: ۳۴۶

۱- الفواکه الدوانی، ج ۱، ص ۸۴.

۲- جرجانی، شرح مواقف، ص ۳۸۱.

۳- همان.

۴- ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۳۸۱.

آنچه از جمهور سلف، حفظ شده، ترک وارد شدن و تعمق در آن و اکتفا کردن بر این گفتار است که قرآن کلام خداست و از مخلوق نیست و باید از غیر آن، سکوت اختیار کرد.

تکفیر معتقدان به تحریف قرآن

وهابیان، شیعه را متهم به اعتقاد به تحریف در قرآن کرده و بر این اساس، ایشان را تکفیر کرده اند در صورتی که این قول خلاف مشهور نزد امامیه، بلکه مشهور نزد اهل سنت است. گروه اندکی از محدثان شیعه به جهت اشتباه در فهم مسئله از روایات ویژه این موضوع، معتقد به آن شده و تحریف به نقصان را پذیرفته اند، گرچه در باره تحریف به زیاده، اتفاق امت اسلامی بر عدم است.

ابن تیمیه می گوید:

«... کذلک من زعم منهم أنّ القرآن نقص منه آیات و کتمت... لاختلاف فی کفرهم»^(۱)؛

... هر کس گمان کند، آیه ای از قرآن کم یا کتمان شده، اختلافی در کفر او نیست.

مخالفان شیعه به دلیل عنادی که با آنان دارند در صدد بیان این نکته اند که عموم علمای امامیه این نظریه را پذیرفته اند و هر کس که آن را انکار می کند، از روی تقیه است، و این اشتباه بسیار بزرگی است. روایاتی را که دلالت بر تحریف دارد انکار نمی کنیم، ولی سند برخی از آن ها ضعیف و نیز متن آن ها قابل توجیه می باشد، و می توان آن ها را حمل بر تحریف معنوی قرآن از سوی دشمنان اهل بیت { کرد؛ به این معنا که بسیاری از آیات که در مدح حضرت علی ۷ و اهل بیت { بوده، درباره دیگران تفسیر کرده و نیز آیات بسیاری که در مذمت دیگران بوده، آن ها را حمل بر اهل بیت { و در رأس آن ها حضرت علی ۷ کردند.

ص: ۳۴۷

علمای امامیه کسانی را که امر بر آنان مشتبه شده و از روی جهالت معتقد به تحریف قرآن

شده اند تکفیر نمی کنند؛ گرچه ممکن است برخی با استدلال به آیه {«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»}؛ (۱) حکم تکفیر آنان بدهند، ولی این آیه صلاحیت برای حکم به کفر آنان ندارد، مگر در صورتی که معتقد به تحریف، این آیه را تکذیب کند، ولی اگر او، آن را تأویل و توجیه کرده باشد، آیه را تکذیب نکرده، در نتیجه این تکفیر از ضوابط ضروری آن خارج شده است، از این رو علمای اهل سنت نیز باید این ضابطه را در نظر گرفته و در تکفیر معتقدان به تحریف قرآن، احتیاط کنند.

شاهد بر این مطلب، این که اختلافی بین علماست که بسم الله الرحمن الرحيم جزء قرآن است یا زاید بر آن، آیا می توان قائل به جزئیت یا عدم جزئیت را، متهم به اعتقاد به تحریف به نقص یا اضافه کرد و او را تکفیر نمود؟

تکفیر مرتکب گناه کبیره

خوارج به فرقه های مختلفی از قبیل: اباضیه، صالحیه، ازارقه و نجدات تقسیم شده اند و در عین اختلاف در برخی مسائل، در ضابطه تکفیر با هم اتفاق نظر دارند، زیرا آن ها مرتکب گناه کبیره را کافر می پندارند و میزان تکفیر نزد آنان، ارتکاب گناه کبیره است.

اصول خوارج در تکفیر مرتکب گناه کبیره

خوارج در تکفیر مرتکب گناه کبیره، به دو اصل تمسک کرده اند:

ص: ۳۴۸

خوارج ایمان را یک حقیقت واحد دانسته، که تبعیض بردار نیست، بنابراین اگر برخی از آن از بین برود، تمامش نابود می شود، و ایمان عبارت است از مجموع دستور های خدا و رسول. (۱)

آن ها معتقدند، ایمان همانند شیء مرکب از اجزا است، که چون جزئی از آن برود، کل آن نابود می شود مانند عدد {۱۰} که چون برخی از آن زایل شود، {۱۰} باقی نمی ماند. (۲)

نقد

این اصل از جهاتی قابل نقد است:

اولاً: این اصل، مخالف آیات و روایاتی است که دلالت بر تفاضل در ایمان و زیاده و نقصان و تبعیض در آن دارد. خداوند متعال می فرماید: {إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا}؛ {۳} «مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل هاشان ترسان می شود؛ و هنگامی که

آیات او بر آن ها خوانده می شود، ایمانشان بیشتر می گردد».

و نیز می فرماید: {الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدِ جَمَعُوا لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ فَرَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ}؛ {۴} «این ها کسانی بودند که {بعضی از} مردم، به آنان گفتند: مردم [= لشکر دشمن] برای {حمله به} شما اجتماع کرده اند؛ از آن ها بترسید!، اما این سخن، بر ایمانشان افزود؛ و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ماست».

ص: ۳۴۹

۱- ابن تیمیه، مجموع فتاوی، ج ۱۹، ص ۷۲-۷۳ به نقل از خوارج.

۲- همو، منهاج السنه، ج ۵، ص ۲۰۴، به نقل از خوارج.

۳- انفال، آیه ۲.

۴- آل عمران، آیه ۱۷۳.

و نیز می فرماید: {وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَلَيْكُمُ زَادَتْهُ هَٰذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ*
وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ}؛ «(۱)»؛ «و هنگامی که سوره ای نازل می شود، بعضی از آنان {به دیگران} می گویند: این سوره، ایمان کدام یک از شما را بیشتر کرد؟! {به آن ها بگو:} کسانی که ایمان آورده اند، بر ایمانشان افزوده؛ و آن ها {به فضل و رحمت الهی} خوشحالند. و اما آن ها که در دلهایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیشان اضافه شده است.»

از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ۹ نقل شده که فرمود: «يُخْرَجُ مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ إِيمَانٍ»؛ (۲)؛ کسی که در قلبش به اندازه ذره ای ایمان است از دوزخ بیرون می آید.

ثانیاً: مرکبات بر دو نوع می باشند: در برخی از آن ها ترکیب، شرط در اطلاق اسم است و در برخی این گونه نیست و مثال عدد «عش-ره» از قبیل اول است، ولی در باره «ایمان» این گونه نیست، زیرا در مورد آن و نظایرش، اسم و عنوان بعد از زوال برخی از اجزایش باقی است و تمام مرکباتی که اجزاء آن ها متشابه اند از این قبیل می باشد همان گونه که بسیاری از اجزای مختلف نیز از این قبیل است به همین سبب به گندم بعد از کم شدن از مقدار آن نیز گندم اطلاق می شود همان گونه که خاک و آب نیز از این قبیل است. هم چنین الفاظی همچون: عبادت، طاعت، خیر، حسنه، احسان، صدقه، علم، ذکر، دعا و امثال آن از این قبیل بوده و بر اندک و بسیار اطلاق می شوند، و درباره ایمان می توان این ادعا را که، بر اندک و بسیار اطلاق می شود، از آیات و روایات استفاده کرد.

ثالثاً: خوارج، اسلام و ایمان را شیء واحد به حساب آورده اند، به طوری که اگر انسان از ایمان خارج شود، از اسلام نیز خارج شده و داخل در کفر می شود، در حالی که، نفی ایمان مطلق مستلزم نفی اسلام نیست، زیرا خداوند متعال در مواردی، اسلام بدون

ص: ۳۵۰

۱- . توبه، آیات ۱۲۴ و ۱۲۵.

۲- . ترمذی، سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۶۱.

ایمان را ثابت کرده است، آنجا که می فرماید: {قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ}؛ {[\(۱\)](#)}؛ عرب های بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم بگو: شما ایمان نیاورده اید، ولی بگویید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است!

عدم امکان اجتماع بین ایمان و نفاق

خوارج معتقدند در یک شخص، طاعت و معصیت جمع نمی شود، طاعتی که مستحق ثواب و معصیتی که مستحق عقاب است، و نمی شود یک شخص، از سویی محمود و از جهت دیگر مذموم باشد، هم چنین ممکن نیست یک شخص هم داخل دوزخ شود و هم داخل بهشت، بلکه آن کس که داخل یکی از آن دو شد، داخل دیگری نمی شود. [\(۲\)](#)

نقد

اولاً: مقداری از ایمان که ترک می شود یا شرط در صحت بقیه است و یا شرط در آن نیست؛ صورت اول مثل ایمان به برخی از آیات قرآن و کفر ورزیدن به دیگر آیات، یا ایمان آوردن به برخی از رسولان و کفر ورزیدن به بعضی دیگر، این نوع، کفری است که اصل ایمان را نقض می کند. خداوند متعال می فرماید:

{إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا* أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا}؛ [\(۳\)](#)

؛ کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می کنند، و می خواهند بین خدا و پیامبرانش تبعیض قائل شوند، و می گویند: به بعضی ایمان می آوریم، و بعضی را انکار

ص: ۳۵۱

۱- حجرات، آیه ۱۴.

۲- ابن تیمیه، مجموع فتاوی، ج ۷، ص ۳۵۳-۳۵۴؛ ج ۲۸، ص ۲۰۹؛ ج ۱۳، ص ۴۸، به نقل از خوارج.

۳- نساء، آیات ۱۵۰ - ۱۵۱.

می کنیم» و می خواهند در میان این دو، راهی برای خود انتخاب کنند... آن ها کافران حقیقی اند؛ و برای کافران، مجازات خوارکننده ای فراهم ساخته ایم.

در مواردی که ایمان ترک شده، شرط در وجود و قبول موارد دیگر نیست، گاهی طاعت و معصیت با هم جمع می شوند؛ به عبارت دیگر در مواردی از ایمان که کمیت مراد است تشکیک در ایمان معنا

ندارد و از قبیل قسم اول است، ولی در مواردی که کیفیت مراد است، تشکیک مورد پیدا می کند؛ با این فرض بر فرد ضعیف نیز، ایمان اطلاق می شود.

ثانیاً: خداوند متعال امت اسلامی را به سه دسته تقسیم کرده و همه را مسلمان به حساب آورده است: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِي اللَّهَ بِذِكْرِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾؛^(۱) این کتاب {آسمانی} را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم، {اما} از میان آن ها عده ای بر خود ستم کردند، و عده ای میانه رو بودند و گروهی به اذن خدا در نیکی ها {از همه} پیشی گرفتند، و این، همان فضیلت بزرگ است.

ادله خوارج در تکفیر مرتکب کبیره

حکم به کفر مرتکب کبیره، از اختصاصیات خوارج است. به بررسی و نقد ادله آنان می پردازیم:

دلیل اول

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۲)؛ آن ها که به احکامی که خدا نازل کرده، حکم نمی کنند، کافرنند.

ص: ۳۵۲

۱- . فاطر، آیه ۳۲.

۲- . مائده، آیه ۴۴.

گفته شده «من» موصول در این آیه، مفید عموم است و شامل فاسق تصدیق کننده به اصول دین نیز، می شود. هم چنین کفر کافران را متفرع بر عدم حکم به ما انزل الله کرده و عموم این قضیه شرطیه، شامل حال فاسقی که حکم به ما انزل الله نکرده، نیز می شود.

نقد

اولاً: میر سید شریف جرجانی در رد آن می گوید: مقصود از حرف موصول «من» در این آیه، کسانی هستند که به هیچ یک از احکام الهی حکم نمی کنند؛^(۱)

ثانیاً: او نیز می گوید: سخن آیه درباره یهودیانی است که حکم به تورات نکرده اند و این مطلب از ماقبل آیه استفاده می شود، آنجا که می فرماید: {إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ...}؛^(۲)

ثالثاً: ابن ابی البر در تفسیر این آیه از ابن عباس نقل کرده که گفته: «لیس بکفر عن المله و لکنه کفر دون کفر»؛^(۳) مقصود به آن کفر مخرج از ملت نیست، بلکه درجه پایین از کفر است.»

دلیل دوم

خداوند متعال می فرماید: {ذَلِكَ جَزَائُهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجْزِي إِلَّا الْكَافِرِينَ}؛^(۴) «این کیفر را به سبب کفرانشان به آن ها دادیم؛ و آیا جز کفران کننده را کیفر می دهیم؟»

از این آیه استفاده می شود هر کس که مجازات می شود، کافر است و از آیه ای دیگر استفاده می شود، مرتکب گناه کبیره از جمله کسانی که مجازات می شود، آن جا که خداوند متعال می فرماید: {وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْزَ آوْهُ جَهَنَّمَ}؛^(۵) «هر کس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است.»

ص: ۳۵۳

۱- . جرجانی، شرح مواقف، ص ۳۳۴.

۲- . همان.

۳- . التمهید، ج ۱۷، ص ۱۶.

۴- . سبأ، آیه ۱۷.

۵- . نساء، آیه ۹۳.

اولاً: در برخی آیات اطلاق مؤمن بر قاتل شده است: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾؛ (۱)؛ «هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آن ها را آشتی دهید...».

ثانياً: بین کافر و مجازات شده به آتش دوزخ، عموم و خصوص مطلق است، زیرا هر کافری روز قیامت در دوزخ جزا داده می شود، ولی برخی از

کسانی که در دوزخ جزا داده می شوند، کافر نیستند.

دلیل سوم

خداوند متعال درباره حج می فرماید: ﴿وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾؛ (۲)؛ «هر کس کفر ورزد و حج را ترک کند، به خود زیان رسانده و خداوند از همه جهانیان، بی نیاز است.»

نقد

اولاً: ابن ابی الحدید در رد استدلال این آیه می نویسد:

و الظاهر انه اراد لزوم الكفر لمن كفر باعتقاد كون الحج غير واجب، ألا تراه في اول الآيه قال «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» فانبا عن اللزوم ثم قال «و من كفر» بلزوم ذلك و نحن نقول: ان من لم يقل: لله على الناس حج البيت فهو كافر؛ (۳)؛

ظاهر آن است که مقصود آیه، اثبات کفر بر کسی است که با اعتقاد به غیر واجب بودن حج، به آن کفر ورزیده، آیا ندیدی خداوند در اول آیه فرموده: و از سوی خدا بر عهده مردم است، قصد کردن خانه خدا و در اینجا خبر از لزوم داده و سپس فرموده: «و هر کس کافر شود» به لازم بودن حج. و ما می گوئیم:

هر کس نگوید قصد خانه خدا کردن بر مردم واجب است، او کافر می باشد.

ص: ۳۵۴

۱- . حجرات، آیه ۹.

۲- . آل عمران، آیه ۹۷.

۳- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۱۱۴.

این معنا از روایات اهل بیت { علیهم السلام نیز فهمیده می شود:

علی بن جعفر علیه السلام ۸ از برادرش موسی بن جعفر ۸ علیه السلام نقل کرده که فرمود:

انّ الله عزوجل فرض الحج علی اهل الجده فی کل عام و ذلك قوله عزوجل: {وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ}. «(۱)». قال: قلت: فمن لم يحج منا فقد كفر؟ قال: لا، ولكن من قال: ليس هذا هكذا فقد كفر؛ «(۲)»؛

خداوند حج را بر مستطیع در هر سال واجب کرده و این مطلب مستفاد از قول خداوند است: «و برای خدا، بر مردم است که آهنگ خانه { او } کنند، آن ها که توانایی رفتن به سوی آن دارند. و هر کس کفر ورزد { و حج را ترک کند، به خود زیان رسانده }، خداوند از همه جهانیان، بی نیاز است»، راوی می گوید به حضرت گفتم: اگر مسلمان حج به جای نیاورد، کافر می شود؟ حضرت فرمود: هرگز، اگر کسی بگوید حج واجب نیست، کافر می گردد.

دلیل چهارم

خداوند متعال از قول حضرت موسی و هارون ۸ نقل کرده که گفتند: { اِنَّا قَدُ اُوْحِيَ اِلَيْنَا اَنَّ الْعَذَابَ عَلٰی مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلٰى }؛ «(۳)»؛ به ما وحی شده که عذاب بر کسی است که { آیات الهی را } تکذیب کند و سرپیچی نماید!

تقریب استدلال به این آیه، این که آیه دلالت دارد بر انحصار عذاب در تکذیب کننده که کافر است و شکی نیست که فاسق در عذاب خواهد بود.

نقد

اولاً: از مجموع ادله استفاده می شود عذاب درجاتی دارد و درجه کامل آن برای تکذیب کننده دین است و درجه پایین آن برای مسلمان فاسق می باشد؛

ص: ۳۵۵

۱- . آل عمران، آیه ۹۷.

۲- . کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۶۵.

۳- . طه، آیه ۴۸.

ثانیاً: از آیه فوق استفاده می شود، تکذیب کننده عذاب می شود، ولی نمی توان از آن استفاده کرد که هر عذاب شونده ای، تکذیب کننده مبدأ و معاد و آیات و تعلیمات نبوی است.

دلیل پنجم

خداوند متعال می فرماید: {إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ}؛ «(۱)؛ «و جهنم، کافران را احاطه کرده است.»

گفته شده: جهنم و آتش آن به افراد فاسق احاطه دارد، در نتیجه باید آنان کافر به حساب آیند.

نقد

اولاً: از این آیه استفاده نمی شود جهنم و آتش آن فقط به کافران احاطه دارد و به فاسق، غیر کافر احاطه نمی کند؛

ثانیاً: از این آیه استفاده می شود جای کافران در دوزخ است، اما این که هر کس در دوزخ است، کافر می باشد، از این آیه استفاده نمی شود.

دلیل ششم

خداوند متعال می فرماید:

{يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ}؛ «(۲)»

؛ {آن عذاب عظیم} روزی خواهد بود که چهره هایی سفید یا سیاه می گردد، اما آن ها که صورت هایشان سیاه شده، {به آن ها گفته می شود: {آیا بعد از ایمان، و {اخوت و برادری در سایه آن، {کافر شدید؟! پس بچشید عذاب را، به سبب آنچه کفر می ورزیدید!

ص: ۳۵۶

۱- . توبه، آیه ۶۹.

۲- . آل عمران، آیه ۱۰۶.

گفته شده: فاسق، از جمله کسانی است که صورتش به معصیت سیاه شده، پس کافر است و این مطلب

از ادامه آیه در تعبیر به کفر، استفاده می شود.

نقد

اولاً: این آیه مربوط به افراد خاص است که بعد از ایمان کافر شدند و دلالت ندارد بر این که هر کافری در روز قیامت سیاه رو است.

ثانیاً: از آیه فوق استفاده می شود هر کافری در روز قیامت چهره اش سیاه خواهد شد و از عذاب دوزخ خواهد چشید، ولی دلالت ندارد بر این که هر کس که در دوزخ این گونه است، کافر است، زیرا دوزخیان درجاتی دارند.

ادله اسلام مرتکب گناه کبیره

بعد از رد ادله خوارج، بر کفر مرتکب گناه کبیره، می توان بر اسلام او ادله ای اقامه کرد.

الف) آیات

۱. خداوند متعال می فرماید: {«وَإِنْ طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا»}؛ (۱)؛ هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آن ها را آشتی دهید.

۲. خداوند متعال می فرماید: {«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»}؛ (۲)؛ خداوند { هرگز } شرک را نمی بخشد!

و پایین تر از آن را برای هر کس { بخواد و شایسته بداند } می بخشد.

۳. خداوند متعال می فرماید:

{«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِي اللَّهَ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ!»} جَنَّتْ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ؛ (۳)؛

ص: ۳۵۷

۱- . حجرات، آیه ۹.

۲- . نساء، آیه ۴۸.

۳- . فاطر، آیات ۳۲-۳۳.

این کتاب {آسمانی} را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم، {امریا} از میان آن ها، عده ای بر خود ستم کردند، و برخی میانه رو بودند، و گروهی به اذن خدا در نیکی ها {از همه} پیشی گرفتند، و این، همان فضیلت بزرگ است، {پاداش آنان} باغ های جاویدان بهشت است که در آن وارد می شوند، در حالی که با دست بندهایی از طلا و مروارید آراسته اند، و لباسشان در آن جا حریر است.

در صورتی که مقصود از موصول صدر آیه، امت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ۹ باشد از آن استفاده می شود معصیت کار، کافر نیست.

۴. خداوند متعال می فرماید: {فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ}؛ «(۱)؛ «پس اگر کسی از سوی برادر {دینی} خود، چیزی به او بخشیده شود، {و

حکم قصاص او، تبدیل به خون بها گردد، {باید از راه پسندیده پیروی کند.»

در این آیه از «قاتل» به برادر دینی تعبیر شده بنابراین دلالت دارد بر این که مرتکب کبیره کافر به حساب نمی آید.

ب) روایات

۱. امیرمؤمنان ۷ در ردّ اعتقاد خوارج به کفر مرتکب گناه کبیره می فرماید:

وقد علمتم أنّ رسول الله رجم الزانی المحصن ثم صلی علیه ثم ورثه اهله، و قتل القاتل و ورثه میراثه اهله، و قطع ید السارق و جلد الزانی غیر المحصن ثم قسّم علیهما من الفیء و نکح المسلمات، فاخذهم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ۹ بذنوبهم و اقام الله فیهم و لم یمنعهم سهمهم من الاسلام و لم یخرج اسماءهم من بین اهله؛ (۲)؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ۹ زناکار محصن را رجم کرد و سپس بر او نماز گزارد و ورثه اش از او ارث برد قاتل را کشت و بر ورثه اش ارث گذاشت، و نیز دست سارق را قطع کرده و زانی غیر محصن را تازیانه زد و آن گاه از غنیمت، سهمش را داد، و اسامی آنان را از بین اهل اسلام خارج نکرد؛

ص: ۳۵۸

۱- . بقره، آیه ۱۷۸.

۲- . نهج البلاغه، با تعلیقه محمد عبده، ج ۲، ص ۷.

۲. از آیات و روایات استفاده می شود زانی و سارق و مرتکبان گناهان کبیره کشته نمی شوند،

بلکه فقط بر آنان اجرای حدود می شود و این دلیل بر عدم ارتداد آنان است؛

۳. از آیات و روایات استفاده می شود مرتکب گناه کبیره استغفار و توبه اش پذیرفته می شود و چون بمیرد حتی در صورت عدم توبه بر او نماز خوانده می شود؛

۴. بخاری و مسلم از ابوذر نقل کرده اند که گفت:

اتیت النبى صلى الله عليه و آله وسلم ۹ و عليه ثوب ايض و هو نائم، ثم اتيته و قد استيقظ، فقال: ما من عبد قال: لا اله الا الله ثم مات على ذلك الا دخل الجنة. قلت: و ان زنى و ان سرق؟ قال: و ان زنى و ان سرق. قلت: و ان زنى و ان سرق؟ قال: و ان زنى و ان سرق قلت: و ان زنى و ان سرق؟ قال: و ان زنى و ان سرق على رغم انف ابى ذر؛(۱)؛

خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ۹ آمدم در حالی که لباس سفید بر تن داشت و خواب بود، بار دوم آمدم، بیدار شده بود و فرمود: هر بنده ای که اقرار به کلمه توحید {لا اله الا الله} کند و سپس بمیرد به طور قطع وارد بهشت می شود. گفتم: حتی اگر زنا کرده و دزدی کرده باشد؟ فرمود: گرچه زنا و دزدی کرده باشد. گفتم: گرچه زنا کرده و دزدی نموده؟ حضرت فرمود: گرچه زنا کرده و دزدی نموده، با رسوم سختم تکرار کردم، فرمود گرچه زنا کرده و دزدی نموده به رغم ابوذر.

۵. از احادیث «شفاعت» استفاده می شود، مرتکبان گناهان کبیره مؤمنند و به همین سبب مشمول شفاعت قرار می گیرند و می دانیم که کافر شفاعت نمی شود.

انس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ۹ نقل کرده که فرمود: «شفاعتي لأهل الكبائر من أمتي؛»(۲)؛ شفاعتم برای اهل گناه کبیره از امتم می باشد.».

بخاری به سندش از ابوهریره نقل کرده که گفت:

ص: ۳۵۹

۱- بخاری، صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۷۳، کتاب اللباس؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۶، کتاب الایمان.

۲- ترمذی، سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۳۹، کتاب صفه القیامه و الرقائق و الورع؛ سنن ابی داود، ح ۴۷۳۹، کتاب السنه و....

«قيل: يا رسول الله! من اسعد الناس بشفاعتك يوم القيامة؟ قال رسول الله ۹: لقد ظننت يا ابهريره ان لا يسألني عن هذا الحديث احد اول منك؛ لما رأيت من حرصك على الحديث، اسعد الناس بشفاعتي يوم القيامة من قال: لا اله الا الله خالصا من قلبه او نفسه؛» (۱)؛

گفته شد: ای رسول خدا! چه کسانی از مردم به سعادت شفاعت شما در روز قیامت نایل می شوند؟ حضرت فرمود: گمان می کنم ای ابهریره، هیچ کس قبل از تو این سؤال را از من نپرسید، چون حرص تو را بر حدیث مشاهده کردم، با سعادت ترین مردم به شفاعت من، روز قیامت کسی است که با اخلاص از قلب یا نفسش کلمه توحید {لا اله الا الله} را بر زبان جاری کند.

۶. بخاری به سندش از عمر بن خطاب نقل کرده که گفت:

«ان رجلاً كان على عهد النبي ۹ كان اسمه عبدالله و كان يلقب حماراً، و كان يضحك رسول الله ۹ و كان النبي ۹ قد جلد به في الشراب، فأتى به يوماً فأمر به فجلد، فقال رجل من القوم: اللهم العنه، ما اكثر ما يؤتى به، فقال النبي ۹: لا تلعنوه، فوالله ما علمت الا أنه يحب الله و رسوله؛» (۲)

مردی در عصر پیامبر ۹ بود به نام عبدالله و ملقب به الاغ، که رسول خدا ۹ را می خندانید و پیامبر ۹ او را به جهت خوردن شراب تازیانه زده بود، روزی او را آوردند و حضرت دستور داد تا به او تازیانه بزنند، مردی از بین جمعیت گفت: خدا او را لعنت کند، چه قدر زیاد او را می آورند. پیامبر ۹ فرمود: او را نفرین نکنید، به خدا سوگند! نمی دانم، جز آن که او، خدا و رسولش را دوست دارد.

۷. بخاری به سندش از ابهریره نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ۹ فرمود:

«من كانت عنده مظلمه لأخيه فليتحلله منها؛ فإنه ليس ثم دينار و لا درهم من قبل ان يؤخذ لأخيه من حسناته، فان لم يكن له حسنات اخذ من سيئات اخيه فطرح عليه؛» (۳)؛

ص: ۳۶۰

۱- . بخاری، صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۹، کتاب العلم؛ ج ۸، ص ۲۱۰ - ۲۱۱.

۲- . همان، ص ۲۸۴.

۳- . همان، ص ۲۰۰، کتاب الرقاق، و ج ۳، ص ۲۶۰، کتاب المظالم و الغصب.

هر کس به عهده اش، مظلومه ای برای برادر {دینی اش} باشد، باید ذمه خود را از آن بری کند، قبل از آن که برای برادر {دینی اش} از حسنات او گرفته شود، زیرا در آن عالم دینار و درهم نیست و اگر برای او حسنات نبود، از سیئات برادر {دینی اش} گرفته شده و بر عهده او می آید.

از این حدیث استفاده می شود، اگر ظالم، حسناتی داشته باشد، محو نمی شود، بلکه با آن در روز قیامت حق مظلوم را می پردازد.

اصول عدم تکفیر مرتکب گناه کبیره

می توان سه اصل را دلیل بر عدم جواز تکفیر، مرتکب گناه کبیره دانست:

اصل اول: تفاضل ایمان

ایمان در دل های مؤمنان دارای درجات مختلف است و مؤمنان در یک مرتبه نیستند.

ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ۹ نقل کرده که فرمود:

«یدخل اهل الجنة الجنة و اهل النار النار ثم يقول الله تعالى: اخرجوا من كان في قلبه مثقال حبه من خردل من ايمان؛» (۱)؛

اهل بهشت وارد بهشت و اهل دوزخ داخل دوزخ می شوند، آن گاه خداوند متعال می فرماید: بیرون کنید هر کس که در قلبش به اندازه دانه ای از ارزن، ایمان است.

اصل دوم: اجتماع حسنه و سيئه در يك فرد

در بیشتر افراد، نیک و بد، طاعت و معصیت، خیر و شرّ، ایمان و نفاق و ایمان و کفر جمع

می شود و مقصود از کفر در این جا، کفر مخرج از ملت نیست و نه آن نفاقی که موجب خلود صاحبش در آتش دوزخ است، بلکه مقصود از آن، نفاق عملی می باشد.

ص: ۳۶۱

۱- . همان، ج ۱، ص ۲۰، کتاب الایمان؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۷، کتاب الایمان.

ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ۹ نقل کرده که فرمود: «اثنتان فی الناس هما بهم کفر؛ الطعن فی النسب و النیاحه علی المیت؛» (۱)؛ در دو دسته از مردم کفر وجود دارد: یکی کسانی که در نسب افراد طعن می زنند و دیگری کسانی که بر اموات {به باطل} نوحه گری می کنند.

اصل سوم: نفی ایمان از برخی افراد مسلم

در برخی از آیات و روایات از برخی افراد مسلمان، ایمان نفی شده است:

خداوند متعال می فرماید: {قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا}؛ (۲)؛ «عرب های بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم بگو: شما ایمان نیاورده اید، ولی بگویید اسلام آورده ایم.»

ابن تیمیه می گوید:

«فدلّ البیان علی أنّ الايمان المنفی عن هؤلاء الاعراب هو هذا الايمان الذی نفی فساق اهل القبله الذین لا یخلدون فی النار، بل قد یكون مع احدهم مثقال ذره من ایمان و نفی هذا الايمان لا یقتضی ثبوت الکفر الذی یخلد صاحبه فی النار. و بتحقیق هذا المقام یزول الاشتباه فی هذا الموضوع و یعلم أنّ فی المسلمین قسما لیس هو منافقا محضا فی الدرك الأسفل من النار و لیس هو

من المؤمنین الذین قیل فیهم» {إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْلِيَّكَ هُمُ الصَّادِقُونَ} (۳) و لا- من الذین قیل فیهم: {أَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا} (۴) فلا- هم منافقون و لا- هم من هؤلاء الصادقین المؤمنین حقا و لا من الذین یدخلون الجنة بلاعقاب، بل لهم طاعات و معاص و حسنات و سیئات و معهم من الايمان ما لا یخلدون معه فی النار و لهم من الكبائر ما یستوجب دخولهم النار، و هذا القسم قد یسمی بعض الناس الفاسق الملی؛ (۵)؛

ص: ۳۶۲

۱- . مسلم نیشابوری، همان، ج ۱، ص ۵۸، کتاب الايمان.

۲- . حجرات، آیه ۱۴.

۳- . حجرات، آیه ۱۵.

۴- . انفال، آیه ۴.

۵- . ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۷، ص ۴۷۸ - ۴۷۹.

ایمانی که از آن، اعراب نفی شده، همان ایمانی است که از افراد فاسق اهل قبله نفی شده، آنان که در دوزخ خلود ندارند، اگر همراه با یکی از ایشان به اندازه یک ذره از ایمان است، و نفی این ایمان، مقتضی ثبوت کفری نیست که صاحبش را در دوزخ جاودان سازد با تحقق این مقام، اشتباه در این موضع از بین می رود و فهمیده می شود که در بین مسلمانان، دسته ای هستند که منافق نمی باشند تا جایگاهشان در پایین ترین طبقه دوزخ باشد، و نیز از مؤمنانی نیستند که درباره آنان گفته شده: «مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز تردیدی به خود راه نداده و با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کرده اند؛ آن ها راستگویانند»، و نه از کسانی که درباره آنان گفته شده: «آری، مؤمنان

حقیقی آن ها هستند»، پس آنان نه منافق اند و نه از افراد صادق و مؤمن واقعی و نه از کسانی که بدون عقوبت وارد بهشت می شوند، بلکه ایشان دارای طاعت ها و معصیت ها و نیکی ها و بدی هایند، و نیز دارای ایمانی هستند که با آن هرگز در آتش دوزخ جاودانه نخواهند بود، ولی گناهانی دارند که موجب دخول در آتش دوزخند و این همان قسمی است که برخی مردم آنان را فاسق ملّی می نامند.

دیدگاه اهل سنت در باره مرتکب گناه کبیره

ابن ابن العز می گوید: «و لانکفر احدا من اهل القبلة بذنب ما لم يستحلّه؛(۱)؛ ما هیچ یک از اهل قبله را به دلیل گناهی که انجام داده، تکفیر نمی کنیم، تا زمانی که آن را حلال نشمارد.»

محمد بن اسماعیل بخاری در تعلیقه خود بر جمله: «المعاصی من امر الجاهلیه و لا یکفر صاحبها بارتکابها الا بالش-رک؛ معاصی از امر جاهلیت است، ولی صاحب آن با ارتکابش کافر نمی شود، به جز شرک» میگوید: «لقول النبی ۹: {انک امرؤ فیک جاهلیه} و قول الله تعالی: {إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ}؛(۲)–(۳)؛ به جهت گفته پیامبر ۹ که به شخصی

ص: ۳۶۳

۱- شرح العقیده الطحاویه، ص ۳۵۵.

۲- نساء، آیه ۴۸.

۳- ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، کتاب الایمان، باب المعاصی، ج ۱، ص ۸۴.

فرمود: «در تو نوعی از جاهلیت است»، و قول خداوند متعال: «خداوند

{هرگز} شرک را نمی بخشد!

و پایین تر از آن را برای هر کس «بخواهد و شایسته بدانند» می بخشد.

نووی می گوید:

اعلم أنّ مذهب اهل الحقّ أنّه لا يكفر احد من اهل القبلة بذنوب ولا يكفر اهل الأهواء و البدع - الخوارج و المعتزله و غيرهم - و أنّ من جحد ما يُعَلِّم من دين الاسلام ضروره حكم بردته و كفره الاّ ان يكون قريب عهد بالاسلام او نشأ بباديه بعينه و نحوه ممن يخفى عليه فيَعْرِف ذلك فان استمرّ حكم بكفره، و كذلك من استحل الزنا او الخمر او القتل او غير ذلك من المحرمات التي يعلم تحريمها ضروره؛^(۱)

مذهب اهل حق آن است که احدی از اهل قبله با انجام هیچ نوع گناهی تکفیر نمی شود و نیز اهل هواهای نفسانی و بدعت ها، یعنی خوارج و معتزله و دیگران تکفیر نمی گردند؛ هر کس اموری را که ضروری بودنش در دین اسلام معلوم است انکار کند حکم به ارتداد و کفر او می شود، مگر آن که تازه مسلمان باشد یا در دهاتی دور از اسلام و مانند آن باشد که امور بر او مخفی است، در این صورت حقایق بر او معرفی می گردد و در صورت استمرار، حکم به کفر او می شود؛ هم چنین است کسی که زنا یا شراب یا کشتن {بی گناه} یا دیگر محرماتی که حرمتش ضروری است را حلال شمارد.

به همین سبب بخاری بابی را در صحیح خود آورده تحت عنوان «باب کفران العشیر و کفر دون کفر؛^(۲)»؛ باب کفران معاشرت و کفری پایین تر از کفر.

او با انعقاد این باب، در صدد اثبات این نکته است که کفر بر دو نوع است: اصغر و اکبر و بنابراین، نمی توان مرتکب گناه کبیره را کافر خارج شده از اسلام دانست که قتلش لازم است.

ص: ۳۶۴

۱- نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۵۰.

۲- بخاری، صحیح بخاری، کتاب الایمان، باب رقم ۲۱.

دیدگاه‌ها درباره جایگاه عمل به ارکان، نسبت به ایمان و اسلام فرق می‌کند و مطابق هر دیدگاهی می‌توان بر مرتکب گناهان کبیره حکمی صادر کرد.

الف) جزء مقوم مجموعی

از عبارات و استدلال‌های خوارج استفاده می‌شود که عمل را جزء مقوم ایمان و اسلام به صورت مجموعی می‌دانند به طوری که اگر عمل نباشد، که یک جزء است، مجموع من حیث المجموع که اسلام و ایمان را تشکیل می‌دهد، نیست.

مطابق این دیدگاه مرتکب گناه کبیره کافر است.

ب) جزء مقوم افرادی

از عبارت‌های وهابیان و سلفی‌ها استفاده می‌شود، آنان عمل به ارکان را جزء حقیقت ایمان می‌دانند، ولی اگر کسی تمام اجزای مقوم ایمان را ترک کند، او را تکفیر می‌نمایند.

مطابق این دیدگاه مرتکب کبیره در صورتی که به مبدأ و معاد ایمان دارد، مؤمن است.

ابن تیمیه می‌گوید: «و لا یجوز تکفیر المسلم بذنب فعله و لا بـخطأ اخطأ فیہ کالمسائل التي تنازع فیها اهل القبلة»^(۱)؛ تکفیر مسلمان به دلیل گناهی که انجام داده یا خطایی که از او، در آن سر زده، جایز نیست، همانند مسایلی که اهل قبله در آن نزاع کرده‌اند.»

ج) جزئیت التزام

دیدگاهی که در بحث «ایمان» انتخاب شد این بود که ایمان عبارت است از تصدیق و علم به مبدأ و معاد، همراه با التزام به دستورهای شرع، گرچه انسان لغزش داشته و از آن‌ها سرپیچی کند.

ص: ۳۶۵

مطابق این دیدگاه مرتکب گناه کبیره در صورتی که دست از تعهدش به عمل به دستورات برنداشته، مؤمن است.

(د) عدم جزئیت و شرط کمال

از کلام برخی استفاده شد که عمل به ارکان جزء برای ایمان نیست، به هیچ نحو و فقط شرط کمال است و شرط شیء، جزء آن نمی باشد، گرچه مطابق برخی ادله، تحصیل آن لازم است، همانند: شرطیت وضو برای نماز.

مطابق این دیدگاه مرتکب گناهان کبیره، مؤمن است.

تکفیر مخالف اجماع

ابن تیمیه می گوید: «و الکفر انما یكون بانکار ما علم من الدین ضروره او بانکار الأحکام المتواتره و المجمع علیها؛^(۱) کفر با انکار احکامی صورت می گیرد که ضروری بودنش از دین معلوم است یا با انکار احکام متواتر و اجماعی.»

او در تعریف اجماع می گوید: «ان یجتمع علماء المسلمین فی عصر من العصور علی حکم من الأحکام؛»^(۲)؛ این که علمای مسلمان، در یک عصر بر یکی از احکام اجماع کنند.»

نقد

بین علما اختلاف است که آیا انکار حکم مجمع علیه سبب مستقل برای حکم به کفر است و یا این که همانند منکر ضروری، در صورتی حکم به کفر می شود که انکار او ناشی از تکذیب یا عدم

تصدیق دستورهای خدا و رسولش باشد و در این صورت مخالفت با حکم اجماعی، موضوعیت در تکفیر ندارد. اگر انکار ضروری به طور مستقل، موجب کفر نیست، به طریق اولی انکار حکم اجماعی موجب کفر به عنوان مستقل نمی باشد، و این رأی بسیاری از علمای اهل سنت است.

ص: ۳۶۶

۱- همان، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲- همان، ج ۲۰، ص ۱۰.

ابن عابدین می گوید: »

....اطلق بعضهم أنّ مخالف الاجماع يكفر، و الحق أنّ المسائل الاجماعيه تاره يصحبها التواتر عن صاحب الشرع كوجوب الخمس و قد لا يصحبها، فالاول يكفر جاحده لمخالفته التواتر لا لمخالفته الاجماع؛^(۱)

... برخی به طور مطلق، مخالف اجماع را تکفیر می کنند و حق آن است که مسائل اجماعی گاهی همراه با تواتر از صاحب شرع است، مانند: وجوب خمس و گاهی همراه با تواتر نیست؛ در صورت اول، منکر آن به سبب مخالفت با تواتر کافر است، نه به جهت مخالفت با اجماع.

نووی می گوید:

قوله: { أنّ جاحد المجمع عليه يكفر } ليس على إطلاقه، بل الصواب فيه تفصيل سبق بيانه في باب تارك الصلاة عقب كتاب الجنائز، و مختصره أنّه ان جحد مجمعا عليه يعلم من دين الاسلام ضروره، كفر ان كان فيه نص، و كذا ان لم يكن فيه نص في الاصح، و ان لم يعلم من دين الاسلام ضروره بحيث لا يعرفه كل المسلمين لم يكفر. والله اعلم؛^(۲)

این که می گویند: منکر حکم اجماعی کافر است، مطلق نیست، بلکه حق آن است که در آن باید تفصیل داده شود اگر حکم اجماعی را انکار کرده، همان حکمی که ضروری بودنش از دین اسلام معلوم است، او در صورت وجود نص در آن کافر می باشد و نیز اگر در آن نص نباشد، بنا بر قول اصح؛ اگر ضروری بودنش در دین اسلام معلوم نباشد، به طوری که تمام مسلمانان آن را نشناسند، کافر نمی شود.

آمدی می نویسد:

اختلفوا في تكفير جاحد الحكم المجمع عليه فائتبه بعض الفقهاء و انكره الباكون مع اتفاقهم على أنّ انكار حكم الاجماع موجب للتكفير. و المختار أنّما هو التفصيل، و هو أنّ حكم الاجماع اما ان يكون داخلاً في مفهوم اسم الاسلام كالعبادات الخمس

ص: ۳۶۷

۱- ابن عابدین، حاشیه ردّ المختار، ج ۴، ص ۴۰۷.

۲- نووی، روضه الطالبین، ج ۷، ص ۲۸۴.

و وجوب اعتقاد التوحيد و الرساله او لا يكون كذلك كالحكم بحل البيع و صحه الاجازه و نحوه؛ فان كان الاول فجاهده كافر؛ لمزايه حقيقه الاسلام له، و ان كان الثاني فلا؛^(۱)؛

درباره تکفیر، منکر حکم اجماعی اختلاف کرده اند؛ برخی از فقها آن را اثبات و بقیه انکار نموده اند، با اتفاق آنان بر این که انکار حکم اجماع موجب تکفیر است، و مختار ما تفصیل است به این نحو که، حکم اجماع یا داخل در مفهوم اسم اسلام است، همچون: عبادات پنج گانه و وجوب اعتقاد به توحید و رسالت، یا این گونه نیست همانند حکم به حلیت بیع و صحت اجازه و نحو آن، در مورد اول منکرش کافر است، چون حقیقت

اسلام با آن زایل می شود و در صورت دوم کافر نمی شود.

فخر رازی می نویسد: »

جاهد الحكم المجمع عليه لا-يکفر خلافا لبعض الفقهاء. لنا ان ادله اصل الاجماع ليست مفيدة للعلم، فماتفرع عليها اولی ان لايفيد العلم بل غاية الظن و منکر المظنون لا يکفر بالاجماع...»^(۲)؛

منکر حکم اجماعی کافر نمی شود، بر خلاف نظر برخی از فقها. دلیل ما این که ادله اصل اجماع، مفید علم نیست، بنابراین آنچه بر آن متفرع می شود سزاوارتر است بر عدم افاده علم، بلکه نهایت آن افاده گمان است و منکر احکام مظنون به اجماع امت، کافر به حساب نمی آید.

او هم چنین می گوید: «نحن لانقول بتکفیر مخالف الاجماع و لابتفسيقه و لانقطع ايضا به، و كيف و هو عندنا ظني»^(۳)؛ ما معتقد به تکفیر مخالف اجماع و نسبت فسق به او نبوده و به آن قطع نیز نداریم، بلکه این مسئله نزد ما ظنی است.»

ص: ۳۶۸

۱- . آمدی، الاحکام، ج ۱، ص ۳۴۴.

۲- . فخر رازی، المحصول، ج ۴، ص ۲۹۷.

۳- . همان، ج ۴، ص ۸۶.

تکفیر منکر رؤیت باری تعالی در آخرت

ابن تیمیه از احمد بن حنبل نقل کرده: «من زعم ان الله لا يرى في الآخرة فقد كفر و كذب بالقرآن و ردّ على الله تعالى امره، يستتاب، فان تاب و

الأقتل؛»^(۱)؛ هر کس گمان کند که خداوند در آخرت دیده نمی شود، به طور حتم کافر و قرآن را تکذیب کرده و امر خداوند متعال را رد نموده و باید توبه داده شود، اگر توبه نکرد باید کشته شود.»

بررسی موضوع

ظاهر قضیه این است که در این موضوع نیز ضوابط تکفیر ملاحظه نشده است، زیرا هر دو دسته، چه آنان که منکر رؤیت حسی خداوند سبحان هستند و چه آنان که مثبت آن می باشند به آیات و روایاتی تمسک کرده اند، این مسئله اجتهادی است و هیچ یک از دو دسته، منکر ضروری دین از آیات و روایات نیستند. و با وجود آن که از شافعی نقل شده که مخالف رؤیت را تکفیر کرده، ولی بیشتر اصحابش آن را حمل بر کفران نعمت نموده اند.^(۲)

ابن ابن امیر الحاج حنفی {متوفی ۸۷۹} بعد از اثبات جواز رؤیت حسی، بلکه وجوب آن برای مؤمنان در روز قیامت، می گوید:

«لكن لا يكفر المبتدع في ذلك اذ تمسكه بالقرآن او الحديث او العقل في الجملة كما هو مسطور في موضعه و للنهي عن تكفير اهل القبلة...»^(۳)؛

بدعت گذار در این موضوع تکفیر نمی شود، زیرا تمسک او به قرآن حدیث یا عقل است فی الجملة، همان گونه که در موضع آن نوشته شده و به جهت نهی از تکفیر اهل قبله....

ص: ۳۶۹

۱- ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۶، ص ۴۴۹ - ۵۰۰.

۲- شوکانی، ارشاد الفحول، ج ۱، ص ۴۳۴.

۳- ابن امیر الحاج، التقرير و التحبير، ج ۳، ص ۴۲۲.

احدی از علمای امامیه، فتوا به کفر متساهل در امر نماز نداده، مگر در صورتی که منکر وجوب آن باشد که به جهت ضروری بودن نماز، باعث عدم تصدیق یا تکذیب است و در نتیجه حکم به کفر او از این جهت می شود، ولی از بین امامان اهل سنت، قول به کفر تارک نماز به احمد بن حنبل نسبت داده شده و از بین متأخرین شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز نیز این رأی را از او قبول کرده و در موارد بسیاری حکم به کفر کرده و آثار بسیاری بر آن مترتب نموده که در جامعه، مشکلاتی را ایجاد کرده است.

بن باز درباره زنی که شوهرش نماز نمی خواند، گرچه منکر آن نیست، می گوید:

«يجب عليها ان تفارقه و تذهب الى اهلها اذا كان لا يصلي؛ لأن ترك الصلاة كفر اكبر؛ لقوله النبي ۹: {«بين الرجل و بين الكفر و الشرك ترك الصلاة»} (۱)؛ (۲).

بر او واجب است تا از شوهرش جدا شود و به خانواده اش ملحق شود، در صورتی که همسرش نماز نمی خواند، زیرا ترک نماز کفر اکبر است، به دلیل قول پیامبر ۹ «بین مرد و بین کفر و شرک ترک نماز است».

نقد

اولاً: منکران تکفیر، این روایات را تأویل کرده و آن ها را حمل بر مستحل ترک نماز کرده اند؛

ثانیاً: ممکن است مقصود از کفر در این روایات، ثبوت حکم کافر بر متساهل در امر نماز در عالم آخرت، سبب عقوبت و عذاب باشد، نه ثبوت حکم کفر اعتقادی بر متساهل در امر نماز در دنیا، به جهت ترتیب آثار آن، همچون: حرام شدن همسرش بر او؛

ص: ۳۷۰

۱- . موسوعه امام المسلمین فی القرن العشرين، ج ۴، ص ۵۰۹.

۲- . موسوعه امام المسلمین فی القرن العشرين، ج ۴، ص ۵۰۹.

ثالثاً: شوکانی می گوید: «و قد حملوا احادیث التكفير على كفر النعمه او على معنى قد قارب الكفر، و قد جاءت احادیث فی غیر الصلاة ارید بها ذلك»؛^(۱)؛ علماً احادیث تکفیر را حمل بر کفران نعمت یا بر معنایی که نزدیک به کفر است کرده اند، و احادیثی در غیر مورد نماز، نیز وارد شده که مقصود به کفر در آن ها همین معناست.»

بررسی روایات شیعه

روایاتی که در آن ها بر تارک نماز و متساهل در آن، لفظ کفر اطلاق شده، اختصاص به اهل سنت ندارد، بلکه در مصادر روایی امامیه نیز آمده است، ولی علمای شیعه آن ها را تأویل کرده و حمل بر کفر اعتقادی نکرده اند، بلکه معتقدند: اطلاق کفر بر آن، از باب تغلیظ در منع بوده، مگر آن که ترک نماز از روی انکار باشد. به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

۱. عبید بن زراره می گوید:

سألت ابا عبدالله عن الكبائر؟ فقال: هنّ فی کتاب علیّ ۷ سبع: الكفر بالله و قتل النفس، و عقوق الوالدین و اكل الربا بعد البینه و اكل مال الیتیم ظلماً.... قلت: فأكل درهم من مال الیتیم ظلماً اكبر ام ترك الصلاة؟ قال: ترك الصلاة. قلت: فما عددت ترك الصلاة فی الكبائر؟ فقال: ای شیء اول ما قلت لك؟ قال: قلت: الكفر بالله. قال: فانّ تارك الصلاة كافر یعنی من غیر عله؛^(۲)

؛از امام صادق ۷ درباره گناهان کبیره سؤال کردم. حضرت فرمود: آن ها در کتاب علیّ ۷ هفت مورد است: کفر به خدا، کشتن انسان، عاق والدین شدن، خوردن ربا بعد از روشن شدن آن بر انسان، خوردن ظالمانه مال یتیم.... گفتم: خوردن یک درهم از مال یتیم به طور ظالمانه بدتر است یا ترک نماز؟ فرمود: ترک نماز. گفتم: چرا ترک نماز در بین

گناهان کبیره به حساب نیامده است؟ حضرت فرمود: اول چیزی که به تو گفتم چه بود؟ گفتم: فرمودید: کفر به خدا. حضرت فرمود: همانا تارک نماز بدون جهت، کافر است.

ص: ۳۷۱

۱- شوکانی، نیل الاوطار، ج ۱، ص ۳۶۹.

۲- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۸۷.

۲. صدوق از امام جعفر صادق ۷ و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ۹ نقل کرده که فرمود: «ما بین المسلم و بین ان یکفر الا ان یترک الصلاه الفریضه متعمدا او یتهاون بها فلا یصلیها»^(۱)؛ بین مسلمان و کافر شدن او ترک عمدی نماز واجب یا سستی در امر نماز و ترک آن است.»

در مقابل این روایات، احادیث دیگری است که به صراحت دلالت دارد بر این که ترک نماز، کفر نیست، مثل صحیح ابن سنان که گفت:

سألت ابا عبد الله ۷ عن الرجل یرتکب الكبیره من الكبائر فیموت، هل یخرجه ذلک من الاسلام؟ و ان عذب کان عذابه کعذاب المشرکین ام له مدّه و انقطاع؟ فقال: من ارتکب کبیره من الكبائر فرعم أنّها حلال اخرجه ذلک من الاسلام و عذب اشدّ العذاب، و ان کان معترفا أنّه ذنب و مات علیه اخرجه من الايمان و لم یخرجه من الاسلام، و کان عذابه اهون من عذاب الاول؛^(۲)

از امام صادق ۷ درباره شخصی که مرتکب یکی از گناهان کبیره شده و از دنیا رفته، سؤال کردم این که آیا این کار، او را از اسلام بیرون می کند؟ و اگر عذاب شود، عقوبتش همانند عقوبت مشرکان است یا به او مدت داده می شود و عذابش منقطع می گردد؟ حضرت فرمود: هر کس یکی از گناهان کبیره را

به گمان این که حلال است انجام دهد، این عمل او را از اسلام بیرون می کند و به شدیدترین عذاب دچار می گردد، و اگر به گناه بودن آن اعتراف دارد و با آن گناه از دنیا رحلت کرده، این عمل او را از ایمان خارج می سازد، گرچه او را از اسلام بیرون نمی کند و عذاب او از عذاب دسته اول آسان تر است.

توجیه روایات

علمای شیعه برای روایات کفر متساهل و تارک نماز به دلیل وجود روایات متعارض، توجیهاتی کرده اند:

ص: ۳۷۲

۱- . حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸.

۲- . کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۸۵.

۱. علامه مجلسی^۱ کفر در این روایات را مقابل ایمان گرفته، که اثری بر آن در این دنیا، زاید بر تعزیر نیست و تنها، اثرش در عالم آخرت است که همانند کفار از تارک نماز محاسبه می شود؛^(۱)

۲. مقصود از این روایات تشدید در امر تارک نماز و مبالغه در انجام آن است به این که گویا تارک نماز به کفر نزدیک است؛

۳. مراد از این روایات تنزیل تارک نماز به منزله کافر در برخی از آثار کفر است؛

۴. کفر در این روایات حمل بر نوع ضعیفی از کفر می شود که موجب ارتداد متساهل در امر نماز نیست.

بررسی موضوع

مطابق ضابطه ای که در تکفیر افراد ذکر شد، به دست می آید تکفیر متساهل در امر نماز، از این ضابطه خارج است، زیرا متساهل در نماز، اگر منکر آن نباشد و آن را تصدیق کند، نه تنها مسلمان است بلکه ممکن است او را مؤمن فاسق نامید و از این رو نمی توان حکم کفر اعتقادی به او داد؛ بدین جهت باید ظاهر نصوصی را که دلالت بر کفر او دارد، تأویل کرد. بر کفر او دارد، تأویل کرد.

نووی شافعی نیز به ظاهر این نصوص اخذ نکرده و معتقد است کفر به اعتماد می باشد و اعتقاد متساهل در امر نماز صحیح است و بنابراین حکم به کفر اعتقادی او نمی شود و روایاتی را که با این نظر منافات دارد باید تأویل کرد.^(۲)

ابن رشد می گوید:

و علی الجملة فاسم الکفر انما یطلق بالحقیقه علی التکذیب، و تارک الصلاه معلوم انه لیس بمکذّب الا ان یترکها معتقدا لترکها هکذا، فنحن اذن بین امرین: ان اردنا ان نفهم من الحدیث الکفر الحقیقی فیجب علینا ان نتأول انه اراد علیه الصلاه و

ص: ۳۷۳

۱- . مجلسی، محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۲۹۸.

۲- . نووی، المجموع، ج ۳، ص ۱۳.

السلام من ترك الصلاة معتقدا لتركها فقد كفر؛ و اما اذا

حملنا على ان اسم الكفر موضوعه الأوّل و ذلك على احد معينين: اما على ان حكمه حكم الكافر اعنى فى القتل و سائر احكام الكفار و ان لم يكن مكذّبا، و اما على ان افعاله افعال كافر على جهة التغليظ و الردع له، اى ان فاعل هذا يشبه الكافر فى الافعال اذا كان الكافر لا يصلّى...؛(۱)

نام کفر در حقیقت بر تکذیب اطلاق می شود و معلوم است که تارک نماز تکذیب نمی کند، مگر آن که نماز را با اعتقاد به ترک آن همراه با تکذیب، ترک نماید، در این هنگام بین دو امر واقع شده ایم: اگر بخواهیم از این حدیث کفر حقیقی را بفهمیم، باید آن را تأویل کنیم که مقصود حضرت کسانی است که نماز را با اعتقاد به ترک آن رها کرده اند و بنابراین کافر شده اند، ولی اگر اسم کفر را بر موضوع اول حمل نماییم، با توجیه آن بر یکی از دو معنی: یا به این معنا که حکم او همانند حکم کافر است، یعنی در قتل و سایر احکام کفار، گرچه دروغگو نیست، و یا بر این که کارهای او همانند کارهای کافران است از جهت شدت و سخت گرفتن بر او، به این معنا که فاعل آن، شبیه به کفار است، زیرا کافر نماز نمی خواند... .

نووی نیز می گوید:

و اما الجواب عمّا احتج به من كفره من حديث جابر و بريده و رواية شقيق فهو ان كل ذلك محمول على انه شارك الكافر في بعض احكامه و هو وجوب

القتل. قال: و هذا التأويل متعين للجمع بين نصوص الشرع و قواعده التى ذكرناها؛(۲)

آنچه تکفیر کنندگان به آن احتجاج کرده اند، مانند: حدیث جابر و بریده و روایت شقیق، تمام آن ها را باید حمل کرد بر این که او با کافر در برخی احکامش، همانند: وجوب قتل مشارکت دارد. او گفته: این تأویل متعین است به دلیل جمع بین نصوص شرع و قواعد آن، که بیان کردیم.

ص: ۳۷۴

۱- . بدایه المجتهد، ج ۱، ص ۶۵.

۲- . نووی، المجموع، ج ۳، ص ۱۷.

تکفیر، تشبه به کفار

ابن تیمیه در شرح حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم: «من تشبه بقوم فهو منهم»؛ می گوید:

و هذا الحدیث اقل احواله ان یقتضی تحریم التشبه بهم و ان کان ظاهره یقتضی کفر المتشبه بهم، كما فی قوله: {وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ}....؛(۱)

کمترین حالات این حدیث این است که مقتضی تحریم، تشبه به کفار است، گرچه ظاهر آن مقتضی کفر، تشبه به کفار می باشد، آن گونه که در قول خداوند آمده: «کسانی که از شما با آنان دوستی کنند از آن ها هستند...».

نقد

اولاً: تشبه به کفار از عناوین قصیدیه است و قصد تشبه به کفار در آن شرط است تا احکامش بر آن متفرع گردد؛

ثانیاً: تشبه به کفار در شعارهای اختصاصی دینی ایشان، موجب ملحق شدن به آنان است؛

ثالثاً: بسیاری از کسانی که خودشان را در ظاهر شبیه به کفار می کنند، به خدا و رسول و معاد اعتقاد داشته و به دستورهای شرع التزام دارند و به آن عمل می کنند، از این رو نمی توان تمام این گونه افراد را تکفیر کرد.

تکفیر فلاسفه

ابن تیمیه می گوید:

ثم الفلاسفة و الباطنية هم كفار، كفرهم ظاهر عند المسلمين كما ذكر هو و غيره و كفرهم ظاهر عند من له علم و ايمان من المسلمين اذا عرفوا حقيقة قولهم، لكن لا يعرف كفرهم من لم يعرف حقيقة قولهم، و قد يكون تشبث ببعض اقوالهم من لم يعلم انه كفر، فيكون معذورا لجهله؛(۲)

ص: ۳۷۵

۱- ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲- همو، مجموع فتاوی، ج ۴، ص ۲۸۳، ۳۱۵؛ همان، ج ۹، ص ۳۹؛ العقیده الاصفهانیه، ص ۱۲۷-۱۲۸.

فلاسفه و اهل باطن همگی کافرند و کفرشان نزد مسلمانان ظاهر است، همان گونه که او و دیگران گفته اند، و نیز کفرشان ظاهر است، نزد کسانی که دارای علم و ایمانند از مسلمانان، در صورتی که پی به حقیقت گفته های آنان ببرند، ولی کفر آنان را نمی شناسد، کسانی که از حقیقت کلام ایشان آگاه نیستند، و گاهی کسانی که از کفر گفته آنان آگاهی ندارند، به برخی از اقوالشان تمسک می کنند و به جهت جهلشان معذورند.

نقد

اولاً: فلاسفه، مطالبی را که به عقل خود می فهمند، بر زبان جاری می سازند و آن ها را به شرع نسبت نمی دهند؛

ثانیاً: فلاسفه منکر مبدأ و معاد نبوده و بی قید به دستورات شرع نیستند؛

ثالثاً: ابن تیمیه در صدد تطبیق حکم عقل با شرع است؛

رابعاً: ابن تیمیه با آنچه خودش از ظاهر نصوص فهمیده، افکار فلاسفه را تقسیم کرده و بر آن اساس، ایشان را تکفیر کرده است، در حالی که ممکن است فلاسفه از نصوص، غیر از آن چیزی بفهمند که ابن تیمیه فهمیده است.

تناقض بین مبنا و بین آرا و فتاوی ابن تیمیه

گرچه ابن تیمیه فتوا به کفر بسیاری از فرقه ها یا اشخاص یا افکار داده، ولی چون به مبنا یا او در تکفیر مراجعه می شود پی می بریم این مبنا با آرا و فتاوی تکفیری او سازگاری ندارد، مگر آن که مقصود او از تکفیر درجه خاصی از کفر باشد که موجب خروج از ملت اسلام نمی باشد، ولی این احتمال با ترتیب آثار کفر اکبر بر موارد آن ها سازگاری ندارد.

او درباره تکفیر می گوید:

و حقیقه الأمر فی ذلك انّ القول قد یکون کفراً فیطلق القول بتکفیر صاحبه و یقال: من قال کذا فهو کافر، لكنّ الشخص المعین الذی قاله لایحکم بکفره حتی تقوم علیه الحججه التی یکفر تارکها.... و هكذا الاقوال التی یکفر قائلها قد یکون الرجل لم تبلغه النصوص الموجبه لمعرفة الحق و قد تكون عنده و لم تثبت عنده، او لم یتمکن

من فهمها، و قد يكون قد عرضت له شبهات يعذره الله بها، فمن كان من المؤمنين مجتهدا فى طلب الحق و اخطأ فانَّ الله يغفر له خطأه كائنا ماكان؛ سواء أكان فى المسائل النظرية او العمليه. هذا الذى عليه اصحاب النبى و جماهير ائمه الاسلام.... و لكنَّ المقصود هنا انَّ مذاهب الأئمه مبنيّه على هذا التفصيل بين النوع فتكون، و لهذا حكى طائفة عنهم الخلاف فى ذلك و لم يفهموا غور قولهم؛ فطائفه تحكى عن احمد فى تكفير اهل البدع روايتين مطلقا حتى تجعل الخلاف فى تكفير المرجئه و الشيعه المفضله لعلّى، و ربّما رجحت التكفير و التخليد فى النار، و ليس هذا مذهب احمد و لا غيره من ائمه الاسلام، بل يختلف قوله انه لا يكفّر المرجئه الذين يقولون {الايمان قول بلاعمل} و لا يكفّر من يفضل عليا على عثمان، بل نصوصه صريحه بالامتناع من تكفير الخوارج و القدرية و غيرهم، و انّما كان يكفّر الجهميه المنكرين لأسماء الله و صفاته، لانّ مناقضه اقوالهم لما جاء به الرسول ظاهره بينه، و لأنّ حقيقه قولهم تعطيل الخالق و كان قد ابتلى بهم حتى عرف حقيقه امرهم و انه يدور على التعطيل، و تكفير الجهميه مشهور عن السلف و الأئمه، لكن ما كان يكفر اعيانهم، فان الذى يدعو الى القول اعظم من الذى يقول به و الذى يعاقب مخالفه اعظم من الذى يدعو فقط، و الذى يكفر مخالفه اعظم من الذى يعاقبه. و مع هذا فالذين كانوا من و لاه الأمور يقولون بقول الجهميه. انّ القرآن مخلوق، و انّ الله لا يرى فى الاخره و غير ذلك، و يدعون الناس الى ذلك و يمتحنونهم و يعاقبونهم اذا لم يجيبوهم و يكفرون من لم يجبهم حتى أنّهم كانوا اذا امسكوا الأسير لم يطلقوه حتى يقرّ بقول الجهميه انّ القرآن مخلوق و غير ذلك و لا يولون متوليا و لا يعطون رزقا من بيت المال الا لمن يقول ذلك، و مع هذا فالامام احمد

رحمه الله تعالى ترحم عليهم و استغفر لهم، لعلمه بأنهم لم يبيّن لهم أنّهم مكذبون للرسول و لاجاحدون لما جاء به، و لكن تأولوا فأخطأوا و قلّمدوا من قال لهم ذلك. و كذلك الشافعى لما قال فحصى الفرد حين قال: {القرآن مخلوق} كفرت بالله العظيم، بين له انّ هذا القول كفر و لم يحكم برده فحصى بمجرد ذلك؛ لانه لم يتبين له الحجة التى يكفر بها. و لو اعتقد انه مرتد لسعى فى قتله. و قد صرّح فى كتبه بقبول شهادته اهل الأهواء و الصلاه خلفهم...؛(1)

ص: ٣٧٧

گفتار گاهی کفر است، از این رو صاحب آن تکفیر می شود و گفته می شود: هر کس چنین بگوید، کافر است، ولی شخص معینی که آن را گفته، حکم به کفرش نمی شود، تا حجتی بر او اقامه گردد، که تارک آن را کافر به حساب آورد، هم چنین است اقوالی که موجب کفر گوینده آن هاست، گاهی شخصی نصوصی که موجب شناخت حق باشد به او نرسیده و گاهی نیز نصوص نزد اوست، ولی برایش ثابت نشده یا قدرت فهم آن ها را ندارد و بعضی اوقات شبهاتی بر او عارض شده که خداوند آن را بدان جهت معذور دانسته است. بنابراین هر کس از مؤمنان در راه کسب حق تلاش کند، ولی به خطا رود، به طور حتم خداوند خطایش را می آمرزد، هر که باشد؛ خواه در مسایل نظری یا عملی و این، آن چیزی است که اصحاب پیامبر و جمهور رهبران اسلام بر آن می باشند، ولی مقصود در این جا، این است که مذاهب امامان مبنی بر این تفصیل بین نوع است و این گونه می باشد. به همین سبب طایفه ای از آنان، قول به خلاف را در آن

حکایت کرده و حقیقت گفته ایشان را نفهمیده اند. پس طایفه ای از احمد در تکفیر اهل بدعت دو روایت مطلق را حکایت کرده اند، تا این که اختلاف را در تکفیر مرجئه و شیعه تفضیل دهنده علی، قرار داده اند و چه بسا تکفیر و خلود در آتش دوزخ را ترجیح داده اند و این مذهب احمد و غیر او از رهبران اسلام نیست، بلکه کلام او مختلف است به این که او مرجئه را تکفیر نکرده؛ آنان که می گویند: ایمان، قول بدون عمل است، و تکفیر نمی کند کسانی را که علی را بر عثمان مقدم می دارند و تنها جهمی را تکفیر کرده که منکر اسما و صفات الهی بوده اند زیرا ضدیت گفته های آنان با آن چه پیامبر آورده، آشکار است، و به جهت آن که حقیقت سخن آنان تعطیل خالق می باشد، و او مبتلا به آنان بوده، به طوری که حقیقت امر آنان را شناخته و این که امر آنان بر تعطیل دور می زند و تکفیر جهمی مشهور نزد سلف و امامان بوده، ولی اشخاص آنان را تکفیر نمی کرده، زیرا آن کس که دعوت به گفتار دارد {گناهِش} بزرگ تر از کسی است که قایل به آن است، و نیز فردی که مخالف خود را عقوبت می کند، از کسی که فقط به آن دعوت می کند {گناهِش} بزرگ تر می باشد، هم چنین شخصی که مخالفش را تکفیر می کند {عقوبتش} سنگین تر است از کسی که، او را عقوبت می کند. در عین حال کسانی از والیان امور

که معتقد به عقاید جهمی اند به این که قرآن مخلوق است و خداوند در آخرت

دیده نمی شود و مثل این عبارات و مردم را به این عقاید دعوت و آنان را امتحان کرده و در صورتی که دعوتشان را اجابت نکنند آنان را عقوبت نموده، تکفیر می کنند، تا به حدی که چون اسیر می گرفتند، او را رها نمی کردند، تا اقرار به قول جهیمه نماید، که قرآن مخلوق است و غیر این ها، و به کسی ولایت نداده و از بیت المال روزی نمی دادند، مگر به کسی که به عقایدشان اقرار کند، در عین حال امام احمد - رحمه الله تعالی - بر آنان دل سوزی و طلب مغفرت کرده است، زیرا می داند بر ایشان آشکار نشده که رسول را تکذیب کرده یا منکر دستور های آورده شده از سوی اویند ولی تأویل کرده و به خطا رفته اند و از کسانی تقلید کرده اند که این مطالب را برایشان بازگو نموده اند. هم چنین است شافعی، چون به حفص الفرد هنگامی که گفت: «قرآن مخلوق است» گفت: تو به خدای عظیم کافر شدی، برای او تبیین کرد که این قول کفر است، ولی حکم به ارتداد حفص، به مجرد این قول، نکرد، زیرا حجتی که انسان با آن کافر می شود روشن برای او نشده بود و اگر معتقد به ارتداد او بود، در کشتنش تلاش می کرد. او در کتاب هایش به پذیرش گواهی اهل هواها و نماز خواندن پشت سر آنان تصریح کرده است.

تکفیر کسانی که معتقد به ارتداد صحابه بعد از رسول خدایند

ابن تیمیه می گوید:

و اما من جاوز ذلك الى ان زعم انهم - الصحابه - ارتدوا بعد رسول الله عليه الصلاه و السلام الا نفرا قليلا لا يبلغون بضعه عش - ر نفسا او انهم فسقوا عامتهم فهذا لا ريب ايضا في كفره؛ لانه مكذب لما نصّه القرآن في غير موضع: من الرضى عنهم و الثناء لهم، بل من يشك في كفر مثل هذا فانّ كفره متعين، فان مضمون هذه المقاله انّ نقله الكتاب و السنه كفار او فساق...؛(۱)

کسانی که از این تجاوز کرده و گمان نموده اند که صحابه بعد از رسول خدا به جز اندکی که به بیش از ده نفر نمی رسند، مرتد شده اند یا این که عموم شان فاسق شده اند، شکی در کفر این افراد نیست، زیرا آنان، نصوصات قرآن را در مواضعی تکذیب کرده اند که رضایت خدا و ثناگویی او بر آنان است، بلکه

ص: ۳۷۹

هر کس در کفر امثال این افراد شک کند، کفرش متعین است، زیرا مضمون این گفتار این است که ناقلان قرآن و سنت کافر یا فاسقند....

نقد

اولاً: مقصود از ارتداد بسیاری از صحابه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، ارتداد از اسلام و دین و بازگشت به کفر اکبر نیست، بلکه مقصود ارتداد به

گمراهی است، آن گونه که از برخی روایات استفاده می شود؛

ثانیاً: کسانی که این عقیده را دارند هرگز با قرآن و سنت به مخالفت پرداخته اند، زیرا این آیات و روایات را دیده و برای آن ها تأویل صحیح دارند، و تأویل مجتهد در صورتی که با موازین علمی سازگاری داشته باشد، موجب تکفیر او نیست؛

ثالثاً: معتقدان این نظریه به ادله ای از قرآن و روایات تمسک کرده اند. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

عدم جواز تکفیر دشنام دهنده صحابه

گرچه امت اسلامی، اهل توهین و دشنام دادن به بزرگان صحابه نیستند، ولی هیچ دلیلی بر کفر دشنام دهنده صحابه نیست، بلکه میتوان ادلهای بر عدم کفرشان اقامه کرد.

الف. انواعی از آیات درباره صحابه

در برخی از آیات، خداوند متعال صحابه را مدح کرده، ولی در برخی دیگر، به نکوهش برخی از آنان به جهت انجام برخی از کارهای ناشایست پرداخته است.

خداوند متعال میفرماید:

{إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ} (۱)

اگر شما {همسران پیامبر} از کار خود توبه کنید {به نفع شماست، زیرا} دلهایتان از حق منحرف گشته؛ و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید، {کاری از پیش

ص: ۳۸۰

نخواهید برد { زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند.

بخاری به سند خود از عبید بن حنین نقل کرده که گفت: از ابن عباس، شنیدم که می گفت:

اردت ان اسأل عمر فقلت: يا امير المؤمنين! من المرأتان اللتان تظاهرا على رسول الله؟ فما اتممت كلامي حتى قال: عايشه وحفصه؛ (۱)

خواستم از عمر سؤال کنم؛ به او گفتم: ای امیر مؤمنان! آن دو زنی که بر رسول خدا تظاهر کرده و با او مخالفت کردند چه کسانی بودند؟ هنوز کلامم تمام نشده بود که در جواب گفت: عایشه و حفصه.

{أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظَلِّمُونَ فَتِيلًا}؛ (۲)

آیا ندیدی کسانی را که {در مکه} به آن ها گفته شد: {فعالاً} دست از جهاد بدارید! و

نماز را برپا کنید! و زکات پردازید! آن ها از این دستور، ناراحت بودند، ولی هنگامی که در مدینه فرمان جهاد به آن ها داده شد، از مردم می ترسیدند، همان گونه که از خدا می ترسند، بلکه بیشتر! و گفتند: «پروردگارا! چرا جهاد را بر ما مقرر داشتی؟! چرا این فرمان را تا زمان نزدیکی تأخیر نینداختی؟!» به آن ها بگو: «سرمایه زندگی دنیا، ناچیز است! و سرای آخرت، برای کسی که پرهیزگار باشد، بهتر است! و به اندازه رشته شکاف هسته خرمایی، به شما ستم نخواهد شد.

{وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا - تَأْوِيلُ وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ}؛ (۳)

ص: ۳۸۱

۱- . بخاری، صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۸۶۸، حدیث ۴۶۳۰.

۲- . نساء، آیه ۷۷.

۳- . آل عمران، آیه ۱۴۴.

محمد فقط فرستاده خداست، و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟ {و اسلام را رها کرده، به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟} و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند؛ و خداوند بزودی شاگردان {و استقامت کنندگان} را پاداش خواهد داد.

{وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَتِنْتَهُمْ وَتَنَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ

الْآخِرَةَ تُمْ صَرَفَكُم عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ}؛ (۱)

خداوند، وعده خود را به شما، {در باره پیروزی بر دشمن در احد،} تحقق بخشید؛ در آن هنگام {که در آغاز جنگ،} دشمنان را به فرمان او، به قتل می رسانید؛ {و این پیروزی ادامه داشت} تا این که سست شدید و {درباره رهاکردن سنگرها،} به نزاع پرداختید؛ و بعد از آن که، آنچه را دوست می داشتید {از غلبه بر دشمن} به شما نشان داد، نافرمانی کردید. بعضی از شما، خواهان دنیا بودند و بعضی خواهان آخرت. سپس خداوند شما را از آنان منصرف کرد؛ {و پیروزی شما به شکست انجامید؛} تا شما را آزمایش کند. او شما را بخشید؛ و خداوند به مؤمنان، فضل و بخشش دارد.

{إِذْ جَاءَوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِإِلَهِ الظُّنُونَا ! هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا}؛ (۲)

{به خاطر بیاورید} زمانی را که آن ها از طرف بالا و پایین {شهر} بر شما وارد شدند {و مدینه را محاصره کردند} و زمانی را که چشم ها از شدت وحشت خیره شده و جان ها به لب رسیده بود، و گمان های گوناگون بدی به

خدا می بردید * آن جا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند.

{فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعِدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ}؛ (۳)

ص: ۳۸۲

۱- آل عمران، آیه ۱۵۲.

۲- احزاب، آیه ۱۰.

۳- توبه، آیه ۸۱.

تخلف جویان {از جنگ تبوک،} از مخالفت با رسول خدا خوشحال شدند و کراهت داشتند که با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد کنند؛ و {به یکدیگر و به مؤمنان} گفتند: «در این گرما، {به سوی میدان} حرکت نکنید!» {به آنان} بگو: «آتش دوزخ از این هم گرم تر است! اگر می دانستند.

{یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ}؛ (۱)

ای مؤمنان هر گاه فاسقی برای شما خبری آورد، تحقیق کنید، مبادا به سخن چینی فاسق نادان، به قومی رنجی رسانید و سخت پشیمان شوید.

آیه درباره برخی از اصحاب است.

{وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ}؛ (۲)

و این مردم وقتی که تجارتی یا لهو و بازیچه ای ببینند، بدان شتابند و تو را در نماز تنها گذارند، ای رسول ما، بگو به خلق که آنچه نزد خداست، برای شما از لهو

و تجارت های دنیا بهتر است و خدا بهترین روزی دهنده خلائق است.

{وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنفَأُ أَولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ}؛ (۳)

و برخی از مردم کاملاً به گفتارت گوش می دهند، اما هنگامی که از حضورت خارج می شوند، با اهل علم به تمسخر و اهانت می گویند رسول باز از نو چه گفت؟ اینان هستند که خدا بر دل هایشان مهر نهاده، پیرو هوای خود گردیده اند.

{وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلٍّ أذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ بِاللهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ}؛ (۴)

بعضی از ایشان دائم پیغمبر را می آزارند و می گویند او شخصی ساده و زود باور است. بگو: زود باوری من به سوی شماست، رسول به خدا ایمان آورده است و

ص: ۳۸۳

۱- . حجرات، آیه ۶.

۲- . جمعه، آیه ۱۱.

۳- . محمد، آیه ۱۶.

۴- . توبه، آیه ۶۱.

به مؤمنان هم ایمان دارد و برای مؤمنان حقیقی، رحمت کامل الهی است، و برای کسانی که رسول را می آزارند، عذاب دردناک مهیاست.

{سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ}؛ (۱)

اعراب بادیه که از حضور در جنگ ها در سفر فتح مکه تخلف می ورزند، برای عذر و تعلل خود خواهند گفت که ما را محافظت اهل و

اموالمان از آمدن در رکابت بازداشت، از خدا بر گناه ما، آموزش طلب، این مردم منافق، چیزی که به دل هیچ عقیده ندارند، به زبان می آورند.

{إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا}؛ (۲)

کسانی از شما که در جنگ احد پشت به جنگ کردند و منهزم شدند، شیطان آن ها را به سبب نافرمانی و بدکرداریشان به لغزش افکند.

{وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُتَّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ}؛ (۳)

«چرا در راه خدا انفاق نمی کنید، در صورتی که وارث آسمان ها و زمین، خداست.»

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ * إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبَدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ}؛ (۴)

ای کسانی که ایمان آوردید چرا هنگامی که گفته می شود برای جهاد در راه دین بی درنگ آماده شوید، به خاک زمین دل بسته اید، آیا راضی به زندگانی دنیا به جای آخرت شدید؟ در صورتی که متاع دنیا در برابر عالم آخرت اندک و ناچیز است؛ بدانید که اگر در راه خدا برای جهاد بیرون نشوید، خدا شما را به عذابی دردناک معذب خواهد کرد و قومی

دیگر برای جهاد به جای شما بر می گمارد و شما به خدا زبانی نرسانده اید و خدا بر هر چیز تواناست.

ص: ۳۸۴

۱- . فتح، آیه ۱۱.

۲- . آل عمران، آیه ۱۵۵.

۳- . حدید، آیه ۱۰.

۴- . توبه، آیه ۳۸-۳۹.

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ }؛ (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید چرا چیزی به زبان می گوئید که در مقام عمل، خلاف آن می کنید. این که سخنی بگوئید و خلاف آن عمل کنید، بسیار سخت، خدا را به خشم و غضب می آورد.

{ يٰمُنُوْنَ عَلَيْكُمْ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ }؛ (۲)

آنها بر تو به مسلمان شدن منت می گذارند، بگو: شما با اسلام خود بر من منت نگذارید، بلکه خداوند بر شما منت دارد، که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است.

ب. وجود روایات مختلف درباره صحابه

در برخی روایات به فضایل صحابه اشاره شده، ولی در بعضی دیگر نیز از عده ای از آن ها انتقاد شده است.

عبدالله بن عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که در حجه الوداع فرمود:

«ويحکم او قال ويلکم لاترجعوا بعدی کفارا يضرب بعضکم رقاب بعض»؛ (۳)

وای بر شما، بعد از من به کفر باز نگردید، به طوری که برخی از شما، گردن های بعضی دیگر را بزند.

ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود: «لا تتردوا بعدی کفارا يضرب بعضکم رقاب بعض»؛ (۴) بعد از من مرتد به کفر نشوید، که برخی از شما، گردن های بعضی دیگر را بزند.»

ص: ۳۸۵

۱- . صف، آیه ۲-۳.

۲- . حجرات، آیه ۱۷.

۳- . بخاری، صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۹۸، حدیث ۴۱۴۱؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۲ ح ۶۶.

۴- . بخاری، همان، ج ۶، ص ۲۵۹۴، حدیث ۶۶۶۸.

متأسفانه صحابه و مسلمانان به این سفارش اکید پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم عمل نکرده و در واقعه جمل و نهروان و صفین خون یکدیگر را بر زمین ریختند، و در نتیجه کسانی که در این معرکه ها ظالم بودند، به کفر و ارتداد برگشتند.

مجاهد می گوید:

دخلت انا وعروه بن الزبير المسجد فاذا عبدالله بن عمر جالس الى حجره عايشه، واذا ناس يصلون في المسجد صلاه الضحى، قال: فسألناه عن صلاتهم؟ فقال: بدعه؛(۱)

من و عروه بن الزبير وارد مسجد شدیم، ناگهان مشاهده کردیم عبدالله بن عمر را که در حجره عایشه نشسته است و عده ای در مسجد نماز قبل از ظهر می خوانند، درباره نماز آنان از عبدالله سؤال کردیم؟ گفت: بدعت است.

ابوهریره می گوید:

اتى رجل من المسلمين رسول الله وهو فى المسجد فناداه فقال: يا رسول الله! انى زنيت. فاعرض عنه، فتنحى تلقاء وجهه فقال له يا رسول الله! انى زنيت، فاعرض عنه حتى ثنى ذلك عليه اربع مرات. فلما شهد على نفسه اربع شهادات دعاه رسول الله فقال: أبك جنون؟ قال: لا. قال: فهل احصنت؟ قال: نعم. فقال رسول الله: اذهبوا به فارجموه. قال ابن شهاب: فأخبرني من سمع جابر بن عبدالله يقول: فكنت فيمن رجمه فرجمناه بالمصلّى، فلما أذلقته الحجاره هرب فادر كناه بالحرحه فرجمناه؛(۲)

مردی از مسلمانان نزد رسول خدا در مسجد آمد، عرض کرد: ای رسول خدا! من زنا کرده ام. حضرت چهره اش را از او برگرداند. آن مرد در مقابل حضرت قرار گرفته و عرض کرد: ای رسول خدا! من زنا کرده ام. باز حضرت روی از او برتافت، تا آن که دو بار دیگر اقرار کرده و اقرارش را به چهار مرتبه رسانید. در این هنگام حضرت به او فرمود: آیا تو دیوانه ای؟ عرض کرد: هرگز. باز فرمود: آیا همسر داری؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمود: او را ببرید و سنگ سارش

ص: ۳۸۶

۱- همان، ج ۲، ص ۳۶۰، حدیث ۱۷۷۶؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۱۷، ح ۱۲۵۵.

۲- مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۱۸، حدیث ۱۶۹۱.

کنید. ابن شهاب می گوید: خبر داد مرا کسی که از جابر بن عبدالله شنیده بود که می گفت: من همراه کسانی بودم که او را سنگسار می کردند، او را در مصلی سنگسار کردیم، و چون سنگ به او اصابت کرد، فرار نمود، ما او را در حزه گرفته و سنگسارش کردیم.

سعد بن عبیده از ابو عبدالرحمن نقل کرده که گفت:

خطب علیّ فقال: یا ایّها الناس! اقیموا علی أرقائکم الحدّ من أحصن منهم ومن لم یحصن، فانّ أمه لرسول الله زنت فامرني أن اجلدها، فاذا هی حدیث عهد بنفاس، فخشیت إن أنا جلدتها أن اقتلها، فذکرت ذلک للنبی، فقال: أحسنت؛ (۱)

علی خطبه ای خواند و در آن فرمود: ای مردم! بر برده های خود حدّ جاری سازید، چه محصن، باشند و چه غیر محصن؛ زیرا کنیزی از رسول خدا زنا داده بود، حضرت مرا امر کرد تا او را تازیانه زنم، ناگهان مشاهده کردم که تازه از نفاس فارغ شده، از این رو ترسیدم اگر او را تازیانه زنم، بمیرد. این موضوع را با پیامبر در میان گذاشتم، حضرت فرمود: احسنت.

شقیق بن عبدالله می گوید:

قسّم رسول الله قسما فقال رجل: أنّها لقسمه ما أريد به وجه الله. قال: فأتيت النبي فساررتة، فغضب من ذلك غضبا شديدا واحمرّ وجهه حتى تمنيت أنّي لم اذکره له قال: ثم قال: قد أودى موسى بأكثر من هذا فصبر؛ (۲)

رسول خدا اموالی را تقسیم کرد، مردی گفت: این تقسیمی بود که رضای خدا در آن ملاحظه نشده بود. شقیق می گوید: نزد رسول خدا آمدم و مخفیانه این مطلب را به او گفتم. حضرت از این مطلب شدیداً خشمگین شد و چنان

صورتش قرمز گشت که من آرزو کردم که ای کاش این مطلب را به آن حضرت نگفته بودم. آن گاه فرمود: به طور حتم موسی بیش از این اذیت شد و صبر کرد.

ص: ۳۸۷

۱- همان، ج ۳، ص ۱۳۳۰، حدیث ۱۷۰۵.

۲- بخاری، صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۲۶۳، حدیث ۵۷۴۹؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۳۹، حدیث ۱۰۶۲.

انس می گوید: «ما اعرف شیئا مما كان على عهد النبي. قيل: الصلاه؟ قال: أليس ضيعتم ماضيِعتم فيه؟!» (۱) من چیزی نمی شناسم که بر عهد رسول خدا باقی مانده و تحریف نشده باشد. گفته شد: حتی نماز؟ انس گفت: آیا نماز را هم ضایع نکردید؟»

نسفی در تفسیر آیه: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ }؛ (۲) «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!» می گوید: «أجمعوا أنّها نزلت في الوليد بن عقبه وقد بعثه رسول الله مصدقا إلى بني المصطلق وكانت بينه وبينهم إحنة في الجاهلية...» (۳) اجماع کرده اند که این آیه درباره ولید بن عقبه نازل شد زمانی که رسول خدا او را برای گرفتن صدقه به سوی بنی مصطلق فرستاد، و بین او و بین آن قوم دشمنی بود...»

از ابن عبدالله نقل شده که گفت:

لا- خلاف بین اهل العلم بتأویل القرآن أنّها نزلت فيه، وذلك أنّ رسول الله بعثه مصدقا إلى بني المصطلق، فعاد فاخبر عنهم أنّهم ارتدوا ومنعوا الصدقه، وكانوا خرجوا يتلقونه وعليهم السلاح، فظنّ أنّهم خرجوا يقاتلونه، فرجع فبعث اليهم رسول الله خالد بن الوليد فاخبره بأنهم على الاسلام، فنزلت هذه الآية؛ (۴)

بین اهل علم به تأویل قرآن، اختلافی نیست که این آیه درباره ولید بن عقبه نازل شده است، و جریان از این است که رسول خدا او را برای گرفتن زکات به سوی قوم بنی مصطلق فرستاد. او بازگشت و درباره آن ها خبر داد که مرتد شده و از پرداخت زکات امتناع می ورزند و به مقابله آن ها آمده، در حالی که اسلحه داشته اند. او گمان کرده به قصد جنگ خروج کرده اند. به همین دلیل برگشت و

ص: ۳۸۸

۱- . بخاری، همان، ج ۱، ص ۱۹۷، حدیث ۵۰۶.

۲- . حجرات، آیه ۶.

۳- . تفسیر نسفی، ج ۴، ص ۱۶۳.

۴- . الاصابه، ج ۶، ص ۶۱۵.

رسول خدا خالد بن ولید را به سوی آنان فرستاد. خالد به پیامبر خبر داد که آنان بر اسلامشان باقی هستند. در این هنگام آیه نازل شد.

بخاری و مسلم به سندشان از سهل بن سعد ساعدی نقل کرده اند که گفت:

رسول خدا با مشرکان درگیر شد و با آنان جنگ کرد. هنگامی که حضرت به لشکر خود بازگشت و دیگران نیز به لشکرشان بازگشتند، مشاهده کردیم که در بین اصحاب رسول خدا شخصی است که تک تک مشرکان را دنبال کرده و آن ها را با شمشیر به قتل می رساند. مسلمانان گفتند: جزای کسی در امروز بالاتر از او نیست. رسول خدا فرمود: آگاه باشید که او از اهل دوزخ است.

شخصی از مسلمانان می گوید: من دائما همراه او بودم تا این که مشاهده کردم جراحی بر او وارد شد. او در مرگ خود پیش دستی کرده و شمشیر را بر زمین کاشت و خودش را بر روی آن انداخت و شکل خود را پاره کرد.

او می گوید: نزد رسول خدا آمدم و عرض کردم: شهادت می دهم که شما رسول خدا هستید. حضرت فرمود: چه شده است؟ او عرض کرد: آن مردی را که فرمودید از اهل آتش است و مردم تعجب کرده بودند، او را دنبال کردم و مشاهده نمودم که خودش را به قتل رسانید.

آن گاه حضرت فرمود: *انّ الرجل ليعمل عمل اهل الجنة فيما يبدو للناس وهو من اهل النار، وانّ الرجل ليعمل عمل اهل النار فيما يبدو للناس وهو اهل الجنة؛* (۱) همانا مردی در ظاهر عمل اهل بهشت را به جا می آورد، در حالی که اهل دوزخ است، و در مقابل، کسی است که در ظاهر و نزد مردم، عمل اهل دوزخ را انجام می دهد، در حالی که اهل بهشت است.

جابر بن عبدالله می گوید:

اتی رجل رسول الله بالجعرانه منصرفه من حنين وفي ثوب بلال فضه، و رسول الله يقبض منها يعطي الناس. فقال: يا محمّد! اعدل. فقال: و يلك، و

من يعدل اذا لم اكن اعدل لقد خبت و خسرت ان لم اكن اعدل. فقال عمر بن الخطاب دعني يا رسول الله فأقتل هذا المنافق. فقال: معاذ الله ان يتحدث الناس اني اقتل اصحابي،

ص: ۳۸۹

۱- بخاری، صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۰۶۱، حدیث ۲۷۴۲؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۰۶، ح ۱۱۲.

انّ هذا واصحابه يقرؤون القرآن لايجاوز حناجرهم يمرقون منه كما يمرق السهم من الرمية؛(۱)

مردی در جعرانه هنگام بازگشت پیامبر از صفین نزد ایشان آمد، در حالی که در لباس بلال، نقره بود و رسول خدا از آن قبضه می کرد و به مردم می داد. آن مرد گفت: ای محمّد! عدالت داشته باش. حضرت فرمود: وای بر تو، اگر من عدالت نداشته باشم چه کسی عدالت دارد؟ اگر من عدالت نداشته باشم، تو ضرر کرده و خسارت دیده ای. عمر بن خطاب گفت: مرا واگذار ای رسول خدا تا این منافق را به قتل رسانم. حضرت فرمود: پناه بر خدا، این که مردم بگویند من اصحابم را به قتل می رسانم. همانا این مرد و اصحابش قرآن می خوانند، در حالی که از حنجره های آنان تجاوز نمی کند، آنان از دین خارج می شوند همان گونه که تیر از کمان خارج می گردد.

ابن عباس از عمر بن خطاب نقل کرده که گفت:

لَمَّا كَانَ يَوْمَ خَيْبَرَ أَقْبَلَ نَفْرًا مِنْ صَحَابَةِ النَّبِيِّ فَقَالُوا: فُلَانٌ شَهِيدٌ، فُلَانٌ شَهِيدٌ، حَتَّى مَرَّوْا عَلَي رَجُلٍ فَقَالُوا: فُلَانٌ شَهِيدٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: كَلَّا! أَنِّي رَأَيْتُهُ فِي النَّارِ فِي بَرْدَةٍ غَلَّهَا أَوْ عَبَاءَةٍ. ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا بَنِي الْخَطَّابِ! اذْهَبْ فَنَادِ فِي النَّاسِ أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا الْمُؤْمِنُونَ. قَالَ: فَخَرَجْتُ فَنَادَيْتُ أَلَا أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا الْمُؤْمِنُونَ؛(۲)

در روز فتح خیبر، تعدادی از اصحاب پیامبر پیش آمده و گفتند: فلان شخص و فلان نفر شهید است، حتی بر مردی گذشتند و گفتند: فلان شخص شهید می باشد. رسول خدا فرمود: هرگز، زیرا من او را در آتش، میان برد یا عبایی پیچیده، مشاهده کردم. سپس رسول خدا فرمود: ای پسر خطاب! برو و در بین مردم ندا بده که تنها مؤمنان وارد بهشت می شوند. او می گوید: من بیرون رفتم و صدا دادم: آگاه باشید، تنها مؤمنان وارد بهشت می شوند.

بخاری به سندش از مسیب نقل کرده که گفت: براء بن عازب، را ملاقات کردم و به او گفتم:

ص: ۳۹۰

۱- . بخاری، همان، ج ۳، ص ۱۳۲۱، حدیث ۳۴۱۴؛ مسلم نیشابوری، همان، ج ۲، ص ۷۴۰، ح ۱۰۶۳.

۲- . مسلم نیشابوری، همان، ج ۱، ص ۱۰۷، ح ۱۱۴.

طوبی لک، صحبت النبی و بایعته تحت الشجره. فقال: یابن اخی! انک لاندری ما احدثنا بعده؛(۱)

خوشا به حال تو، با پیامبر مصاحبت کرده و با او زیر درخت بیعت نمودی. او گفت: ای پسر برادرم! تو نمی دانی که ما بعد از پیامبر چه کردیم.

احمد بن حنبل از عبدالله بن ثابت نقل کرده که گفت:

جاء عمر بن الخطاب الى النبى فقال: يا رسول الله! انى مررت بأخ لى من قريظه فكتب لى جوامع من التوراه، ألا اعرضها عليك؟ قال: فتغير وجه رسول الله؟...؛(۲)

عمر بن خطاب نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا! من بر برادرم از بنی قریظه مرور کردم و او جوامعی از تورات را بر من نوشت، آیا می خواهی آن ها را بر تو عرضه کنم؟ عبدالله می گوید: رنگ رخسار رسول خدا تغییر کرد. عبدالله می گوید: به عمر گفتم: آیا نمی بینی که چگونه رنگ رخسار رسول خدا تغییر کرده است؟ ...

دارمی نیز به سند خود از جابر نقل می کند که گفت:

انّ عمر بن الخطاب اتى رسول الله بنسخه من التوراه فقال: يا رسول الله! هذه نسخه من التوراه. فسكت، فجعل يقرأ و وجه رسول الله يتغير، فقال ابوبكر: ثكلتك الثواكل! ماترى ما بوجه رسول الله! فنظر عمر الى وجه رسول الله، فقال: اعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله، رضينا بالله ربّا و بالإسلام ديناً و بمحمّد نبياً. فقال رسول الله: والذى نفس محمّد بيده لو بدى لکم موسى فاتبعتموه و ترکتمونى لزللتن عن سواء السبيل، و لو كان حيا و ادرك نبوتى لا تبعنى؛(۳)

عمر بن خطاب با نسخه ای از تورات نزد رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا! این نسخه ای از تورات است. حضرت ساکت شد. عمر همین طور آن را می خواند و صورت رسول خدا تغییر می کرد. ابوبکر گفت: مادرهای جوان مرده بر تو بگریند! نمی بینی که چگونه چهره حضرت تغییر کرده است؟! عمر به چهره رسول خدا نظر کرده و گفت: پناه بر خدا از غضب خدا و غضب

ص: ۳۹۱

۱- . بخاری، همان، ج ۴، ص ۱۵۲۹، ح ۳۹۳۷.

۲- . احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۳، ص ۴۶۹.

۳- . دارمی، سنن، ج ۱، ص ۱۱۵؛ سیوطی، الدرالمشور، ج ۲، ص ۴۹ و...

رسولش. راضی شدیم به ربوبیت خداوند

و دین اسلام و نبوت پیامبر. رسول خدا فرمود: قسم به کسی که جان محمد به دست اوست، اگر موسی بر شما ظاهر می شد و شما از او پیروی می کرده و مرا رها می کردید، به طور حتم از راه مستقیم گمراه می شدید، و اگر او زنده بود و نبوت مرا درک می کرد، به طور قطع از من پیروی می نمود.

ج. عدم جواز تکفیر مجتهد

قبلاً به تفصیل به این موضوع پرداختیم.

د. عدم جواز تکفیر تأویل کننده

قبلاً به تفصیل به این موضوع پرداختیم.

هـ. ذنب مغفور بودن سب صحابی نزد ابن تیمیه

ابن تیمیه می گوید:

كما ان طائفه اخرى زعموا ان من سب الصحابه لا يقبل الله توبته و ان تاب، و روى عن النبي انه قال: «سب اصحابي ذنب لا يغفر»، و هذا الحديث كذب على رسول الله، لم يروه احد من اهل العلم و لا هو في شيء من كتبهم المعتمده، و هو مخالف للقرآن؛ لان الله تعالى قال: {إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ} (١) هذا في حق من لم يتب.

و قال في حق التائبين: {قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ}. (٢) فثبت بكتاب الله و سنة رسوله ٩ ان كل من تاب تاب الله عليه؛ (٣)

همان گونه که طایفه ای دیگر گمان کرده اند هر کس صحابه را دشنام دهد، اگر توبه کند، توبه اش مورد پذیرش خداوند قرار نمی گیرد، آنان از پیامبر روایت کرده اند که فرمود: «دشنام دادن به صحابی گناهی نابخشودنی است». و این حدیث بر رسول خدا دروغ بسته شده و احدی از اهل علم آن را روایت نکرده

ص: ۳۹۲

۱- نساء، آیات ۴۸ و ۱۱۶.

۲- زمر، آیه ۵۳.

۳- ابن تیمیه، مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۵، ص ۳۸۴.

و در هیچ یک از کتاب های مورد اعتماد آنان وجود ندارد، بلکه مخالف قرآن است، زیرا خداوند متعال فرمود: «خداوند شرک به خود را نمی آموزد و از غیر آن در می گذرد» این در حق کسی است که توبه نکرده است.

در حق توبه کنندگان فرمود: «بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید، که خدا همه گناهان را می آموزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است». به وسیله کتاب خدا و سنت رسولش پس ثابت شد که هر کس توبه کند، خداوند توبه اش را می آموزد.

و. اعتقاد صحابه به عدم کفر دشنام دهنده به خود

از تاریخ فهمیده می شود که صحابه اعتقاد داشته اند دشنام دهنده آنان کافر نمی شود.

بیهقی به اسنادش از ابوهریره نقل کرده که گفت: «لایقتل احد بسب احد الا بسب النبی»؛ (۱) هرگز احدی با دشنام دادن شخصی کشته نمی شود، مگر با دشنام دادن به پیامبر.

ز. سیره سلف در عدم تکفیر دشنام دهنده صحابی

از سخنان و سیره سلف دانسته می شود که آن ها معتقد به کفر دشنام دهنده صحابه و جواز تکفیر او نبوده اند.

ابن سعد به سندش از عمر بن عبدالعزیز نقل کرده: «انه لایقتل احد بسب احد الا من سب النبی»؛ (۲) احدی با دشنام دادن به شخصی کشته نمی شود، مگر با دشنام دادن به پیامبر.

ح. مخالفت تکفیر با سیره پیامبر \$

علامه شرف الدین می نویسد:

انّا تتبعنا سیره النبی، فما رأیناه یکفر احدا بشتم واحد من اصحابه رضی الله عنهم، و کان الصحابه یتنازعون و یتشائمون علی عهده فلم یؤثر عنه تکفیر احد منهم بسبب ذلک حتی تشاتموا مرّه امامه و تضاربوا بالنعال؛ (۳)

ص: ۳۹۳

۱- . بیهقی، سنن، ج ۷، ص ۶۰.

۲- . الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۸۷؛ ابن عبدالرّه، العقد الفرید، ج ۳، ص ۴۱۰.

۳- . الفصول المهمه، ص ۲۱۲-۲۱۳، به نقل از صحیح بخاری، اول کتاب الصلح و صحیح مسلم، کتاب الجهاد، باب دعاء النبی الی الله.

ما سیره پیامبر را دنبال کردیم و هرگز ندیدیم که احدی را به سبب دشنام دادن یکی از اصحابش، تکفیر کند، این در حالی است که صحابه با یکدیگر نزاع داشته و در عصر او هم دیگر را دشنام می دادند، ولی از او نرسیده که احدی از آنان را به جهت

دشنام دادن تکفیر کرده باشد، حتی یک بار در برابر ایشان یکدیگر را دشنام داده و هم دیگر را با کفش کتک زدند.

ط. اجماع بر عدم کفر دشنام دهنده صحابه

اتفاق علمای اهل سنت بر عدم کفر دشنام دهنده صحابه است و برخی به این اجماع، اشاره کرده اند. به نقل برخی از عبارات آنان می پردازیم:

ابن حجر هیتمی می نویسد: «و قد قال ابن المنذر: لا اعلم احدا يوجب القتل بمن سب من بعد النبي؛ (۱) ابن منذر گفته: از احدی خبر ندارم بعد از پیامبر، دشنام به صحابی را موجب قتل بداند.»

ابن حجر هیتمی از سبکی نقل کرده که می گوید: «و لم اجد في كلام احد من العلماء ان سب الصحابي يوجب القتل؛ (۲) در کلام احدی از علما نیافتم که دشنام صحابی موجب قتل باشد.»

ابن عابدین که فقیه حنفی ها در عصر خود بوده، قطع به عدم کفر تأویل کنندگان در سب صحابه پیدا کرده و تصریح نموده که اعتقاد و فتوا به کفر این گونه افراد، مخالف اجماع فقها و در تضاد با عباراتی است که در متون و شرح کتاب های آنان آمده است.

ی. تکفیر نشدن دشنام دهنده برخی از صحابه، از سوی اهل سنت

با مراجعه به عبارات علمای اهل سنت پی می بریم، آنان دشنام دهنده برخی از صحابه را تکفیر نکرده اند:

ابن حزم می گوید:

ص: ۳۹۴

۱- ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۱۵۲.

۲- همان.

و احتج بعض من يكفر من سب الصحابه رضى الله عنهم بقول الله عزوجل {مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ} (١) الى قوله {لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ} فكل من اغاظه احد من اصحاب رسول الله فهو كافر.

و قد اخطأ من حمل الآيه على هذا؛ لأن الله عزوجل لم يقل قط ان كل من اغاظه واحد منهم فهو كافر، و إنما اخبر تعالى انه يغيب بهم الكفار فقط. نعم هذا حق لا ينكره مسلم، و كل مسلم فهو يغيب الكفار، و ايضا فانه لا يشك احد ذو حس سليم في ان عليا قد اغاظ معاويه و ان معاويه و عمر و بن عاص اغاظا عليا، و ان عمارا قد اغاظ ابا الغاديه، و كلهم اصحاب رسول الله، فقد اغاظ بعضهم بعضا، فيلزم على هذا تكفير من ذكرنا، و حاشا لله من هذا (٢)؛

برخی از کسانی که دشنام دهنده صحابه رضى الله عنهم را تکفير می کنند به گفته خداوند عزوجل احتجاج کرده اند که فرمود: «محمد فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند» آن جا که می فرماید: «این برای آن است که کافران را به خشم آورد»، پس هر کس احدی از صحابه با او دشمن شود، کافر است.

به طور قطع خطا کرده هر کس که آیه را بر این معنا حمل کرده، زیرا خداوند عزوجل فرموده: هر کس که یکی از صحابه او را دشمن بدارد، کافر است، بلکه خداوند متعال فقط خبر غیظ کفار به واسطه صحابه را داده است. این حقی است که هیچ مسلمانی آن را انکار نمی کند، و هر مسلمانی، باعث غیظ کفار است، هم چنین احدی از افراد، دارای حس سالم، شک ندارد در این که علی بر معاویه غضب کرده است و نیز معاویه و عمر بن عاص بر علی غیظ و غضب کرده اند و نیز عمار بر ابوالغادیه در حالی که همگی، اصحاب رسول خدا بوده و نسبت به یکدیگر غضب و غیظ داشته اند، بنابراین مطلبی که بیان کرده: باید همگی را تکفیر کنیم، پناه به خدا از این کار.

محقق دوانی می گوید:

ص: ۳۹۵

۱- . فتح، آیه ۲۹.

۲- . الفِصَل، ج ۲، ص ۲۷۰.

قلت: و لا یبعد ان یقال: اذا علم انه مجمع علیه و مع ذلك انکره یکفر؛ لانه یدلّ علی العناد و نصب الخلاف و ایقاع الفتنه بین اهل الاسلام، و اما اذا لم یعلم فیعذر و الله اعلم. و اما غیر ذلك کالقائلین بخلق القرآن و القادحین فی اصحاب النبی الا بما یوجب تکفیرهم فهم به یکفرون و کقذف عائشه {رض} و سب الصحابه بغیر ما ذکر لیس بکفر علی الاصح فی مذهب الشافعی، فالقائل به مبتدع و لیس بکافر. و منه التجسیم؛(۱)

من می گویم: بعید نیست که گفته شود: اگر دانسته شود که آن مطلب مورد اجماع است، ولی در عین حال آن را انکار کند، تکفیر

می شود، زیرا بر عناد و قرار خلاف و ایجاد فتنه بین اهل اسلام، دلالت دارد، ولی اگر دانسته نشود، معذور می باشد و خداوند آگاه تر است، و اما غیر از آن، همانند معتقدان به مخلوق بودن قرآن و سرزنش کنندگان اصحاب پیامبر، مگر به اموری که موجب تکفیر آنان گردد، که از این جهت تکفیر می شوند، و همچون نسبت ناروا دادن به عایشه {رض} و دشنام دادن به صحابه در صورتی که موجب تکفیر آنان نشود، این ها بنابر قول اصح در مذهب شافعی کفر به حساب نمی آید، و گوینده آن بدعت گذار است، نه کافر، و این قبیل است اعتقاد داشتن به جسمانیت خداوند.

ابن حزم اندلسی از اشاعره نقل کرده:

ان شتم من اظهر الاسلام لله تعالی و لرسوله بالخش ما یكون من الشتم و اعلام التکذیب بهما باللسان بلا تقیه و لا حکایه و الاقرار بانّه یدین بذلک لیس شیء من ذلك کفر؛(۲)

به طور قطع دشنام دادن کسی به خداوند متعال و رسولش با {الفاظ} خشن و اعلام تکذیب به آن دو، با زبان بدون تقیه، و اقرار به این که متدین به آن است، هرگز این امور باعث کفر نمی شود.

ابن عابدین {متوفی ۱۲۵۲ هـ} می گوید:

ص: ۳۹۶

۱- همان، ص ۲۰۶ - ۲۱۰.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۴۳.

انّ الرافضی ان كان ممن يعتقد الالوهیه فی علیّ او انّ جبرئیل غلط فی الوحی او كان ينكر صحبه الصديق او يقذف السیده الصدیقه فهو كافر لمخالفته القواطع المعلومه من الدین بالضروره، بخلاف ما اذا كان یفّضل علیا او یسب الصحابه فانه مبتدع لا كافر؛(۱)

رافضی اگر معتقد به الوهیت علی باشد یا معتقد باشد جبرئیل در {ابلاغ} وحی اشتباه کرده، یا صحابی بودن صدیق {ابوبکر} را انکار کند و یا به خانم صدیقه {عایشه} نسبت ناروا دهد، به جهت مخالفت او با امور قطعی و معلوم ضروری از دین، کافر است، به خلاف آن که علی را تفضیل یا صحابه را دشنام دهد که در این صورت، بدعت گذار است، نه کافر.

شروانی از کتاب الروضه نقل می کند:

شهادت و گواهی تمامی اهل بدعت پذیرفته است، حتی کسانی که به صحابه دشنام می دهند، زیرا دشنام دهنده از روی عناد و دشمنی ناسزا نمی گوید، بلکه بر اساس اعتقاد و باوری می باشد که پیدا کرده است.(۲)

محمد بن ادريس شافعی می نویسد: «... ولا یحلّ للمسلمین بطعنهم دماؤهم و لا- ان یمنعوا الفیء ما جرى علیهم حکم الاسلام...»؛(۳) با طعن زدن به صحابه از سوی برخی، خون ایشان بر مسلمانان حلال نمی شود و نیز از غنایم محروم نمی شوند، تا زمانی که حکم اسلام بر آنان جاری است...».

موصلی می گوید: «اتفق الأئمة علی تضلیل اهل البدع اجمع و تخطئتهم، و سبّ احد من الصحابه و بغضه لایکون کفرا، لکن یضلل؛(۴) رهبران بر گمراهی کشیده شدن تمام اهل بدعت ها و تخطئه آنان اتفاق کرده اند، ولی دشنام دادن به یکی از صحابه و بغض آنان را داشتن، کفر به حساب نمی آید بلکه فقط باعث گمراهی است».

ص: ۳۹۷

- ۱- . مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۴۳۶.
- ۲- . حاشیه شروانی، ج ۱، ص ۲۳۵.
- ۳- . شافعی، الأم، ج ۴، ص ۳۰۹ - ۳۱۱.
- ۴- . موصلی، الاختیار لتعلیل المختار، ج ۴، ص ۱۵۱.

ابن عابدین نقل کرده که ابن منذر مدعی اجماع فقها بر عدم تکفیر خوارج است، گرچه خون ها و اموال مسلمانان را حلال کرده و صحابه را تکفیر کرده اند. (۱)

ابن الهمام قطع به عدم کفر احدی از اهل بدعت ها پیدا کرده، گرچه با بدعتش با دلیل قطعی مخالفت کرده باشد، همانند خوارج که صحابه را تکفیر کرده و دشنام داده اند و ذکر کرده، این که برخی از افراد مذهب آنان را تکفیر کرده اند، از کلام فقها و مجتهد مذهب به حساب نمی آید، بلکه کلام دیگران است و اعتباری

به غیر فقها نیست و آنچه از ایشان نقل شده همان است که بیان کردیم. (۲)

ابن حجر می نویسد: «فمذهبنای فیمین یسبّ انه لایکفر بذلک؛ (۳) مذهب و رأی ما درباره کسانی که دشنام می دهند، آن است که با این کار کافر نمی شوند.»

ک. توثیق لعن کننده صحابی از سوی اهل سنت

با مراجعه به کتب رجال اهل سنت پی می بریم بسیاری از روایانی که با حضرت علی ۷ دشمن بوده، یا او را ناسزا می گفته و یا حتی او را تکفیر می کرده اند، از سوی علمای اهل سنت توثیق شده یا روایاتشان در مصادر مهم حدیثی آنان آمده است. اینک به نمونه هایی از این قبیل اشاره می کنیم:

۱. ازهر بن عبدالله حرازی حمصی در عین آن که حضرت علی ۷ را دشنام می داده، ابوداود و ترمذی و نسایی از او نقل حدیث کرده اند؛ (۴)

۲. ثور بن یزید بن زیاد کلاعی حمصی از روایات صحاح سسته به جز مسلم است. جدش در صفین همراه معاویه کشته شد، از این رو هرگاه یاد حضرت

علی ۷ می کرد، می گفت: مردی که جدم را کشته، دوست ندارم؛ (۵)

ص: ۳۹۸

۱- ابن عابدین، ردّ المحتار، ج ۳، ص ۳۰۹ - ۳۱۰.

۲- شوکانی، فتح القدیر، ج ۴، ص ۴۰۹.

۳- ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۱۵۱.

۴- ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۰۴.

۵- همان، ج ۲، ص ۳۳.

۳. حریر بن عثمان رحبی حمصی از روایت صحاح سته به جز مسلم است در حالی که بغض شدیدی درباره حضرت علی ۷ داشته و او را بسیار دشنام می داده و احادیثی در تنقیص امیرمؤمنان علی ۷ روایت کرده است؛(۱)
۴. حصین بن نمیر واسطی از روایت صحیح بخاری و نسایی و ابوداود و ترمذی است، در حالی که بر حضرت علی ۷ حمله و او را توهین می کرده است.(۲)
۵. خالد بن سلمه مخزومی معروف به فافاء، از روایت صحاح سته، به جز صحیح بخاری است، در حالی که با حضرت علی ۷ دشمن بوده و حتی اشعاری در مدح بنی مروان می سروده و با آن ها رسول خدا ۹ را تمسخر می کرده است؛(۳)
۶. زیاد بن جیر بن حیّه ثقفی بصری، از راویان صحاح سته است، در حالی که به امام حسن و امام حسین ۸ اهانت می کرده است؛(۴)
۷. شبابه بن سوار مدائنی از راویان صحاح سته است، در حالی که با اهل بیت دشمن بوده است؛(۵)
۸. صلت بن دینار ازدی بصری از رجال ترمذی و ابن ماجه است در حالی که متعرض حضرت علی ۷ می شده است؛(۶)
۹. عبدالله بن زید ابوقلابه جرمی از راویان صحاح سته است، در حالی که بر حضرت علی ۷ حمله می کرده است؛(۷)
۱۰. عبدالله بن شقیق عقیلی، از راویان صحاح سته، به جز صحیح بخاری است، در حالی که دشمن حضرت علی ۷ بوده و بر او حمله کرده است؛(۸)

ص: ۳۹۹

-
- ۱- . همان، ص ۲۳۷.
 - ۲- . همان، ج ۲، ص ۳۹۱.
 - ۳- . همان، ج ۳، ص ۹۵.
 - ۴- . همان، ج ۴، ص ۳۰۰.
 - ۵- . همان، ج ۴، ص ۳۰۰.
 - ۶- . همان، ص ۴۳۴.
 - ۷- . همان، ج ۵، ص ۲۲۴.
 - ۸- . همان، ص ۲۵۳.

۱۱. عبدالله بن طاووس از راویان صحاح سته است، در حالی که بسیار بر اهل بیت حمله می کرده و او را به عنوان بهترین بندگان خدا در فضل و مناسک و دین معرفی کرده اند؛(۱)

۱۲. عثمان بن عاصم بن حصین از روایت صحاح سته است، در حالی که حضرت علی ۷ را دشمن داشته است؛(۲)

۱۳. لَمَاز بن زَبَّار از دی ابولیبید بصری از رجال ابوداود و ترمذی و ابن ماجه است در حالی که حضرت علی ۷ را دشنام می داد؛(۳)

۱۴. محمد بن زیاد اَلهانی ابوسفیان حمصی، از رجال بخاری، ابوداود، نسایی، ابن ماجه، و ترمذی است، در حالی که مشهور به نصب و عداوت با حضرت علی ۷ بوده است؛(۴)

۱۵. محمد بن عبید بن ابی امیه طنافسی از رجال صحاح سته است، در حالی که دشمن حضرت علی ۷ بوده است؛(۵)

۱۶. نعیم بن ابی هند اشجعی از رجال مسلم، نسایی و ترمذی و ابن ماجه است در حالی که متعرض حضرت علی ۷ می شده است؛(۶)

۱۷. وهب بن جریر بن حازم از دی از رجال صحاح سته است، در حالی که از سنت معاویه در طعن حضرت علی ۷ متابعت و پیروی می کرد؛(۷)

۱۸. ابوبرده ابن ابی موسی اشعری از رجال صحاح سته است، در حالی که از دشمنان حضرت علی ۷ بوده و او را تکفیر می کرده است. او به ابوالغادیه جهنی، قاتل عمار

ص: ۴۰۰

۱- . همان، ص ۲۶۷.

۲- . همان، ج ۷، ص ۱۲۶.

۳- . همان، ج ۸، ص ۴۵۷.

۴- . همان، ج ۹، ص ۱۷۰.

۵- . همان، ص ۳۲۷.

۶- . همان، ج ۱۰، ص ۴۶۸.

۷- . همان، ج ۱۱، ص ۱۶۱.

بن یاسر، گفت: آیا تو عمار بن یاسر را کشتی؟ گفت: آری. دست

را بده تا ببوسم. و گفت: آتش هرگز دست تو را تماس نخواهد کرد؛(۱)

این در حالی است که پیامبر ۹ در حدیث صحیح السند فرمود: «انّ قاتل عمّار و سالبه فی النار؛(۲) همانا قاتل عمار و کسی که لباس او را به سرقت می برد در آتش دوزخ است.

عدم کفر لعن کننده صحابه، از نظر ابن تیمیه

ابن تیمیه می گوید: «و اما من لعن و قبیح مطلقا فهذا محل الخلاف فیهم، لتردد الأمر بین لعن الغیظ و لعن الاعتقاد؛(۳) که لعن و تفتیح به صورت مطلق کرده، پس آن محل اختلاف بین علماست، به دلیل تردد امر بین لعن شدید و لعن اعتقادی.»

دیدگاه ابن تیمیه درباره سب صحابه

ابن تیمیه می گوید:

و اما من سبهم سبّا لا یقدح فی عدالتهم و لا فی دینهم مثل وصف بعضهم بالبخل او الجبن او قله العلم او عدم الزهد فهذا الذی یتحقّق التأدیب و التعذیر و لا نحکم بکفره بمجرد ذلك؛(۴)

کسانی که صحابه را به نوعی سب کرده اند که موجب قدح در عدالت و دین آنان نیست، مثل این که برخی افراد صحابه را به بخل یا ترس یا کمی علم یا بی زهدی توصیف می کنند، چنین

شخصی مستحق تأدیب یا تعذیر است، ولی به مجرد آن، حکم به کفر او نمی شود.

از مفهوم این عبارت استفاده می شود که سب صحابه در صورتی که موجب قدح در عدالت و دین آنان شود، کفر به حساب می آید.

ص: ۴۰۱

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۹.

۲- طبرانی، المعجم الأوسط، ج ۹، ص ۱۹۴، ح ۹۲۵۲.

۳- ابن تیمیه، الصارم المسلول، ص ۵۸۶ - ۵۸۷.

۴- همان.

در صورتی که سب و لعن برخی از صحابه، منجر به قرح در عدالت آنان شود، نمی توان لعن و سب کننده را تکفیر کرد، زیرا:

اولاً: از پیامبر نقل شده که فرمود: «سباب المسلم فسوق و قتال کفر؛^(۱) دشنام دادن مسلمان فسق و کشتن او کفر است.»

ثانیاً: چه کسی گفته جرح و تعدیل صحابه اشکال دارد؟ آیا اگر شخصی به سبب رسیدن به سنت واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در صدد جرح و تعدیل صحابه برآمد، کافر است یا این کار در راستای دین می باشد؟ چه کسی گفته تمام صحابه عادل بوده اند؟ چه دلیلی بر این ادعا وجود دارد؟ کسانی که منکر این موضوع هستند، به آیاتی از قرآن و روایات استدلال کرده اند.

ثالثاً: کسانی که منکر عدالت کل صحابه اند، هرگز با آیات قرآن و سنت نبوی مشکل ندارند، بلکه مشکل آنان در فهم نادرست برخی از آیات و روایات در این موضوع است و از این رو کسانی که در صدد تکفیر سب صحابی برآمده اند، هرگز ضوابط آن را ملاحظه و مراعات نکرده اند.

از تناقضات عملی ابن تیمیه

از تناقضات ابن تیمیه در مقام فتوا این که او گرچه حکم به کفر سب کننده صحابه در برخی از موارد کرده و آن در صورتی است که سب او باعث قرح در عدالتش شود، ولی هنگامی که به خوارج رسیده، تصریح به عدم کفر آنان کرده، با وجود آن که آنان حضرت علی ۷ و عثمان را تکفیر می کرده اند.^(۲)

ص: ۴۰۲

۱- مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۱، ح ۶۴.

۲- ابن تیمیه، مجموع فتاوی، ج ۱۹، ص ۲۱۰.

کفر نبودن سب مسلمان

بخاری و مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند، که فرمود: «سباب المسلم فسوق و قتاله کفر؛ (۱) دشنام دادن مسلمان، فسق و کشتن او کفر است.»

ابن قیم جوزیه در شرح این حدیث می گوید:

ففرّق بین قتاله و سبابه و جعل احدهما فسوقاً لایکفر به و الآخر کفراً و معلوم أنّه انما اراد الکفر العملي لا الاعتقادی و هذا الکفر لایخرجه من الدائرہ الاسلامیه و المله بالکلیه؛ (۲)

حضرت بین کشتن و دشنام دادن مسلمان فرق گذاشته و یکی از آن دو را فسق به حساب آورده، که باعث کفر نمی شود و دیگری را کفر دانسته است. معلوم است که مقصود او کفر عملی است، نه اعتقادی، و این نوع کفر، او را از دایره اسلام و ملت، به طور کلی خارج نمی کند.

عدم جواز قتل سب صحابی

ابن حجر هیتمی از سبکی نقل کرده که گفته:

و لم اجد فی کلام احد من العلماء أنّ سب الصحابی یوجب القتل الا ما یأتی من اطلاق الکفر من بعض اصحابنا و اصحاب ابی حنیفه و لم یصرّحوا بالقتل. و قد قال ابن المنذر: لا اعلم احدا یوجب القتل بمن سب من بعد النبی؛ (۳)

در سخنان احدی از علما نیافتم این که دشنام دادن صحابی موجب قتل باشد، مگر آنچه می آید از اطلاق کفر از برخی اصحاب ما و اصحاب ابی حنیفه، ولی تصریح به قتل ندارند. ابن منذر گفته: نمی دانم احدی حکم به قتل دشنام دهنده به کسی غیر از پیامبر کرده باشد.

بیهقی از ابوهریره نقل کرده که گفت: «لایقتل احد بسب احد الا سب النبی؛ (۴) احدی به دلیل دشنام دادن کسی به جز، دشنام به پیامبر کشته نمی شود.»

ص: ۴۰۳

۱- . عسقلانی، فتح الباری، ج ۱، ص ۱۱۰، ح ۴۸؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۱ ح ۶۴.

۲- . ابن قیم جوزیه، کتاب الصلاه و حکم تارکها، ص ۳۷.

۳- . ابن حجر هیتمی، صواعق المحرقة، ص ۱۵۲.

۴- . بیهقی، سنن، ج ۷، ص ۶۰.

شیعه امامیه درباره جایگاه های برخی از صحابه اعتراض دارد، ولی صحابه کرام را ستایش می کند، کسانی که در راه یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سختی ها کشیده و با نفس و مال جهاد کردند و تا آخر عمر نیز از راه مستقیم هدایت، منحرف نشدند، همان گونه که امام سجاد در مدح این دسته از اصحاب می فرماید:

اللهم و اتباع الرسل ومصدقوهم من اهل الارض بالغيب عند معارضة المعاندين لهم بالتكذيب و الاشتياق الى المرسلين بحقائق الايمان في كل دهر و زمان، ارسلت فيه رسولا، و اقامت لاهله دليلاً، من لدن آدم الى محمد صلی الله علیه و آله وسلم من ائمه الهدى وقاده اهل التقى على جميعهم السلام، و اصحاب محمد صلی الله علیه و آله وسلم خاصه، الذين احسنوا الصحبه، والذين ابلوا البلاء الحسن في نصرته، و كاتفوه و اسرعوا الى وفادته، و سابقوا الى دعوته، و استجابوا له، حيث اسمعهم حجه رسالته، و فارقوا الأزواج و الأولاد في اظهار كلمته، و قاتلوا الآباء و الابناء في تثبيت نبوته، و الذين هجرتهم العشائر اذ تعلقوا بعروته، و انتفت منهم القربات اذ سكنوا في ظل قرابته. اللهم ما تركوا لك و فيك و ارضهم من رضوانك و بما حاشوا الخلق عليك، و كانوا من ذلك لك و اليك، و اشكرهم على هجرتهم فيك ديارهم، و خروجهم من سعه المعاش الى ضيقه...؛(1)

بار خدایا پیروان پیامبران و ایمان آورندگان به ایشان از اهل زمین، که از روی غیب و پنهانی ایمان آوردند، در آن هنگام که دشمنان به تکذیب و دروغ پنداشتن ایشان معارضه کردند، روبه رو شدند و آن هنگام که به سبب حقایق ایمان، به پیغمبران علاقه مند بودند در هر روزگاری که در آن پیغمبری فرستادی و برای اهل آن راهنمایی گماشتی، از زمان آدم تا محمد، از پیشوایان هدایت جلوداران اهل تقوی بر همه آن ها سلام و درود باد، آنان را به آمرزش و خشنودی یاد فرما. بار خدایا به ویژه اصحاب و یاران محمد، آنان که همراه بودن را نیکو به پایان بردند و برای یاری پیامبر در جنگ، دلاوری نشان دادند و او را

ص: ۴۰۴

یاری کردند، و به ایمان آوردن او شتافتند و به دعوتش پیشی گرفتند، و دعوت او را، آن هنگام که برهان رسالت های خود را به گوششان رساند، پذیرفتند؛ و در راه آشکار ساختن دعوت او از زنان و فرزندان دوری کردند، و در استوار کردن پیغمبری و آنان که محبت و دوستی آن بزرگوار را در دل داشتند، و در دوستیش بازرگانی را آرزو داشتند که هرگز کسادی در آن راه نمی یابد. آن ها که چون به عروه و دسته آن حضرت آویختند، قبیله ها از ایشان دوری گزیدند، و چون در سایه خویشی با او جای گرفتند، خویشان از آنان، خود را بیگانه پنداشتند.

خدایا آنچه را که برای تو، در راه تو، از دست داده اند، برای ایشان فراموش مکن، و به سبب آن که مردم را بر تو گرد آوردند، و برای رضای تو، با پیغمبرت، دعوت کنندگان به سوی تو بودند، ایشان را از خوشنودی خود خوشنود ساز. و ایشان را در برابر آن که در راه تو، از شهرها و خویشاوندان دوری گزیده، از زندگی فراخ به تنگی و سختی روی آوردند....

عدم کفر انکار خلافت ابوبکر و عمر

گروهی از امت اسلامی، خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را انکار کرده و نپذیرفته اند، ولی این امر باعث کفر آنان نمی شود و این مطلب را می توان با ادله هایی اثبات کرد:

۱. خلافت این دو، از شؤون سیاسی است که با گذشت موعده مقرر آن ها، از محل ابتلا خارج شده و وجهی ندارد که آن را از اصول به حساب آورده و منکر آن را در این دوره تکفیر کرده و از این راه بین مسلمانان اختلاف ایجاد کرد؛

۲. با مراجعه به تعریف اسلام و ایمان پی می بریم، هیچ عالمی آن دو را مقید به اعتقاد به خلافت ابوبکر و عمر نکرده و حفظ حرمت خون و مال و آبروی افراد را مشروط به آن نکرده اند؛

۳. کسانی که منکر خلافت ابوبکر و عمر شده اند، بر مدعای خود ادله ای آورده اند و بر فرض که

ادله ایشان قابل مناقشه از سوی اهل سنت باشد، ولی منکران خلافت آن دو، در ادعای خود اجتهاد تأویل کرده و هیچ دلیلی بر تکفیر مجتهدان و متأولان نیست، و این مطلب مورد اتفاق مسلمانان است؛

۴. خلافت نزد اهل سنت از ضروریات دین اسلام به حساب نمی آید، تا انکار آن، موجب تکذیب خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم شده و در نتیجه موجب کفر منکر خلافت آن دو گردد.

۵. برخی از صحابه و تابعین و تابعین تأویل کرده و با خلافت خلفای بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به مخالفت پرداخته اند، ولی کسانی آن ها را تکفیر نکرده اند. علامه سید شرف الدین، اسامی ایشان را آورده و محققان کتاب وی به مدارک آن ها به طور گسترده اشاره کرده اند. اسامی آن ها عبارتند از:

۱. ابو ثابت سعد بن عباده عقبی بدری؛

۲. حباب بن منذر بن جموح انصاری بدری احدی؛

۳. امیر مؤمنان علی بن ابی طالب؛

۴. عباس، عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم؛

۵. فضل بن عباس؛

۶. عبدالله بن عباس؛

۷. قثم بن عباس؛

۸. عتبه بن ابی لهب؛

۹. عموم بنی هاشم؛

۱۰. سلمان فارسی، ابو عبدالله؛

۱۱. ابوذر جُنْدَب بن جناده غفاری؛

۱۲. مقداد بن اسود کندی؛

۱۳. عمار بن یاسر، ابوالیقظان؛

۱۴. ابو عبدالله زبیر بن عوام؛

۱۵. ابوعمار خزیمه بن ثابت؛

۱۶. ابی بن کعب، ابومنذر؛

۱۷. فروه بن عمرو بن ودقه انصاری؛

۱۸. خالد بن سعید بن عاص؛

۱۹. ابو عمرو براء بن عازب انصاری اوسی؛

۲۰. سعد بن ابی وقاص، ابواسحاق؛

۲۱. ابو محمد طلحه بن عبیدالله؛

۲۲. ابوالهیثم مالک بن تیهان، بدری؛

۲۳. عباد بن صامت انصاری؛

۲۴. حدیفه بن یمان؛

۲۵. ام مسطح بنت اثاثه؛

۲۶. ابوسفیان صخر بن حرب؛

۲۷. فاطمه زهرا، سرور زنان عالمیان؛

۲۸. ابوسلیمان خالد بن ولید مخزومی. (۱)

اعتراف علمای اهل سنت به عدم کفر

با مراجعه به عبارات علمای اهل سنت پی می بریم کسی از آنان، منکر خلافت خلفا را تکفیر نکرده، بلکه تصریح به عدم جواز تکفیر و لو ضمناً کرده است.

علامه قاسمی دمشقی بعد از ذکر شیعه و این که مسلم بن حجاج در صحیحش به احادیث آنان احتجاج کرده، می گوید: «لأن مجتهدی کل فرقه من فرق الاسلام مأجورون، اصابوا ام اخطأوا، بنصّ الحدیث النبوی؛ (۲) زیرا مجتهدان هر فرقه از فرقه های اسلام مأجورند، به واقع رسیده باشند یا به خطا، به نصّ حدیث نبوی.»

ص: ۴۰۷

۱- . شرف الدین، الفصول المهمه، ص ۸۵-۹۷.

۲- . علامه قاسمی، میزان الجرح و التعديل، ص ۱۳.

عدم جواز تکفیر دشنام دهنده خلفا

قبلاً به حکم لعن و سبّ صحابی به طور کلی اشاره کردیم، اکنون در صدد بیان حکم لعن و دشنام خلفا می باشیم و با ادله ای عدم جواز تکفیر آن را نیز اثبات می کنیم:

۱۱- ۱. تکفیر نشدن دشنام دهندگان از سوی خلفا

از تاریخ فهمیده می شود، خلفا معتقد به کفر افرادی که آنان را دشنام می داده اند، نبوده اند. به سیره هر کدام از آن ها اشاره می کنیم:

الف) ابوبکر بن ابی قحافه

احمد بن حنبل و دیگران نقل کرده اند:

ان رجلاً من المسلمین سبّ ابابکر بمحضر منه - رضی الله عنه - فقال ابوبرزه الأسلمی: خلیفه رسول الله! دعنی اضرب عنقه؟ فقال: اجلس، لیس ذلك لأحد الا رسول الله؛(۱)

شخصی از مسلمانان، ابوبکر را در محضرش دشنام داد. ابوبرزه اسلمی گفت: ای خلیفه رسول خدا! اجازه بده تا گردنش را بزنم؟ ابوبکر گفت: بنشین، این {حدّ} درباره احدی جز رسول خدا نیست.

ب) عثمان بن عفان

با مراجعه به سیره عثمان در عصر خلافتش پی می بریم او با دشمنان و مخالفان خود، همچون: ابوذر و عمار برخورد شدید داشته، ولی آنان را بدین جهت تکفیر نکرده است.

ج) امیر مؤمنان ۷

با مراجعه به تاریخ خوارج و سخنان حضرت علی ۷ درباره آنان، پی می بریم حضرت، آنان را به جهت دشنام دادن به او، تکفیر نکرده است.

ص: ۴۰۸

۱- . احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۱، ص ۹؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۲۱.

عدم جواز تکفیر دشنام دهنده خلفا از سوی علمای اهل سنت

با مراجعه به عبارات علمای اهل سنت به دست می آید، بسیاری از آنان، تکفیر دشنام دهنده خلفا، حتی ابوبکر و عمر را جایز نمی دانستند.

ابن امیر الحاج در شرح منیه المصلی می گوید: «انَّ سَابَّ الشَّيْخِينَ وَمَنَكَرَ خِلَافَتَهُمَا مِمَّا بَنَاهُ عَلِيُّ شَبَّهَ لَا يَكْفُرُ؛ (۱) همانا دشنام دهنده ابوبکر و عمر و منکر خلافت آن دو در صورتی که مبتنی بر شبهه باشد، باعث تکفیر نمی شود.»

شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز می گوید: «و اِذَا سَبَّ الصِّدِّيقَ وَعَمْرٌ فَهُوَ مَحَلُّ خِلَافٍ، فَمَالِكٌ وَجَمَاعَةٌ يَكْفُرُونَ بِهِ وَالمَشْهُورُ عِنْدَ الْجُمْهُورِ التَّفْسِيقُ وَانَّهُ كَفَرٌ دُونَ كَفَرٍ؛ (۲) اگر کسی صدیق و عمر را دشنام دهد محل خلاف است، مالک و جماعتی او را تکفیر کرده اند، ولی مشهور نزد جمهور {اهل سنت} فاسق بودن اوست و این که کفر اصغر دارد، نه اکبر.»

دشنام داده شدن حضرت علی ۷ از سوی معاویه

شکی نیست که معاویه نه تنها حضرت علی ۷ را دشنام می داد، بلکه دیگران را نیز به آن وادار کرده و این عمل زشت را سنت عمومی در مملکت

اسلامی کرده بود، در حالی که هیچ یک از علمای اهل سنت او را تکفیر نکرده اند.

مسلم به سندش از ابی وقاص نقل کرده که گفت:

امر معاویه بن ابی سفیان سعدا فقال: ما منعك ان تسبَّ اباتراب؟

فقال: امّيا ما ذكرت ثلاثا قالهنَّ له رسول الله فلن اسبَّه لآن تكون لي واحده منهنَّ احبَّ إليَّ من حُمُر النعم؛ سمعت رسول الله يقول له خلفه في بعض مغازيه فقال له علي: يا رسول الله! خلفتني مع النساء و الصبيان. فقال له رسول الله: اما ترضى ان تكون مني بمنزله هارون من موسى الا انه لا نبوه بعدى.

ص: ۴۰۹

۱- ابن عابدین، حاشیه رد المحتار، ج ۴، ص ۴۵۰، به نقل از او.

۲- بن باز، التعليقات البازیه، ج ۲، ص ۱۱۱۹.

و سمعته يقول يوم خيبر: لأعطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله، قال: فتناولنا لها فقال: ادعوا لي علياً، فأتى به ارمداً فبصق في عينه و دفع الراية إليه ففتح الله عليه.

و لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: {فَقْعَلُ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ} دَعَا رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي؛ (۱)

معاویه بن ابوسفیان، به سعد بن ابی وقاص دستور داد و گفت: چه چیز مانع تو شده، که اباتراب را دشنام دهی؟

گفت: تا زمانی که سه چیز را یاد می‌کنم که رسول خدا [درباره علی] فرمود، هرگز او را دشنام نمی‌دهم، و اگر یکی از آن‌ها، برای من بود از شترهای قرمز بهتر بود.

هنگام رفتن رسول خدا به برخی از جنگ‌ها، علی را جانشین خود قرار داد. حضرت عرض کرد: ای فرستاده خدا! مرا جانشین خود بر زنان و بچه‌ها قرار دادی؟ پیامبر فرمود: آیا راضی نمی‌شوی که نزد من، به منزله

هارون نزد موسی باشی، جز آن که بعد از من نبوت نیست.

و نیز در روز جنگ خیبر شنیدم که می‌فرمود: به طور حتم پرچم را به دست کسی می‌سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند. سعد می‌گوید: ما سرک می‌کشیدیم که پیامبر فرمود: علی را برایم بخوانید. او را در حالی که چشم درد داشت آوردند و حضرت آب دهان در چشمش مالید و پرچم را به او داد و خداوند فتح و پیروزی را به دست او قرار داد.

و هنگامی که این آیه نازل شد: «پس بگو بیاید فرزندانمان و فرزندانتان را بخوانیم...» رسول خدا علی، فاطمه، حسن، حسین { را خواست و عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند.

ابن اثیر در الکامل تحت عنوان: «ذکر ترک سب امیرالمؤمنین» می‌گوید:

ص: ۴۱۰

۱- مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰؛ ترمذی، سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۱.

كان بنواميه يسبون اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب الى ان ولي عمر بن عبدالعزيز الخلفه فترك ذلك. و كتب الى العمال في الآفاق بتركه و قرأ عوضه: {إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ}؛(١)

بنی امیه، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را تا عصر حکومت عمر بن عبدالعزیز دشنام می دادند و او آن را ترک کرده و نامه ای به والیان در اطراف کشور اسلامی نوشتند، تا

دست از او برداشته و به جای آن، این آیه را می خواندند: «خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می دهد».

ابن ابی الحدید می نویسد:

ان معاویه امر الناس بالعراق و الشام و غیرهما بسب علی و البرائه منه، و خطب بذلك علی منابر الاسلام، و صار ذلك سنه فی ایام بنی امیه الی ان قام عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه فزاله؛(٢)

معاویه مردم عراق، شام و دیگر اماکن را به دشنام دادن به علی و تبری از آن دستور داد و بر منبرهای اسلام با این دشنام خطبه خواند و این کار در ایام بنی امیه تا قیام دولت عمر بن عبدالعزیز رضی الله سنت بود، تا این که او آن را از بین برد.

سیره پیامبر \$ بر عدم تکفیر

با مراجعه به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پی می بریم آن حضرت نه تنها دشنام دهنده ابوبکر را تکفیر نکرده، بلکه درباره آن سکوت اختیار کرده است.

احمد بن حنبل از ابوهریره نقل کرده که گفت: «ان رجلاً شتم ابابکر و النبی جالس، فجعل النبی یعجب و یتبسم...»؛(٣) شخصی، ابوبکر را دشنام داد، در حالی که پیامبر { آن جا } نشسته بود و حضرت تعجب کرده و تبسم می کرد...».

ص: ۴۱۱

۱- . نحل، آیه ۹۰.

۲- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۶ - ۵۷.

۳- . احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۲، ص ۴۳۶.

قاضی عیاض نقل کرده است:

و من ذلك كتاب عمر بن عبدالعزيز الى عامله بالكوفه و قد استشاره في قتل رجل سب عمر، فكتب اليه عمر: انه لا يحل قتل امرىء مسلم بسب احد من الناس الا رجلاً سب رسول الله، فمن سبه فقد حلّ دمه؛(۱)

عمر بن عبدالعزیز با والی خود در کوفه درباره مردی که عمر، را دشنام داده بود به وسیله نامه نگاری مشورت گیرد. او در جواب نامه اش نوشت: هرگز کشتن فرد مسلمان با دشنام دادن به احدی از مردم حلال نمی شود مگر کسی که رسول خدا را دشنام دهد، که در این صورت خونش حلال است.

تکفیر استمدادکننده از ارواح اولیا بعد از مرگ (در برزخ)

مسئله استعانت از ارواح اولیا و استغاثه به آنان بعد از وفاتشان، از مهم ترین مسائل استعانت از غیر است، خواه به صورت دعا باشد یا طلب اعجاز. وهابیان این نوع استعانت را از اقسام شرک دانسته و شدیداً با آن مقابله کرده و مخالفان خود را از هر مذهبی که باشد تکفیر میکنند. به بررسی حکم آن به اختصار میپردازیم:

استغاثه به ارواح اولیا از دیدگاه اهل سنت

الف) روایات

۱. ابویعلی به سندش از ابوهریره نقل کرده که گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود:

و الذی نفسی بیده لینزلن عیسی بن مریم اماماً مقسطاً و حکماً عدلاً، فلیکسرن الصلیب و یقتلن الخنزیر، و لیصلحنّ ذات البین، و لیذهبنّ الشحناء، و لیعرضنّ المال فلا یقبله احد، ثم لئن قام علی قبری فقال: یا محمد لاجبته؛(۲)

قسم به کسی که جانم به دست اوست، عیسی بن مریم از آسمان فرود می آید، در حالی که پیشتاز قسط و حاکم عدل است، صلیب را شکسته و خوگ را

ص: ۴۱۲

۱- قاضی عیاض، الشفا، ج ۲، ص ۲۲۳.

۲- مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱.

می کشد و بین مردم را اصلاح خواهد کرد و کینه را از بین برده و مال را بر مردم عرضه می کند، ولی کسی آن را قبول نمی کند. اگر بر قبرم بایستد و بگوید: ای محمد او را جواب خواهم داد.

۲. طبرانی در المعجم الکبیر به سند صحیح از عثمان بن حنیف نقل می کند:

شخصی به دلیل حاجتی نزد عثمان بن عفان مکرر مراجعه می کرد، ولی عثمان به خواسته اش توجهی نمی کرد، تا این که در بین راه عثمان بن حنیف را - که خود راوی است - ملاقات کرده و از این موضوع شکایت کرد. عثمان بن حنیف به او گفت: آبی را آماده کن و وضو بگیر، به مسجد برو و دو رکعت نماز بگزار و بعد از اتمام نماز، پیامبر

را وسیله قرار ده و بگو: «اللهم انی أسألك و أتوجه إليك بنبيك محمد صلى الله عليه و سلم نبي الرحمة، يا محمد انی أتوجه بك إلى ربی فتفضی لی حاجتی»، آن گاه حاجت خود را به یاد آور.

عثمان بن حنیف می گوید: شخص یاد شده آن اعمال را انجام داد، آن گاه به سوی خانه عثمان روان شد، فوراً دربان آمد و او را نزد عثمان بن عفان برد، عثمان نیز او را احترام شایانی کرد. سپس حاجتش را به طور کامل برآورد و به او گفت: من همین الآن به یاد حاجت تو افتادم و هر گاه بعد از این از ما حاجتی خواستی به نزد ما بیا... .

عثمان بن حنیف گفت: این دستور از من نبود، بلکه روزی خدمت پیامبر بودم که نابینایی نزد حضرت آمد و از کوری چشم خود شکایت کرد. حضرت ابتدا پیشنهاد کرد که صبر کند، ولی او نپذیرفت، سپس به او، همین دستور را داد و آن شخص نیز بعد از ادای آن بینا شد و به مقصودش رسید.

این حدیث را جماعت زیادی از اهل سنت نقل کرده اند؛ امثال: حاکم نیشابوری، (۱) ابن

عبدالبر، (۲) ابونعیم اصفهانی، (۳) ذهبی، (۴) حافظ هیشمی، (۵) متقی هندی (۶) و دیگران.

ص: ۴۱۳

۱- حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۸.

۲- الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۸۲.

۳- حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۲۱.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۸.

۵- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۶.

۶- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۳۶.

۳. ابن کثیر در کتاب درباره اسیران کربلا می گوید:

أما بقیه اهله و نسائه فانّ عمر بن سعد و کلّ بهم من یحرسهم و یکلؤهم ثم ارکبهم علی الرواحل فی الهوادج، فلما مرّوا بمکان المعرکه و رأوا الحسین و اصحابه مطرحین هنالک بکته النساء و صرخن و ندبت زینب اباها الحسین و اهلها فقالت: - و هی تبکی - یا محمّده، یا محمّده، صلّی علیک ملیک السماء، هذا الحسین بالعراء، مرّمل بالدماء، مقطّع الأعضاء، یا محمّده! و بناتک سبایا و ذریتک مقتله تسفی علیها الصبا. قال: فأبکت والله کلّ عدوّ و صدیق؛(۱)

عمر بن سعد کسی را موکول کرد تا بقیه اهل بیت و زنانش را حفظ کرده و پناه دهند. آن گاه آنان را سوار بر راحله ها در هودج ها نمود هانند. هنگامی که آنان به قتل گاه رسیدند و حسین و اصحابش را مشاهده کردند که در روی زمین رها شده اند، زنان گریسته و فریاد برآوردند، زینب، برای برادرش حسین و اهل بیتش، ندبه کرد و در حالی که می گریست، گفت: ای محمّد! ای محمّد! پادشاه آسمان {خداوند} بر تو درود فرستد، این حسین است که روی زمین افتاده و در خون

غوطه ور و اعضایش از هم جدا شده است. ای محمّد! دخترانت به اسیری رفته و ذریه ات به قتل رسیده اند و باد صبا بر بدن های آنان می وزد. راوی می گوید: به خدا سوگند که او هر دشمن و دوستی را به گریه درآورد.

(ب) صحابه و استغاثه به روح پیامبر \$

۱. ابن حجر عسقلانی می گوید: ابن ابی شیبّه به سند صحیح از مالک الدار - خزینه دار عمر - چنین نقل می کند:

أصاب الناس قحط فی زمن عمر، فجاء رجل إلی قبر النبی فقال: یا رسول الله! إستسق لأمتک فإنّهم قد هلکوا...؛(۲)

در زمان عمر قحطی بر مردم عارض شد، شخصی کنار قبر رسول خدا آمد و به او استغاثه و عرض کرد: ای رسول خدا! برای امتت باران بخواه، زیرا آنان هلاک شدند....

ص: ۴۱۴

۱- . البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۹۳؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۳۶.

۲- . عسقلانی، فتح الباری، ج ۲، ص ۴۹۵.

از آن جا که این درخواست، بدون شک در منظر صحابه بوده و کسی او را منع نکرده، دلیل بر جواز و رجحان استغاثه به ارواح اولیای الهی است.

۲. دارمی در سنن خود به سند صحیح از ابوالجوزاء اوس بن عبدالله نقل می کند که گفت:

ضحط أهل المدینه قحطاً شدیداً فشکوا إلی عائشه، فقالت: أنظروا قبر النبی فاجعلوا منه کواً إلی السماء حتی لا یبقی بینہ و بین السماء سقفاً. قال: ففعلوا فمطرنا مطراً حتی نبت العشب و سمنت الإبل...؛(۱)

قحطی شدیدی بر مدینه عارض شد، مردم از وضع موجود نزد عایشه شکایت آوردند. عایشه دستور داد تا به سراغ قبر پیامبر رفته و از آن، دریچه ای به سوی آسمان باز کنند تا سقفی بین قبر و آسمان مانع نباشد. آنان نیز چنین کردند. راوی می گوید: بعد از این عمل آن قدر باران آمد که سبزی ها رشد نموده و شتران چاق شدند... .

۳. احمد بن حنبل در المسند از عبدالملک بن عمرو، از کثیر بن زید، از داود بن ابی صالح نقل کرده که گفت:

اقبل مروان یوماً فوجد رجلاً واضعاً وجهه علی القبر. فقال: اتدري ما تصنع؟ فاقبل علیه فإذا هو أبوایوب. فقال: نعم جئت رسول الله و لم آت الحجر، سمعت رسول الله یقول: لا تبکوا علی الدین إذا ولیه اهلہ، و لکن ابکوا علیه إذا ولیه غیر اهلہ. (۲)

مروان روزی رو - به طرف مسجد - کرد و شخصی را دید که صورتش را بر روی قبر [پیامبر] گذاشته است. او گفت: آیا می دانی که چه می کنی؟ پس به او نگاه کرد ناگهان دید او ابویوب [انصاری] است. او گفت: آری من به جهت رسول خدا آمده ام نه به جهت این سنگ. از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

بر دین نگرید اگر اهلش متولی آن شد، ولی بر دین بگرید اگر غیر اهلش متولی آن گشت.

ص: ۴۱۵

۱- . دارمی، سنن، ج ۱، ص ۴۳.

۲- . احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۴۳۳.

حاکم نیشابوری این حدیث را نقل کرده و آن را صحیح الاسناد دانسته و ذهبی نیز آن را مسلم دانسته است. (۱)

عبدالملک بن عمرو همان قیسی ابو عامر عقدی است که ثقه بوده و جماعتی به حدیث او احتجاج کرده اند.

کثیر بن زید نیز حسن الحدیث است.

داود بن ابی صالح گرچه ذهبی در میزان الاعتدال او را غیر معروف دانسته و ابن ابی حاتم درباره او ساکت است، ولی ابن حجر در کتاب تقریب التقریب او را مقبول دانسته است.

نقطه ضعف این حدیث را که درباره داود بن ابی صالح است می توان با متابعت او از ناحیه مطلب بن عبدالله بن حنطب جبران کرد. (۲) از این رو می توان از اشکال ناصرالدین البانی در تضعیف حدیث فوق درباره داود بن ابی صالح پاسخ داد، زیرا همان گونه که گفته شد، او متابعت دارد که مطلب بن عبدالله باشد.

۴. سمهودی نقل می کند:

ان اعرابياً جاء إلى المدينة بعد ثلاثة أيام من دفن النبي، فرمى بنفسه على قبر النبي و حتى من ترابه على رأسه و قال: يا رسول الله! قلت سمعنا قولك و وعيت عن الله سبحانه ما وعينا عنك، و كان فيما أنزل عليك: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً﴾، و قد ظلمت نفسى و جئتك تستغفر لى. (۳)

همانا مردی اعرابی بعد از سه روز از دفن پیامبر به مدینه آمد و خودش را بر قبر ایشان انداخت و از خاک قبر او بر سر ریخت و عرض کرد: ای رسول خدا! گفتم و ما سخنت را شنیدیم و از جانب خدای سبحان گرفتم، چیزی را که ما از تو اخذ کردیم و از جمله آن ها آیه ای است که بر تو نازل شد: «اگر این

ص: ۴۱۶

۱- . حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۱۵.

۲- . فخر رازی، المعجم الکبیر، ج ۴، ص ۱۸۹؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۱۹۹.

۳- . سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۶۱.

مخالفتان هنگامی که به خود ستم کردند [و فرمان های خدا را زیر پا گذاردند] به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آن ها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند». و من به نفسم ظلم کرده ام، و آمده ام برایم طلب آمرزش کنی.

۵. واقدی می نویسد:

ان ابا عبيده بن الجراح اراد المسير الى حلب، و بعث الف فارس مع كعب بن ضميره طلائع، فلما بلغوا قريباً من حلب حمل عليهم يوقنا مع خمسه آلاف فارس و قاتل الجمعان قتال الموت، و قد ايقن المسلمون بالظفر و الغنيمه، اذ طلع عليهم الكمين من ورائهم و اكبوا عليهم جميعاً؛ فافترق المسلمون ثلاث فرق؛ فرقه منهم منهزمه و فرقه قصدت قتال الكمين و فرقه مع كعب بن

ضميره قصدت قتال يوقنا و من معه، و كعب بن ضميره قلق على المسلمين، فجاهد عنهم و هو يجول بالرايه و ينادى: «يا محمد، يا محمد، يا نصر الله انزل!» (۱)

عبیده بن جراح خواست که به سوی حلب حرکت کند، هزار سواره را با کعب بن ضمیره جلو فرستاد. چون به نزدیک حلب رسیدند، یوقنا با پنج هزار سواره با آنان درگیر شدند، و با یکدیگر تا دم مرگ جنگیدند و مسلمانان یقین به پیروزی و غنیمت پیدا کردند، که ناگهان دشمنان از پشت بر آنان کمین زده و بر مسلمانان حمله ور شدند؛ مسلمانان به سه دسته متفرق گشتند؛ دسته ای از آن ها فرار کرده و دسته ای دیگر کمین گرفته تا دوباره حمله کنند، و دسته سوم با کعب بن ضمیره قصد جنگ با یوقنا و همراهانش را کردند، کعب بن ضمیره راه را بر مسلمانان بست و به تنهایی جهاد می کرد و پرچم را حرکت می داد و فریاد می زد: ای محمد! ای محمد! ای یار خدا فرود آی.

۶. ابن سعد از عبدالرحمان بن سعد نقل کرده که گفت:

ص: ۴۱۷

۱- . فتوح الشام، ج ۱، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

كنت عند ابن عمر، فخذرت رجله فقلت: يا ابا عبد الرحمن! ما لرجلك؟ قال: اجتمع عصبها من هاهنا. قال: قلت: ادع احب الناس اليك. قال: يا محمد! فبسطها! (١)

نزد ابن عمر بودم که پایش بی حس شد، گفتم: ای اباعبدالرحمان! چه بر سر پایت آمده؟ گفت: رگش از این جا گرفته است. به او گفتم: محبوب ترین افراد نزد خود را بخوان. گفت: ای محمد! در آن هنگام بود که رگ های پایش باز شد.

عجیب آن است که ابن تیمیه این حدیث را نقل کرده است. (٢)

٧. ابن کثیر درباره واقعه یمامه می گوید:

و حمل خالد بن ولید حتی جاوزهم و سار الجبال مسیلمه و جعل یترقب ان یصل الیه فیقتله، ثم رجع، ثم وقف بین الصنفین و دعا البراز و قال:

انا ابن الولید العود انا بن عامر و زید

ثم نادى بشعار المسلمین و كان شعارهم یومئذ «وامحمداه»؛ (٣)

خالد بن ولید بر آنان حمله کرد تا این که نفوذ کرد و مسیلمه به کوه ها پناه برد، او هر لحظه احتمال می داد که مسیلمه به او رسیده و او را به قتل رساند. سپس برگشت آن گاه بین دو صف ایستاد و دعوت به مبارزه کرد و با یک بیت شعر رجزی خواند و سپس شعار مسلمانان را سر داد و شعار مسلمانان در آن روز {وامحمداه} بود.

٨. نقل شده که صفیه، دختر عبدالمطلب و عمه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، بعد از وفات حضرت، قصیده ای در مرثیه او سرود که در آن چنین آمده است:

ألا یا

رسول الله انت رجاؤنا

و كنت بنا برأ و لم تک

جافياً

ص: ٤١٨

١- . الطبقات الکبری، ج ٤، ص ١٥٤؛ مسند علی بن جعد، ج ١، ص ٣٦٩؛ مزی، تهذیب الکمال، ج ١٧، ص ١٤٢؛ بخاری، الادب المفرد، ج ١، ص ٣٣٥.

٢- . الکلم الطیب، ص ١٢٠.

و كنت بنا براً رؤوفاً

نبینا

و كنت عليك اليوم من كان

باکياً (۱)

آگاه باش ای فرستاده خدا! تو امید مایی، تو به ما نیکوکار بودی و جفا نمی کردی.

تو نیکوکار بودی و مهربان، پیام آور برای ما، و من امروز کسی هستم که بر تو می گریم.

در این اشعار خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شده، در حالی که از دنیا رحلت کرده است.

۹. قسطلانی به نقل از ابن منیر می گوید:

لما مات طاشت العقول... و كان اثبتهم ابوبكر، جاء و عينا تهملان و زفراته تتردد، و غصه تتصاعد و ترتفع، فدخل على النبي فأكبّ الثوب عن وجهه و قال: طبت حياً و ميتاً... و لو أنّ موتك كان اختياراً لجدنا لموتك بالنفوس، اذكرنا يا محمد عند ربك و لنكن من بالك؛ (۲)

هنگامی که رسول خدا وفات یافت، عقل ها متحیر ماند... و ثابت تر از همه ابوبکر بود، آمد در حالی که اشکش ریزان، و زبانش در گردش و غصه هایش بالا و پایین می رفت، بر پیامبر داخل شد و پارچه را از صورتش برداشت و گفت: پاک بودی در زمان حیات و ممات... و اگر مرگ تو اختیاری بود، ما برای مرگت با جان و دل فداکاری می کنیم. ما را ای محمد نزد پروردگارت یاد کن، و در خاطرت قرار بده.

ج) مسلمانان و استغاثه به ارواح اولیا

۱. طبری از ابوشوذب نقل کرده:

انّ عمّال الحجاج كتبوا اليه انّ الخراج قد انكسر، و انّ اهل الذمه قد اسلموا و لحقوا بالأمصار. فكتب الى البصره و غيرها انّ من كان له اصل في قريه فليخرج اليها. فخرج الناس فعسكروا فجعلوا يبكون و ينادون: يا محمداه! يا محمداه...؛ (۳)

ص: ۴۱۹

۱- . طبری، ذخائر العقبی، ص ۲۵۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۶.

۲- . المواهب اللدنیه مع شرح الزرقانی، ج ۸، ص ۳۲۲.

۳- . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۶۴۸؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۲۰۰.

کارگزاران حجاج طی نامه ای به او نوشتند که مالیات شکسته شده و اهل ذمه اسلام آورده و به شهرها ملحق شده اند. او نامه ای به بصره و دیگر شهرها نوشت و دستور داد که هر کس نهالی در دهی دارد به سمت آن خارج شود. پس مردم بیرون آمده و خیمه زدند. آنان شروع به گریه کرده و صدا می زدند: یا محمداه یا محمداه!...

۲. ابوبکر مقری می گوید:

كنت انا و الطبرانی و ابوالشیخ فی حرم رسول الله و کنا علی حاله و اثر فینا الجوع، و واصلنا ذلک الیوم، فلما کان وقت العشاء حضرت قبر النبی فقلت: یا رسول الله! الجوع... فحضر بالباب علوی. فمدق ففتحنا له، فاذا معه غلامان، مع کل واحد زنبیل فیہ شیء کثیر، فجلسنا و أکلنا و ظننا انّ الباقی يأخذہ الغلام، فولی و ترک عندنا الباقی، فلما فرعنا من الطعام قال العلوی: یا قوم! اشکوتم إلی رسول الله! فأنی رأیت رسول الله فی المنام فأمرنی ان احمل بشیء الیکم؛(۱)

من و طبرانی و ابوالشیخ در حرم رسول خدا بودیم؛ درحالی که گرسنگی شدید بر ما عارض شده بود، آن روز را به پایان

رساندیم، وقت عشا کنار قبر رسول خدا آمدم و عرض کردیم: ای رسول خدا! ما گرسنه ایم... پس در خانه شخص علوی حاضر شد در زد و ما در را به روی او گشودیم. با آن علوی دو غلام بودند که با هر کدام زنبیلی بود که در آن چیز زیادی بود، نشستیم و خوردیم و گمان کردیم که باقی غذا را غلام میبرد، غلام رفت و باقی را نزد ما گذاشت، چون از غذا فارغ شدیم، علوی گفت: آیا به رسول خدا شکایت بردید؟ الآن رسول خدا را در عالم رؤیا دیدم، به من فرمود تا مقداری غذا نزد شما آورم.

۳. ابویعلی موصلی در مسندش از عقبه، از یونس، از سلیمان بن اعمش، از ابوسفیان، از جابر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

لیأتین علی الناس زمان یرج الجیش من جیوشهم فیقال: هل فیکم احد صحب محمداً فتستنصرون به فتنصروا؟ ثم یقال: هل فیکم من صحب محمداً؟ فیقال: لا،

ص: ۴۲۰

فمن صحب اصحابه؟ فيقال: لا. فيقال: من رأى من صحب اصحابه؟ فلو سمعوا به من وراء البحر لأتوه؛(۱)

بر مردم زمانی خواهد آمد که لشکری از لشکریان آنان بیرون می آید و گفته می شود: آیا در میان شما کسی هست که محمد را مصاحبت کرده باشد و به او نصرت خواسته باشید تا به ما نصرت داده شود؟ سپس می گوید: آیا در میان شما کسی هست که محمد

را مصاحبت کرده باشد؟ گفته می شود: کسی وجود ندارد. باز گفته می شود: کسی که اصحابش را مصاحبت کرده باشد؟ گفته می شود: هرگز. باز گفته می شود: کسی که مشاهده کرده باشد کسی را که مصاحبت با اصحاب پیامبر داشته؟ و اگر می شنیدند که کسی ماورای دریا هست، به دنبالش می رفتند.

هیثمی رجال آن را، رجال صحیح دانسته. سلیمان بن اعمش مدلس شمرده شده، ولی از طبقه دوم به حساب می آید و حدیثش مقبول است.

۴. ابن کثیر از عاصم بن عمر بن خطاب نقل کرده که گفت:

ان رجلا من مزينه عام الرماده {سنه ۱۸ من الهجرة} سأل اهل ان يذبح لهم شاه فقال: ليس فيهن شيء، فالحوا عليه فذبح شاه فاذا عظامها حمر فقال: يا محمداه، فلما امسى ارى في المنام ان رسول الله يقول له: ابشر بالحياه؛(۲)

همانا مردی از قبیله {مزینه} در سال قحطی {سال ۱۸ از هجرت} اهلش از او خواست تا گوسفندی برایش ذبح کند. او گفت: نزدشان هیچ نیست، اهلش بر او اصرار کردند، و او گوسفندی قربانی کرد، ناگهان دید که استخوان هایش قرمز است. گفت: یا محمداه! هنگام عصر در عالم رؤیا دید که رسول خدا به او می فرماید: تو را بشارت باد به زندگی.

۵. عتبی استاد شافعی می گوید:

كنت جالسا عند قبر النبي فجاء اعرابي فقال: السلام عليك يا رسول الله! سمعت الله يقول: {... وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ

ص: ۴۲۱

۱- . ابی یعلیٰ موصلی، مسند، ج ۴، ص ۱۳۲؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۸.

۲- . البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۹۱.

لَوْجِدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا} و قد جئتكم مستغفراً لذنبي، مستشفعاً بك الى ربّي. ثم انشأ يقول:

يا خير من دفنت بالقاع

اعظمه

فطاب من طيهنّ القاع و

الأكرم

نفسى الفداء لقبر انت ساكنه

فيه العفاف و فيه الجود و

الكرم

ثم انصرف الأعرابي، فغلبني عيني فرأيت النبي فقال: يا عتبي! الحق الأعرابي فبشّره أنّ الله قد غفر له؛(1)

کنار قبر پیامبر نشسته بودم که اعرابی آمد و گفت: درود بر تو ای رسول خدا! از خداوند شنیدم که فرمود: «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند {و فرمان های خدا را زیر پا می گذاردند}، به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند؛ و پیامبر هم برای آن ها استغفار می کرد؛ خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند»، من نزد تو آمده ام و درخواست مغفرت برای گناهم دارم، و تو را نزد پروردگارم شفیع آورده ام. سپس این اشعار را انشا کرد و گفت:

ای بهترین کسی که استخوان هایش در این فضا دفن شده، و از بوی آن ها محیط پست و بلند، خوش بو گشته است،

جانم فدای قبری که تو ساکن آن هستی و در آن عفاف، جود و کرم است.

آن گاه اعرابی منصرف شد. خواب بر چشمانم غلبه کرد، پس پیامبر را مشاهده کردم که فرمود: ای عتبی! اعرابی را دریاب و او را بشارت ده که خداوند به طور حتم او را آمرزیده است.

(د) دیدگاه علمای اهل سنت درباره استغاثه به ارواح اولیا

علمای اهل سنت در موضوع استغاثه به ارواح اولیا در برابر وهابیان ایستاده و این موضوع را تثبیت کرده اند. به سخنان برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱. حسن بن علی سقاف شافعی می گوید:

فاتضح أنّ مجرد النداء أو الاستغاثه أو الخوف أو الرجاء أو التوسل أو التذلل لايسمى عباده، فقد يتذلل الولد لأبيه و الجندی

لقائده و يخافه و يرجو منه اشياء،

ص: ٤٢٢

١- ابن كثير، تفسير، ج ١، ص ٥٢٠.

فلايسمى ذلك عباده له باتفاق العقلاء، وليس مجرد النداء عباده، و لو كان هذا النداء للأموات. ففي الصحيحين: ان النبي قال لأهل البئر و اسمها القلب التي ألقى فيها جماعه من الكفار في بدر: «هل وجدتم ما وعدكم الله و رسوله حقاً، فأنى قد وجدت ما وعدني الله حقاً»، خاطب النبي كفار قلب بدر. قال عمر: يا رسول الله! كيف تكلم اجساداً لا ارواح فيها؟! قال: ما انتم بأسمع لما اقول منهم غير أنهم لا يستطيعون ان يردوا على شيئاً.

و ليس التوسل عباده للمتوسل به الى الله، فقد علم رسول الله الأعمى ان يقول «اللهم انى اتوجه اليك بنبىك محمد نبى الرحمه، يا محمد! انى اتوجه بك الى ربى فى حاجتى...» الحديث، و هو صحيح مشهور بين اهل العلم؛(1)

پس واضح شد که مجرد صدا زدن یا استغاثه یا خوف یا رجا یا توسل و یا تذلل عبادت

نامیده نمی شود، چرا که پسر در برابر پدرش کرنش می کند و نیز سرباز نزد فرمانده اش تواضع می کند و از او می ترسد و امید چیزهایی را از او دارد، و این کارها به اتفاق عقلا، عبادت به حساب نمی آید و مجرد صدا زدن عبادت نیست، گرچه صدا زدن اموات باشد و در صحیح بخاری و مسلم آمده که پیامبر به اهل چاهی که قلب نام داشت و در آن جماعتی از کشته های کافران جنگ بدر افتاده بودند، خطاب کرده و فرمود: «آیا آنچه را که خدا و رسولش وعده داده بود، حق یافتید؟! من که آنچه را خدا به من وعده داده بود حق یافتم».

پیامبر با کافران، در چاه بدر افتاده، صحبت کرد. عمر گفت: ای رسول خدا! چگونه با جسدهایی صحبت می کنی که روح در آن ها نیست؟! حضرت فرمود: شما شنواتر از آن ها در آنچه من می گویم، نیستید، جز آن که آنان قدرت پاسخ دادن مرا ندارند. بخاری و مسلم این روایت را نقل کرده اند.

توسل، عبادت کسی که به او توسل برای رسیدن به خدا شده، نمی باشد، زیرا که رسول خدا شخص کوری را چنین تعلیم داد که بگوید: «بار خدایا! همانا من به واسطه پیامبرت محمد، پیامبر رحمت به سوی تو رو می کنم. ای محمد! همانا در حاجتم از خدا به تو رو می نمایم...» .

ص: ۴۲۳

۱- . التندید لمن عدد التوحید، ص ۳۲ و ۳۳.

این حدیث، صحیح و مشهور بین اهل علم است که ترمذی و بیهقی در دلائل النبوه و حاکم آن را نقل کرده و مطابق شرط بخاری و مسلم آن را تصحیح کرده و ذهبی و دیگران نیز با سندهای صحیح آن را اثبات کرده اند. همان گونه که استغاثه به مخلوق نیز عبادت او به حساب نمی آید....

او نیز در پاسخ برخی از آیات که وهابیان به آنها استدلال می کنند، می نویسد:

و معنی ذلك ای لاتعبدوا غیرالله تعالی و لاتعبدوا معه هذه الأوثان التي قال الله عنها: {وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً...}؛(۱)

و معنای آن این است که غیر خدای متعال را عبادت نکنید و با او، این بت ها را نپرستید، بت هایی که خداوند درباره آن ها فرمود: «غیر از خدا را خدایان خود گرفتند...»

او هم چنین درباره آیه {وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ * إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لَا يُبْنِيْكَ مِثْلُ خَبِيرٍ}؛ کسانی را که جز او می خوانید {و می پرستید} حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما مالک نیستند! اگر آن ها را بخوانید، صدای شما را نمی شنوند، و اگر بشنوند، به شما پاسخ نمی گویند و روز قیامت، شرک {و پرستش} شما را منکر می شوند، و هیچ کس مانند {خداوند آگاه و}

خبیر، تو را {از حقایق} با خبر نمی سازد! (۲) می گوید:

و معنی الآیه مختصراً: و الذین تعبدون من دون الله بسجودکم لهم و اعتقادکم فیهم الأولویه؛ کمن یعبد الاصلنام او المسیح او الکواکب او یعبد اشخاصاً من العظماء فی الدنيا من دون الله العظیم حقیقه، لا یملکون من قِطْمیر لکم، ای لفافه نواه تمر؛ کاولئک الفرس مثلاً الذین کانوا یعبدون کسری و الذین سألهم رسول الله عن سبب حلقهم للحاهم فقالوا: أمرنا بذلك ربنا، یعنون کسری. و لأن هؤلاء الذین عبدوهم من دون الله اذا ادعوا الربوبیه او لم يدعوا لا یستطیعون تخلص عبدتهم من النار و العذاب، و سیتبرئون یوم القیامه ممن عبدهم. و هذا لأن النصارى مثلاً

ص: ۴۲۴

۱- . الاغاثه بادلہ الاستغاثه، ص ۳۱.

۲- . فاطر، آیات ۱۳ و ۱۴.

اعتقدوا الربوبية و الألوهية في المسيح، و كذا اليهود في عزيز، و كذا عبده الأصنام في اصنامهم...؛(۱)

معنای آیه به طور اختصار این است: کسانی که غیر از خدا، با سجده و اعتقاد به الوهیت آن ها، عبادت می کنید؛ مثل کسی که بت ها یا مسیح، یا ستاره ها را می پرستد، یا در حقیقت اشخاصی را عبادت می کنند که در دنیا بزرگ است، بدون توجه به خداوند بزرگ، آن ها هرگز، حتی مالک پوششی از هسته خرما نیز نیستند، همانند عجم که کسری را می پرستیدند. کسانی که چون رسول خدا از آنان درباره علت تراشیدن ریششان سؤال کرد، گفتند: پروردگار ما به آن دستور داده است و مقصودشان کسری بود؛ آن هایی را که غیر از خدا می پرستیدند، چه ادعای ربوبیت در حق آن ها داشته یا نداشته

باشند، نمی توانند پرستش کنندگانشان را از دوزخ و عذاب نجات دهند، و زود است که در روز قیامت از پرستش کنندگانشان تبری جویند، و این به جهت آن است که از باب مثال مسیحیان، اعتقاد ربوبیت و الوهیت درباره مسیح داشته و نیز یهود درباره عزیز و بت پرستان درباره بت هایشان چنین اعتقادی داشتند....

او هم چنین در توضیح حدیثی می گوید:

فتبين من ذلك انّ سؤال غير الله تعالى ليس شركاً و لا منهيّاً عنه إلا ان اعتقدنا انّ للمسؤول صفة الألوهية و المسلم مراقب لله تعالى في جميع احواله، و لا يمتنع عليه ان يسأل غير الله تعالى...؛(۲)

درخواست از غیر خداوند متعال شرک نیست و مورد نهی واقع نشده است، مگر این که اعتقاد پیدا کنیم که آن کس که از او درخواست کرده ایم دارای صفت الوهیت است. مسلمان مراقب خدای متعال در تمام حالات است، و برای او ممتنع نیست که از غیر خدای متعال درخواست کند....

ص: ۴۲۵

۱- . الاغاثه بادلہ الاستغاثه، ص ۳۱ و ۳۲.

۲- . همان، ص ۳۳ و ۳۴.

وی هم چنین می گوید:

هل يجوز طلب شيء من النبي بعد وفاته او أحد من صالحى أمته؟ ونحن نقول بأن من اعتقد أن المدعوّ و هو من استغثنا به سواء كان حياً أو ميتاً، فى الدنيا و الآخره له صفة من صفات الربوبية كفر لامحاله، و هذا مقرّر مشهور فى علم التوحيد.

و من طلب من النبي أن يستغفر له بعد مماته لم يعتقد أنه ربّ، محى و مميت، خالق، رازق حقيقه، و النبي لا يعلم أمته ما يؤدى إلى الكفر و الشـرك،

و قد علّم الأعمى ان يقول فى دعائه: {يا محمّدا! انى أتوجّه بك الى الله فى حاجتى}. و المستغث يقول كذلك. و أمّا قول من قال: إن ذلك ذريعه الى الشرك و الأفضل تركه.

فنقول له: ليس كذلك، لأنّ النبي لا يعلم الأمه ما يؤدى للشرك، و فى ذلك تعطيل العمل بالأحاديث الصحيحه بحجّه انها ذريعه للشرك و هو كلام خطير جداً. و الأئمه من المحدثين و الفقهاء ما زالون يذكرون فى أبواب صلاه الحاجه حديث الأعمى حاثين الأمه أن تقول فى ذاك الدعاء: يا رسول الله! انى أتوجّه بك الى الله فى حاجتى...؛(1)

آيا درخواست چیزی از پیامبر بعد از وفاتش یا یکی از صالحان امتش جایز است؟ ما می گوئیم: کسی که معتقد است مدعو، یعنی کسی که ما به او استغاثه می کنیم، چه زنده باشد یا مرده، در دنیا باشد، یا در آخرت، برای او صفتی از صفات ربوبیت است، به طور حتم کافر می شود و این امری است مقرر و مشهور در علم توحید.

ولى کسی که از پیامبر بعد از وفاتش می خواهد که برای او استغاثه کند، اعتقاد به ربوبیت و زنده کننده و میراننده بودن، خالقیت، رازقیت بودن به طور حقیقی او ندارد و پیامبر به امتش چیزی تعلیم نمی دهد که منجر به کفر و شرک گردد، در حالی که به شخص کوری تعلیم داد که این گونه در دعایش بگوید: «ای محمّد! همانا من به واسطه تو به سوی خدا در حاجتم رو می کنم».

و شخص استغاثه کننده این گونه می گوید. اما گفتار کسی که می گوید: این گونه سخن، راهی به شرک است و بهتر ترک آن می باشد، در جواب او می گوئیم: این گونه نیست زیرا پیامبر امتش را چیزی تعلیم نمی دهد که منجر به شرک

ص: ۴۲۶

شود و این کار موجب تعطیل عمل به احادیث صحیح است، به استناد این که این امور راهی به شرک می باشد، و این واقعا کلامی خطرناک است، و امامان از محدثان و فقیهان همیشه در ابواب نماز حاجت، یادی از حدیث شخص کور کرده و امت را تشویق می کنند که در آن دعا بگویند: ای رسول خدا! همانا من به واسطه تو، در حاجتم به سوی خدا رو می کنم... .

وی {حسن بن علی سقاف شافعی} پیرامون استغاثه می گوید:

الإستغاثه عندی هی الطلب من النبی قبل وفاته أو بعد وفاته - لأنه بعد وفاته حی كما أخبر یسمع و تعرّض علیه أعمال أمته - أن یدعو الله تعالی فی تلبیه حاجه لصاحب الحاجه، فقد طلب الناس منه الأستقاء فی حیاته و بعد مماته كما سیأتی إن شاء الله فی ادله الإستغاثه، مع کون المطر بیدالله لیس بید النبی كما هو معلوم و مشهور، فقد جاء الرجل النبی و هو یخطب فقال: یا رسول الله! هلکت الأموال، و انقطعت السبل فادع الله یغیثنا - أی یمطرنا - ...الحدیث. و كان الرجل مسلماً كما فی الفتح،(۱) و الصحابه كانوا یعرفون قول الله تعالی: {وَ إِذَا سَأَلْكَ عِبَادِی عَنِّي فَاِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ}، و النبی لم یقل لذلك الرجل إذا نزل بک قحط أو بلاء فلاتأتنی، و

تطلب منی الدعاء، بل علیک أن تدعو الله وحدک للآیه، فاتّضح أنّ هذه الآیه لاتنفی الإستغاثه، لأنّ ذکر الشیء لا ینفی ماعداه كما هو مقرّر فی الأصول؛(۲)

استغاثه نزد من همان درخواست از پیامبر است قبل از وفاتش یا بعد از وفاتش، - زیرا او بعد از وفاتش زنده است همان گونه که خبر داده، می شنود و اعمال امتش بر او عرضه می گردد- درخواست این است که از خدا بخواهد تا نیاز و تمنای صاحب حاجت را برآورده گرداند، همان گونه که مردم در زمان حیات و بعد از مرگش از او درخواست طلب باران کردند، همان گونه که زود است اگر خدا بخواهد در ادله استغاثه بیاید، با آن که باران به دست خداست، نه به دست پیامبر، همان گونه که معلوم و مشهور است.

ص: ۴۲۷

۱- . عسقلانی، فتح الباری، ج ۲، ص ۵۰۲.

۲- . الاغاثه بأدله الإستغاثه، ص ۴.

مردی به نزد پیامبر آمد در حالی که حضرت خطبه می خواند، عرض کرد: ای رسول خدا! چهارپایان هلاک شده و راه ها بسته شده است، از خدا بخواه که ما را کمک کند؛ یعنی برای ما باران نازل کند... و آن مرد آن گونه که در کتاب فتح الباری آمده، مسلمان بوده است. صحابه، قول خداوند متعال را می دانستند که فرمود: «و هرگاه بندگانم از من بخواهند، من نزدیکم و درخواست حاجت مند را اجابت می کنم، هرگاه مرا بخوانند»؛ پیامبر به آن مرد نفرمود: هرگاه قحطی یا بلایی به تو روی آورد نزد

من نیا و از من درخواست مکن، بلکه برتوست که مطابق آن آیه، تنها خدا را بخوانی. پس واضح شد که این آیه از استغاثه نفی نمی کند؛ ذکر شیء، نفی ماعدایش را نمی نماید، همانگونه که در اصول مقرر شده است.

۲. جلال الدین سیوطی او در رساله «تنویر الحلک فی امکان رؤیه النبی والملک» که از رساله های جلد دوم الحاوی للفتاوی است می گوید:

فی کتاب مصباح الظلام فی المستغیثین بخیر الأنام، للإمام شمس الدین محمد بن موسی بن نعمان قال: سمعت یوسف بن علی الزنانی یحکی عن امرأه هاشمیه کانت مجاوره بالمدينه، و کان بعض الخدام یؤذیها. قالت: فاستغثت بالنبی، فسمعت قائلاً من الروضه یقول: أما لک فی اسوه؟! فاصبری کماصبرت، أو نحو هذا. قالت: فزال عني ما کنت فیه، و مات الخدام الثلاثه الذین کانوا یؤذوننی؛(۱)

در کتاب مصباح الظلام فی المستغیثین بخیر الأنام اثر امام شمس الدین محمد بن موسی بن نعمان آمده که نویسنده می گوید: از یوسف بن علی زنانی شنیدم که حکایت می کرد از زنی هاشمی که مجاور مدینه بود و برخی از خدام او را آزار می دادند. آن زن می گوید: من به پیامبر استغاثه کردم، پس صدای گوینده ای را از داخل روضه شنیدم که می فرمود: آیا من الگوی تو نیستم؟ پس همان گونه که من صبر کردم، تو نیز صبر نما، یا مثل این تعبیر. آن زن می گوید:

مشکلی که داشتم برطرف شد و آن سه خادمی که مرا آزار می دادند، مردند.

ص: ۴۲۸

او هم چنین در کتاب حسن المحاضرہ فی اخبار مصر و القاهرہ قصہ ای کہ بین قاضی تقی الدین عبدالرحمان بن قاضی تاج الدین فرزند بنت الاعمز، و بین ملک اشرف، پسر ابن سلعوس، اتفاق افتاده را ذکر کرده کہ از پست قضاوت عزل شده و قضاوت را بدرالدین محمد بن ابراهیم بن جماعت متولی شد. این جریان در ماه رمضان سال ۶۹۰ اتفاق افتاد. سیوطی این قصہ را نقل کرده سپس می گوید:

فتوَّجَّه القاضی تقی الدین الی الحجاز و مدح النبی بقصیده و کشف رأسه و وقف بین یدی الحجره الشریفه، و استغاث بالنبی، و اقسام علیہ ان لا یصل الی وطنه الا و قد عاد الی منصبه. فلم یصل الی القاهره إلا السلطان الأشرف قد قتل، و كذلك وزیرہ، فاعید بالقضاء، و وصل الیه الخبر بالعود قبل وصوله الی القاهره، و ذلك فی اول سنه ثلاث و تسعین؛ فاقام فی القضاء الی ان مات فی جمادی الأولى، سنه خمس و تسعین؛(۱)

پس قاضی تقی الدین به حجاز رو کرده و با قصیده ای مدح نبی گفت و عمامه سرش را برداشته و کنار حجره شریف پیامبر ایستاد و به حضرت استغاثه کرد و بر او قسم خورد کہ به وطنش بازنگردد، مگر این کہ به منصبش بازگردد. او به قاهره بازنگشت، جز آن کہ سلطان اشرف و وزیرش کشته شده بودند، پس او به قضاوت بازگشت و خبر بازگشت به

قضاوت قبل از رسیدن به قاهره به او رسید، و آن در اول سال ۹۳ بود، و در پست قضاوت، تا زمان مرگش در ماه جمادی الاولی، سال ۹۵ باقی ماند.

۳. موسی محمد علی در شرح حدیثی کہ می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هنگامی کہ وارد قبرستان می شد، خطاب به اموات کرده و آنان را این گونه صدا می زد: «السلام علیکم یا اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین...»؛ درود بر شما ای اهل دیار از مؤمنان و مسلمانان... می نویسد:

فمن اتَّخَذَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ وَسِيْلَهُ إِلَى اللَّهِ لَجَلْبِ نَفْعٍ أَوْ دَفْعِ ضَرٍّ مِنْ اللَّهِ فَهُوَ سَائِلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ هُوَ فِي ذَلِكَ أَخَذَ بِالسَّبَبِ الَّذِي وَضَعَهُ اللَّهُ لِنَجْحِ الْعِبَادِ فِي

ص: ۴۲۹

قضاء ما ربهم و الوصول به إلى قضاء حوائجهم، سالک السنن الإلهیه التي امر الله عباده بسلوکها، جار علی السنن الذی وضعه الله لاستئزال رحمته و دفع نعمته؛(۱)

هرکس از انبیا و اولیا، وسیله ای به سوی خدا برای جلب منفعت یا دفع ضرر از جانب خدا قرار دهد، او در حقیقت از خدا حاجت خود را خواسته است، و او در این باره سببی را گرفته که خداوند برای نجات بندگانش در برآورده شدن آرزوها و رسیدن به حوایجشان قرار داده و سنت الهی را پیموده، که خداوند بندگانش را امر به آن کرده است و بر سنن هایی که خداوند برای فرو فرستادن رحمت و دفع گرفتاری قرار داده، جاری شده است.

۴. زاهد کوثری می گوید:

الغوث من الله خلق و ایجاد، و من النبی تسبب و کسب. هذا علی فرض أننا طلبنا الغوث منه، مع أننا لم نفعّل ذلك، ولو فعلناه لصحّ علی طریق التسبب و الاکتساب بطلب الدعاء منه علیه السلام... فکیف يجوز مع هذا تکفیر المسلمین و استباحه دمائهم و اموالهم بالتوسل و الاستغاثه، حتی علی اصطلاحهم الذی لا نوافقهم علیه؛(۲)

پناه دادن از ناحیه خداوند، ایجاد و از جانب پیامبر سببیت و کسب است. این بر فرض این است که کمک را از پیامبر طلب کنیم، در حالی که ما چنین نمی کنیم، و اگر هم کنیم، به طریق سببیت و اکتساب به نحو درخواست دعا از پیامبر است... پس با این حال چگونه تکفیر مسلمانان و مباح کردن خون و اموال آن ها به جهت توسل و استغاثه به [ارواح اولیا] حتی با اصطلاح آن که بر آن توافق نداریم، جایز باشد؟

۵. عیسی بن عبدالله حمیری می گوید:

و اما الاستغاثه فهی: طلب الغوث، و تاره یطلب الغوث من خالقه و هو الله تعالی وحده، کقوله تعالی: {إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ} (۳) و تاره یطلب ممن یصح اسناده الیه علی سبیل الکسب. و من هذا النوع الاستغاثه بالنبی، و فی هذین القسمین تعدی

ص: ۴۳۰

۱- . حقیقه التوسل و الوسيله، ص ۲۶۲ و ۲۶۳.

۲- . محق الثقول، ص ۵۳.

۳- . انفال، آیه ۹.

الفعل تاره بنفسه كقوله تعالى: {فَاسْتِغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ} (١) و تاره بحرف الجرّ، كما في كلام النحاه في المستغاث به. و في كتاب سيويه: {فاستغاث بهم ليشثروا له كلياً}، فيصح ان يقال: استغث النبي و

استغث بالنبي بمعنى واحد، و هو طلب الغوث منه بالدعاء و نحوه على النوعين السابقين في التوسل، من غير فرق، و ذلك في حياته و بعد موته...؟ (٢)

استغاثه به معنای درخواست کمک است، گاهی این درخواست تنها از خالق که خداوند متعال است می شود، مثل قول خداوند متعال: «[به خاطر بیاورید] زمانی را [که از شدت ناراحتی در میدان بدر] از پروردگارتان کمک می خواستید»، و گاهی نیز از کسی درخواست می شود که اسناد آن به او صحیح و بر نحو کسب میباشد، و از این نوع است استغاثه به پیامبر و در این دو مورد، فعل گاهی به نفسه متعدی می شود مثل قول خداوند متعال: «آن که از پیروان او بود، در برابر دشمنش از وی تقاضای کمک کرد»، و گاهی نیز با حرف جرّ متعدی می گردد، همان گونه که در کلمات نحوین در «مستغاث به» آمده است. و در کتاب سیويه جمله «فاستغاث بهم ليشثروا له كلياً». پس صحیح است که استغاثه با حرف جر و بدون آن استعمال شود و هر دو، به یک معناست و آن درخواست کمک از پیامبر به دعاست، و مثل این است توسل در دو نوع سابق، بدون هیچ فرقی، چه در زمان حیات او یا بعد از وفاتش

٦. يوسف بن اسماعيل نبهاني می گوید:

فقد ظهر من هذا أنّ استغاثه المستغيثين به تجيئ على معينين:

احدهما: ان يسأل المستغيث الله تعالى بالنبي أو بجاهه أو بحقه أو ببركته أن يقضى حاجته، فالمستغيث على هذا هو الذي يدعو الله تعالى و يجعل واسطه القبول عنده عزوجل نبيه الاعظم و حبيبه الأكرم.

و المعنى الثانى: ان يسأل المستغيث النبي ليدعو الله تعالى و ليسأله قضاء حاجته؛ لأنه حى فى قبره كما يسأله الناس الشفاعة يوم القيمة فيشفع لهم، و كما سأله الناس

ص: ٤٣١

١- . قصص، آيه ١٥.

٢- . التامل فى حقيقه التوسل، ص ٣٥ و ٣٦.

فی حیاتہ الدنیویہ الدعاء بالاستسقاء و غیرہ فدعا لهم بالسقیا و غیرها فاستجاب الله له...؛(۱)

از این مطلب معلوم شد که استغاثه استغاثه کنندگان به پیامبر به دو صورت انجام می گیرد:

۱. استغاثه کننده از خداوند متعال بخواهد به پیامبرش یا به جاه یا به حق یا به برکت او، حاجتش را برآورده کند، پس استغاثه کننده در این صورت خداوند متعال را می خواند و واسطه قبول حاجتش را نزد خداوند عزوجل، پیامبر اعظم و حبیب اکرم او قرار داده است.

استغاثه کننده از پیامبر بخواهد که تا از خداوند متعال درخواست کرده و برآورده شدن حاجتش را از او بخواهد؛ چون پیامبر در قبرش زنده است، همان گونه که مردم از آن حضرت درخواست شفاعت در روز قیامت می کنند و او نیز آنان را شفاعت می کند، مردم از او در حیات دنیوی درخواست نزول باران و دیگر امور می کردند و پیامبر نیز برای آنان درخواست باران و دیگر خیرات می کرد و

خداوند نیز حاجات آنان را برآورده می کرد... .

۷. حافظ احمد بن علی بن حجر عسقلانی که صاحب کتاب فتح الباری فی شرح صحیح البخاری می باشد، در دیوانش می گوید:

نبی الله یا خیر البرایا

بجاهک اتقی فصل القضاء

ارجو یا کریم العفو عما

جنته یدای یا رب

الحبَاء(۲)

ای پیامبر خدا! ای بهترین خلایق، از فصل قضاء به جاه و مقام تو پناه می برم. ای کریم! امید عفو و بخشش دارم از آنچه دستانم انجام داده، پروردگار رحمت.

۸. از شمس الدین محمد بن علامه شهاب الدین احمد رملی درباره استغاثه به ارواح اولیا این گونه سؤال می شود:

ص: ۴۳۲

۱- . شواهد الحق، ص ۱۴۱.

۲- . حسن بن سقاف شافعی، الاغاثه بأدله الاستغاثه، ص ۲۱، به نقل از دیوان ابن حجر عسقلانی، مخطوط.

و سئل عمّا يقع من العامه من قولهم عند الشدائد: يا رسول الله! يا شيخ فلان! و نحو ذكك من الاستغاثه بالانبياء و المرسلين و الأولياء و العلماء و الصالحين، فهل ذلك جائز أم لا؟ و هل للرسول و الانبياء و الأولياء و الصالحين و المشايخ اغاثه بعد موتهم؟ و إلى ماذا يرجع ذلك؟

فاجاب: بأن الاستغاثه بالانبياء و المرسلين عليهم الصلاه و السلام و الاولياء و العلماء و الصالحين جائزه، و للرسول و الانبياء و الأولياء و الصالحين اغاثه بعد موتهم؛ لأنّ معجزه الأنبياء و كرامات الاولياء لا تنقطع بعد موتهم. و اما الأنبياء فلاّتهم احياء في قبورهم يصلّون و يحجون، كما وردت به الأخبار، و تكون الإغاثه منهم معجزه لهم، و الشهداء ايضاً احياء شوهدوا نهاراً جهاراً يقاتلون الكفار. و اما الأولياء فهى كرامه لهم؛ فإنّ اهل الحق

مجمعون على أنّه يقع من الأولياء بقصد و بغير قصد امور خارقه للعهاده يجريها الله تعالى بسببهم. و الدليل على جوازها امور ممكنه، لا يلزم من وقوعها محال، و كلّ ما هذا شأنه فهو جائز الوقوع؛(١)

سؤال شد از آنچه از طرف عموم مردم، هنگام مشکلات، صورت می گیرد، که می گویند: ای رسول خدا! ای شیخ فلان! و مانند آن، از استغاثه به انبیا و اولیا و علما و صالحان، آیا این عمل جایز است یا جایز نیست؟ و آیا ایشان بعد از مرگشان، کمکی به مردم می رسانند؟ و این امر به کجا می انجامد؟

او در جواب گفت: همانا استغاثه به آن ها جایز است و رسولان و انبیا و اولیا و صالحان می توانند بعد از مرگشان به مردم کمک رسانند، اما پیامبران چون در قبرهایشان زنده اند و نماز به جای آورده و حج انجام می دهند، آن گونه که در روایات وارد شده است، و کمک هایی که از ناحیه آن ها انجام می شود معجزه برایشان به حساب می آید. شهدا نیز زنده بوده و همانند روز روشن، شاهد قتال با کافران هستند، اما اولیا کمک کردن آن ها کرامتی برایشان به حساب می آید، زیرا اهل حق اجماع دارند بر این که از اولیا به طور قصد و بدون قصد، اموری خارق العاده انجام می گیرد که خداوند متعال آن ها را به سبب اولیا جاری می سازد، و هر چه که شأنش این چنین باشد، انجامش جایز است.

٩. ابن الحاج مالکی می نویسد:

ص: ٤٣٣

١- . شمس الدین رملی، حاشیه الفتاوی الکبری، ج ٤، ص ٣٨٢.

و امّیا فی زیاره سید الأولین و الآخرین، فمن توسل به أو استغاث أو طلب حوائجه منه فلا یرد ان شاء الله تعالی، و لا یخیب؛ لما شهدت به المعاینه و الآثار، و أنّما یرتجى الی الأدب الکلی فی زیارته علیه الصلاه و السلام. و قد قال علماؤنا رحمه الله علیهم: أنّ الزائر یشعر نفسه بأنّه واقف بین یدیه کما هو فی حیاتہ؛ اذ لا فرق بین موتہ و حیاتہ، اعنی فی مشاهدته لأمتہ و معرفته بأحوالهم و نیاتهم و عزائمهم و خواطرهم، و ذلك عنده جلی لا خفاء فیہ؛(۱)

در زیارت سرور اولین و آخرین؛ پس هر کس به او توسل جوید یا استغاثه کرده یا حاجتش را از او بخواهد، هرگز رد نخواهد شد، اگر خداوند متعال بخواهد، و دست خالی باز نخواهد گشت، به جهت آنچه من از نمونه ها مشاهده کردم، و تنها، احتیاج به ادب کلی، در زیارت آن حضرت علیه الصلاه و السلام است. علمای ما - رحمت خدا بر آنان باد - گفته اند: همانا زائر به خود وانمود کند که در برابر آن حضرت ایستاده، همان گونه که در زمان حیاتش این گونه بوده است، زیرا فرقی بین مرگ و زندگی آن حضرت نیست؛ یعنی در این که امتش را مشاهده کرده و از احوال و نیات آنان آگاه است، و این مطلب نزد او بسیار روشن بوده و خفایی در آن نیست.

هم چنین می نویسد:

و امّیا عظیم جناب الأنبیاء و الرسل صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین، فیأتی الیهم الزائر و یتعیّن علیه قصدهم من الأماكن البعیده، فاذا جاء الیهم فلینصف بالذل و الانکسار و المسکنه و الفقر و الحاجه و الاضطراب و الخضوع، و یحضر قلبه و خاطرہ الیهم و الی مشاهدتهم بعین قلبه لا بعین بصره؛ لأنهم لایبلون و لایتغیرون. ثم یشئ علی الله تعالی بما هو اهلہ، ثم یصلی علیهم و یرضی عن اصحابهم ثم یرحم علی التابعین لهم باحسان الی یوم الدین، ثم یتوسل الی الله تعالی بهم فی قضاء مآربه و مغفره ذنوبه و یرضی عنهم و یطلب حوائجه منهم و یجزم الاجابه ببرکتهم و یقوی حسن ظنه فی ذلك، فانهم باب الله المفتوح. و جرت سنته سبحانه و تعالی فی قضاء الحوائج علی ایدیهم و بسببهم، و من عجز عن الوصول الیهم فلیرسل بالسلام علیهم و یدکر ما یرتجى الیه من حوائجه و مغفره ذنوبه و ستر

ص: ۴۳۴

۱- ابن الحاج، المدخل، ج ۱، ص ۲۴۹-۲۵۲.

عیوبه الی غیر ذلک؛ فانهم السادات الکرام، و الکرام لا یردون من سألهم و لا من توسل بهم و لا من قصدهم و لا من لجأ الیهم؛ (۱)

بزرگواری جناب پیامبران و رسولان که درود و سلام خداوند بر تمام آنان باد، زائر به سوی آنان آمده و بر او متعین است که از راه های دور قصد آنان را کنند. هنگامی که به سوی ایشان آمد، باید حالت شکستگی و مسکنت و فقر و اضطراب و خضوع به خود بگیرد و قلبش را حاضر کرده و خاطرش را متوجه آنان و مشاهده آنان با چشم قلب کند نه با چشم دیده، زیرا که آنان پوسیده و متغیر نمی شوند. آن گاه بر خداوند متعال آن گونه که اهلیت دارد، درود می فرستد، سپس بر آنان درود فرستاده و بر اصحابشان درخواست رضایت از خدا کرده و بر تابعین

به احسان آن ها تا روز قیامت ترحم می کند. آن گاه به وسیله آنان در بر آورده شدن حاجات و مغفرت گناهانش نزد خدا توسل می جوید و به آنان استغاثه می کند و حاجت های خود را از آنان می خواهد و قطع به اجابت دعا پیدا می کند به برکت آنان و حسن ظنّش را در این امور قوی می کند، زیرا آنان باب مفتوح خدایند و سنت خداوند سبحان و متعالی در قضای حاجت ها بر دستان آنان و به سبب آنان جاری شده است، و هرکسی که از رسیدن به آنان عاجز باشد، باید بر آنان سلام فرستد و خواسته های خود و آموزش گناهان و پوشیدن عیب ها و دیگر امور را یاد کند؛ چون آنان سادات کریمند و کریمان، رد نمی کنند کسانی را که از آنان چیزی خواسته و به آنان توسل جسته و قصدشان کرده و به آنان پناه برده اند.

او نیز درباره خصوص توسل به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

و اما فی زیاره سید الأولین و الآخین صلوات الله علیه و سلامه، فکل ما ذکر یزید علیه اضعافه، أعنی فی الانکسار و الذلّ و المسکنه؛ لانه الشافع المشفع الذی لا تردّ شفاعته و لا یخیب من قصده، و لا من نزل بساحته، و لا من استعان به؛ إذ انه علیه الصلاه و السلام قطب دائره الکمال و عروس مملکه الله؛ (۲)

در زیارت سرور اولین و آخرین که درود و سلام خدا بر او باد، پس هر آنچه ذکر شد بر

آن ها دو چندان می شود، یعنی در حالت انکسار و ذلّت و مسکنت،

ص: ۴۳۵

۱- همان، ص ۲۵۱.

۲- همان، ص ۲۴۲.

زیرا که او شفاعت کننده ای است که شفاعتش پذیرفته شده و رد نمی گردد، و هر کسی که او را قصد کند یا بر او وارد شود یا از او کمک خواسته یا به او استغاثه کند ناامید بر نمی گردد؛ چون که پیامبر - درود و سلام بر او باد - قطب دایره کمال و عروس مملکت خداست.

۱۰. ابن قدامه حنبلی درباره آداب زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می نویسد:

... ثم تأتي القبر فتقول: و قد اتيتك مستغفراً من ذنوبي بك الی ربی...؛(۱)

... آن گاه به کنار قبر می آیی و می گویی: من به نزد تو آمده ام، در حالی که از تو می خواهم برای آمرزش گناهانم نزد پروردگارم استغفار کنی... .

این جملات ابن قدامه، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در عالم برزخ است.

۱۱. ملا علی بن سلطان محمد قاری می نویسد:

قیل: اذا تحیرتم فی الأمور فاستعینوا من اهل القبور؛(۲)

گفته شده: هرگاه در امور متحیر شدید، از اهالی قبور کمک بگیرید.

ص: ۴۳۶

۱- . الشرح الكبير مع المغنی، ج ۳، ص ۴۹۳ - ۴۹۵.

۲- . شرح مسند امام اعظم، ص ۱۱۴.

فصل پنجم: ترور، اغتيال و اعتدال

مفهوم شناسی

الف) مفهوم ارهاب و ترور

ص: ۴۳۷

«ارهاب» از ماده «رهب» به معنای خوف و ترس است. ابن فارس میگوید:

«رهب» دو اصل دارد: یکی از آن دو، دلالت بر خوف و دیگری دلالت بر دقت و خفت دارد. (۱)

در المعجم الوسيط آمده:

الارهابيون: وصف يطلق على الذين يسلكون سبيل العنف و الارهاب لتحقيق اهدافهم السياسه؛ (۲)

ارهابيون: صفتی است اطلاق شده بر کسانی که برای رسیدن به اهداف سیاسی خود، راه زور و ترور را میپیمایند.

در المنجد آمده:

كلمه الارهابی تدلّ علی كل من يلجأ الى الارهاب لأقامه سلطه؛ (۳)

کلمه ارهابی دلالت میکند بر هر کسی که برای اقامه سلطه، به ترور روی می آورد.

ص: ۴۳۹

۱- ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ج ۱، ص ۴۰ ماده «رهب».

۲- المعجم الوسيط، ماده «رهب».

۳- المنجد، ص ۲۸۰.

ترور در لغت به معنای ترساندن و تروریسم به معنای ارباب و تهدید، میان مردم و تروریست به معنای طرف دار ارباب و تهدید و طرف دار حکومت زور، معنا شده است. (۱)

در اصطلاح تا کنون تعریف جامعی از تروریسم نشده است، ولی در عین حال، به برخی از تعاریف موجود در این زمینه اشاره می‌کنیم:

۱. در قطع نامه ۱۹۸۴ میلادی مجمع عمومی سازمان ملل، درباره تعریف تروریسم چنین آمده است:

فعالیت های مجرمانه و خشونت آمیزی که گروه های سازمان یافته برای ایجاد ارباب و وحشت انجام می دهند تا به این ترتیب اهداف به اصطلاح سیاسی خود را میسر سازند. (۲)

۲. محمد حسین شاملو احمدی در این باره می نویسد:

تروریسم، مکتب خشونت و آدم کشی، به اعمال جنایتی اطلاق می شود که با هدف مقابله با کشورها و ایجاد رعب و وحشت در بین افراد یا گروه های معین یا عامه مردم، به وسیله گروه های تروریستی ارتکاب می شود. (۳)

۳. ولف، فیلسوف آمریکایی، می نویسد:

تروریسم عبارت است از به کار بردن غیرمشروع زور و خشونت برای رسیدن به اهداف خاص. از این رو استفاده مشروع از قدرت و زور، داخل در مفهوم ترور نیست. (۴)

۴. در فرهنگ علوم سیاسی، ترور چنین تعریف شده است:

ص: ۴۴۰

۱- دکتر عباس آریان پور، فرهنگ کامل انگلیسی - فارسی، ج ۵، ص ۵۷۰۹؛ شاملو احمدی، فرهنگ علوم سیاسی، ص ۵۶۳.

۲- آندرو بوسا، بزهکاری بین المللی، ص ۲۰.

۳- فرهنگ اصطلاحات و عناوین جزایی، ج ۱، ص ۱۳۸۰.

۴- مصطفی مصباح، الإرهاب، ص ۴۴.

ترور به معنای وحشت و ترس زیاد است. اصطلاحاً به حالت وحشت فوق العاده اطلاق می شود که ناشی از دست زدن به خشونت و قتل و خون ریزی از سوی یک گروه، حزب یا دولت به منظور رسیدن به هدف سیاسی یا کسب یا حفظ قدرت است. (۱)

۵. در فرهنگ فرانسوی «روبر» در تعریف ترور چنین آمده:

استعمال منظم از وسایل استثنایی برای تحدید و فشار، برای محقق ساختن هدف سیاسی، مثل: مسلط شدن یا حفظ نظام سلطه یا ممارست آن. (۲)

۶. هم چنین در فرهنگ فرانسوی «لاروس» آمده است:

ترور عبارت است از انجام اقدامات تهدید آمیزی که گروهی به جهت خلق، جوی از رعب

یا به جهت سرنگون کردن نظامی انجام میگیرد. (۳)

۷. فرهنگ انگلیسی آکسفورد «تروریسم» را این گونه معنا کرده است:

دست زدن به کارهای خراب کارانه، از قبیل: انفجار و کشتن به جهت اهداف سیاسی. (۴)

ب) مفهوم اغتیال

ابن اثیر مینویسد:

غیله آن است که انسان شخصی را فریب داده و او را در محل مخفی به قتل رساند. (۵)

ص: ۴۴۱

۱- . علی آقا بخشی، فرهنگ علوم سیاسی، ص ۵۶۳.

۲- . المطرودی، نظره فی مفهوم الارهاب، ص ۱۳.

۳- . بن بیه، الارهاب: التشخیص و الحلول، ص ۲۲.

۴- . قاموس جدید آکسفورد، ماده تروریسم، ص ۷۷۳.

۵- . النهایه فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۴۰۹.

فرق آن با «فتک» این است که فتک یعنی استفاده کردن از غفلت مقتول و کشتن او به صورت آشکار، ولی «غلیه» یعنی کمین کردن در مکانی و کشتن فردی به صورت پنهانی. (۱)

ج) فتک

«فتک» در لغت به معنای حمله غافل گیرانه است. جوهری مینویسد:

فتک، آن است که شخصی را در حال غفلت به قتل برسانند. (۲)

در اصطلاح گفته شده:

فتک، کشتن حیل‌گرانه کسی است که از طرف قاتل در امان به سر میبرد. (۳)

ص: ۴۴۲

۱- زمخشری، الفایق فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۶.

۲- صحاح اللغة، ماده «فتک».

۳- سبیل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۳۳۲.

اقدامات تروریستی بر ضد عموم مردم، اعم از افراد یا گروه و سازمانی، که با اهداف سیاسی به طور مستقیم، جان، مال، ناموس و آبروی مردم بی گناه و زنان و کودکان و... را مورد حمله قرار می دهد، با هر هدفی که سازمان دهی شود، از نظر وجدان بشری محکوم است و مصداق تروریسم محسوب می شود. در اسلام حتی در دفاع مشروع، کشتن افراد بی گناه، تعقیب فراریان، کشتن اسیران، زنان، کودکان، تخریب جنگل ها، درختان، آلوده کردن آب ها، تعرض به ناموس مردم و پرده دری مجاز شمرده نشده است. در قرآن و کتاب های حدیثی و تاریخی به ممنوع بودن این گونه اقدامات غیرانسانی، حتی در دفاع های مشروع، تصریح شده است. اینک به نمونه هایی در این مورد از آیات قرآن و روایات فریقین و تاریخ اشاره می کنیم:

الف) آیات قرآن

خداوند متعال در آیات بسیاری، از تکفیر و کشتن برادر مؤمن و مسلمان که شهادتین را بر زبان جاری ساخته، نهی کرده است:

۱. خداوند متعال می فرماید:

{وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا}؛ (۱)

ص: ۴۴۳

۱- .سوره نساء، آیه ۹۳.

هر کس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است، در حالی که جاودانه در آن می ماند و خداوند بر او غضب می کند و او را از رحمتش دور می سازد و عذاب عظیمی برای او آماده می سازد.

۲. هم چنین می فرماید:

{مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا}؛ (۱)

به همین جهت، بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان ها را کشته است.

۳. خداوند متعال می فرماید:

{وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا * وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكْ عُذْوَانًا وَ ظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيه نَارًا وَ كَانَ ذَلِكْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا}؛ (۲)

خودکشی نکنید! خداوند به شما مهربان است و هر کس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد، به زودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت، و این کار برای خدا آسان است.

(ب) روایات اهل سنت

۱. نقل شده شخصی نزد زبیر آمد و به او گفت:

أقتل لك علياً؟ قال: فكيف تقتله؟ فقال: افتك به. قال: سمعت رسول الله يقول: قيد الايمان الفتك لا يفتك مؤمن؛ (۳)

آیا میخواهی به خاطر تو علی را بکشم؟ زبیر گفت: چگونه میتوانی او را به قتل برسانی؟ گفت: او را مخفیانه ترور می کنم. زبیر گفت: از رسول خدا شنیدم که میفرمود: ایمان، جلو ترور را گرفته و مؤمن، ترور نمی کند.

ص: ۴۴۴

۱- .سوره مائده، آیه ۳۲.

۲- .سوره نساء، آیات ۲۹ و ۳۰.

۳- .احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۱، ص ۲۱۰ و ۲۱۱، ح ۱۴۳۰ و ۱۴۳۷.

۲. عبدالله بن عدی انصاری می گوید:

انّ النبی بینما هو جالس بین ظهرانی الناس، إذ جاءه رجل یستأذنه ان یسارّه، فسارّه فی قتل رجل من المنافقین، فجهر النبی بکلامه و قال: الیس یشهد أن لا- إله إلاّ- الله؟ قال: بلی یا رسول الله ولا شهاده له. قال: الیس یشهد أنّی رسول الله؟ قال: بلی یا رسول الله ولا شهاده له. قال: ألیس یصلّی؟ قال: بلی یا رسول الله ولا صلاه له. فقال النبی: اولئك الذین نهانی الله عن قتلهم؛ (۱)

همانا پیامبر در حالی که بین مردم نشسته بود، ناگهان مردی آمد و از او خواست تا چیزی را مخفیانه به او بگوید، او در گوش حضرت درباره کشتن مردی از منافقان سخن گفت، پیامبر صدای خود را بلند کرده و فرمود: آیا او شهادت به وحدانیت خدا نمی دهد؟ گفت: آری، ای رسول خدا! ولی شهادتش پذیرفته نیست. حضرت فرمود: آیا گواهی به رسالت من از جانب خدا نمی دهد؟ عرض کرد: آری ای رسول خدا! ولی گواهیاش پذیرفته نیست. حضرت فرمود: آیا او نماز نمی خواند؟ او عرض کرد: آری ای رسول خدا! ولی نمازش پذیرفته نیست. پیامبر فرمود: آن ها کسانی هستند که خداوند مرا از کشتنشان نهی کرده است.

۳. ابو موسی اشعری از پیامبر نقل کرده که فرمود:

انّ بین یدی الساعه لهرجاً. قلت: و ما الهرج؟ قال: [الكذب و] القتل. قلنا: اکثر ممّا یقتل الیوم [من الکفار] قال: لیس بقتلکم الکفار، ولكن یقتل بعضکم بعضاً حتّی یقتل الرجل اخاه و ابن عمه و جاره. قالوا: سبحان الله! و معنا عقولنا [یومئذ] قال: لا؛ إلاّ أنّه ینزع عقول اهل ذاک الزمان [و یخلف له هباء من الناس لا- عقول لهم] حتّی یحسب اکثرهم أنّهم علی شیء و لیسوا علی شیء...؛ (۲)

همانا قبل از قیامت، هرج و مرج خواهد شد. عرض کردم: مقصود از آن چیست؟ حضرت فرمود: [دروغ] و قتل. عرض کردم: بیشتر از آنچه امروز از کفار کشته می شود؟ فرمود: هدف من، کشتن کافران نیست، ولی برخی از شما

برخی دیگر را می کشد، تا جایی که فردی، برادر، پسر عمو و همسایه اش را

ص: ۴۴۵

۱- . همان، ج ۵، ص ۴۳۲، ح ۲۳۶۶۵ و ۲۳۶۶۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۳، ص ۳۰۹.

۲- . احمد بن حنبل، همان، ج ۴، ص ۴۰۶؛ سنن ابن ماجه، ح ۳۹۵۹؛ البانی، سلسله الأحادیث الصحیحه، ص ۱۶۸۲.

می کشد. عرض کردند: منزه است خدا، آیا عقول ما [در آن روز] با ماست؟ حضرت فرمود: هرگز، جز آنکه عقول اهل آن زمان، از بین می رود [و به جای آن کسانی پیدا می شوند که عقل ندارند] تا حدی که بیشتر آن ها گمان می کنند که چیزی هستند، در حالی که هیچ نمی باشند... .

۴. ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

ویل للعرب من شرّ قد اقترب، قد افلح من كفّ يده؛^(۱)

وای بر عرب از شری که نزدیک شده، رستگار کسی است که دست از شر نگه دارد.

مناوی در شرح جمله «افلح من كفّ يده» می نویسد:

أى عن القتال و لسانه عن الكلام فى الفتن؛ لكثرة الخطر؛^(۲)

دست از کشتن و زبانش را از سخن گفتن در فتنه ها نگه دارد، به دلیل خطر بسیار آن زمان.

۵. صُنابح بن اعسر از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

أنى فرطكم على الحوض، و أنى مكاثر بكم الأمم، فلا تقتلنّ بعدى؛^(۳)

من نظاره گر شما کنار حوض هستم و به زیادی شما بر دیگر امت ها افتخار می کنم، پس بعد از من، دست به کشتار یکدیگر نزنید.

۶. از عبدالله بن مسعود نقل شده که پیامبر فرمود:

اجيبوا الداعى، و لا تردّوا الهدية، و لا تضربوا المسلمين؛^(۴)

دعوت کننده را اجابت کنید و هدیه را رد ننمایید و مسلمانان را نزنید.

۷. عبدالله بن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

ص: ۴۴۶

۱- سنن ابو داود، ح ۴۲۴۹؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۴۴۱؛ البانی، صحیح الجامع، ح ۷۱۳۵.

۲- مناوی، فیض القدر، ج ۶، ص ۳۶۷.

۳- سنن ابن ماجه، ح ۳۹۴۴؛ احمد بن حنبل، همان، ج ۴، ص ۳۴۹؛ صحیح ابن حبان، ح ۵۹۸۵؛ ابن ابی شیبّه، المصنف، ج ۱۱،

ص ۴۳۸.

٤- . احمد بن حنبل، همان، ج ١، ص ٤٠٤؛ صحيح ابن حبان، ح ٥٦٠٣.

اول ما يحاسب به العبد الصلاة، و اول ما يقضى بين الناس في الدماء؛(۱)

اول چیزی که بنده به آن حساب کشیده می شود، نماز است و اول چیزی که بین مردم قضاوت می شود، خون هاست.

۸. از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که فرمود:

أتدرون ما المفلس؟ من يأتي يوم القيامة بصلاة و صيام و زكاة، و يأتي و قد شتم هذا، و قذف هذا، و أكل مال هذا، و سفك دم هذا، و ضرب هذا، فيعطى هذا من حسناته و هذا من حسناته، فان فنيت حسناته قبل ان يقضى ما عليه اخذ من خطاياهم فطرحت عليه، ثم طرح في النار؛(۲)

آیا می دانید مفلس کیست؟ کسی که روز قیامت با نماز و روزه و زکات بیاید، در حالی که کسی را دشنام یا نسبت ناروا داده است و مال کسی را خورده و خون کسی را ریخته و

کسی را زده است، به همین سبب به این و آن از حسناتش داده می شود و در صورتی که حسناتش تمام شود، قبل از آن که حکمش به پایان رسد از گناهان آنان برداشته شده و بر دوش او گذاشته می شود، آن گاه در دوزخ می شود. مفلس و درمانده واقعی چنین کسی است.

۹. از ابوهریره نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

لا يسرق السارق حين يسرق و هو مؤمن، ولا يزني الزاني حين يزني و هو مؤمن، و لا يشرب الخمر حين يشربها و هو مؤمن... ولا يقتل احدكم حين يقتل و هو مؤمن، فإياكم اياكم؛(۳)

دزد، در حالی که دزدی می کند مؤمن نیست، و زناکار هنگامی که زنا می کند مؤمن نیست، و شراب خوار هنگامی که شرب خمر می کند، مؤمن نیست... یکی از شما هنگامی که کسی از شما را می کشد، مؤمن نیست. پس پرهیزید، پرهیزید.

۱۰. ابو ایوب انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

ص: ۴۴۷

۱- سنن ابن ماجه، ح ۲۶۱۷؛ سنن نسایی، ج ۷، ص ۸۲.

۲- مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ح ۲۵۸۱.

۳- صحیح ابن حبان، ج ۱۳، ح ۵۹۷۹؛ صحیح بخاری، ح ۶۷۷۲؛ صحیح مسلم، ح ۱۰۴۱۰۰.

من جاء يعبد الله ولا يشرك به شيئاً و يقيم الصلاة و يؤتي الزكاه و يجتنب الكبائر كان له الجنة. فسألوه عن الكبائر فقال: الاشراك بالله و قتل النفس المسلمه، و الفرار يوم الزحف؛(۱)

هر کس روز قیامت محشور شود، در حالی که هیچ گونه شرکی به خدا نرزد و نماز به پا داشته و زکات دهد و از گناهان اجتناب

کند، بهشت بر او واجب است. از او درباره گناهان کبیره سؤال کردند، فرمود: شرک ورزی به خدا و کشتن مسلمان و فرار از معرکه جنگ.

۱۱. براء بن عازب از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

لزوال الدنيا جميعاً اهن على الله عزوجل من سفك دم مسلم بغير حق؛(۲)

هر آینه زایل شدن دنیا بر خداوند، آسان تر است از ریختن خون مسلمان به ناحق.

۱۲. ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

لو اجتمع اهل السماء و الأرض على قتل رجل مؤمن لكبهم الله في النار؛(۳)

اگر اهل آسمان و زمین بر کشتن مرد مؤمنی اجتماع کنند، خداوند همه را به رو در آتش می اندازد.

۱۳. از ابوبکر نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

من صلی الصبح فهو في ذمه الله، فلا تخفروا الله في عهده، فمن قتله طلبه الله حتى يكفه في النار على وجهه؛(۴)

هر کس نماز صبح به جای آورد، در ذمه خداست، پس با پیمان خدا مقابله نکنید، پس هر کس او را به قتل رساند خداوند به

دنبال اوست، تا او را به رو در آتش دوزخ اندازد.

ص: ۴۴۸

۱- سنن نسایی، ج ۷، ص ۸۸؛ بخاری، همان، ح ۶۸۷۰؛ سنن ابی داود، ح ۲۸۷۵؛ حاکم نیشابوری، مستدرک، ج ۱، ص ۵۹.

۲- سنن ابن ماجه، ح ۲۶۱۹؛ بیهقی، شعب الایمان، ح ۴۹۵۸؛ منذری، الترغیب و التهیب، ج ۳، ص ۲۹۳.

۳- طبرانی، المعجم الاوسط، ج ۷، ص ۲۲۷؛ سنن ترمذی، ج ۴، ح ۱۳۹۸.

۴- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۰۱.

۱۴. جندب بن عبدالله از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

من استطاع منكم ان لا يحول بينه و بين الجنة [و هو يرى بابها] ملء، كف من دم امرئ مسلم [يقول: لا إله إلا الله] يهريقه [بغير حله] كأنما يذبح به دجاجة، كلما تعرض باب من ابواب الجنة [حال بينه و بينه المقتول ينازع قاتله إلى رب العالمين]؛(۱)

هر کسی از شما می خواهد که بین او و بهشت چیزی فاصله نیفتد و درب آن را مشاهده کند، باید دست از [ریختن] خون مسلمانی که لا-اله الا-الله می گوید، بردارد و آن را بی جا نریزد، آن گونه که مرغ را سر می برند. هرگاه دری از درهای بهشت به او نشان داده می شود، بین او و بین آن در شخص مقتول حائل شده و با آن قاتل، نزد پروردگار عالمیان نزاع می کند.

۱۵. ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

لا يشير احدكم إلى أخيه بالسلاح، فإنه لا يدري احدكم لعل الشيطان ينزع في يده فيقع في حفرة من النار؛(۲)

هرگز کسی از شما به سوی برادرش اسلحه نکشد، زیرا کسی از شما نمی داند، شاید شیطان در دستان او ظاهر شده و می خواهد او را به حفرة ای از دوزخ وارد کند.

۱۶. از ابن عباس نقل شده:

ان رجلاً أتاه فقال: ارأيت رجلاً قتل رجلاً متعمداً؟ قال ابن عباس: {فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِيهَا وَ غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَاباً عَظِيماً} قال: لقد انزلت في آخر ما انزل، ما نسخها شيء حتى قبض رسول الله، و ما نزل وحى بعد رسول الله. قال: ارأيت ان تاب و آمن و عمل صالحاً ثم اهتدى. قال ابن عباس: و انى له التوبة و قد سمعت رسول الله يقول: ثكلته امه! رجل قتل رجلاً متعمداً يجيء [المقتول] يوم القيامة، آخذاً قاتله بيمينه أو بيساره، و آخذاً رأسه بيمينه أو شماله، و تشخب

ص: ۴۴۹

۱- . طبرانی، المعجم الاوسط، ج ۷، ص ۲۲۹؛ هيثمي، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۹۷.

۲- . صحيح بخاری، ج ۸، ص ۹۰؛ صحيح مسلم، ج ۸، ص ۳۴.

أوداجه دماً في قبل العرش، يقول: يا رب سل عبدك فيما قتلني؟ فيقول الله تعالى للقاتل: تعست و يذهب به إلى النار؛(۱)

مردی نزد ابن عباس آمد و گفت: اگر کسی مردی را از روی عمد کشت، حکم آن چیست؟ ابن عباس گفت: {جزای آن جهنم است که تا ابد در آن خواهد ماند و خداوند بر او غضب کرده و لعنتش خواهد کرد و برای او عذاب بزرگی آماده کرده است}. این آیه از آیاتی است که در آخر عمر حضرت بر او نازل شده و چیزی آن را نسخ نکرده تا رسول خدا از دنیا رحلت فرمود و بعد از آن حضرت، نیز وحی نازل نشده {تا آن را نسخ کند}. او سؤال کرد: به من بگو: اگر توبه کرد و ایمان آورد و عمل صالح به جای آورد و هدایت پیدا کرد؟ ابن عباس گفت: چگونه توبه اش پذیرفته شود، در حالی که از رسول خدا شنیدم که می فرمود: مادرش به عزایش بنشیند، شخصی دیگری را از روی عمد کشته،

مقتول روز قیامت می آید و با دست راست یا چپ، قاتلش را گرفته و سرش را نیز با دست راست یا چپ گرفته است، در حالی که از رگ های گردنش در کنار عرش الهی خون می چکد و می گوید: ای پروردگار من! از بنده ات سؤال کن، برای چه مرا به قتل رسانده است؟ خداوند متعال به قاتل می فرماید: بدا به حال تو و او را به سوی آتش دوزخ می برند.

۱۷. ابوبکر می گوید: رسول خدا فرمود:

إذا التقى المسلمان بسيفهما فالقاتل والمقتول في النار. فقيل: يا رسول الله! هذا القاتل فما بال المقتول؟ قال: أنه كان حريصاً على قتل صاحبه؛(۲)

هرگاه دو مسلمان با شمشیر به جان هم افتادند، قاتل و مقتول هر دو در آتش [دوزخ اند]. عرض شد: ای رسول خدا! حکم این قاتل درست، ولی مقتول چه گناهی کرده است؟ حضرت فرمود: او نیز حریص بر کشتن طرف مقابل بوده است.

۱۸. ابو مالک از پدرش نقل کرده که گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود:

ص: ۴۵۰

۱- . مسند احمد، ج ۱، ص ۲۴۰؛ سنن نسایی، ج ۷، ص ۸۵؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۹۷.

۲- . صحیح بخاری، ج ۱، ص ۸۵؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۱۴.

من قال: لا إله إلا الله و كفر بما يعبد من دون الله حرم ماله و دمه و حسابه على الله؛(۱)

هر کس بگوید: لا اله الا الله و به آنچه از غیر خدا پرستش می شود، کافر گردد، مال و خونش حرام و حساب او بر خداست.

۱۹. اوس بن ابی اوس ثقفی می گوید:

اتیت رسول الله فی وفد ثقیف فکنتا فی قبه، فقام من کان فیها غیری و غیر رسول الله، فجاء رجل فسارّه فقال: اذهب فاقتله. ثم قال: أليس يشهد ان لا- إله إلا الله؟ قال: بلى و لكنّه يقولها تعوذاً. فقال: رُدّه. ثم قال: امرت ان اقاتل الناس حتّى يقولوا لا إله إلا الله، فإذا قالوها حرّمت على دماؤهم و اموالهم إلا بحقّها؛(۲)

به نزد رسول خدا با جماعت «ثقیف» آمدم و ما در زیر سایبانی بودیم و هرکس که در آن بود برخاست به جز من و رسول خدا. مردی آمد و با پیامبر نجوا کرد. حضرت فرمود: برو و او را به قتل برسان. سپس فرمود: آیا او شهادت به وحدانیت خدا می دهد؟ او گفت: آری، ولی به جهت حفظ جانش چنین گواهی می دهد. حضرت فرمود: او را رها کن. سپس فرمود: من مأمور شده ام، با مردم بجنگم تا «لا اله الا الله» بگویند و چون چنین گفتند، خون ها و اموال آنان بر من محترم است، مگر به حقش.

۲۰. مقداد بن عمرو کندی می گوید:

قلت: يا رسول الله! أرأيت ان لقيت رجلا- من الكفار فاقتلنا فاضرب إحدى يدي بالسيف فقطعها، ثم لاذ منى بشجرة فقال: اسلمتُ لله أقتله يا رسول الله بعد ان قالها؟ فقال رسول الله! لا تقتله. فقال: يا رسول الله! أنه قطع إحدى يدي ثم قال ذلك بعد ما قطعها؟ فقال رسول الله! لا تقتله فان قتله فأنه بمنزلك قبل أن تقتله، و انك بمنزله قبل أن يقول كلمته التي قال؛(۳)

عرض کردم: ای رسول خدا! به من خبر ده اگر شخصی از کفار را ملاقات کردم و با هم به نبرد پرداختیم و او با شمشیر یکی از دستان مرا قطع کرد،

ص: ۴۵۱

۱- صحیح مسلم، ح ۲۳.

۲- مسند احمد، ح ۱۶۱۶۰؛ مسند طیالسی، ح ۱۱۱۰؛ مسند ابویعلی، ح ۶۸۶۲.

۳- صحیح بخاری، ح ۴۰۱۹؛ صحیح مسلم، ح ۹۵.

سپس به درختی پناه برد و گفت: به خدا ایمان آوردم، آیا بعد از آن گفته، او را به قتل برسانم؟ حضرت فرمود: او را نکش. مقداد گفت: ای رسول خدا! او یکی از دو دست مرا قطع کرد. و بعد از قطع دستم، این جمله را گفته است؟ رسول خدا فرمود: او را به قتل نرسان و اگر او را به قتل برسانی، او به منزله توست، قبل از آن که او را بکشی و تو به منزله او هستی، قبل از آن که کلمه ای را بگویی که گفته است، یعنی اگر تو او را بعد از اختیار اسلام بکشی کافری.

۲۱. بخاری به سندش از عبدالله بن عمر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

إِنَّ مِنْ وَرَطَاتِ الْأُمُورِ الَّتِي لَا مُخْرَجَ لِمَنْ أَوْقَعَ نَفْسَهُ فِيهَا، سَفْكَ الدِّمِ الْحَرَامِ بِغَيْرِ حِلِّهِ؛ (۱)

از جمله اموری که انسان مبتلای به آن را، در گرفتاری و مصیبت می اندازد و راه خلاصی برای آن نیست، ریختن بی جهت خون فرد محترم است.

۲۲. عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

لَزَوَالِ الدُّنْيَا أَهْوَنُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ قَتْلِ رَجُلٍ مُسْلِمٍ؛ (۲)

هر آینه نابودی دنیا نزد خداوند، از کشتن مرد مسلمان آسان تر است.

۲۳. عبدالله بن عمر هم چنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

مَنْ أَعَانَ عَلَى قَتْلِ مُسْلِمٍ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ عَلَى جِبْهَتِهِ آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ؛ (۳)

کسی که در کشتن مسلمانی، با یک کلمه کمک کند، خداوند را در روز قیامت ملاقات می کند، درحالی که بر پیشانی او نوشته شده است: او از رحمت خدا مأیوس است.

۲۴. ابو الدرداء می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود:

كُلُّ ذَنْبٍ عَسَى أَنْ يَغْفِرَهُ إِلَّا الرَّجُلَ يَمُوتُ مُشْرِكًا أَوْ يُقْتَلُ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا؛ (۴)

ص: ۴۵۲

۱- صحیح بخاری، ح ۶۸۶۳.

۲- صحیح ترمذی، ح ۱۳۹۵.

۳- بیهقی، السنن الکبری، ح ۱۶۲۸۸.

۴- صحیح ابن حبان، ح ۵۹۸۰؛ سنن ابی داود، ح ۴۲۷۰.

هر گناهی را امید است که خداوند بیامرزد، جز کسی که در حال شرک از دنیا برود، یا مؤمنی را از روی عمد به قتل رساند.

۲۵. عبدالله بن عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود: «ویلکم او ویحکم، لاترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض؛(۱) وای بر شما یا نفرین بر شما، بعد از من به کفر باز نگردید و گردن یکدیگر را نزنید.»

۲۶. معاذ و حذیفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند که فرمود:

اخوف ما اخاف علیکم ثلاث: رجل قرأ کتاب الله حتی اذا رثیت علیه بهجته و کان ردءاً للاسلام اعاره الله اياه، اخترط سيفه فضرب به جاره و رماه بالشرک. قلنا: یا رسول الله! الرامی احقّ بها ام المرمی؟ قال: الرامی؛(۲)

سه دسته اند که از همه بیشتر درباره آنان خوف دارم: مردی که تلاوت قرآن می کند و چون بر چهره اش سرور آن دیده می شود و او مدافع اسلام می باشد، خداوند آن عاریه را از او گرفته و شمشیر کشیده و بر سر همسایه اش وارد کرده و او را به شرک نسبت می دهد. گفتیم: ای رسول خدا! کدامین سزاوارتر به آن است؟ نسبت دهنده یا نسبت داده شده؟ حضرت فرمود: نسبت دهنده.

۲۷. عبدالله بن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود: «اول ما یقضى بین الناس فی الدماء؛(۳) اول عملی را که خداوند بین مردم قضاوت می کند، در خون هاست.»

۲۸. از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که فرمود: «سباب المسلم فسوق و قتاله کفر؛(۴) دشنام دادن به مسلمان فسق و کشتن او کفر است.»

۲۹. ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود: «کل المسلم علی المسلم حرام دمه و ماله و عرضه؛(۵) هر مسلمانی بر مسلمان دیگر خون و مال و آبرویش حرمت دارد.»

ص: ۴۵۳

۱- . اللؤلؤ و المرجان فیما اتفق علیه الشیخان، کتاب الایمان، باب لاترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض رقم حدیث ۴۵، ج ۱، ص ۱۴.

۲- . ناصرالدین البانی، سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۸، ص ۲۰۸.

۳- . صحیح بخاری، حدیث ۶۵۳۳، صحیح مسلم، حدیث ۱۶۷۸.

۴- . صحیح بخاری، حدیث ۴۸، صحیح مسلم، حدیث ۶۴.

۵- . صحیح مسلم، حدیث ۲۵۶۴.

۳۰. عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود: «من حمل علينا السلاح فليس منا؛(۱) هر کس بر روی ما شمشیر بکشد، از ما نیست.»

۳۱. هم چنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود: «لا يزال المؤمن في فسحة من دينه ما لم يُصب دما حراما؛(۲) همیشه مؤمن در دینش آزاد است، تا زمانی که خون محترمی را بر زمین بریزد.»

۳۲. و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

من خرج عن الطاعة و فارق الجماعة؛ مات ميتة جاهلية، و من قتل تحت راية عمية يغضب لعصبه او يدعو الى عصبه او ينصر عصبه، فقتل فقتلته جاهلية. و من خرج على امتي يضرب برّها و فاجرها و لا يتحاش من مؤمنها و لا يفي لذي عهد عهد فليس مني و لست منه؛(۳)

هر کس از طاعت خارج شده و از مسلمانان کناره گیرد و در آن حال بمیرد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است. هم چنین هر کس تحت پرچمی که هدفش مشخص نیست، کشته شود و برای گروهی خشمگین شود یا به گروهی دعوت کند یا گروهی را یاری نماید و در این راه

کشته شود به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است. هر کس بر امتم خروج کرده و نیک و بد او را از دم شمشیر گذرانده و از مؤمنان امتم دست برداشته و به پیمان صاحبان عهد وفادار نباشد از من نیست و من نیز از او نیستم.

۳۳. عبدالله بن عمرو بن عاص از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود: «من قتل معاها لم يرخ رائحه الجنة و ان ريحها توجد من مسيره اربعين عاما؛(۴) هر کس کافری که در ذمه اسلام است را به قتل برساند، بوی بهشت را استشمام نمی کند، در حالی که بوی آن از مسیر چهل سال، استشمام می شود.»

ص: ۴۵۴

۱- صحیح بخاری، حدیث ۶۸۷۴، صحیح مسلم، حدیث ۹۸.

۲- صحیح بخاری، رقم حدیث ۶۸۶۲.

۳- صحیح مسلم، حدیث ۱۸۴۸.

۴- صحیح بخاری، ح ۳۱۶۶.

۳۴. ابن سیرین می گوید از ابوهریره شنیدم که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

من اشار الی اخیه بحدیده فان الملائکه تلعنه حتی یدعه و ان کان اخاه لأبیه و امه؛^(۱)

هرکس به سوی برادر دینی اش با آهنی - شمشیری - اشاره کند، به طور حتم فرشتگان او را نفرین می کنند، تا دست از این کار بردارد، گرچه برادر ابوینی او باشد.

۳۵. نسایی به سندش از ابوبکره نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

اذا اشار المسلم علی اخیه المسلم بالسلاح فهما علی جرف جهنم، فاذا قتله حرًا جمیعا فیهما؛^(۲)

هرگاه مسلمانی با اسلحه به برادر مؤمنش اشاره کند، آن دو، بر لب پرتگاه دوزخند، و چون او را به قتل برساند، هر دو در آتش دوزخ خواهند افتاد.

۳۶. بخاری به سندش از ابوهریره نقل کرده که گفت:

لایشیر احدکم علی اخیه بالسلاح فانه لایدری لعلّ الشیطان ینزع فی یده فیقع فی حفره من النار؛^(۳)

کسی نباید به برادر دینی اش اسلحه بکشد، زیرا شاید شیطان دستش را کشیده و او را در حفره ای از آتش {دوزخ} اندازد.

۳۷. از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که در روز عرفه فرمود:

ان دماءکم و اموالکم و اعراضکم حرام کحرمه یومکم هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا؛^(۴)

به طور حتم خون ها و اموال و آبروهای شما حرمت دارند، همان گونه که امروز شما، در این ماه شما و در این شهر شما حرمت دارد.

ص: ۴۵۵

۱- صحیح مسلم، کتاب البر و الصله و الآداب، باب النهی عن الاشارة بالسلاح الی مسلم، حدیث رقم ۴۷۴۱.

۲- سنن نسایی، کتاب تحریم الدم، ج ۷، ص ۱۲۴، ح ۴۱۱۶.

۳- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۵۹۲، ح ۶۶۶۱.

۴- صحیح بخاری، کتاب العلم، باب قول النبی: رب مبلغ اوعی من سامع، ج ۱، ص ۳۷، صحیح مسلم، کتاب الحج، باب حجه النبی، ج ۲، ص ۸۸۹.

۳۸. عطیه عوفی از ابن عباس نقل کرده:

كان الرجل يتكلم بالاسلام و يؤمن بالله و الرسول و يكون في قومه، فاذا جاءت سرية محمد اخبر بها حيّه - یعنی قومه - ففرّوا، و اقام الرجل لا يخاف

المؤمنين من اجل انه على دينهم حتى يلقاهم، فيلقى اليهم السلام، فيقول المؤمنون: لست مؤمنا، و قد القى السلام فيقتلونه، فقال الله عزوجل: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَيَّنُوا...} (۱)؛ (۲)

مردی بود که تکلم به اسلام کرده و به خدا و رسول ایمان آورد و در میان قومش بود. هنگام سریه محمد آمد، قومش را از آن، خبر کرد، همگی فرار کرده و تنها یک نفر ایستاد و از مومنان، به دلیل آن که داخل در دینشان شده بود، نترسید، تا آنان را ملاقات و سلام کرد. مؤمنان گفتند: تو مؤمن هستی، و اگر سلام کردی بدان جهت است که کشته نشوی، خداوند عزوجل فرمود: «ای مؤمنان! چون در راه خدا حرکت نمودید جستجو کنید...».

۳۹. عایشه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که خطاب به او فرمود:

يا عايشه! انّ الله رفيق يحب الرفق و يعطى على الرفق ما لا يعطى على العنف و ما لا يعطى على ما سواه؛ (۳)

ای عایشه! به طور قطع خداوند اهل رفق و مدارا است و رفق و مدارا را نیز دوست دارد و بر این کار الطافی می کند، که بر خشونت نمی دهد و نیز بر غیر آن چنین لطفی نمی کند.

۴۰. از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که فرمود: «لا يحل لمسلم ان يروع مسلماً؛ (۴) بر هیچ مسلمانی حلال نیست که مسلمانی را بترساند.»

ص: ۴۵۶

۱- . نساء، آیه ۹۴.

۲- . عطیه عوفی، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۴۳۳.

۳- . صحیح مسلم، کتاب البر و الصله و الآداب، باب فضل الرفق، حدیث ۴۶۹۷.

۴- . سنن ابی داود، کتاب الادب، ج ۴، ص ۳۰۱، حدیث ۵۰۰۴، مسند احمد، ج ۵، ص ۳۶۲.

۴۱. از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که فرمود: «من آمن رجلاً علی دمه فقتله، فأنه یحمل لواء غدیر یوم القیمه؛(۱) هر کس دیگری را بر جاننش امان دهد و سپس او را به قتل برساند، روز قیامت پرچم حيله گری را حمل می کند.»

ابویصری می گوید: «هذا اسناد صحیح رجاله ثقات؛(۲) اسناد این حدیث صحیح و رجال آن همگی ثقه اند.»

ج) روایات اهل بیت:

۱. از ابوالصباح کنانی نقل شده که گفت:

قلت لابی عبد الله علیه السلام إن لنا جارا من همدان یقال له الجعد بن عبد الله یسب أمير المؤمنين علیه السلام أفتأذن لی أن أقتله؟ قال: إن الاسلام قید الفتک، ولكن دعه فستکفی بغيرک...؛(۳)

به امام صادق ۷ گفتم: ما همسایه های داریم از قبیله همدان، به نام جهد بن عبدالله، که امیر مؤمنان ۷ را دشنام میدهد، اجازه دهید او را به قتل رسانم؟ حضرت فرمود: اسلام جلوی ترور را گرفته، ولی او را رها کن، که به زودی دیگری از عهده این کار بر می آید...

۲. از امام صادق ۷ نقل شده که فرمود: پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم هنگامی که می خواست سپاهی را برای جنگ اعزام کند، آن ها را فرا خوانده، در برابرشان می نشست و می فرمود:

سیروا بسم الله و بالله و فی سبیل الله، لاتغلو و لاتمثلوا و لاتغدروا و لاتقتلوا شیخا فانیاً و لاصیبیا و لامرأه و لاتقطعوا شجراً الا أن تضطروا الیها؛(۴)

ص: ۴۵۷

۱- سنن ابن ماجه، کتاب الادیات، باب من امن رجلاً علی فقتله، ج ۲، ص ۸۹۶، مسند احمد، ج ۵، ص ۲۲۳ - ۲۲۴.

۲- مصباح الزجاجة، ج ۲، ص ۳۵۵.

۳- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۳۷، ح ۱۸۷.

۴- فروع کافی، ج ۵، ص ۲۷.

با نام خدا و برای خدا و در راه خدا سفر را آغاز کنید، نیرنگ و حقه نزنید. کشته ها را مثله نکنید. سال خوردگان، کودکان و زنان را نکشید و درختی را نبرید، مگر این که مجبور شوید.

۳. هم چنین از امام صادق^۷ نقل شده که فرمود: «نهی رسول الله ان یلقى السمّ فی بلاد المشرکین؛ (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از ریختن سم در سرزمین مشرکان نهی کرده است.»

۴. کشی در ترجمه حدیفه بن منصور به سندش از عبدالرحمن بن حجاج نقل کرده که گفت:

ابوالعباس از فضل بقباق خواست تا برای حریز بن عبدالله سجستانی از امام صادق^۷ اذن بگیرد تا بر حضرتش وارد شود، حضرت به او اجازه ورود نداد. دوباره خواست تا از حضرت برای او اذن بگیرد ولی به او اذن نداد. فضل بقباق به حضرت عرض کرد: چه چیزی است برای کسی که به درجه عقوبت غلامش

برسد؟ حضرت فرمود: این قدر و اندازه گنااهش می باشد. فضل عرض کرد: به خدا سوگند شما بیش از آن کاری که حریز انجام داده، او را عقوبت کردید. حضرت فرمود: «ویحکک ائی فعلت ذلک؟ انّ حریزا جرد السیف؛ وای بر تو، من این چنین کرده ام؟ همانا حریز، کسی است که شمشیر کشیده است.» (۲)

نجاشی در ترجمه حریز بن عبدالله سجستانی می گوید:

او از اهالی کوفه بود که بسیار سفر به سجستان برای تجارت می کرد و به همین سبب معروف شد... او از جمله کسانی بود که در سجستان شمشیر کشید و خوارج را به قتل رساند و این کار در زمان حیات ابی عبدالله {امام صادق^۷} بود و روایت شده که حضرت به او بی اعتنایی کرده و او را از خودش دور کرد.

خوارج گرچه کسانی بودند که استحقاق قتل را داشته و حضرت علی^۷ تعداد بسیاری از آن ها را کشت، ولی از آنجا که حریز آن ها را ترور می کرد، حضرت به جهت

ص: ۴۵۸

۱- . فروع کافی، ج ۵، ص ۲۷.

۲- . معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۲۴۲ و ۲۴۳.

تأدیب، او را به نزد خود راه نداد و چون حریر این حرکت را از امام دید، از کرده خود پشیمان شد.

د } تاریخ

۱. ابن ابی الحدید میگوید:

لَمَّا قبض رسول الله و اشتغل علی بغسله و دفنه و بویع ابوبکر جاء الزبیر و ابوسفیان و جماعه من المهاجرین لعباس و علی و اجاله الرأی و تکتبوا بکلام یقتضی الاستنهاض و التهییج، فقال العباس: قد سمعنا قولکم فلا لقله نستعین بکم و لا لظنه شرک آراء کم، فامهلونی نراجع الفکر، والله لو لا- أن الاسلام قید الفتک لتدکدکت جنادل صخر یسمع اصطکاکها من الحمل العلی؛(۱)

چون رسول خدا از دنیا رفت و علی مشغول به غسل و دفن او شد، با ابوبکر بیعت شد، زبیر و ابوسفیان و گروهی از مهاجران نزد عباس و علی آمده، تا مشورت کنند. آن ها سخنانی گفتند که دلالت بر شورش و تحریک داشت، عباس گفت: گفتار شما را شنیدیم و ما اندک نیستیم تا از شما کمک بخواهیم و آن قدر تنگ نظر نیز نیستیم که از آرای شما دوری گزینیم، مهلت دهید تا فکر کنیم، به خدا سوگند! اگر اسلام جلوی ترور را نگرفته بود، سنگهای سختی به حرکت در میآمد که صدای برخورد آنها از محل بلندی شنیده میشد.

۲. بلاذری به سند خود از سعید بن مسیب نقل کرده که گفت:

دخل معاویه علی عائشه فقالت: ویحکک فعلت و فعلت، و قتلت بعد ذلک حجراً و اصحابه، اما خفت ان اقعد لک رجلاً یقتلک؟ قال: ما کنت لتفعلی فانا فی بیت امان، و قد سمعت رسول الله یقول: {قید الاسلام الفتک}؛...؛(۲)

معاویه بر عایشه وارد شد و عایشه به او گفت: وای بر تو چه کارهایی که کردهای و بعد از آن همه، حجر و اصحابش را به قتل رساندی، آیا نترسیدی کسی را بگذارم تا تو را به قتل رساند؟ معاویه گفت: تو نمیتوانی چنین کاری

ص: ۴۵۹

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۸ و ۲۱۹.

۲- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۷۳.

انجام دهی، زیرا من در جایی هستم که در امنیت است و نیز از رسول خدا شنیدم که میفرمود: {اسلام جلوی ترور را گرفته است}....

۳. ابن سعد درباره کیفیت اسلام آوردن مغیره بن شعبه از قول او می نویسد:

ما قومی از عرب بودیم که به دین خود پای بند بوده و خادم بت {لات} بودیم. با خود گفتیم، اگر قوم ما اسلام آورد، از آن ها پیروی نکنم. پس جماعتی از بنی مالک همراه با هدایایی قصد وارد شدن بر مَقْوُوس را داشتند. قصد کردم که با آن ها از شهر خارج شوم. با عمویم عروه بن مسعود که مشورت کردم، مرا از این کار نهی کرد و گفت: از فرزندان پدرت کسی همراه تو نیست. من اصرار بر خارج شدن داشتم، از این رو همراه با آنان، به تنهایی از شهر خارج شده و به اسکندریه وارد شدیم. به نزد مقوقس رفتم،

وقتی مرا دید، شناخت و از من سؤال کرد و بعد از شناسایی از ما پذیرایی نمود و سپس دستور داد تا بر او وارد شویم. ابتدا به سرپرست بنی مالک که من همراه او آمده بودم، نظر افکند و او را در کنار خود جای داد و از او سؤال کرد: آیا همه شما از بنی مالک هستید؟ او گفت: آری، به جز یک نفر که از هم پیمانان ماست و مرا به او نشان داد. در آن هنگام مشاهده کردم که من خوارترین افراد به نزد اویم. او دستور داد تا هدایایی را به نزد آن ها گذاشتند و برخی را بر برخی دیگر برتری داد، ولی در حق من کوتاهی کرد و هدیه کمی به من داد، که قابل ذکر نبود. ما همگی از نزد پادشاه بیرون آمدیم. بنی مالک با آن اموال مشغول خریدن اجناس برای اهل بیت خود برآمدند و همگی از این امر خوشحال بودند، ولی من قصد کشتن آن ها را کردم... چون به «بُساق» رسیدیم، خودم را به بیماری زدم و سر خود را پوشاندم. آنان به من گفتند: تو را چه شده است؟ گفتم: سرم درد می کند. آن ها مرا رها کرده و مشغول شراب خواری شدند. من به آن ها گفتم: گرچه سرم درد می کند، ولی می نشینم و شما را از شراب سیراب می کنم. آنان پذیرفتند. من هم شراب پیایی به آن ها دادم، تا آن که مست به خواب رفتند، من هم حمله برده و آن ها را به قتل رساندم و سپس تمام هدایایشان را به غارت بردم. آن گاه مستقیماً با لباس سفر وارد مدینه شده و

خدمت پیامبر رسیدم. مشاهده کردم که در مسجد با اصحاب خود نشسته اند. بر آن حضرت به تحیت اسلام، سلام دادم. ابوبکر بن ابی قحافه به من نظر کرد و او مرا می شناخت،

گفت: تو فرزند برادر عروه هستی؟ گفتم: آری، آمده ام تا شهادتین بگویم. رسول خدا فرمود: حمد خدایی را سزااست که تو را به اسلام دعوت کرد. ابوبکر گفت: آیا از مصر آمده ای؟ گفتم: آری. گفت: مالکی ها که با تو بودند، چه کردند؟ گفتم: بین من و آن ها از آن کارهایی که بین عرب اتفاق می افتد، انجام شد، در حالی که ما بر دین شرک بودیم همه آنان را به قتل رساندم و اموالشان را به غارت برده و به نزد رسول خدا آوردم تا آن ها را تخمیس کرده، یا نظر خود را درباره آن ها بگویند، زیرا این ها غنایمی از مشرکان است و من هم مسلمان شده ام و به محمد ایمان آورده ام.

رسول خدا فرمود: اسلام تو را قبول کردم، ولی چیزی از اموال آن ها را بر نمی دارم و تخمیس نیز نمی کنم، زیرا این کار حيله است و در حيله خیری نیست... (۱).

۴. شخصی بر سعد بن ابی وقاص اعتراض کرده و به او گفت:

ألم يقل الله تعالى: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كَلِمَةً لِلَّهِ﴾ قال له سعد: قد قاتلنا حتى لا تكون فتنه، و أنت و اصحابك تريدون أن تقاتلوا حتى تكون فتنه؛ (۲)

آیا خداوند متعال نفرمود: «با آنان بجنگید تا فتنه نباشد و تمام دین برای خدا باشد»؟ سعد به او گفت: ما همراه حضرت جنگیدیم، تا فتنه نباشد، ولی تو و اصحابت می خواهید بجنگید، تا فتنه باشد.

۵. مورخان نقل کرده اند که چون مسلم بن عقیل خبردار شد که ابن زیاد در خطبه ای که ایراد کرده، مردم را از متابعت او بر حذر داشته است، از این رو ترسید که او را دستگیر کرده و به قتل برسانند. از خانه مختار بعد از مغرب خارج شد و به خانه هانی بن عروه مدحجی پناه برد. او در تشیع، مردی قوی و متعصب بود و از اشراف کوفه و قاریان آن دیار و شیخ عشیره مراد و زعیم آن به حساب می آمد. او چهار هزار زره پوش و هشت هزار پیاده نظام داشت و هر گاه هم پیمانان او را، ضمیمه آنان کنیم به حدود

ص: ۴۶۱

۱- . الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۴۶۱ و ۴۶۲.

۲- . صحیح مسلم، ح ۹۶.

سی هزار نفر جنگ جو می رسد، که رئیس آنان هانی بن عروه بود. او از خواص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ۷ به حساب می آمد که در هر سه جنگ حضرت شرکت کرده بود و نیز عصر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را درک

کرده و به شرف صحبت و هم نشینی با آن حضرت نایل گشته بود.

مسلم بن عقیل در خانه هانی پناه گرفت. از طرف دیگر شریک بن عبدالله اعور حارثی نیز بر هانی وارد شده بود. او از بزرگان شیعیان امیرالمؤمنین ۷ در بصره بود. مردی جلیل القدر در بین اصحاب به شمار می آمد که در صفین حضور داشته و به همراه عمار بن یاسر می جنگید. او با هانی بن عروه رفاقت خاصی داشت. در منزل هانی مرض سختی بر او عارض شد. ابن زیاد به عیادت او آمد قبل از آمدن وی، شریک بن عبدالله اعور به مسلم عرض کرد: هدف تو و شیعیان هلاکت ابن زیاد است، در اتاق خزانه مخفی شو و هر گاه از آمدن او اطمینان حاصل کردی، از اتاق خارج شو و او را به قتل برسان و من سلامت تو را ضمانت می کنم.

در این هنگام که آن ها مشغول صحبت بودند، گفته شد که امیر بر در خانه است. مسلم وارد خزانه شد و بعد از چند لحظه عبیدالله بن زیاد وارد بر شریک شد، ولی مسلم از خزانه بیرون نیامد. چون شریک مشاهده کرد که مسلم دیر کرده، به عنوان علامت دادن به او چند بار عمامه خود را از سر برداشته و بر زمین گذارد

و نیز با قرائت اشعاری او را به خروج از خزانه و حمله به ابن زیاد تحریک کرد. مکرر اشعار را قرائت می کرد و چشمش را نیز به خزانه دوخته بود. و با صدای بلند که مسلم بشنود، گفت: او را سیراب کن گرچه مرگ من در آن باشد. در این هنگام عبیدالله به هانی التفات کرد و گفت: پسر عموی تو در مرضش هذیان می گوید. هانی گفت: شریک از زمانی که مریض شده، هذیان می گوید، خودش نمی داند چه می گوید.

ابن زیاد از مجلس خارج شد و مسلم متعرض قتل او نشد.

(۱)

او بعد از ذکر حدیث مردی که به دلیل کشتن گوینده «لا اله الا الله»، زمین او را بیرون انداخت می گوید: «اما والله ما ذاک ان تکون الارض تجنّ ما هو شرّ منه، و لکن وعظ الله لقوم ان لایعودوا؛(۲) به خدا سوگند، زمین انجام دهنده، بدتر از این گناه را در خود پنهان کرده، ولی خداوند در صدد پند دادن به قومی است، تا دوباره به این گناه رو نیاورند.»

امام ابوبکر آجری(متوفی ۳۶۰ق)

(۳)

او می گوید:

فلا ینبغی لمن رأى اجتهاد خارجی قد خرج علی امام عدلاً کان الامام او جائراً، فخرج و جمع جماعته و سلّ سیفه و استحلّ قتال المسلمین، فلا ینبغی ان یغتر بقرائته

ص: ۴۶۳

۱- . او حسن بن یسار بصری تابعی فقیه اهل بصره در زمان خود است که والی خراسان در عهد معاویه از او درخواست کتابت نمود و موافقی با حجاج دارد. او در سال ۱۱۰ هجری در بصره وفات یافت. زرکلی، الاعلام، ج ۲، ص ۲۲۶، ابن قتیبه، المعارف، ص ۴۴۰.

۲- . تفسیر درالمنثور، ذیل آیه ۹۴ سوره نساء.

۳- . او محمد بن حسین بن عبدالله ابوبکر آجری، فقیه شافعی و محدث است که منسوب به آجر از قریه های بغداد می باشد. او در آن دیار متولد و سپس به مکه منتقل و در آن دیار در سال ۳۶۰ هجری وفات یافت. دارای تألیفات بسیاری است که از آن جمله کتاب الشریعه می باشد. {زرکلی، الاعلام، ج ۶، ص ۹۷.}

و لا بطول قيامه في الصلاة و لا بدوام صيامه و لا بحسن الفاظه في العلم اذا كان مذهبه مذهب الخوارج؛(۱)

بر کسی که تلاش خروج کننده ای را دیده، که بر امام عادل یا ظالمی خروج کرد. و هنگام خروج گروهش را جمع آوری و شمشیرش را کشیده، کشتن مسلمانان را حلال شمرده، سزاوار نیست به جهت قرائت و قیام طولانی او در نماز و دوام روزه داری و حسن الفاظش در علم، فریب او را بخورد، در صورتی که مذهب او، مذهب خوارج است.

شهاب الدین خفاجی (متوفی ۱۰۶۹ق)

(۲)

او در توجیه عبارت بیضاوی: {ان ابقاء الف کافر اهون عند الله من قتل امری ء مسلم } می گوید: «لأنه قد لا یأثم به بخلاف القتل؛(۳) زیرا گاهی با این کارش، گناهکار به حساب نمی آید، به خلاف کشتن مسلمان.»

ص: ۴۷۱

۱- . آجری، الشریعه، ج ۱، ص ۳۴۵.

۲- . او امام قاضی شهاب الدین احمد بن محمد بن عمر مصری معروف به خفاجی و ادیب نحوی است که در سال ۱۰۶۹ هجری وفات یافت از جمله تصنیفات او عبارت است از نسیم الرياض فی شرح الشفا، عنایه القاضی و کفایه الراضی که حاشیه بر تفسیر بیضاوی است. {خفاجی، حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۱، مقدمه. }

۳- . همان، ج ۳، ص ۳۳۱.

او در تفسیر آیه ۹۴ از سوره نساء می نویسد:

قیل: اُنْهَانزَلت فی رِجْلِ کانت معه غُنیمات لقیته سرّیه لرسول الله، فقال لهم: السلام علیکم لا اله الا الله محمد رسول الله، فبدر الیه بعضهم فقتله، فلما اتی رسول الله قال له: «لم قتلته و قد اسلم»؟ قال: انما قالها تعوذا، قال: «هَلَّا شَقَقْتَ عن قلبه» ثم حمل رسول الله دیته الی اهله و ردّ علیهم غنمه؛(۲)

گفته شده این آیه درباره مردی نازل شد که همراه او غنیمت های اندکی بود. لشکر کوچکی

از رسول خدا آنان را ملاقات کرد، او به آحاد لشکر گفت: درود بر شما، لا اله الا الله، محمد رسول الله، برخی از آنان مبادرت ورزیده و او را به قتل رساندند. و چون قاتل نزد رسول خدا آمد، حضرت به او فرمود: چرا او که اسلام آورده بود را به قتل رساندی؟ قاتل گفت: او به جهت حفظ جانش، این کلمه را بر زبان آورد. حضرت فرمود: تو قلبش را شکافته بودی؟ آن گاه رسول خدا دیه او را به اهلس داده و غنیمتش را نیز به آنان باز گردانید.

ص: ۴۶۵

-
- ۱- . او ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب ماوردی بصری شافعی است که در سال ۳۶۴ هجری در بصره متولد و در روز سه شنبه اول ربیع الاول سال ۴۵۰ هجری در باب الحرب بغداد وفات یافت. از جمله آثار او تفسیر النُّکْت و العیون است. { تفسیر ماوردی، ج ۱، ص ۹ - ۱۴ }.
 - ۲- . همان، ج ۱، ص ۵۲۰.

او در ذیل آیه ۹۴ از سوره نساء می گوید:

خاطب الله تعالى بهذه الآیه المؤمنین الذین اذا ضربوا فی الارض بمعنی ساروا فیها للجهاد و ان یتأنوا فی قتال من لایعلمون کفره و لا-ایمانه، و عن قتل من یظهر الایمان و ان ظنّ به الکفر باطنا. و لایعجلوا حتی یمین لهم امرهم، فانهم ان بادروا ربما اقدموا علی قتل مؤمن، و لایقتلوا من استسلم لهم و کف عن قتالهم و اظهر انه اسلم و الا یقولوا لمن هذه صورته: لست مؤمنا....؛(۲)

خداوند متعال در این آیه مؤمنانی را خطاب قرار داده که چون در روی زمین برای جهاد حرکت می کنند، در کشتن کسانی که از کفر و ایمانشان اطلاعی ندارند و نیز کسانی که اظهار ایمان می کنند، گرچه در باطن گمان کفر به آنان است، درنگ کرده و عجله نمی کنند، تا امرشان آشکار گردد، زیرا اگر دست به کار شوند، چه بسا اقدام به کشتن مؤمن کنند. کسانی که تسلیم آنان می شوند را به قتل نرسانده و دست از نبرد با آنان برمی دارند و اظهار می کنند که مسلمانند، و به افرادی که چنین وضعیتی دارند نمی گویند: تو مسلمان نیستی... .

ص: ۴۶۶

۱- . او شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی است که در ماه رمضان سال ۳۵۸ هجری متولد شد. او در سال ۴۰۸ هجری در حالی که بیست و سه ساله بود وارد بغداد شد و از زعیم مذهب جعفری در آن دیار یعنی شیخ مفید بهره جست و پس از انتقال زعامت شیعه به سید مرتضی رحمه الله او را نیز ملازمت نموده و از او بهره برد و در سال ۴۳۶ هجری به منصب زعامت شیعه رسید. او پس از حدوث فتنه بین شیعه و سنی در بغداد در سال ۴۴۷ هجری به نجف اشرف هجرت کرد و در سال ۴۶۰ هجری در نجف وفات یافت. از او آثاری به یادگار مانده که از آن جمله التبیان فی تفسیر القرآن، الخلاف، المبسوط، النهایه و دیگر کتب می باشد. {طوسی، تفسیر التبیان، مقدمه }.

۲- . همان، ج ۳، ص ۲۹۷.

(۱)

او در تفسیر آیه ۹۴ از سوره نساء می گوید:

فی سبب نزولها اربعة اقوال: احدها: انّ النبی بعث سرّیه فیها المقداد بن الاسود، فلما اتوا القوم وجدوهم قد تفرقوا و بقی رجل له مال کثیر لم یبرح، فقال: اشهد ان لا اله الا الله، فأهوی الیه المقداد فقتله. فقال له رجل من اصحابه: اقتلت رجلاً یشهد ان لا اله الا الله؟! لأذکرن ذلک للنبی. فلما قدموا علی النبی قالوا: یا رسول الله! انّ رجلاً شهد ان لا اله الا الله فقتله المقداد. فقال: ادعولی المقداد. فقال: یا مقداد! اقتلت رجلاً قال: لا اله الا الله، فكیف لک بلا اله الله غدا. قال فانزل الله...؛(۲)

در شأن نزول این آیه چهار قول است: اول این که پیامبر لشکری را فرستاد که در آن مقداد بن اسود بود، چون به آن قوم رسیدند، مشاهده کردند آنان فرار کرده اند و تنها یک نفر با اموال بسیار همچنان باقی مانده است. او به وحدانیت خدا گواهی داد، ولی مقداد متعرض او شده و او را به قتل رسانید. یکی از اصحابش به او گفت: آیا کسی را کشتی که به وحدانیت خدا گواهی داده است؟ این جریان را به پیامبر می گویم. چون بر پیامبر وارد شدند گفتند: ای رسول خدا! مردی به وحدانیت خدا گواهی داد ولی مقداد او را به قتل رسانید. حضرت فرمود: مقداد را نزد من بخوانید. حضرت فرمود: ای مقداد! آیا کسی را کشتی که اقرار به وحدانیت خدا کرد؟ پس چگونه است تو را به این کلمه در روز قیامت. آنجا بود که این آیه نازل شد...

بیضاوی (متوفی ۶۹۱ق)

(۳)

او می گوید: «انّ ابقاء الف کافر اهون عندالله من قتل امری ء مسلم»؛(۴) به طور قطع، زنده گذاشتن هزار کافر نزد خدا، از کشتن یک مسلمان آسان تر است.»

ص: ۴۶۷

۱- . او ابوالفرج جمال الدین عبدالرحمن بن علی بن محمد جوزی قرشی تیمی بکری بغدادی، فقیه حنبلی و واعظ حافظ و مفسر است که در سال ۵۰۸ هجری در بغداد متولد و در سال ۵۹۷ هجری در همان شهر وفات یافت. او دارای تصنیفات بسیاری است از آن جمله تفسیر زاد المسیر است. {ابوالفرج ابن جوزی، زاد المسیر، ص ۱۹-۲۵، مقدمه.}

۲- . همان، ج ۱، ص ۱۰۱.

۳- . او عبدالله بن عمر بن محمد بن علی شیرازی، مکنّی به ابوسعید یا ابوالخیر و ملقب به ناصرالدین بیضاوی است که در شهر بیضاء فارس متولد و در سال ۶۸۵ هجری در تبریز وفات یافت. از جمله تألیفات او انوار التنزیل و اسرار التأویل، طوابع الانوار، منهاج الوصول الی علم الاصول است. {حاشیه قونوی، ج ۱، ص ۶.}

۴- . تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۳۷۲.

(۱)

او جمال الدین عبدالله بن یوسف زیلعی صاحب کتاب نصب الرایه فی تخریج احادیث الهدایه است که در آن کتاب می نویسد: «الأحادیث فی تحریم قتل المسلم کثیره جدا، فمنها ما اخرجه الأئمه الستة...»؛ (۲) احادیث درباره تحریم کشتن مؤمن، بسیار است، و از آن جمله حدیثی است که صاحبان صحاح سته آن را روایت کرده اند...».

ابن رجب حنبلی (متوفی ۷۹۵ ق)

(۳)

او می گوید:

و من المعلوم بالضروره انّ النبی کان یقبل من کل من جاءه یرید الدخول فی الاسلام الشهادتین فقط، و یعصم دمه بذلك و یجعله مسلما؛ (۴)

از امور معلوم ضروری، این که پیامبر به مجرد اقرار به شهادتین فقط از هر کس که قصد دخول در اسلام را داشت، قبول می کرد و با آن خونش را حفظ کرده و او را مسلمان به حساب می آورد.

او نیز می گوید: «من اقرّ صار مسلما حکما؛ (۵) هر کس به شهادتین اقرار کند، مسلمان است.»

ص: ۴۶۸

۱- او جمال الدین محمد عبدالله بن یوسف بن محمد زیلعی حنفی است که فقیه و محدث اصولی بوده و از جمله تصنیفات او کتاب نصب الرایه فی تخریج احادیث الهدایه است. و «زیلعی» نسبت به زیلع شهری در ساحل حبشه است. او در محرم سال ۷۶۲ هجری وفات یافته و در قاهره دفن شد. علی باشا مبارک می گوید: من ضریحی را پیدا کردم که زیلعی در آن مدفون بود. {ر.ک: زیلعی، نصب الرایه، ج ۱، مقدمه }

۲- همان، ج ۶، ص ۳۱۴.

۳- او حافظ عبدالرحمن بن احمد بن رجب بن حسن بن محمد بن ابی البرکات مسعود سلامی بغدادی دمشقی، ملقب به زین الدین و مکنی به ابوالفرج و مشهور به ابن رجب حنبلی است که در سال ۷۳۶ هجری متولد و در سال ۷۹۵ هجری وفات یافت. به او کتاب های بسیاری نسبت داده شده که از جمله آن ها جامع العلوم و الحكم و الاستخراج لأحكام الخراج است. {ابن رجب حنبلی، الاستخراج لأحكام الخراج، مقدمه. }

۴- همو، جامع العلوم و الحكم، ص ۷۲.

۵- همان، ص ۲۳.

(۱)

او در ذیل آیه ۹۴ از سوره نساء می گوید:

المراد انکم اول ما دخلتم فی الاسلام فبمجرد ما سُمِعْت من افواهکم کلمه الشهاده حقنت دماؤکم و اموالکم من غیر توقیف ذلك علی حصول العلم بان قلبکم موافق لما فی ضمائرکم، فعلیکم بان تفعلوا بالداخلین فی الاسلام كما فعل بکم و ان تعتبروا ظاهر القول...؛(۲)

مقصود آن است که شما در ابتدا که وارد اسلام شدید، به مجرد آن که از زبانتان کلمه توحید شنیده شد، خون ها و امواتان محفوظ ماند، بدون متوقف شدن آن بر حصول علم به این که قلب شما با نهادتان توافق دارد پس بر شماست با وارد شدگان به اسلام، چنان کنید که با شما شده و ظاهر گفتار را معتبر بدانید...

ابن تمجید

(۳)

او در حاشیه خود بر تفسیر بیضاوی می نویسد:

انه - ای النبی - نهی عن قتل من تکلم بکلمتی الشهاده اتقاء عن القتل و خوفا منه؛(۴)

پیامبر از کشتن کسانی که زبان به گواهی توحید و نبوت پیامبر گشوده تا خود را از کشته شدن و ترس از آن برهانند، نهی کرده است.

جلال الدین سیوطی

او در ذیل حدیث «لزوال الدنيا هون علی الله من قتل المؤمن بغير حق» می نویسد:

ص: ۴۶۹

۱- . او ابوحفص عمر بن علی سراج الدین دمشقی حنبلی نعمانی است که در سال ۸۸۰ هجری وفات یافته و از جمله تألیفات او اللباب فی علوم الکتاب و حاشیه علی المحرر فی الفقه علی مذهب الامام احمد بن حنبل. {ابوحفص دمشقی، اللباب، ج ۱، ص ۲۰ - ۲۳.}

۲- . همان، ج ۶، ص ۵۷۹.

۳- . او مصطفی بن ابراهیم مصلح الدین بن تمجید از مفسران دولت عثمانی است که معلم سلطان محمد بوده و در سال ۸۸۶ وفات یافت. حاشیه ای بر تفسیر بیضاوی دارد که با حاشیه قونوی به چاپ رسیده است. {ابن تمجید، حاشیه قونوی، ج ۱، ص ۷.

}

۴- . ذیل حاشیه قونوی بر تفسیر بیضاوی، ج ۷، ص ۲۶۹.

و الکلام مسوق لتعظیم القتل و تهویل امره، و کیفیه افاده اللفظ ذلك هو انّ الدنيا عظیمه فی نفوس الخلق، فزوالها یكون عندهم عظیما. و یفید الکلام تعظیم القتل و تهویل و تقبیحه و تشنیعه ما لایحیطه الوصف؛(۱)

این کلام در قالب بزرگ جلوه دادن کشتن و ترساندن از امر آن است. کیفیت افاده آن از این لفظ، این است که دنیا در نفوس مردم بزرگ جلوه می کند، از این رو زوال آن نزد ایشان سخت است. این کلام مفید، بزرگ جلوه دادن کشتن و ترساندن و تقبیح و ناشایست بودن آن است، به حدی که قابل توصیف نیست.

خطیب شربینی (متوفی ۹۷۷ق)

(۲)

او در تفسیر خود ذیل آیه ۹۴ از سوره نساء می نویسد:

اول ما دخلتم فی الاسلام تفوهتم بکلمه الشهاده فحصتتم بها اموالکم و دماءکم من غیر ان تعلم مواطأه قلوبکم الستکم {فمنّ الله علیکم} ای بالاشتهار بالایمان و الاستقامه فی الدین {فتبینوا} ای و افعلوا بالداخلین فی الاسلام كما فعل الله بکم و لاتبادروا الی قتلهم ظنا انهم دخلوا اتقاء و خوفا، فانّ بقاء الف کافر اھون عندالله من قتل امری ء مسلم؛(۳)

در ابتدا که وارد اسلام شدید، زبان به کلمه توحید گشودید و از این راه اموال و خون های شما محفوظ ماند، بدون آن که از توافق بین قلب ها با زبان های شما آگاهی حاصل شود، پس خداوند بر شما با مشهور شدن به ایمان و استقامت در دین منت گذاشت، پس تفحص کنید، یعنی با واردین در اسلام آن گونه رفتار کنید که با شما رفتار شد و به گمان این که به جهت ترس و خوف داخل اسلام شده اند، آنان را به قتل نرسانید، زیرا باقی گذاشتن هزار کافر نزد خدا، از کشتن یک فرد مسلمان آسان تر است.

ص: ۴۷۰

۱- . سیوطی، شرح سنن نسایی، ج ۷، ص ۸۲.

۲- . او امام فقیه، مفسر، متکلم نحوی، صرفی محمد بن احمد شربینی، قاهری، شافعی، معروف به خطیب شربینی و شمس الدین است که حدود سال ۹۷۷ هجری وفات یافته و از او آثاری بر جای مانده که از آن جمله تفسیر السراج المنیر می باشد. {خطیب شربینی، السراج المنیر، ج ۱، ص ۷.}

۳- . همان، ص ۵۰۸.

(۱)

او در تفسیر خود به نام ارشاد العقل السليم الى مزایا الكتاب الکریم ذیل آیه ۹۴ از سوره نساء می نویسد:

انّ المعنى: اول ما دخلتم في الاسلام سمعت من افواهمك كلمه الشهاده فحصنت دماءكم و اموالكم، من غير انتظار الاطلاع على موطأ قلوبكم لألسنتكم، فمن الله عليكم بالاستقامه و الاشتهار بالایمان و التقدم فيه و أن صرتم اعلاما فيه، فعليكم ان تفعلوا بالداخلين في الاسلام كما فعل بكم، و ان تعتبروا ظاهر الاسلام في الكف...؛(۲)

معنای آیه این است: اولین باری که داخل اسلام شدید، از زبانتان کلمه لا اله الا الله شنیده شد، به همین سبب خون ها و اموالتان محفوظ ماند، بدون انتظار کشیدن از آگاهی بر توافق قلب های شما با زبان هایتان، بنابراین خداوند بر شما به استقامت و مشهور شدن به ایمان و تقدم در آن، منت نهاد و این که شما از شخصیت های اسلامی شدید، پس بر شماست که با وارد شدگان در اسلام آن کنید که با شما انجام شد و نیز ظاهر اسلام را در باز داشتن از تعرض معتبر بدانید....

ابن منده (متوفی ۳۹۵ق)

(۳)

او بابی را منعقد کرده تحت این عنوان «ذكر ما يدل على ان قول لا اله الا الله يوجب اسم الاسلام و يحرم ماله قائلها و دمهها؛(۴)» ذکر آنچه دلالت می کند بر این که گفتن «لا اله الا الله» موجب

{اطلاق اسم اسلام شده، و مال گوینده آن و نیز خون او محترم شمرده می شود.}

سپس برای اثبات مدعای خود به حدیث «مقداد» استناد کرده که می گوید به رسول خدا گفتم:

ارأيت ان اختلفت انا و رجل من المشركين ضربتين فقطع يدي، فلما هويت اليه لأضربه قال: لا اله الا الله، أقتله ام ادعه؟ قال: {بل دعه}؛(۵)

اگر من و مردی از مشرکان با یکدیگر درگیر شویم و او دستم را قطع کند، چنانچه به او نزدیک شوم تا با شمشیر به او ضربه ای بزنم، اگر کلمه توحید را

ص: ۴۶۴

۱- . او قاضی محمد بن محمد بن مصطفی عماوی حنفی است که در سال ۸۹۳ هجری در شهر قسطنطنیه متولد و در سال ۹۸۲ هجری در همان شهر وفات یافت. از او آثاری بر جای مانده از آن جمله این تفسیر است. {مقدمه تفسیر ابوالسعود، ج ۱، ص ۷.

}

۲- . همان، ج ۲، ص ۳۵۰-۳۵۱.

۳- . او ابو عبدالله محمد بن اسحاق بن محمد بن یحیی بن منده، حافظ و محدث است که در سال ۳۱۰ هجری در اصفهان متولد و در سال ۳۹۵ هجری وفات یافت. از او کتاب هایی به یادگار مانده که عبارتند از کتاب الایمان، کتاب الرد علی الجهمیه، کتاب الرد علی اللفظیه، کتاب فی النفس و الروح و کتاب التوحید. {ابن منده، التوحید، مقدمه کتاب.}

۴- . همو، الایمان، ج ۱، ص ۱۹۸.

۵- . عسقلانی، فتح الباری، ج ۱، ص ۳۲۱؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، رقم حدیث ۱۶۷۸.

بر زبان جاری سازد، آیا می توانم او را به قتل برسانم یا باید او را رها کنم؟ حضرت فرمود: بلکه او را رها کن.

قونوی (متوفی ۱۱۹۵ق)

(۱)

او در ذیل عبارت بیضاوی در شرح آیه ۹۴ از سوره نساء: «اول ما دخلتم فی الاسلام تفوهتم بکلمتی الشهاده فحصنت بها دماؤکم و اموالکم من غیر ان یعلم مواطأه قلوبکم السنتمکم؛ از ابتدا که داخل در اسلام شده و شهادتین را بر زبان جاری نمودید خون ها و اموال شما محفوظ ماند بدون آن که از توافق بین قلب ها و زبان های شما آگاهی حاصل شود» می نویسد:

معناه: من قبل اسلام من القی الیکم و هو وقت دخول اسلامهم، ای قلم: بافوا حکم، فلم لا تحفظون دماء من کان مثلکم فی التفوه، اذ العلم بذلک حقیقه ممّا یختص به تعالی، و اما العلم بالامارات فمتحقق فیکم و فیهم؛ (۲)

معنای آن این که: از قبل اسلام کسانی که اسلامشان را بر شما عرضه کرده اند، که همان وقت دخول اسلام آنان است، یعنی به زبان های خود گفتید، پس چرا خون های کسانی که همانند شما اقرار به شهادتین کرده اند را حفظ نمی کنید؟ زیرا آگاهی از آن به طور حقیقی از جمله امور مختص به خداوند متعال است ولی آگاهی از نشانه ها در شما و آنان متحقق می باشد.

ابوبکر حدّاد

او در تفسیر خود به نام تفسیر الحدّاد ذیل آیه ۹۴ از سوره نساء می نویسد:

کذلک کنتم من قبل الهجره تأمنون من قومکم بین المؤمنین بلا اله الا الله، فکیف تخیفون و تقتلون من قالها. فنهاهم الله تعالی ان یخیفوا احدا یا من بما کانوا یامنون بمثله و هم فی قومهم؛ (۳)

ص: ۴۷۲

۱- . او اسماعیل بن محمد بن مصطفی قونوی حنفی، مکنی به ابوالمفدی و ملقب به عصام الدین است که در شهر قونیه متولد و در سال ۱۱۹۵ هجری در دمشق وفات یافت و در صالحیه در مقبره مقام حضرت ذوالکفل پیامبر علی به خاک سپرده شد.

{قونوی، حاشیه قونوی بر تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۶.

۲- . همان، ج ۷، ص ۲۶۸.

۳- . ابوبکر حدّاد، التفسیر الحدّاد، ج ۲، ص ۳۰۴.

همچنین شما قبل از هجرت از بین قومتان در میان مؤمنان با گفتن لا اله الا الله در امان بودید، حال چگونه می ترسانید و کسی که آن را بر زبان جاری ساخته می کشید؟ خداوند متعال مسلمانان را از ترساندن افرادی که در امان قرار گرفته اند به همان نحو که قبلاً در قومشان در امان واقع شدند، نهی کرده است.

کمال الدین بن الهمام حنفی

او می گوید:

يقع في كلام اهل المذهب تكفير كثير، و لكنّه ليس من كلام الفقهاء الذين هم المجتهدون بل من غيرهم ولا عبره بغير الفقهاء... فانّ من استحلّ قتل مسلم فهو كافر؛^(۱)

در سخنان اهل مذهب، تکفیر بسیاری واقع شده، ولی این، از کلام فقهایی نیست که مجتهدند، بلکه از غیر آنان است، و اعتباری به غیر فقها نیست.... زیرا هر کس کشتن مسلمان را حلال شمارد کافر است.

قرطبی

او می گوید:

و من قال لا اله الا الله لا يجوز قتله؛ لانه قد اعتصم بعصام الاسلام المانع من دمه و ماله و اهله. فان قتله بعد ذلك قتل به. و انما سقط القتل عن هؤلاء لأجل انهم كانوا في صدر الاسلام و تأولوا انه قالها متعوذا و خوفا من السلاح، و ان العاصم قولها مطمئنا، فاخبر النبي انه عاصم كيفما قالها. و لذلك قال لأسامه: «افلا شققت عن قلبه حتى تعلم أقالها ام لا» ای تنظر أصادق هو في قوله ام كاذب؟ و ذلك لا يمكن، فلم يبق الا ان يبين عنه لسانه؛^(۲)

هر کس که به کلمه توحید گواهی دهد، کشتنش جایز نیست، زیرا به ریسمان اسلام چنگ زده، که مانع از ریختن خون و غارت مال و اسارت اهل بیت اوست. بنابراین اگر بعد از آن اقرار، کسی او را به قتل رساند، کشته

خواهد

ص: ۴۷۳

۱- ابن الهمام، شرح فتح القدير، ج ۶، ص ۱۰۰.

۲- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۳۳۸.

شد، و اگر قتل از آنان ساقط شده، از آن جهت است که در صدر اسلام بوده و تأویل کرده اند به این که اقرار به جهت حفظ جان و مال و آبروست، ولی پیامبر خبر داد که در هر صورت اقرار به کلمه توحید حافظ آن ها می باشد، از این رو به اسامه فرمود: آیا قلبش را شکافتی تا بدانی که گواهی به توحید را چگونه ادا کرده است؟ یعنی نظر کنی که او در این گواهی صادق است یا دروغ گو؟ و این امکان پذیر نیست، بنابراین راهی نمی ماند، جز آن که زبانش از ناحیه او تبیین نماید.

ابن حجر عسقلانی

ابن حجر عسقلانی می گوید: «لما حکموا بکفر من خالفهم استحلوا دماءهم»؛^(۱) چون حکم به کفر مخالفان خود کردند، خون هایشان را حلال کردند.

ص: ۴۷۴

۱- . عسقلانی، فتح الباری، ج ۱۲، ص ۳۰۱.

خداوند متعال میفرماید:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ أَلَّهِ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا }؛ (۱)

ای اهل ایمان! هنگامی که در راه خدا [برای نبرد با دشمن] سفر می کنید [در مسیر سفر برای شناخت مؤمن از کافر] تحقیق کامل کنید، و به کسی که نزد شما اظهار اسلام می کند، نگویید: مؤمن نیستی. [تا] برای به دست آوردن کالای بی ارزش و ناپایدار زندگی دنیا [او را بکشید، اگر خواهان غنیمت هستید] پس [برای شما] نزد خدا غنایم فراوانی است. شما هم پیش از این، ایمانتان ظاهری بود، خدا بر شما منت نهاد [تا به ایمان استوار و محکم رسیدید]. پس

باید تفحص کامل کنید [تا به دست شما کاری خلاف اوامر خدا انجام نگیرد] یقیناً خدا همواره به آنچه انجام می دهید، آگاه است.

ص: ۴۷۵

۱. ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود: «اذا قال الرجل هلک الناس فهو اهلکهم؛(۱) هرگاه شخصی بگوید: مردم هلاک شده اند، او، از دیگران بیشتر هلاک شده است.»

برخی از علمای اهل سنت ادعای اتفاق کرده اند بر این که نکوهش در این روایت، ویژه کسی است که آن جمله را، از روی تحقیر مردم و برتری دادن خود بر آنان، گفته است.(۲)

۲. بخاری به سندش از ابوهریره نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

انّ الدین یسر و لن یشادّ الدین احد الا غلبه، فسددوا و قاربوا و ابشروا و استعینوا بالغدوه و الروح و شیء من الدلجه؛(۳)

همانا دین آسانی است و احدی دین را سخت نمی گیرد، جز آن که بر او غالب می شود، پس محکم کاری کرده و به هم نزدیک شده و از ما بین الطلوعین و عشا و زمانی از آخر شب بهره گیرید.

۳. مسلم به سندش از ابن مسعود نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سه بار فرمود: «هلک المتنعون؛(۴) تندروها هلاک شده اند.»

نووی در شرح آن می گوید: «ای المتعمقون المغالون المجاوزون الحدّ فی اقوالهم و افعالهم؛(۵) مقصود از {متنعون} سخت گیران و تندروها و تجاوز کنندگان از حد در گفتارها و رفتارهایشان است.»

۴. ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

ص: ۴۷۶

۱- مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۲۴، کتاب البر و الصله، باب النهی عن قول: هلک الناس، رقم ۲۶۲۳.

۲- ابن عبدالبر، التمهید، ۲۱/۲۴۲؛ نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱۶، ص ۲۶۷؛ خطابی، معالم السنن، ج ۵، ص ۲۶۰.

۳- بخاری، صحیح بخاری، ج ۳۹.

۴- مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، رقم حدیث ۲۶۷۰.

۵- نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱۶، ص ۲۲۰.

إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوفِ فِي الدِّينِ، فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِالْغُلُوفِ فِي الدِّينِ؛ (۱)

از تندروی در دین بپرهیزید، زیرا افرادی قبل از شما به جهت این رفتار، به هلاکت رسیدند.

۵. انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

لَا تَشَدُّدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ فَيَشَدَّدَ عَلَيْكُمْ؛ فَإِنَّ قَوْمًا شَدَّدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ، فَشَدَّدَ عَلَيْهِمْ، فَتَلَكَّ بِقَائِيهِمْ فِي الصَّوَامِعِ وَالِدِيَارَاتِ، رَهْبَانِيَةٍ ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ؛ (۲)

بر خود سخت نگیرید، که بر شما سخت خواهند گرفت، زیرا قومی بر خود سخت گرفتند و به همین سبب بر آنان سخت گرفته شد. بقایای آن ها در صومعه ها و دیرهاست. این رهبانیتی

است که بدعت گذاشتند، درحالی که ما بر آن ها ننوشته بودیم.

۶. بخاری و مسلم از انس بن مالک نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

يَسِّرُوا وَلَا تَعْسِرُوا، وَبَشِّرُوا وَلَا تُنْفِرُوا؛ (۳)

آسان بگیرید و کار را بر مردم دشوار نکنید، بشارت دهید و مردم را از دین متنفر ننمایید.

این مطلبی است که خداوند متعال در قرآن کریم به آن اشاره کرده است: {يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ}؛ خداوند، راحتی شما را می خواهد، نه زحمت شما را! (۴)

۷. از امام علی ۷ نقل شده که فرمود:

عَلَيْكُمْ بِالنَّمَطِ الْأَوْسَطِ؛ يُلْحَقُ بِهِ التَّالِي وَ يُرَدُّ إِلَيْهِ الْغَالِي؛ (۵)

بر شما باد به میانه روی، تا کسانی که پشت سر شما هستند، به شما ملحق شده و کسانی که اهل غلو و تندروی می باشند، به سوی آن بازگردند.

۸. نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که فرمود:

ص: ۴۷۷

۱- احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۱، ص ۳۴۷.

۲- مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۵۶.

۳- بخاری، صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۵.

٤- . بقره، آيه ١٨٥.

٥- . لسان العرب، ج ٧، ص ٤١٧.

ألا أنبئكم بالفقيه كل الفقيه؟ من لم يقنط الناس من رحمه الله، ولا يؤيسهم من روح الله و لم يؤمنهم مكر الله. (١)

آیا شما را خبر دهم به فقیه کامل؟ او کسی است که مردم را از رحمت خدا مأیوس نکرده و از امید به او ناامید ننموده و آنان را نیز از عقاب او در امان نداشته است.

۹. مسلم به سندش از عایشه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

إِنَّ الرِّفْقَ لَا يَكُونُ فِي شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ وَلَا يُتْرَعُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ؛ (٢)

رفق و مدارا در هیچ کاری وارد نمی شود، جز آن که آن را زینت می دهد و از هیچ کاری گرفته نمی شود، جز آن که آن را زشت می سازد.

۱۰. هم چنین از عایشه نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

يَا عَائِشَةُ! إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ وَ يُعْطِي عَلَى الرِّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ، وَ مَا لَا يُعْطِي عَلَى مَا سِوَاهُ؛ (٣)

ای عایشه! همانا خداوند مدارا کننده است و مدارا را دوست دارد و پاداشی را که به رفق می دهد به تندخویی و سایر اعمال نمی دهد.

۱۱. عایشه از جریر بن عبدالله نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

مَنْ يُحْرَمِ الرِّفْقَ يُحْرَمِ الْخَيْرِ؛ (٤)

کسی که از مدارا محروم شود، از خیر محروم شده است.

۱۲. و نیز نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به پدر ابو برده و معاذ، هنگام فرستادن آن دو به یمن، فرمود:

يَسِّرَا وَلَا تَعْسِرَا، بَشْرًا وَلَا تَنْفَرَا، وَ تَطَاوَعَا وَ لَا تَخْتَلِفَا؛ (٥)

ص: ۴۷۸

۱- . سیوطی، جامع الاحادیث، ج ۶، ص ۱۱؛ ج ۲۹، ص ۴۲۱.

۲- . مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۲.

۳- . همان، ح ۲۵۹۳.

۴- . همان، ح ۲۵۹۲.

۵- . بخاری، صحیح بخاری، ح ۳۰۳۸.

آسان بگیرند و سخت نگیرند و بشارت دهید و باعث نفرت نشوید و پذیرش داشته باشید و مخالفت ننمایید.

۱۳. و نیز به سندش از جابر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَبْعَثْنِي مُعْتَبًا وَلَا مُتَعَتِّبًا، وَ لَكِنْ بَعَثَنِي مُعَلِّمًا مُبَسِّرًا؛ (۱)

خداوند متعال مرا سخت گیر و زحمت دهنده مبعوث نکرده، بلکه مرا معلمی آسان گیر مبعوث نموده است.

۱۴. حذیفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

إِنْ أَخَوْفَ مَا أَخَافَ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ، حَتَّى إِذَا رُئِيَتْ بِهِجْتُهُ عَلَيْهِ، وَ كَانَ رِذَاءً لِلْإِسْلَامِ؛ انسلخ منه ونبذه وراء ظهره،

وسعی علی جاره بالسیف، ورماه بالشرك. قلت: یا نبی الله! أئیهما أولى بالشرك، الرامی أو المرمی؟ قال: بل الرامی؛ (۲)

ترس ناک ترین کسی که بر او می هراسند، مردی است که قرآن می خواند و چون درخشش قرآن بر چهره اش دیده شود و

مدافع اسلام گردد، از قرآن جدا شده و آن را پشت سر خود می اندازد و بر همسایه خود شمشیر کشیده و

او را به شرک نسبت می دهد. گفتیم: ای پیامبر خدا! کدام یک از آن دو، سزاوارتر به شرک اند، نسبت دهنده یا نسبت داده

شده؟ حضرت فرمود: بلکه نسبت دهنده.

اعتدال اسلام، از منظر تاریخ

از تاریخ و کتاب های حدیث استفاده می شود که برخی از صحابه فکر تکفیری داشتند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با

فکر آنان مخالف بوده و از اقدام عملی ایشان بر اساس تکفیر، جلوگیری کرده است. به نمونه هایی اشاره می کنیم:

۱. بخاری و مسلم به سند خود از اسامه بن زید بن حارثه نقل کرده اند که گفت:

بعثنا رسول الله إلى الحَرَقَةِ من جُهَيْنَةَ، فَصَبَحْنَا الْقَوْمَ فَهَزَمْنَاهُمْ وَ لَحِقْتُ أَنَا وَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ رَجُلًا مِنْهُمْ، فَلَمَّا غَشِينَاهُ قَالَ: لَا إِلَهَ

إِلَّا اللَّهُ، فَكَفَّ عَنْهُ الْأَنْصَارِيُّ وَ طَعَنَتْهُ بِرِمْحِي حَتَّى قَتَلْتَهُ. قَالَ: فَلَمَّا قَدِمْنَا بَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ فَقَالَ لِي: يَا اسَامَهُ! اقْتَلْتَهُ

ص: ۴۷۹

۱- . مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ح ۱۴۷۸.

۲- . البانی، سلسله الاحادیث الصحیحه، حدیث ۳۲۰۱.

بعد ما قال: لا إله إلا الله؟ قال: قلت: يا رسول الله! أنما كان متعوّذاً. قال: فقال: اقتلته بعد ما قال لا إله إلا الله؟ قال: فما زال يكرّرها على حتّى تمنّيت أنّي لم أكن اسلمت قبل ذلك اليوم؛(۱)

رسول خدا ما را به سوی منطقه حُرّقه از جهینه فرستاد و ما صبح گاه به آن قوم رسیدیم و همه را تار و مار کردیم، من و یکی از انصار، مردی از آن قوم را دنبال کردیم و چون او را از هر طرف احاطه کردیم، او گفت: لا اله الا الله. مرد انصاری

دست از او برداشت، ولی من نیزه را به او زده و به قتل رساندم، هنگامی که وارد مدینه شدیم این خبر به پیامبر رسید. حضرت به من فرمود: ای اسامه! آیا او را به قتل رساندی بعد از آن که لا اله الا الله گفت؟ عرض کردم: ای رسول خدا! او به جهت حفظ جان خود چنین گفت، باز حضرت فرمود: آیا او را به قتل رساندی بعد از آنکه لا اله الا الله گفت؟ انس می گوید: همین طور حضرت آن را بر من تکرار می کرد، تا این که آرزو کردم که قبل از آن روز، اسلام اختیار نکرده بودم.

۲. ابوسعید خدری می گوید:

بعث علی إلى النبی بذهیبه فقسّمها بین الأربعة: الأقرع بن حابس الحنظلی ثم المجاشعی، و عیینه بن بدرالفزّاری و زید الطائنی، ثم احد بنی نهران و علقمه بن عُلائه العامری، ثم احد بنی کلاب، فغضبت قریش و الأنصار، قالوا: یعطی صنّادید أهل نجد و یدعنا! قال: أنما أتألفهم. فاقبل رجل غائر العینین، مشرف الوجتین، ناتئ الجبین، کث اللحیه، مخلوق، فقال: اتق الله یا محمد! فقال: من یطع الله ان عصیت، یا مننی الله علی أهل الأرض فلا تأمنونی. فسأله رجل قتله، احسبه خالد بن الولید، فمنعه، فلمّا ولی قال: انّ من ضنّضی هذا - أو فی عقب هذا - قوماً یقرؤن القرآن لایجاوز حناجرهم، یمرقون من الدین مروق السهم من الرمیة، یقتلون أهل الإسلام، و یدعون أهل الأوثان، لئن انا ادرکتهم لأقتلنهم قتل عاد؛(۲)

علی برای پیامبر قطعه کوچکی از طلا- فرستاد و حضرت آن را بین چهار نفر تقسیم کرد: اقرع بن حابس حنظلی، سپس مجاشعی و عیینه بن

بدر فزّاری و

ص: ۴۸۰

۱- بخاری، صحیح بخاری، ح ۶۸۷۲؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ح ۹۶ و ۱۵۹.

۲- بخاری، همان، ح ۳۳۴۴ و ۴۶۶۷؛ مسلم نیشابوری، همان، ح ۱۰۶۴.

زید طائی، سپس یکی از بنی نبهان و علقمه بن علاثه عامری، سپس یکی از بنی کلاب. قریش و انصار [از این تقسیم] خشمگین شده و گفتند: به گردن کشان اهل نجد می دهد و ما را رها می کند؟ حضرت فرمود: من [با این کار] باعث تألیف [قلوب] آنان می شوم. پس مردی چشم فرو رفته و گونه ها برافروخته، پیشانی برآمده، با محاسنی پرپشت و سری تراشیده آمد و گفت: ای محمد! تقوا پیشه کن. حضرت فرمود: چه کسی خدا را اطاعت می کند، اگر من نافرمانی کنم؟ آیا خداوند مرا بر اهل زمین، امین قرار داده، ولی شما، مرا امین نمی دانید؟! شخصی که گمانم خالد بن ولید بود از حضرت تقاضا کرد، تا او را به قتل برساند، حضرت از آن جلوگیری کرد و چون او پشت کرد پیامبر فرمود: بر طرفداری او قومی خارج می شوند، که قرآن تلاوت می کنند، ولی از حنجره آنان نمی گذرد، آنان از دین خارج می شوند، آن گونه که تیر از کمان بیرون می آید، اهل اسلام را به قتل می رسانند و بت پرستان را رها می کنند و اگر من آنان را درک کنم، همانند قوم عاد به قتل می رسانم.

۳. جابر بن عبدالله می گوید:

أتی رجل رسول الله بالجعرانه منصيرفة من حنين و في ثوب بلال فضه، و رسول الله يقبض منها يعطى الناس. فقال: يا محمد! اعدل. قال: ويلك! و من يعدل إذا لم اكن اعدل؟ لقد خبت و خسرت ان لم اكن اعدل. فقال عمر بن الخطاب: دعني يا رسول الله فاقتل هذا المنافق. فقال: معاذ الله ان يتحدث

الناس إنني اقتل اصحابي، ان هذا و اصحابه يقرءون القرآن لايجاوز حناجرهم، يمرقون منه كما يمرق السهم من الرمية؛(۱)

مردی در جعرانه خدمت رسول خدا آمد، هنگامی که از حنین بازمی گشت، در لباس بلال نقره بود و رسول خدا از آن مشت، مشت بر می داشت و به مردم می داد. آن مرد گفت: ای محمد! به عدالت رفتار کن. حضرت فرمود: وای بر تو! چه کسی به عدالت رفتار می کند، اگر من به عدالت رفتار ننمایم؟ تو خسران دیدی، اگر من به عدالت رفتار نکنم. عمر بن خطاب گفت: بگذار تا من این منافق را به قتل رسانم. حضرت فرمود: پناه می برم به خدا، از این که

ص: ۴۸۱

۱- . مسلم نیشابوری، همان، ح ۱۰۶۳.

مردم بگویند، من اصحابم را به قتل رسانده ام، همانا این مرد و اصحابش قرآن را تلاوت می کنند، ولی از حنجره آنان تجاوز نمی کند و از دین خارج می شوند، همان گونه که تیر از کمان خارج می شود.

۴. عبدالرحمان بن ابی لیلی می گوید:

حدَّثنا اصحاب رسول الله: أنهم كانوا يسيرون مع رسول الله في مسير، فنام رجل منهم، فانطلق بعضهم إلى نبل معه فاخذها، فلما استيقظ الرجل فرع، فضحك القوم، فقال: ما يضحككم؟ فقالوا: لا، إلا أننا اخذنا نبل هذا ففرع. فقال رسول الله: لا يحل لمسلم ان يروّع مسلماً؛^(۱)

اصحاب رسول خدا برای ما روایت کرده اند که همراه او در مسیری حرکت می کردند و مردی از میان آن ها خوابید، برخی از آن ها تیر

او را برداشتند و چون آن مرد بیدار شد، ترسید و آنان همگی خندیدند. حضرت فرمود: برای چه می خندید؟ گفتند: چیزی نیست، جز آن که تیر او را برداشتیم و او ترسید. رسول خدا فرمود: جایز نیست بر مسلمان، که مسلمانی را بترساند.

مناوی بعد از نقل حدیث فوق در شرح آن می گوید:

لا يحل لمسلم ان يروّع مسلماً و ان كان هازلًا؛ كإشارة بسيف أو حديد أو افعى أو اخذ متاعه، فيفزع لفقده؛ لما فيه من ادخال الأذى و الضرر عليه، و المسلم من سلم المسلمون من لسانه و يده؛^(۲)

بر مسلمان جایز نیست که مسلمانی را بترساند، گرچه به شوخی باشد، مثل اشاره با شمشیر یا آهن یا افعی، یا آن که مالش را بردارد که به دلیل از دست رفتنش بترسد، چون در این کارها، اذیت و ضرر وارد کردن بر اوست و مسلمان کسی است که مسلمانان از و دستش زبان در امان باشند.

۵. ابن عباس می گوید:

ص: ۴۸۲

۱- احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۳۶۲؛ سنن ابی داود، ح ۵۰۰۰۴؛ طحاوی، مشکل الآثار، ج ۴، ص ۳۰۸.

۲- فیض القدیر، ج ۶، ص ۴۴۷.

أن النبي بعث سريره فغنموا و فيهم رجل، فقال لهم: إني لست منهم، عشقت امرأة فلحقتها، فدعوني أنظر إليها نظره ثم اصنعوا بي ما بدا لكم، فنظروا فإذا امرأة طويلة أدماء فقال لها: أسلمي حبيش قبل نفاذ العيش.

أرأيت لو تبعتمكم فلحقتكم

بحليه أو أدرکتکم بالخواتق

أما كان حق أن ينول عاشق

تکلف إدلاج السرى و الودائق؟

قالت: نعم فديتک، فقدموه فضربوا عنقه، فجاءت المرأة فوقفت عليه، فشهقت شهقه ثم ماتت، فلما قدموا على رسول الله أخبر بذلك، فقال: أما كان فيکم رجل رحيم!؟

پیامبر لشکری را [به منطقه ای] فرستاد. آنان غنایمی را به دست آوردند، در میان شان مردی بود که به لشکر اسلام گفت: من از آنان نیستم و تنها به خاطر عشق به زنی، سوی این قوم آمده ام، بگذارید تا یک نظر به او افکنم، آن گاه هر چه می خواهید با من انجام دهید. آنان زنی را مشاهده کردند، بلندقامت و گندم گون، آن مرد به این زن گفت: سلامی به حبیش ده، قبل از آن که زندگی اش تمام شود. آن گاه این دو بیت را خواند:

به من خبر دهید اگر من به دنبال شما بیایم و با حيله به شما ملحق شوم، یا شما را با وسایل و ابزار کشنده درک کنم، آیا سزاوار نیست تا عاشقی به معشوقه اش برسد؟ آنچه برای آن خود را به زحمت انداخته و شب تا به صبح را در بیابان به سپری کرده و از سبزه زاران گذشته است.

آن زن گفت: آری فدایت گردم. آنان مرد را جلو آورده و سرش را از بدنش جدا کردند، آن زن در برابر او ایستاد و سیحه ای زد و جان داد و چون بر رسول خدا وارد شدند از این واقعه او را خبر دادند، حضرت فرمود: «آیا در میان شما مردی رحم کننده نبود؟»

محمد ناصرالدین البانی بعد از نقل این حدیث می گوید:

و ثقه النسائی، و روی عنه جمع، و من فوقه من رجال {الصحيح}، إلا- أن علی بن الحسین بن واقد روی له مسلم فی {المقدمه}، و هو صدوق یهم کما فی {التقريب}، فالإسناد حسن کما قال الهیثمی فی {المجمع} {۶/۲۱۰}؛ (۱)

نسائی او [محمد بن علی بن حرب] را توثیق کرده و جمعی از او روایت کرده اند و کسانی که فوق اویند از رجال صحیح می باشند، مگر علی بن الحسن بن واقد که مسلم در «مقدمه» از او روایت کرده و او صدوق سست است، آن گونه که در التقریب آمده، پس سند آن صحیح بوده همان طور که هیثمی در المجمعگفته است.

اعتدال اسلام، از دیدگاه مستشرقان

«گوستاو لوبون» می گوید:

بعضی ها {از اروپاییان} عار دارند که اقرار کنند یک قوم کافر و ملحدی {یعنی مسلمانان} سبب شده، اروپای مسیحی از حال توحش و جهالت خارج گردد و لذا آن را مکتوم نگاه می دارند... نفوذ اخلاقی همین {مسلمانان} قوم وحشی، اروپا را که سلطنت روم را زیر و رو نمودند داخل در طریق {بشریت} نمود و نیز نفوذ عقلانی مسلمانان

دروازه آنان را باز کرد و تا ششصد سال استاد ما اروپاییان بودند. (۲)

«ویل دورانت» می گوید:

پیدایش و اضمحلال تمدن اسلامی، از حوادث بزرگ تاریخ است. اسلام طی پنج قرن {۸۱ - ۵۹۷ هجری / ۷۰۰-۱۲۰۰م} از لحاظ نیرو، نظم، بسط قلمرو، اخلاق نیک، تکامل سطح زندگی، قوانین منصفانه {عادلانه} انسانی و... {احترام به عقاید و افکار دیگران} و ادبیات و تحقیق علمی پیش اهنک جهان بود. (۳)

«آلبر ماله» مورخ مشهور فرانسوی ضمن برشمردن علل پیروزی مسلمانان می نویسد:

ص: ۴۸۴

۱- .البانی، سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۶، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

۲- . شهید مرتضی مطهری، انسان و سرنوشت، ص ۹، به نقل از او.

۳- . ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۴۳۳.

مردم روم، فلسطین، شام و مصر، زیر بار مالیات، فرسوده شدند و به بهانه کفر و زندقه مورد آزار بودند... آنان مسلمانان را که میانه روی پیشه کرده و با اغماض رفتار می کردند، منجی خود می پنداشتند و به همین سبب عده زیادی از آن ها، اسلام آورده و برای اعتلای این دین جانبازی کردند. (۱)

اعتدال دین اسلام از دیدگاه اندیشمندان اسلامی

نگرگاه اندیشوران اسلامی درباره اعتدال، فراوان است، در این جا برای نمونه چند نظریه را از دانشمندان اهل سنت نقل می کنیم:

ابوحامد غزالی {متوفی ۵۰۵هـ-}

او در کتاب می گوید:

... فالامساک حیث یجب البذل بخل، و البذل حیث یجب الإمساک تبذیر، و بینهما وسط، و هو المحمود...؛ (۲)

... امساک در جایی که بذل و بخشش واجب است، بخل می باشد و بذل در جایی که امساک واجب است، زیاده روی می باشد و بین آن دو، حدّ وسط است که پسندیده می باشد...

صدر الشریعه (متوفی ۷۴۷ هجری)

او می گوید:

الوساطه: العداله، و منه قوله تعالى: {قَالَ أَوْسَطُهُمْ}، و كل الفضائل منحصره فی التوسط بین الإفراط و التفريط...؛ (۳)

وساطت به معنای عدالت است، و از این معناست قول خداوند متعال: «گفت آن که در حدّ اعتدال بود از بین آنان»، و تمام فضایل، منحصر در حد وسط بین افراط و تفريط است...

ص: ۴۸۵

۱- تاریخ تمدن اسلام، ج ۱، ص ۷۰.

۲- غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۲۲۵.

۳- التوضیح بحاشیه التلویح، ج ۲، ص ۴۸.

او می نویسد:

و ما امر الله بأمر الآ و للشيطان فيه نزغتان: اما الى تفریط و اضاعه و اما الى افراط و غلو، و دين الله وسط بين الجافى عنه و الغالى فيه، كالوادى بين جبلين و الهدى بين ضلالتين و الوسط بين طرفين ذميمين، فكما انّ الجافى

عن الامر مضيع له فالغالى فيه مضيع له، هذا بتقصيره عن الحدّ و هذا بتجاوزه الحدّ؛(۱)

و خداوند دستور به كارى نداده، جز آن كه شيطان در آن دو نوع تأثير دارد: يا در تفریط و ضايح كردن آن و يا در افراط و غلو در آن، دين خدا، حدّ وسط بين جفاى به دين و غلو در آن است، همانند وادى بين دو كوه، و هدايت بين دو گمراهى و حدّ وسط بين دو طرف ناپسند. و همان گونه كه جفاكار از امرى، ضايح كننده آن است، غالى در آن نيز ضايح كننده آن مى باشد، اولى به تقصير و كوتاهى از حد و دومى به تجاوز از حدّ.

او نيز مى گويد:

جعل الله هذه الامه وسطا و هي الخيار العدل؛ لتوسطها بين الطرفين المذمومين، و العدل هو الوسط بين طرفى الجور و التفریط، و الآفات الى الأطراف، و الاوساط محميه بأطرافها؛(۲)

خداوند اين امت را حد وسط قرار داده و آن امت برگزيده شده و عدول است، به دليل قرار گرفتن آن، بين دو طرف كه هر دو مذموم است و عدل به معنای حد وسط بين دو طرف جور و تفریط مى باشد، و آفت ها در اطراف حد وسط قرار دارند، و حد ميانه روها از شر اطرافشان در حمايت و امانند.

شاطبى (متوفى ۷۹۰ق)

او می نویسد:

انّ الادله على رفع الحرج فى هذه الامه بلغت مبلغ القطع و اليقين، و قد سمى الله هذا الدين الحنيفيه السمحه لما فيه من التسهيل و التيسير؛(۳)

ص: ۴۸۶

۱- ابن قیم جوزیه، مدارج السالكين، ج ۲، ص ۴۹۶.

۲- همو، اغاثه اللهفان من مصايد الشيطان، ج ۱، ص ۱۴۳.

۳- شاطبى، الموافقات، ج ۱، ص ۲۴۰.

ادله رفع حرج در این امت به درجه یقین رسیده و خداوند این دین را، حنیف و با تسامح نامیده زیرا در آن آسانی است.

او نیز می گوید:

انّ الشریعه جاریه فی التکلیف بمقتضاها علی الطریق الوسط العدل، الآخذ من الطرفين بقسط لامیل فیہ. فاذا نظرت الی کلیه شرعیہ فتأملها تجدها حامله علی التوسط و الاعتدال و رأیت التوسط فیها لائحا و مسلک الاعتدال واضحاً، و هو الاصل الذی یرجع الیه و المعقل الذی یلجأ الیه؛^(۱)

شریعت به مقتضای خط اعتدال در تکلیف جاری شده و از دو طرف افراط و تفریط، عدالت را پیشه کرده، که انحرافی در آن نیست. اگر به کلیت شریعت نظر کنی و در آن تأمل نمایی، پی میبری که در بردارنده خط میانه است، و راه اعتدال به طور واضح در آن نمایان می باشد و آن اصلی است که به سویش و باید به آن پناه برد.

بیضاوی (متوفی ۷۹۱ هجری)

او در تفسیر آیه {إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ...} می نویسد: «المراد من العدل: الاعتدال و التوسط فی القوی العلمیه و العملیه و الذی یشتمل علی امور العقائد و الاعمال و الاخلاق و المعاملات؛^(۲) مقصود از عدالت، حد وسط در

قوای علمی و عملی است، که مربوط به عقاید، اعمال و اخلاق می باشد.»

شوکانی (ت ۱۲۵۰ق)

او در تفسیر آیه {إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ...} می نویسد:

فالاولی تفسیر العدل بالمعنی اللغوی و هو: التوسط بین طرفی الافراط و التفریط؛ فمعنی امره بالعدل ای یكون عباده فی الدین علی حاله متوسطه لیست بمائله الی جانب الافراط و لا الی جانب التفریط، و هو الاخلال بشیء مما هو من الدین؛^(۳)

ص: ۴۸۷

۱- همان، ج ۲، ص ۲۷۹.

۲- تفسیر بیضاوی، ج ۳، ص ۴۱۶.

۳- شوکانی، فتح القدر، ج ۳، ص ۱۸۸.

بهرتر آن است که «عدل» را به معنای لغوی آن تفسیر نماییم و آن عبارت است از حد وسط بین دو طرف افراط و تفریط، و معنای دستور خداوند به عدالت آن است که بندگان او در دین بر یک حالت متوسط باشند که متمایل به طرف افراط و طرف تفریط نیست، و مقصود از تفریط، اخلال وارد کردن به اموری است که جزو دین به حساب می آید.

ص: ۴۸۸

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، دارالجيل، بيروت ۱۴۱۶ق.
۳. ابن ابی العزّ، الاتباع، چاپ عالم الكتب، بيروت، [بی تا].
۴. ابن ابی العزّ، شرح العقیده الطحاویه، چاپ دار عالم الكتب، ریاض، ۱۴۱۸ق، مؤسسه الرساله، بيروت ۱۴۱۹ق.
۵. ابن ابی حاتم رازی، تفسیر القرآن العظیم، المكتبه العمريه، چاپ دوم: بيروت ۱۴۱۹ق.
۶. ابن اثیر، النهایه، دار ابن الجوزی، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
۷. ابن تیمیه، الجواب الصحیح لمن بدّل دین المسيح، دارالعاصمه للنشر و التوزیع، ریاض ۱۴۱۹ق.
۸. ابن تیمیه، درء تعارض العقل و النقل، تحقیق: دکتر محمد رشاد سالم، جامعه الإمام محمد بن سعود الإسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۱۱ق.
۹. ابن تیمیه، شرح حدیث جبریل، تحقیق: علی بن بخیت زهرانی، دار ابن جوزی، دمام [بی تا].
۱۰. ابن تیمیه، مجموع فتاوی، جمع و ترتیب: عبدالرحمن بن قاسم و فرزندش محمد، چاپ اول: دار الإفتاء، ریاض ۱۳۹۷ق.
۱۱. ابن تیمیه، مجموعه الرسائل و المسائل، چاپ دارالکتب العلمیه، بيروت ۱۴۲۱ق.
۱۲. ابن جوزی، ابوالفرج، زاد المسیر فی علم التفسیر، دار الکتب العلمیه، چاپ دوم: المكتب الاسلامی و دار ابن حزم، چاپ اول: بيروت ۱۴۲۳ق.
۱۳. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، مجلس دائره المعارف النظامیه، حیدرآباد ۱۳۲۵ق.
۱۴. ابن حجر، هدی الساری مقدمه فتح الباری، چاپ دار طیبه، سال ۱۴۱۳ق.
۱۵. ابن حزم، الفصل فی الأهواء و الملل و النحل، چاپ محقق، دارالجيل، بيروت، با تحقیق دکتر محمد ابراهیم نصر و دکتر عبدالرحمن عمیره. [بی تا]
۱۶. ابن حزم، المحلی، دارالنفائس، ریاض ۱۴۱۸ق.
۱۷. ابن حنبل، احمد، مسند، دار صادر، بيروت [بی تا]

١٨. ابن سعد، الطبقات الكبرى، دارالكتب العلميه، بيروت ١٤١٠ق.

١٩. ابن عابدين، حاشيه ردّ المحتار، دارالفكر، بيروت ١٤١٥ ق.

٢٠. ابن عابدين، مجموعه رسائل ابن عابدين، چاپ داراحياء التراث العربى، بيروت [بى تا].

٢١. ابن عربى، الفتوحات المكيه، الهيئه المصريه العامه للكتاب، ١٤٠٥ق.

ص: ٤٨٩

٢٢. ابن عساكر، تبين كذب المفترى، دارالكتاب العربى، چاپ سوم: بيروت ١٤٠٤ق.
٢٣. -----، تاريخ مدينه دمشق، دارالفكر، بيروت ١٤٢١ق.
٢٤. ابن قدامه، المغنى، چاپ دارالكتب العلميه، بيروت، [بى تا].
١. ابن قيم جوزيه، كتاب الصلاه و حكم تاركها، چاپ اول: دار ابن كثير، دمشق، بيروت، ١٤٠٩ق.
٢. ابن وزير، العواصم و القواصم، تحقيق: شعيب ارنؤوط، چاپ دوم: مؤسسه الرساله، ١٤١٢ق.
٣. ابن الهمام، شرح فتح القدير، چاپ دوم: دارالفكر بيروت، [بى تا].
٤. ابن الوزير، ايثار الحق على الخلق فى ردّ الخلافات الى المذهب الحق من اصول التوحيد، دارالكتب العلميه، بيروت ١٩٨٧ق.
٥. ابن تيميه، اقتضاء الصراط المستقيم، دار عالم الكتب، بيروت، [بى تا].
٦. -----، الاستقامه، تحقيق دكتور محمد رشاد سالم، جامعه الإمام محمد بن سعود، چاپ اول: مدينه المنوره، ١٤٠٣ق.
٧. -----، الصارم المسلول، المكتبه العصريه، بيروت، سال ١٤١٥ق.
٨. -----، بغيه المرتاد، مكتبه العلوم و الحكم، مدينه منوره [بى تا].
٩. -----، منهاج السنه، محقق: محمد رشاد سالم، چاپ اول: جامعه الإمام محمد بن سعود الإسلاميه، ١٤٠٦ق.
١٠. ابن حيان، تفسير البحر المحيط، دارالكتب العلميه، چاپ اول: بيروت ١٤٢٢ق.
١١. ابن عابدين، ردّ المحتار، داراحياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].
١٢. ابن عاشور، شيخ محمد طاهر، التحرير و التنوير، مؤسسه التاريخ العربى، چاپ اول: بيروت ١٤٢٠ق.
١٣. ابن عبدالبر، الاستذكار، دار الكتب العلميه، چاپ دوم: بيروت ١٤٢٣ق.
١٤. ابن قيم، احكام اهل الذمه، با تحقيق صبحى صالح، دانشگاه دمشق، چاپ اول: سوريه سال ١٣٨١ق.
١٥. ابن كثير، تفسير، تحقيق سامى بن محمد السلامه، دار طيبه، چاپ دوم: سال ١٤٢٢ق.
١٦. ابن منده، التوحيد، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٢٢ق.
١٧. ابن نجيم، الاشباه و النظائر على مذهب ابى حنيفه النعمان، دارالكتب العلميه، بيروت ١٤١٩ق.

١٨. ابوزهره، محمد، زهره التفاسير، دارالفكر العربي، قاهره، [بى تا].

١٩. ابوزيد قيروانى، الجامع فى السنن و الآداب، مؤسسہ الرسالہ، بيروت ١٤٠٦ق.

٢٠. ابوزيد، نصر حامد، الامام الشافعى و تأسيس الايدولوجيه الوسطيه، مكتبه مدبولى، قاهره ١٩٩٦م.

٢١. ابى السعود، تفسير، دارالفكر، چاپ اول: بيروت ١٤٢١ق.

٢٢. ابى شجاع، الاقتناع فى حلّ الفاظ، دارالفكر، بيروت ١٤١٥ق.

ص: ٤٩٠

٢٣. ازهرى، تهذيب اللغة، تحقيق دكتور رياض زكى قاسم، چاپ اول: دارالمعرفه، بيروت ١٤٢٢ق.
٢٤. اسماعيل بن سعد بن عتيق، عقيدة الموحدين، دارالوطنين، ١٤١٩ق، [بى جا].
٢٥. اشعري، ابوالحسن، مقالات الاسلاميين، دار نشر فرانز، آلمان، ١٤٠٠ق.
١. اصفهاني، ابومسلم، جامع التأويل لمحكم التنزيل، شركت انتشارات علمى و فرهنگى، ايران، [بى تا].
٢. آل الشيخ، صالح بن عبدالعزيز محمد، الوسطية و الاعتدال، چاپ دوم: مكتبة ابن عباس، مصر، ٢٠٠٧م.
٣. آل الشيخ، عبدالرحمن بن حسن، فتح المجيد، چاپ مكتبة الرياض الحديثه، [بى تا].
٤. آلوسى، روح المعانى، دارالفكر، بيروت، ١٤١٧ق.
٥. الامام احمد بن حنبل، مسند، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤٢٩ق.
٦. آيت الله خويى، التنقيح، مؤسسه انصاريان، چاپ چهارم، ١٤١٧ق.
٧. ايجى، الموافق، مكتبة المتنبي، قاهره، [بى تا].
٨. بابر تى، شرح العقيدة الطحاوية، چاپ اول: دار البيروتى، ١٤٣٠ق.
٩. بخارى، قنوجى، فتح البيان، المكتبة العصريه صيدا، بيروت ١٤١٢ق.
١٠. بغوى، شرح السنه، چاپ دوم: المكتب الاسلامى، بيروت، دمشق ١٤٠٣ق.
١١. بغوى، تفسير، دارالمعرفه، بيروت، [بى تا].
١٢. بكار، عبدالكريم، فصول فى التفكير الموضوعى، چاپ دوم: دار القلم، دمشق ١٩٨٨م.
١٣. بن باز، التعليقات البازيه على شرح الطحاويه، دار ابن الاثير، ١٤٢٩، [بى جا].
١٤. بن بيه، الارهاب: التشخيص و الحلول، چاپ دوم: مؤسسه الريان، بيروت ١٤٢٦ق.
١٥. بن عبدالله مشعبى، عبدالمجيد بن سالم، منهج ابن تيميه فى التكفير، اضواء السلف، ١٤١٨ق، [بى جا].
١٦. بضاوى، تفسير، چاپ اول: مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت ١٤١٠ق.
١٧. بيقهى، سنن بيهقى، دار الفكر، بيروت، [بى تا].

١٨. ترمذى، سنن ترمذى، مكتبه الحلبي، مصر ١٣٩٥ق، [بى نا].

١٩. التمهيد، تحقيق: اسامه بن ابراهيم و ديگران، دار الفاروق الحديثه، قاهره و دارالكتب العلميه، بيروت، سال ١٤١٩ هجرى، چاپ اول و مكتبه الأوس، سال ١٣٧٨ق.

٢٠. ثعلبى، الكشف و البيان، چاپ اول: دار احياء التراث العربى، بيروت ١٤٢٢ق.

٢١. جحنى، على بن فايز، الارهاب، الفهم المفروض للارهاب المرفوض، رياض ١٤٢١ق.

٢٢. جرجانى، مير سيد شريف، شرح المواقف، مطبعه السعاده، مصر ١٣٢٥ق.

ص: ٤٩١

٢٣. جمعه، محمد لطفى، تاريخ فلاسفه الاسلام فى المشرق و المغرب، المكتبه العلميه، بيروت، [بى تا].

٢٤. جوزيه، ابن قيم، الصواعق المرسله، دارالعاصمه للنشر و التوزيع، رياض، ١٤١٨ق.

٢٥. -----، الطرق الحكيمه فى السياسات الشرعيه، مطبعه المدنى، قاهره.

٢٦. -----، مدارج السالكين، تحقيق: محمد حامد فقى، دار الكتاب العربى، بيروت و دارالفكر، بيروت، سال ١٤٠٨ق.

٢٧. -----، اغاثه اللهفان من مصايد الشيطان، المكتبه القيمه، سال ١٤٠٣ق، [بى جا].

٢٨. جوعى، عبدالله بن محمد، الاكفار و التشهير، ضوابط و محاذير، چاپ اول: دار الوطن للنشر، رياض ١٤٢١ق.

١. امين، حاج محمد احمد، التكفير، چاپ اول: مكتبه دار المطبوعات الحديثه، ١٤٢١ق.

٢. -----، ظاهره التكفير، مكتبه دار المطبوعات الحديثه، جده ١٤١٢ق.

٣. حاج، ابن امير، التقرير و التحبير، دارالفكر، بيروت ١٤١٧ق.

٤. حاشيه الدسوقى على شرح الكبير، دارالفكر، بيروت، [بى تا].

٥. حاشيه صاوى بر تفسير جلالين، داراحياء التراث العربى، لبنان، [بى تا].

٦. حاشيه قونوى بر تفسير بيضاوى، چاپ اول: دار الكتب العلميه، بيروت ١٤٢٢ق.

٧. حافظ، اسامه بن ابراهيم، حرمه الغلو فى الدين و تكفير المسلمين، چاپ اول: مكتبه العبيكان، رياض، قاهره ١٤٢٥ق.

٨. حامد، محمد عبدالحكيم، ائمه التكفير، دار الفروق، قاهره ٢٠٠٦م.

٩. حجاج، عبدالله، برائه علماء المسلمين من تكفير الحكام و المحكومين، مكتب التراث الاسلامى، مصر، [بى تا].

١٠. حداد، ابوبكر، التفسير الحداد، چاپ اول: دار المدار الاسلامى، بيروت ٢٠٠٣م.

١١. حدادى، على بن يحيى، الغلو و مظاهره فى الحياه المعاصره، دارالمنهاج، قاهره ٢٠٠٤م.

١٢. حسنى، ابن عجيبه، البحر المديد فى تفسير القرآن المجيد، چاپ اول: دارالكتب العلميه، بيروت ١٤٢٣ق.

١٣. حكيم، سيد محسن، مستمسك العروه الوثقى، مؤسسه دارالتفسير، قم ١٤١٦ق.

١٤. حميدى، اصول السنه، مكتبه الرشد، رياض ١٤٢٢ق.

١٥. حنبلى، ابن رجب، الاستخراج لأحكام الخراج، چاپ اول: مكتبه الرشد، رياض ١٤٠٩ق.

١٦. حنبلى، ابن قدامه، الكافى فى الفقه، دارالكتب العلميه، بيروت ١٤٢١ق.

ص: ٤٩٢

١٧. حنبلى، ابن رجب، جامع العلوم و الحكم، تحقيق: وهبه الزحيلي، چاپ اول: المكتبه التجاريه، ١٤١٣ق.

١٨. حنبلى، ابن عماد، شذرات الذهب، چاپ دارالكتب العلميه، بيروت، [بى تا].

١٩. حنفى، ابن نجيم، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، دارالمعرفه و دارالكتب العلميه، بيروت ١٤١٨ق.

٢٠. حوى، سعيد، الاساس فى التفسير، چاپ پنجم: دارالسلام للطباعه و النشر و التوزيع و ترجمه، قاهره، ١٤١٩ق.

٢١. خطابى، معالم السنن، چاپ اول: دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١١ق.

٢٢. خطيب شريينى، السراج المنير، چاپ اول: دار احياء التراث العربى، بيروت ١٤٢٦ق.

٢٣. الخطيب، ضحى، ضوابط التكفير بين الامس و اليوم، دارالبراق، بيروت ١٤٢٨ق.

٢٤. خطيب، عبدالكريم، التفسير القرآنى للقرآن، دارالفكر العربى، [بى تا].

٢٥. خفاجى، شهاب الدين، حاشيه الشهاب، چاپ اول: دارالكتب العلميه، بيروت ١٤١٧ق.

٢٦. دارمى، عثمان بن سعيد، النقص على بشر المريسي، مكتبه الرشد، رياض ١٤١٨ق.

١. دحلان، احمد زينى، فتنه الوهابيه، چاپ استانبول، ١٩٧٨م.

٢. دمشقى، ابو حفص، اللباب فى علم الكتاب، چاپ اول: دار الكتب العلميه بيروت ١٤١٩ق.

٣. ذهبى، تاريخ الاسلام، دار الكتاب العربى بيروت، ١٤١٩ق.

٤. رازى، فخر، التفسير الكبير، چاپ دار احياء التراث العربى، بيروت ١٤١٥ق.

٥. رائد قاسم، الارهاب و التعصب عبر التاريخ، چاپ اول: دار المحججه البيضاء، بيروت ١٤٢٩ق.

٦. ربه، ابن عبد، العقد الفريد، دارالاندلس للطباعه و النشر، بيروت ١٤١٦ق.

٧. رحيلى، التكفير و ضوابطه، غراس للنشر و التوزيع، كويت، ١٤٣٠ق.

٨. رحيلى، عبدالله، دعوه إلى السنه، چاپ اول: دار القلم، دمشق ١٤١٠ق.

٩. رشيد رضا، تفسير المنار، چاپ دوم: دارالفكر للطباعه و النشر و التوزيع، ١٣٩٣.

١٠. زحيلى، محمد، الاعتدال فى التدين فكريا و سلوكيا و منهجا، چاپ سوم: اليمامه للطباعه و النشر و التوزيع، دمشق ١٤١٣ق، و

١١. زحيلي، وهبه، «الوسطيه»، المركز العالمى للوسطيه، مجله العالميه، كويت، سال ١٩، ١٤٢٨ ق.

١٢. زحيلي، وهبه، التفسير المنير فى العقيدة و الشريعه و المنهج، دارالفكر، چاپ هشتم: آفاق معرفه متجدده، دمشق ١٤٢٦ق.

١٣. زمل العطيف، التكفير، مفهومه و اسبابه و ضوابطه و احكامه، رياض ١٤٣٠ق.

١٤. زهرانى، ناصر بن مسفر، حصاد الارهاب، چاپ اول: مكتبه العبيكان، رياض ١٤٢٥ق.

١٥. زيلعى، نصب الرايه، دارالحديث، قاهره، ١٤١٥ق، چاپ دار الكتب العلميه، بيروت ١٤١٦ق.

١٦. سيزواری، سيد عبدالاعلی، مواهب الرحمن فی تفسير القرآن، انتشارات دارالتفسیر، ایران، قم، ١٤١٩ق.
١٧. سبيعی، ماجد بن سلطان بن ثامر، الارهاب البيولوجی، الوقایه و سبل المكافحه، چاپ اول: مكتبه الرشد، ناشرون، ریاض ١٤٣١ق.
١٨. سحیمی، عبدالسلام، فكر التكفير قديما و حديثا، دارالامام احمد، قاهره ١٤٢٦ق.
١٩. سفارینی، لوائح الانوار السنيه و لوائح الافكار السنيّه، مكتبه الرشد، ریاض ١٤١٤ق.
٢٠. سليمان بن عبدالوهاب، الصواعق الالهيه فی الرد على الوهابيه، چاپ مطبعه حراء، دمشق، سال ١٤١٨ق.
٢١. سيد قطب، فی ضلال القرآن، چاپ نهم: دارالشروق، قاهره، ١٩٨٠م.
٢٢. سيوطی، الدر المنثور، دارالفكر، بيروت، ١٤١٤ق.
٢٣. سيوطی، جلال الدين، تفسير الجلالين، دارالكتب العلميه، بيروت [بی تا].
١. شاطبي، الاعتصام، با تحقيق: احمد عبدالشافی، چاپ اول: دارالكتب العلميه، بيروت سال ١٤٠٨ق.
٢. شاطبي، الموافقات، چاپ دوم: المكتبه التجاريه الكبرى، مصر ١٣٥٩ق، و مؤسسه الكتب الثقافيه، ١٤٢٠ق.
٣. شافعی، الأمّ، دار احیاء التراث العربی، بيروت ١٤٢٢ق و دارالكتب العلميه، بيروت ١٤١٣ق.
٤. شافعی، محمد امين علوی هرری، حدائق الروح و الريحان فی روابی علوم القرآن، چاپ اول: دار طريق النجاه، بيروت ١٤٢١ق.
٥. شربيني، عبدالواحد بن يوسف، القصد و الوسطيه فی ضوء السنه النبويه، چاپ اول: مكتبه الرشد، ناشرون، ریاض، ١٤٣١ق.
٦. شرف الدين، الفصول المهمه، با تحقيق دكتور عبدالجبار شراره، مجمع جهانی تقريّب بين مذاهب اسلامی، ١٤١٧م [بی جا].
٧. شعرانی، اليواقيت و الجواهر، چاپ مطبعه مصطفى البابي الحلبي، مصر، ١٣٧٨ق.
٨. شعرانی، الطبقات الكبرى لوائح الانوار، دارالفكر، بيروت، [بی تا].
٩. شمّري، ثائر ابراهيم خضير، الوسطيه فی العقيدة الاسلاميه، چاپ اول: دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٢٦ق.
١٠. شهرستاني، ابوالفتح محمد بن عبدالكريم، نهايه الأقدام فی علم الكلام، چاپ مكتبه الثقافه الدينيه، بيروت، [بی تا].
١١. شوکانی، ارشاد الفحول، با تحقيق محمد سعيد بدری، دارالفكر، چاپ اول: بيروت ١٤١٢ق.

١٢. شوكانى، السيل الجرار المتدفق على حدائق الأزهار، با تحقيق: محمود ابراهيم زايد ١٩٨٨، قاهره، المجلس الاعلى للأوقات و الشؤون الاسلاميه و تحقيق: محمد صبحى بن حسن حلاق، دار ابن كثير، دمشق وني، چاپ اول: دارالكتب العلميه بيروت ١٤٠٥ق.

١٣. شوكانى، فتح القدير، دار ابن كثير، دمشق، بيروت، چاپ اول: دارالكلم الطيب، دمشق، بيروت، سال ١٤١٤ق، چاپ دوم: دار احياء التراث العربى، بيروت ١٤٢٢ق.

١٤. شيخ طوسى، التبيان فى تفسير القرآن، دار احياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].

١٥. شيخ عبدالرحمن بن سعدى، توضيح الكافيه الشافيه، مكتبه ابن الجوزى، چاپ اول، ١٤٠٧ ق.

١٦. شيخ محمد، عبدالعزيز عثمان، الوسطيه فى الاسلام و اثرها فى الوقايه من الجريمه، رياض، دانشگاه امنيتى نايف، ١٤٢٩ق.

١٧. شيخ يعقوب، اسحاق، الارهاب فى جزيره العرب، دارالفارابى، چاپ اول: بيروت ٢٠٠٨ م.

١٨. شيرازى، ابواسحاق، المهذب فى فقه الامام الشافعى، دارالفكر، بيروت، [بى تا].

١. صالح بن فوزان، اتحاف القارى، چاپ مكتبه الرشد، رياض، [بى تا].

٢. صباغ، بسام، بلاء التكفير، دار البشائر للطباعه و النشر و التوزيع، دمشق ١٤٢٩ق [بى جا].

٣. صحيح بخارى، تحقيق محمد زهير بن ناصر الناصر، دار طوق النجاه، بيروت، [بى تا].

٤. صحيح شرح العقيد الطحاويه، حسن بن على سقاف شافعى، چاپ چهارم، بيروت، دار الإمام الرواس، ١٤٢٨.

٥. صحيح مسلم، داراحياء التراث العربى، بيروت و تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، المكتبه الاسلاميه للطباعه، استانبول، تركيه [بى تا].

٦. صعيدي، عبدالحكم عبداللطيف، الاعتدال فيما شاع عن البدعه من اقوال، مركز الكتاب للنشر، قاهره ١٤١٣ق.

٧. طبرانى، التفسير الكبير، دارالكتاب الثقافى، چاپ اول: اردن ٢٠٠٨ م.

٨. طبرانى، المعجم الأوسط، چاپ دارالحديث، قاهره ١٤١٧ق.

٩. طبرسى، ابوعلی، مجمع البيان، چاپ ششم: انتشارات ناصر خسرو، قم ١٤٢١ق.

١٠. طبرى، تفسير، دارالكتب العلميه، بيروت، [بى تا].

١١. طحاوى، العقيدة الطحاوية، با تخريج البانى، چاپ پنجم: المكتب الاسلامى بيروت، دمشق، ١٣٩٩ق.

١٢. عبد لطيف، عبدالعزيز محمد بن على، دعاوى المناوئين لدعوه الشيخ محمد بن عبدالوهاب، دارالوطن للنشر، ١٤١٢ق.

١٣. عبدالجبار، عادل، الارهاب فى ميزان الشريعة، چاپ اول: رياض ١٤٢٦ق.

ص: ٤٩٥

١٤. عبدالخالق، عبدالرحمن، الحد الفاصل بين الايمان و الكفر، دارالايمان، اسكنديه، مصر ٢٠٠١م.

١٥. عبدالله، محمد محمود، حرمة الدماء، مكتبة نانسى دمياط، قاهره، [بى تا].

١٦. عتيبي، اسامه بن عطايا بن عثمان، مشكله التسرع فى التكفير، شارقه، مكتبه الاصاله و التراث، الامارات العربيه المتحده، ١٤٣٠ق.

١٧. عثيمين، شيخ محمد، القواعد المثلى فى صفات الله و اسمائه الحسنى، چاپ سوم: الجامعه الإسلاميه، مدينه المنوره، ١٤٢١ق.

١٨. عراقى، زين الدين، طرح التثريب فى شرح التقریب، دار احياء التراث العربى، بيروت ١٤١٣ق.

١٩. عرينى، محمد بن ناصر، تحذير الشباب، دار سبيل المؤمنين، چاپ دوم: قاهره ١٤٣٣ق.

٢٠. عسقلانى، فتح البارى فى شرح صحيح البخارى، چاپ دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤١٠ق، و مكتبه الكليات الأزهرية، ١٣٩٨ق.

٢١. عطيف، زمل، التكفير، مكتبه الرشد، چاپ اول: رياض ١٥٣١ق.

٢٢. العقل، ناصر، الخوارج، دار اشبيليا، چاپ اول: رياض ١٤١٩ق.

٢٣. عكبرى، الشرح و الابانه، چاپ دوم: دار الرايه للنشر و التوزيع، رياض ١٤١٥ق.

١. عكبرى، عبيدالله بن محمد بن بطه، الابانه الصغرى، چاپ دار اطلس للنشر و التوزيع، رياض سال ١٤٢٢ق.

٢. عليان، شوكت محمد، الوسطيه فى الاسلام طريق لامن المجتمعات، رياض، ١٤٣٣ق.

٣. عميرى، محمد بن عبدالله، موقف الاسلام من الارهاب، رياض ١٤٢٩ق.

٤. العوا، عادل، المعتزله و الفكر الحر، دار الأهالى، بيروت، [بى تا].

٥. عوفى، عطيه، تفسير القرآن الكريم، دليل ما، قم ١٤٣١ق.

٦. عيد، ابن دقيق، إحكام الأحكام فى شرح عمده الأحكام، دارالجيل، بيروت سال ١٤١٦ق.

٧. عيني، بدر الدين، عمده القارى فى شرح صحيح البخارى، چاپ دارالفكر، بيروت و دارالكتاب العلميه، بيروت ١٤٢١ق.

٨. غزالى، احياء علوم الدين، دارالهادى، بيروت، سال ١٤١٢ق.

٩. غزالي، ابو حامد، الاقتصاد في الاعتقاد، دارالكتب العلميه، بيروت، [بى تا].

١٠. غزنوى، اصول الدين، دار البشائر الاسلاميه، بيروت ١٤١٩ق.

١١. غنيمى ميدانى حنفى، عبدالغنى، شرح العقيد الطحاويه، دارالفكر، دمشق ١٤١٥ق.

١٢. فتاوى السبكي، دارالمعرفه، بيروت، [بى تا].

١٣. فخر رازى، المحصول، تحقيق: طه علوانى، چاپ اول: جامعه ال سعود، ١٤٠١ق.

ص: ٤٩٤

١٤. فرحان، راشد عبدالله، هدايه البيان فى تفسير القرآن، جمعيه الدعوه الاسلاميه العالميه، كويت، ١٤٣٠ق.
١٥. فرفوز، محمد عبداللطيف، الوسطيه فى الاسلام، چاپ اول: دار النقائس للطباعه و النشر و التوزيع، بيروت، ١٤١٤ق.
١٦. فرماوى، عبدالحى، السهل المفيد فى تفسير القرآن المجيد، چاپ اول: دارالمعرفه للطباعه و النشر و التوزيع، بيروت ١٤٣٠ق.
١٧. قارى، ملا على، شرح الفقه الاكبر، دار الكتب العلميه بيروت، [بى تا].
١٨. قارى، ملاعلى، مرقاه المفاتيح، دار الكتب العلميه بيروت ١٤٢٢ق.
١٩. قاسم بن سلام، كتاب الايمان، با تحقيق محمد ناصر الدين البانى، چاپ دوم: المكتب الاسلامى، دمشق، بيروت، ١٤٠٣ق.
٢٠. قاسمى، تفسير، مؤسسه التاريخ العربى، چاپ اول: بيروت، ١٤١٥ق.
٢١. قاسمى، علامه، ميزان الجرح و التعديل، چاپ دار الحديث، قاهره ١٩٨٨م.
٢٢. قاضى عبدالجبار، شرح الاصول الخمسه، با تحقيق عبدالكريم عثمان، چاپ دارالفكر العربى، [بى جا، بى تا].
٢٣. قاضى عياض، الشفا بتعريف حقوق المصطفى، دار و مكتبه الهلال، بيروت، ١٤٢٤ق و دارالفكر، بيروت، ١٤٠٩ق.
٢٤. قرشى، عمر بن عبدالعزيز، حقيقه الايمان، دارالهدى، چاپ دوم: مصر، [بى تا].
٢٥. قرضاوى، يوسف، ظاهره الغلو فى التكفير، دارالاعتصام، قاهره ١٣٩٨ق.
٢٦. قرطبى، الجامع لاحكام القرآن، دارالكتب العلميه، چاپ پنجم: بيروت سال ١٤١٧ق.
١. قرطبى، المفهم لما اشكل من تلخيص كتاب مسلم، چاپ چهارم: دار ابن كثير، دمشق، بيروت، ١٤٢٩ق.
٢. قرطبى، المفهم، تحقيق: محيى الدين مستو و ديگران، دار ابن كثير، دمشق، [بى تا].
٣. قرنى، محمد بن ناصر بن محمد، اطاله على الارهاب، مكتبه الرشد، چاپ اول: رياض ١٤٢٧ق.
٤. قسطلانى، ارشاد السارى فى شرح البخارى، دارالفكر، بيروت سال ١٤١٠ق.
٥. قنوجى، قطب الثمر فى بيان عقيدة اهل الأثر، چاپ عالم الكتب، بيروت ١٤٠٤ق.
٦. كاسانى، بدائع الصنائع فى ترتيب الشرائع، دارالكتاب العربى، چاپ دوم: بيروت ١٤٠٢ق، مؤسسه التاريخ العربى و دار احياء التراث العربى، بيروت ١٤٢١ق.

٧. كافي الاقحصارى بوسنوى، حسن، نوراليقين فى اصول الدين، مكتبه العبيكان، رياض ١٤١٨ق.

٨. كتاب سبع رسائل دوانى، با تحقيق: دكتور سيد احمد تويسر كانى، نشر ميراث مكتوب، ١٣٨١ق.

ص: ٤٩٧

٩. كحاله، عمر رضا، معجم المؤلفين، چاپ دار احياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].
١٠. ماوردى، تفسير، دار الكتب العلميه، بيروت [بى تا].
١١. محمد بن عبدالوهاب، الدرر السنيه، جمع عبدالرحمن بن قاسم، چاپ پنجم، ١٤١٣ق، [بى جا].
١٢. محمد صالح، جلال الدين، الارهاب الفكرى، اشكاله و ممارساته، رياض، ١٤٢٩ق.
١٣. محمد قرنى، عبدالله بن، ضوابط التكفير، مؤسسه الرساله، بيروت ١٤١٣ ق.
١٤. محمود، عبدالرحمن بن صالح، الحكم بغير ما انزل الله، احواله و احكامه، دار طيبه، رياض ١٤٢٠ق.
١٥. مختصر الصواعق المرسله، تحقيق: حسن بن عبدالرحمن علوى، اضواء السلف، رياض، [بى تا].
١٦. مراغى، تفسير، دار احياء التراث العربى، بيروت ١٩٨٥م.
١٧. مصراتى، على محمد محمد صلابى، الوسطيه فى القرآن الكريم، مكتبه الصحابه، امارات، شارجه، ١٤٢٢ق.
١٨. مصطفى خيرى منصورى، المقتطف من عيون التفاسير، دارالسلام للطباعه و النشر و التوزيع و ترجمه، قاهره، ١٤١٧ق.
١٩. مطرودى، نظره فى مفهوم الارهاب، مركز الملك فيصل للبحوث و الدراسات الاسلاميه، رياض، [بى تا].
٢٠. مغنيه، محمد جواد، التفسير الكاشف، دارالعلم للملايين، بيروت ١٩٩٠م.
٢١. مقدمه ابن الصلاح فى علوم الحديث، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول: سال ١٤١٦ق.
٢٢. مناوى، عبدالرؤف، فيض القدير، شرح جامع الصغير، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٤١٥ق.
١. مندلاوى، محمد محمود، الارهاب عبر التاريخ، دار مكتبه الهلال، چاپ اول: بيروت ٢٠٠٩م.
٢. موصلى، الاختيار لتعليل المختار، دار الدعوه، استانبول ١٩٩١.
٣. ناكورى، فيضى، سواطع الالهام، چاپ اول: نشر محقق، ايران ١٤١٧ق.
٤. نهبانى، يوسف بن اسماعيل، جامع كرامات الاولياء، دارالمعرفه، بيروت ١٤١٤ق.
٥. ندوى، قاضى عبدالرشيد، المنهج الاسلامى للوسطيه و الاعتدال، دارالسلام للطباعه و التوزيع و ترجمه، قاهره، ١٤٣١ق.
٦. نسايى، سنن نسايى، مكتبه المطبوعات الاسلاميه، تحقيق عبدالفتاح ابوغده، چاپ دوم: حلب ١٤٠٦ق.

٧. نصر بغدادى، ابو محمد عبدالوهاب بن على بن، شرح عقيدته الامام مالك الصغير، دار الكتب العلميه، بيروت ١٤٢٣ق.

ص: ٤٩٨

٨. نفيعى، موسم بن منير بن مبارك، الامام محمد بن نصر المروزى و جهوده فى بيان عقيدته السلف و الدفاع عنها، رياض ١٤١٦ق.
٩. نووى، شرح صحيح مسلم، چاپ دوم: دار احياء التراث العربى، بيروت ١٩٩٢م. و تحقيق: خليل مأمون شيخا، دارالمعرفه، بيروت.
١٠. نيشابورى، قشبرى، تفسير القشبرى المسمى لطائف الاشارات، دارالكتب العلميه، چاپ اول: بيروت ١٤٢٠ق.
١١. هررى، شيخ عبدالله، شرح العقيد الطحاويه، دارالمشاريع للطباعه و النشر و التوزيع، بيروت ١٤١٧ق.
١٢. هرفى، محمد بن على، الارهاب، رؤيه خاصه، مكتبه دار المعالم الثقافيه، [بى جا، بى تا].
١٣. هرماسى، عبداللطيف، ظاهره التكفير فى المجتمع الاسلامى من منظور العلوم الاجتماعيه للأديان، مركز الجزيره للدراسات دوحه، قطر، ١٤٣١ق.
١٤. هرورى، ملا على قارى، شرح الشفا بتعريف حقوق المصطفى، با تحقيق: عبدالله محمد خليلى، چاپ اول: دار الكتب العلميه، ١٤٢١ق.
١٥. هيتمى، ابن حجر، الصواعق المحرقة، مؤسسه الرساله، بيروت ١٤١٧ق.
١٦. وهرانى، محمد شقرون، الجيش و الكمين لقتال من كفر عامه المسلمين، دارالصحابه للتراث، طنطا، مصر [بى تا].
١٧. ياسين، عبدالرحمن ابكر، الارهاب باستخدام المتفجرات، دارالنشر، رياض، [بى تا].
١٨. يحيى، عبدالله بن عبدالعزيز، الوسطيه، الطريق الى الغد، دار كنور اشبيليا للنشر و التوزيع، رياض، ١٤٢٩ق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

